



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



دروس خارج فقه  
سال ۹۶-۹۵  
حضرت آیت الله نورمی پهلانی

(( به همراه صوت دروسی ))

WWW.GHBOOK.IR

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آرشیو دروس خارج فقه آیت الله العظمی حسین نوری همدانی ۹۵-۹۶

نویسنده:

آیت الله العظمی حسین نوری همدانی

ناشر چاپی:

سایت مدرسه فقاہت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۱۰	آرشیو دروس خارج فقه آیت الله العظمی حسین نوری همدانی ۹۵-۹۶
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	فی تعریف الوقف/کتاب الوقف کتاب الوقف
۱۳	وقف در ادله اربعه/کتاب الوقف کتاب الوقف
۱۶	سنت/وقف در ادله اربعه/کتاب الوقف کتاب الوقف
۲۱	سنت/وقف در ادله اربعه/کتاب الوقف کتاب الوقف
۲۲	سنت/وقف در ادله اربعه/کتاب الوقف کتاب الوقف
۲۷	سنت/وقف در ادله اربعه/کتاب الوقف کتاب الوقف
۳۰	انشاء/اعتبار لفظ/معاطاه/اعتبار قبول/عقد یا ایقاع/کتاب الوقف کتاب الوقف
۳۴	انشاء/اعتبار لفظ/معاطاه/اعتبار قبول/عقد یا ایقاع/کتاب الوقف کتاب الوقف
۳۹	اعتبار قبول/عقد یا ایقاع/کتاب الوقف کتاب الوقف
۴۲	اعتبار قصد قربت /شرایط وقف/کتاب الوقف کتاب الوقف
۴۵	اعتبار قصد قربت /شرایط وقف/کتاب الوقف کتاب الوقف
۴۸	اعتبار قصد قربت /شرایط وقف/کتاب الوقف کتاب الوقف
۵۲	اعتبار قصد قربت /شرایط وقف/کتاب الوقف کتاب الوقف
۵۷	اعتبار قصد قربت /شرایط وقف/کتاب الوقف کتاب الوقف
۶۱	دوام در وقف/شرایط وقف/کتاب الوقف کتاب الوقف
۶۴	حبس،سکنی، رقیبی، عمری/شرایط وقف/کتاب الوقف کتاب الوقف
۶۷	حبس،سکنی، رقیبی، عمری/شرایط وقف/کتاب الوقف کتاب الوقف
۷۱	حبس،سکنی، رقیبی، عمری/شرایط وقف/کتاب الوقف کتاب امر به معروف و نهی از منکر
۷۵	حقوق مومن نسبت به مومن/حبس،سکنی، رقیبی، عمری/شرایط وقف/کتاب الوقف کتاب الوقف
۸۰	قبض و اقباض/شرایط وقف/کتاب الوقف کتاب الوقف
۸۳	قبض و اقباض/شرایط وقف/کتاب الوقف کتاب الوقف

٨٦	قبض و اقباض/شرايط وقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٩١	قبض و اقباض/شرايط وقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٩٥	قبض و اقباض/شرايط وقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٩٩	قبض و اقباض/شرايط وقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
١٠٢	قبض و اقباض/شرايط وقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
١٠٤	قبض و اقباض/شرايط وقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
١٠٧	تأبيد/شرايط وقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
١٠٩	تأبيد/شرايط وقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
١١١	تأبيد/شرايط وقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
١١٣	تأبيد/شرايط وقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
١١٦	وقف بر اولاد و اولاد اولاد/شرايط وقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
١١٩	وقف بر اولاد و اولاد اولاد/شرايط وقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
١٢٥	بلوغ/شرايط واقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
١٢٨	بلوغ/شرايط واقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
١٣٣	بلوغ/شرايط واقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
١٣٧	وقف كافر/شرايط واقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
١٤١	وقف كافر/شرايط واقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
١٤٥	وقف بر علماء شريعت/شرايط واقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
١٤٨	لو وقف على الجيران/شرايط واقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
١٥٣	لو وقف على الجيران/شرايط واقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
١٥٨	لو وقف على الجيران/شرايط واقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
١٦١	عبارات وقف/شرايط واقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
١٦٥	متولى و ناظر/شرايط واقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
١٦٨	متولى و ناظر/شرايط واقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
١٧١	متولى و ناظر/شرايط واقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
١٧٥	متولى و ناظر/شرايط واقف/كتاب الوقف كتاب الوقف

١٧٨	متولى و ناظر/شرايط واقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
١٨٠	وقف بر فِرق/شرايط واقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
١٨٢	وقف بر فِرق/شرايط واقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
١٨٥	وقف بر فِرق/شرايط واقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
١٨٧	وقف بر فِرق/شرايط واقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
١٩١	وقف بر فِرق/شرايط واقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
١٩٥	صوفيه/وقف بر فِرق/شرايط واقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
١٩٨	صوفيه/وقف بر فِرق/شرايط واقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٢٠٢	صوفيه/وقف بر فِرق/شرايط واقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٢٠٥	صوفيه/وقف بر فِرق/شرايط واقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٢٠٩	صوفيه/وقف بر فِرق/شرايط واقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٢١٤	صوفيه/وقف بر فِرق/شرايط واقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٢١٨	صوفيه/وقف بر فِرق/شرايط واقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٢٢٥	صوفيه/وقف بر فِرق/شرايط واقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٢٢٩	صوفيه/وقف بر فِرق/شرايط واقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٢٣٧	صوفيه/وقف بر فِرق/شرايط واقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٢٤١	صوفيه/وقف بر فِرق/شرايط واقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٢٤٤	صوفيه/وقف بر فِرق/شرايط واقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٢٤٨	صوفيه/وقف بر فِرق/شرايط واقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٢٥٣	شرايط موقوف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٢٥٦	شرايط موقوف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٢٥٨	شرايط موقوف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٢٦١	شرايط موقوف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٢٦٦	شرايط موقوف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٢٦٨	شرايط موقوف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٢٧٢	وقف بر كفار/شرايط موقوف/كتاب الوقف كتاب الوقف

٢٧٥	وقف بر كفار/شرايط موقوف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٢٧٩	وقف بر جهات محرمه/شرايط موقوف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٢٨٣	وقف بر جهات محرمه/شرايط موقوف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٢٨٧	تورات و انجيل/شرايط موقوف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٢٩٠	تورات و انجيل/وقف بر جهات محرمه/شرايط موقوف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٢٩٥	تورات و انجيل/وقف بر جهات محرمه/شرايط موقوف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٣٠٢	مناظره/وقف بر جهات محرمه/شرايط موقوف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٣٠٦	وقف فى سبيل الله/شرايط موقوف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٣٠٩	وقف فى سبيل الله/شرايط موقوف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٣١٣	وقف فى سبيل الله/شرايط موقوف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٣١٦	لو علم وقفه شئ ولم يعلم مصرفه/شرايط موقوف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٣١٧	لو كان للعين الموقوفه منافع متجدده/شرايط موقوف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٣١٩	لو كان للعين الموقوفه منافع متجدده/شرايط موقوف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٣٢٢	وقف بر موالى اعلى و اسفل/شرايط موقوف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٣٢٦	لو كان للعين الموقوفه منافع متجدده/شرايط موقوف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٣٢٩	لو شرط إخراج من يريد/شرايط موقوف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٣٣٤	لو شرط إخراج من يريد/شرايط موقوف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٣٣٨	لو شرط إخراج من يريد/شرايط موقوف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٣٤١	لو شرط إخراج من يريد/شرايط موقوف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٣٤٥	لو شرط إخراج من يريد/شرايط موقوف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٣٤٧	لو جعل علو داره مسجدا/وقف بر اولاد/شرايط موقوف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٣٥١	وقف بر اولاد/شرايط موقوف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٣٥٥	وقف بر اولاد/شرايط موقوف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٣٥٩	وقف بر اولاد/شرايط موقوف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٣٦١	بيع وقف/كتاب الوقف كتاب الوقف
٣٦٥	بيع وقف/كتاب الوقف كتاب الوقف



۳۶۸	.....	بیع وقف/کتاب الوقف کتاب الوقف
۳۷۱	.....	بیع وقف/کتاب الوقف کتاب امر به معروف و نهی از منکر
۳۷۳	.....	بیع وقف/کتاب الوقف کتاب الوقف
۳۷۷	.....	بیع وقف/کتاب الوقف کتاب الوقف
۳۷۹	.....	بیع وقف/کتاب الوقف کتاب الوقف
۳۸۱	.....	بیع وقف/کتاب الوقف کتاب الوقف
۳۸۳	.....	بیع وقف/کتاب الوقف کتاب الوقف
۳۸۷	.....	بیع وقف/کتاب الوقف کتاب الوقف
۳۹۰	.....	بیع وقف/کتاب الوقف کتاب الوقف
۳۹۴	.....	بیع وقف/کتاب الوقف کتاب الوقف
۳۹۷	.....	بیع وقف/کتاب الوقف کتاب الوقف
۳۹۸	.....	بیع وقف/کتاب الوقف کتاب الوقف
۴۰۱	.....	بیع وقف/کتاب الوقف کتاب الوقف
۴۰۳	.....	بیع وقف/کتاب الوقف کتاب الوقف
۴۰۴	.....	بیع وقف/کتاب الوقف کتاب الوقف
۴۰۷	.....	حبس و أخواته/کتاب الوقف کتاب الوقف
۴۱۱	.....	درباره مرکز

سرشناسه: نوری همدانی، حسین، ۱۳۰۴

عنوان و نام پدیدآور: آرشیو دروس خارج فقه آیت الله العظمی حسین نوری همدانی ۹۶-۹۵ حسین نوری همدانی.

به همراه صوت دروس

منبع الکترونیکی: سایت مدرسه فقاقت

مشخصات نشر دیجیتال: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: خارج فقه

### فی تعریف الوقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: فی تعریف الوقف / کتاب الوقف

"إذا أراد الله بعبده خيراً فقهه في الدين"، بحث ما با توفیق پروردگار متعال در موضوع "وقف" می باشد که یکی از موضوعات بسیار مهم فقهی، روائی، تاریخی و قرآنی ما می باشد.

فقهاء ما نوعاً وقف را اینطور تعریف کرده اند: «و هو تحييس الأصل و إطلاق المنفعة»، مثلاً انسان یک مزرعه ای دارد تا وقتی که آن را وقف نکرده می تواند بفروشد یا هبه کند یا آن را صلح کند و خلاصه هر نوع تصرفی قبل از وقف برای واقف آزاد می باشد اما بعد الوقف "تحییس الأصل" می شود یعنی دیگر هیچ تصرفی نمی تواند در آن کند منتهی "إطلاق المنفعة" می شود یعنی عائدات آن مزرعه را به موقوف علیه می دهد و برخی نیز گفته اند "و تسبیل المنفعة" یعنی منافع و عائدات را سبیل و در راه خداوند وقف کردن.

اما در عرف عام قرآن کریم این ماده "وقف" را در هرجائی که استعمال کرده به معنای نگهداری، نگهداشتن و بازداشتن معنی کرده است، مثلاً: (وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ) (۱) ستمکاران در پیشگاه پروردگار بازداشته و نگه داشته شده اند، (وَلَوْ تَرَى إِذِ وَقَفُوا عَلَى رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ) (۲) در پیشگاه خداوند نگه داشته شده اند، (وَلَوْ تَرَى إِذِ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ قَفَّالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذَّبُ بِآيَاتِ رَبَّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) (۳) نگه داشته شده اند در آتش، (وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) (۴) این "وقف یقف" از باب معتل الفاء واوی مثل "وعد يعد" می باشد یعنی نگه دارید آنها را که مسئول هستند، بنابراین در

قران کریم ماده "وقف یقف" به معنای نگهداری و نگه داشتن و بازداشتن استعمال شده است.

ص: ۱

۱- سبأ/سوره ۳۴، آیه ۳۱.

۲- انعام/سوره ۶، آیه ۳۰.

۳- انعام/سوره ۶، آیه ۲۷.

۴- صافات/سوره ۳۷، آیه ۲۴.

در المنجد معانی دیگری نیز برای ماده "وقف یقف" ذکر شده که یکی از آن معانی که ظاهراً معمول نیز می باشد این است که مثلاً گفته می شود شما بر این امر واقف هستید یعنی مطلع و آگاه هستید پس معلوم می شود "وقف یقف" به معنای "فَهُمْ وَعَلِمَ" نیز استعمال می شود و همچنین در خواندن قران کریم وقف به معنای توقف در مقابل وصل نیز استعمال می شود خلاصه معانی متعددی در لغت برای وقف ذکر شده است.

نکته: ماهیت وقف همان عقدی است که إنشاء می شود و ما بعداً خواهیم خواند و این تعاریف و معانی در واقع لازم و ثمره ی همان عقد وقف می باشند.

فقهاء ما در کتب فقهی خودشان مثل تذکره و ریاض و امثال ذلک برای اثبات وقف به ادله اربعه یعنی کتاب و سنت و اجماع و عقل استدلال کرده اند که ما باید یک به یک این ادله را مورد بررسی قرار بدهیم.

اما "کتاباً" دو دسته از آیات قران کریم ذکر شده است، مثلاً در جلد ۷ ریاض طبع جدید دو آیه ذکر شده؛ اول: (وافعلوا الخیر) (۱) و دوم: (و ما تنفقوا من خیر فلا نفوسکم) (۲)، به نظر بنده ذکر آیات به این صورت اشکال دارد زیرا بحث ما در صغری یعنی اینکه آیا وقف مشروعیت دارد یا اینکه ثواب دارد یا فضیلت دارد یا نه می باشد اما این آیات کبری را ذکر کرده اند و استدلال و تمسک به کبری برای اثبات صغری صحیح نیست مثلاً ما شک داریم که زید عالم است یا نه و بعد تمسک کنیم به "اکرم العالم" و بگوئیم زید واجب الاکرام است که این درست نیست زیرا ما شک داریم که اصلاً زید عالم است یا نه پس تمسک به کبری برای اثبات صغری صحیح نمی باشد، و اما مقدس اردبیلی نیز در "زبدہ البیان" می فرماید ما آیات زیادی در این رابطه داریم من جمله این آیه شریفه: (لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ) (۳) و یا این آیه شریفه: (وَ مَا تَقَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هَيْوَةً خَيْرًا وَ أَكْبَرًا وَ اسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ) (۴) و یا این آیه شریفه: (لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ) (۵) در تفسیر المیزان مطالب خوب و مفصلی در تفسیر این آیه شریفه ذکر شده که مراجعه و مطالعه بفرمائید، علی ائی حال تمام این آیاتی که مقدس اردبیلی نیز ذکر کرده کبریات می باشند و ما نمی توانیم به کبریات برای اثبات صغریات تمسک کنیم.

ص: ۲

١- حج/سوره ٢٢، آيه ٧٧.

٢- بقره/سوره ٢، آيه ٢٢.

٣- آل عمران/سوره ٣، آيه ٩٢.

٤- مزمل/سوره ٧٣، آيه ٢٠.

٥- بقره/سوره ٢، آيه ١٧٧.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

## وقف در ادله اربعه / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: وقف در ادله اربعه / کتاب الوقف

دیروز در مورد اینکه کلمه وقف در لغت و عرف عام به چه معنایی استعمال شده توضیحاتی دادیم و بالاخره گفتیم که نوع فقهاء ما وقف را اینطور معنی کرده اند: «تحبیس الأصل و إطلاق المنفعه» یعنی اموالی که در اختیار انسان هستند تا زمانی که وقف نشده اند آزادند و انسان می تواند هر نوع تصرفی که می خواهد در آنها بکند اما وقتی آنها را وقف کرد حبس و نگه داشته می شوند و از طرفی منافع آن اموال موقوفه آزاد می شوند یعنی به موقوف علیه اختصاص داده می شوند، برخی از فقهاء "تسبیل المنفعه" نیز ذکر کرده اند یعنی منفعت مال موقوفه فی سبیل الله خرج می شود علی ای حال این از آثار وقف است و خود وقف انشاء می خواهد و بعدا خود وقف را توضیح خواهیم داد.

عرض کردیم بعضی از فقهاء ما مثل مقدس اردبیلی در زبده البیان و یا صاحب ریاض سعی کرده اند ادله اربعه (کتاب، سنت، اجماع، عقل) بر مشروعیت و جواز و فضیلت وقف اقامه کنند حالا ما می خواهیم همین را بررسی کنیم و ببینیم آیا ادله اربعه در اینجا متمشی هستند یا نه؟.

در اجماع بحثی نداریم چون بین فقهاء ما مسلم است که وقف کار خوب و دارای فضیلت و مشروعی می باشد اما از لحاظ کتاب آیاتی که بیان کرده اند نوعاً یک کلیات هستند مانند این آیاتی که صاحب ریاض بیان کرده: (وافعلوا الخیر) (۱) و: (لَنْ تَسْأَلُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ) (۲) و ما عرض کردیم این قبیل آیات کبری هستند در حالی که بحث ما در صغری می باشد این آیات گفته اند کار خیر انجام بدهید اما بحث ما در این است که آیا وقف کار خیر است یا نه؟ و به چه دلیلی وقف خیر و مشروع و جائز می باشد؟، که خب می دانیم تمسک به کبری برای اثبات صغری صحیح نیست.

ص: ۳

۱- حج /سوره ۲۲، آیه ۷۷.

۲- آل عمران /سوره ۳، آیه ۹۲.

اما حالا می خواهیم ببینیم آیا در قران تصریحی در مورد وقف داریم یا نه؟ ممکن است از این راهها تصریح شده باشد؛ اول تصریح خود قران مثل "أقیموا الصلاه"، دوم خود قران تصریح نکرده باشد ولی اهل بیت علیهم السلام تفسیر و تصریح کرده باشند مثلاً قران گفته شده "اولی الامر" و اهل بیت علیهم السلام می فرمایند اولی الامر ما (معصومین) هستیم، سوم اینکه شأن نزول ذکر شده باشد یعنی با روایات و تاریخ معتبر برای موضوعی شأن نزول آیه ذکر شده باشد.

در اینجا دو آیه وجود دارد؛ اول اینکه آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه در تفسیر المیزان خواسته که از آیه ۱۲ سوره یس وقف را برداشت کند آیه این است: (إِنَّا نَحْنُ نَحْيُ الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ) (۱). ایشان کلمه "و آثارهم" را بر موقوفات تطبیق کرده و بعد به سراغ بحثی رفته و فرموده خداوند متعال در قرآن چند کتاب ذکر کرده؛ اول کتاب مبین، این است که خداوند کتابی دارد و هر پدیده ای در دنیا اتفاق بیافتد در آن کتاب ثبت می شود: (وَلَا رَيْبَ وَلَا يَابِسَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ) (۲). این همان لوح محفوظ می باشد.

دوم اینکه قرآن برای هر امتی یک کتابی ذکر می کند: (وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَائِئَةٍ كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) (۲۸) هذا كِتَابُنَا يُنطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسِيخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۹) (۳)، جامعه خودش یک شخصیتی دارد زیرا افرادی که در جامعه جمع می شوند هر کدامشان فعالیت دارند که همین باعث می شود جامعه با یک شیوه و هویت و ماهیت خاصی از جهت اقتصاد و فرهنگ و سیاست بوجود بیاید پس جامعه یک شخصیتی غیر از کل فرد فرد دارد و این شخصیت نیز بستگی به اعمال و کارهای افراد آن دارد.

ص: ۴

---

۱- یس/سوره ۳۶، آیه ۱۲.

۲- انعام/سوره ۶، آیه ۵۹.

۳- جاثیه/سوره ۴۵، آیه ۲۸ و ۲۹.

سوم برای هر انسانی یک کتاب وجود دارد: (وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ □ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا) (۱) که تمام اعمال و رفتار او را ثبت و ضبط می کند، این سه کتاب در قران کریم ذکر شده است، علی ای حال آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه در تفسیر آیه ۱۲ از سوره یس که خواندیم کلمه " و آثارهم " را بر وقف تطبیق داده یعنی هر چیزی که از انسان باقی می ماند، این یک موضوعی مربوط به وقف است که ایشان در قران پیدا و ذکر کرده اند.

یک موضوعی را بنده خودم پیدا کردم و آن یک روایتی است که اهل بیت علیهم السلام قران را اینطور معنی و تفسیر کرده ند و این روایت در اصول کافی و بحار ذکر شده است، خبر این است: (محمد بن یحیی ، عن ابن عیسی ، عن ابن محبوب ، عن مالک بن عطیه ، عن ضریس الكناسی ، عن أبی جعفر علیه السلام قال : مر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برجل یغرس غرسا فی حائط له فوقف علیه فقال : ألا- أدلکک علی غرس أثبت أصلا وأسرع إیناعا وأطیب ثمرا وأبقى؟ قال : بلی فدلنی یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ، فقال : إذا أصبحت وأمسیت فقل : « سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر » فإن لک إن قلت به بکل تسبیحه عشر شجرات فی الجنة من أنواع الفاکهه وهن من الباقيات الصالحات ، قال : فقال الرجل : فإنی اشهدک یا رسول الله أن حائطی هذه صدقه مقبوضه علی فقراء المسلمین أهل الصدقه ، فأنزل الله عزوجل آیات من القرآن : « فأما من أعطی واتقى \* وصدق بالحسنی \* فسنیسره لیسری » (۲) (۳) .

ص: ۵

۱- اسراء/سوره ۱۷، آیه ۱۳.

۲- لیل/سوره ۹۲، آیه ۵ و ۶ و ۷.

۳- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲۲، ص ۱۲۲، حدیث ۹۰، ط دارالاحیاء التراث.

خبر سنداً صحیح می باشد.

همان طور که می بینید آیات مذکور در روایت که آیات ۵ الی ۷ از سوره اللیل هستند توسط پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به وقف تفسیر شده اند زیرا تا حضرت این فرمایش را کردند آن شخص گفت وقف نمودم.

بنده به تفسیر برهان مراجعه کردم، تفسیر برهان یک تفسیر روائی و بسیار جامع و نزدیک به تفسیر اهل بیت علیهم السلام می باشد زیرا ۱۲۰۰ روایت با سند در تفسیر آیات ذکر شده است و این حدیث نیز در ص ۳۹ از جلد ۵ تفسیر برهان ذکر شده است و دلالت دارد بر اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این آیات را به وقف تفسیر کرده، بنابراین دو آیه ذکر شد که وقف در آنها بیان شده است البته به تفسیر آیت الله طباطبائی در آیه اول که از کلمه "و آثارهم" وقف را استنباط کرده بودند می توان اشکال کرد چون این کلمه عام است ولی به این آیه و روایت دوم نمی توان اشکالی وارد کرد چون در روایت بخصوصه وقف ذکر شده است.

کتاباً و اجماعاً مشروعیت و جواز و فضیلت وقف مورد بررسی قرار گرفت و اما سنه و عقلاً بماند برای بعد إن شاء الله تعالی... .

### سنت/وقف در ادله اربعه/کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: /سنت/وقف در ادله اربعه/کتاب الوقف

فردا عید غدیر عیدی است که از همه اعیاد اعظم و مهم تر و پر برکت تر می باشد، مسئله غدیر خم یک مسئله تاریخی مقطعی نیست بلکه یک مسئله بسیار مهم سیاسی و فرهنگی و دینی و مذهبی است که بیان می کند بعد از انقضاء عصر نبوت امامت بجای نبوت می نشیند و تمام ارزش های موجود آمده را تداوم و حفظ و بیان می کند و در این روز بزرگ دین اسلام کامل می شود.

ص: ۶

امام علی علیه السلام از جهات گوناگون برای امامت و حکومت بر جامعه اسلامی بر دیگران برتری داشته اند که ۳۰ مورد آن جمع آوری شده است. عصمت، نص و افضلیت، سه ویژگی خاص امام علی علیه السلام برای امامت می باشد.

ما در مسیر امامت به صورت استوار مانده ایم، امامت همانند نبوت امری جعل شده از سوی خداوند متعال است، افتخار ما این است که پیرو مکتب غدیر هستیم که باید آن را برای همگان تبیین کنیم.

حوزه باید فکر غدیر را با دلیل و برهان برای کل جهان تبیین کند، جامعه مدیر می خواهد و صفاتی دارد که آن ها اهل بیت علیهم السلام هستند، تا کنون هر وقت غیر ایشان کسی روی کار آمده نتیجه آن را دیده ایم که چه شده است، افتخار ما این است که شیعه چنین فکری دارد و از تفکر غدیر تبعیت می کند.



بحثمان در وقف بود، همان طور که عرض کردیم وقف بحث بسیار مهمی می باشد فقهاء ما وقف را در مورد اموال مطرح کرده اند اما در اخباری که بعدا خواهیم خواند می بینیم که اینطور نیست بلکه وقف این است که شخصی که در زندگی خودش احسان و خدمت داشته بتواند آثاری (هنری، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی) از خودش بجا بگذارد که این آثار نیز خودش یک خدمتی می باشد مثل امام رضوان الله علیه که این حکومت را تاسیس کرد بنابراین وقف منحصر در اموال نیست و بحث بسیار وسیع و گسترده ای می باشد و این خودش یکی از شاهکارهای فقه اسلامی می باشد که وقف را به این وسعت و ترتیب بیان می کند.

ص: ۷

عرض کردیم که فقهاء ما ادله اربعه را برای مشروعیت و جواز و فضیلت وقف بیان کرده اند، در کتاب و اجماع بحث کردیم و اما عقل را فقهاء ما اشاره کرده اند ولی دقیق چیزی در موردش ذکر نکرده اند البته ظاهراً مطلب روشن باشد زیرا عقل و مستقلات عقلیه همان درک حُسن و قبح است و همانطور که عقل قبح ظلم را درک می کند و ما نیز می گوئیم بین درک و حکم عقل و حکم شرع ملازمه وجود دارد، احسان نیز حسن می باشد و در بحث وقف نیز هرکسی وقف می کند یک احسانی انجام داده که عقل آن را می فهمد و "کلما حکم به العقل حکم به الشرع".

اما روایات ما در مورد وقف بسیار زیاد هستند منتهی قبل از ورود در روایات یک مطلبی را بیان می کنیم، فقهاء ما در باب وقف فرموده اند ما وقف و حبس داریم و در حبس نیز سُکنی و عُمری و رُقبی وجود دارد، در وقف فرموده اند کسی که مالی را وقف می کند از ملکش خارج می شود اما در سُکنی و عُمری و رُقبی از ملکش خارج نشده مثلاً سبی را داده به کسی تا یک سال سوار شود این می شود رُقبی و یا خانه ای را داده تا یکسال در آن ساکن شود این می شود سُکنی و یا گاهی می گویند تا وقتی که زنده هستی در خانه من ساکن باشد که این می شود عُمری که تقریباً اینها شبیه عاریه هستند، خلاصه اینکه سُکنی و عُمری و رُقبی در بحث وقف ذکر شده اند ولی با وقف فرق دارند.

خب و اما وارد بحث روایات می شویم که بسیار زیاد هستند منتهی ما می توانیم این روایات را دسته بندی کنیم:

اولین دسته روایاتی هستند که مربوط به اوقاف خود اهل بیت علیهم السلام می باشند و همچنین تاکید فراوانی بر وقف دارند که نکات زیادی از آنها برداشت می شود، علامه در جلد ۲۰ تذکره طبع جدید دارد که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در زمان خودشان آنقدر درباره وقف تبلیغ کردند که تمام صحابه موقوفه داشتند یعنی هر کسی سعی کرد که یک موقوفه ای داشته باشد و این یک سنتی است که باید در میان مردم شیوع پیدا کند زیرا وقف یک خدمتی است که می تواند بعد از مرگ نیز به عنوان باقیات الصالحات باقی بماند، در ایران وقف خیلی زیاد بوده مرحوم آیت الله کاشانی رحمه الله علیه یک وقتی فرمودند ثلث ایران وقف است منتهی وقف نامه نداشتند و دولتها و دیگران موقوفات را گرفته و خورده و برده اند و الان یکی از کارهای اداره اوقاف باید همین باشد که موقوفات را شناسایی کند و ثبت و ضبط کند، خلاصه اینکه اولین دسته از روایات مربوط به موقوفات خود اهل بیت علیهم السلام و تاکید بر وقف می باشد مثلاً امام صادق علیه السلام وصیت می کند تا هفت سال بعد از من در منا برای من عزاداری شود و بعد حضرت اموالی را برای این کار وقف فرمودند و بعد خود حضرت می فرماید پدر من یعنی امام باقر علیه السلام نیز اموالی را وقف نمود که بعد از ایشان تا ده سال در منی برای ایشان عزاداری شود.

چند خبر از این دسته اول که بر وقف تاکید زیادی نیز دارند می خوانیم، این اخبار در جلد ۱۳ و سائل ۲۰ جلدی صفحه ۲۹۲ و در باب اول از کتاب وقوف و صدقات ذکر شده اند:

خبر اول: (محمد بن یعقوب، عن عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن عیسی، عن منصور، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ليس يتبع الرجل بعد موته من الاجر إلا (این) إلا دال بر حصر نیست بلکه نسبی است چون خود اهل بیت موارد فراوان دیگری را نیز ذکر کرده اند) ثلاث خصال: صدقه أجزاها فی حیاته فهی تجری بعد موته، وسنه هدی سنها فهی یعمل بها بعد موته، أو ولد صالح یدعو له (۱).

خبر سنداً صحیح است.

نکته: بحثی وجود دارد که آیا در وقف قصد قربت لازم است یا نه؟ نوع فقهاء من جمله محقق در شرایع می فرمایند قصد قربت لازم است زیرا وقف را از عبادات دانسته اند ولی امام رضوان الله علیه در تحریر الوسلیه می فرماید قصد قربت شرط نیست و این یک فتوایی است که بعدا باید مورد بررسی قرار بگیرد.

همان طور که می بینید در خبر وقف به عنوان یک سنت ذکر شده لذا معلوم می شود که فقط مربوط به اموال نیست بلکه یک سنت و طریقی است برای خدمت مثلا- حکومت اسلامی تشکیل داده و ولایت فقیه را مامور کرده و یا موشکهای ساخته و امثال ذلک.

بقیه بحث بماند برای جلسه بعد إن شاء الله تعالی... .

ص: ۱۰

---

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۲، ص ۲۹۲، کتاب الوقوف والصدقات، باب اول، حدیث ۱، ط الإسلامیه.

Your browser does not support the audio tag

موضوع: /سنت/وقف در ادله اربعه/کتاب الوقف

عرض کردیم در باب وقف از لحاظ اخبار روایات فراوانی داریم که محدثین در کتابهای خودشان ذکر کرده اند، صاحب وسائل روایات مربوط به وقف را در جلد ۱۳ و سائل ۲۰ جلدی ص ۲۹۲ "کتاب الوقوف والصدقات" باب اول ذکر کرده است، در بعضی از این روایات سه چیز ذکر شده است و در بعضی دیگر بیشتر از سه چیز فلذا آن روایاتی که در آنها سه چیز بیان شده حصرشان حصر اضافی است نه حصر حقیقی.

چند خبر می خوانیم:

خبر اول: (وبالاسناد، عن صفوان بن یحیی، عن معاویه بن عمار قال: قلت لأبی عبد الله علیه السلام: ما يلحق الرجل بعد موته؟ فقال: (۱): سَنَهْ يَعْمَلُ بِهَا بَعْدَ مَوْتِهِ فَيَكُونُ لَهُ مِثْلُ أَجْرٍ مِنْ عَمَلٍ بِهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْءٌ، (۲): وَالصَّدَقَةُ الْجَارِيَةُ (یعنی همان وقف) تجری من بعده، (۳): وَالْوَلَدُ الطَّيِّبُ يَدْعُو لَوَالِدِيهِ بَعْدَ مَوْتِهِمَا، (۴): وَيُحْجُّ وَيُتَصَدَّقُ وَيَعْتَقُ عَنْهُمَا وَيُصَلِّي وَيُصُومُ عَنْهُمَا، فَقُلْتُ: أَشْرَكُهُمَا فِي حُجَّتِي؟ قَالَ: نَعَمْ). (۱)

خبر سناً صحیح می باشد.

این یکی از روایاتی است که دلالت دارد بر اینکه بعد از مرگ پرونده انسان می تواند باز باشد و اینطور نیست که با مرگ پرونده اش بسته شود و اگر اعمال خوبی انجام داده باشد ثوابش بعد از مرگ نیز به انسان خواهد رسید و یکی از آن اعمال خوب صدقه جاریه است که به وقف تفسیر شده است و گفتیم که آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه در تفسیر آیه ۱۲ سوره یس فرمودند از کلمه "وآثارهم" فهمیده می شود خداوند متعال آثاری که از انسان باقی می ماند را بحساب می آورد و وقف نیز یکی از آن آثار می باشد.

ص: ۱۱

---

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۲۹۳، کتاب الوقوف والصدقات، باب اول، حدیث ۴، ط الإسلامیه.

اشکال و پاسخ استاد: علامه حلی در تذکره و شهید در دروس فرموده اند علماء ما صدقه جاریه را به وقف تفسیر کرده اند و اگر منحصر در وقف نباشد بالاخره یکی از مصادیقش می باشد.

خبر دوم: (وروی صاحب جمل الغرائب فی کتابه باسناد له عن النبی صلی الله علیه وآله أنه قال: خمسة فی قبورهم وثوابهم یجری الی دیوانهم: من (۱): غرس نخلا، و (۲): من حفر بئراً، و (۳): من بنی لله مسجداً، (۴): من کتب مصحفاً، و (۵): من خلف ابناً صالحاً). (۱)

علامه در تذکره روایات زیادی را در این رابطه ذکر کرده من جمله این خبر: (قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: إذا مات ابن آدم انقطع عمله إلا من ثلاث: صدقة جارية، أو علم ينتفع به من بعده، أو ولد صالح يدعو له) (۲)، و سپس ایشان می فرمایند علماء ما فرموده اند مراد از صدقه جاریه وقف می باشد، خلاصه اینکه بحث ما در دو دسته از روایات می باشد؛ اول بحث در روایاتی که این امور در آنها ذکر شده و دوم روایاتی که صدقات پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام در آنها بیان شده است.

بقیه بحث بماند جلسه بعد إن شاء الله تعالی... .

## سنت/وقف در ادله اربعه/کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: /سنت/وقف در ادله اربعه/کتاب الوقف

مقداری از اخباری که در رابطه با وقف بود را خواندیم ولی بعضی از رفقا فرمودند سند حدیث اول از باب اول از ابواب وقوف و صدقات را بخوانیم، احادیث زیاد هستند و همگی مورد عمل فقهاء ما می باشند لذا ما اجمالاً اطمینان به صدور اینها داریم و ملائک حجیت اخبار آحاد نیز همین اطمینان به صدور می باشد از این جهت نیازی به خواندن اسناد احادیث نبود منتهی چون فرمودند می خوانیم.

ص: ۱۲

۱- بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۱۰۱، ص ۹۷، حدیث ۵۹، ط دارالاحیاء التراث.

۲- تذکره الفقهاء، علامه حلی، ج ۲، ص ۱۲۳.

یکی از مقدمات اجتهاد در علم رجال شناختن اسناد می باشد شهید ثانی رحمه الله علیه در کتاب القضاء شش شرط برای اجتهاد ذکر کرده و فرموده کسی که می خواهد مجتهد شود باید به این شش اصل عمل کند؛ اصل اول علم کلام، اصل دوم آشنائی با تفسیر قران زیرا أفلا پانصد آیه در قران با احکام ارتباط دارد، اصل سوم سنت و احادیث اهل بیت علیهم السلام لذا باید حد اقل یک دوره تمام احادیث وارده را خوانده باشد، اصل چهارم علم رجال که مجتهد باید با روات و رجال کاملاً آشنا باشد، و بعد ایشان می فرماید نحو و صرف و اصول مقدمات اجتهاد هستند و کسی که فاقد یکی از اینها باشد دیگر فقیه و مجتهد نیست بنابراین کار ما یعنی اجتهاد بسیار وسیع و مشکلی می باشد.

سند حدیث: "محمد بن یعقوب، عن عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن عیسی، عن منصور، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام"، کلینی از طبقه ۹ و مقامش بسیار شامخ می باشد، عن عده من اصحابنا تقریباً چهارده نفر هستند که در آخر جامع الرواه نام آنها ذکر شده و این عده از طبقه ۸ هستند، احمد بن محمد بن عیسی از اجلای طبقه ۷ است، محمد بن عیسی شیخ القمیین و وجه الأشاعره و ثقه است أشعریین همگی محدث بودند، عن منصور بن حازم که

بسیار جلیل القدر است و نجاشی در وصف او گفته ؛ کوفی ثقة عین صدوق من أجله الأصحاب و الفقهاء، عن هشام بن سالم  
که ثقة ثقة عین صدوق و ۶۶۳ روایت نقل کرده، بنابراین خبر سنداً صحیح می باشد.

ص: ۱۳

خب و اما عرض کردیم که در این باب ما در دو مطلب بحث خواهیم کرد؛ اول روایات مربوط به جواز و فضیلت و ثواب وقف که بسیار زیاد هستند و تعدادی از آنها را خواندیم و دوم موقوفات و نوشته های خود اهل بیت علیهم السلام که باید بعضی از آنها را بخوانیم، در جلد ۱۴ کتاب "جامع أحادیث الشیعه" که به دستور آیت الله العظمی بروجردی جمع آوری شده و کتاب بسیار خوبی می باشد ۲۷ حدیث درباره موقوفات ائمه علیهم السلام ذکر شده و بیشتر وقف نامه های ائمه علیهم السلام نیز در آنجا ذکر شده است.

در مورد مطلب اول یعنی روایات وارده در باب وقف برای نمونه خبری را از بحار خواندیم، خبر این بود: (وروی صاحب جمل الغرائب فی کتابه باسناد له عن النبی صلی الله علیه وآله أنه قال: خمسه فی قبورهم و ثوابهم یجری إلی دیوانهم: من (۱): غرس نخلا، و (۲): من حفر بئرا، و (۳): من بنی لله مسجدا، (۴): من کتب مصحفا، و (۵): من خلف ابنا صالحا). (۱) روایات زیاد هستند و ما همه آنها را نمی خوانیم خودتان مراجعه و مطالعه بفرمائید.

اما در مورد قسم دوم یعنی موقوفات ائمه علیهم السلام خبری در جلد ۴۱ بحار ذکر شده، خبر این است: (محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسين بن سعید ، عن النضر ابن سوید ، عن یحیی بن عمران الحلبي ، عن ایوب بن عطیه الحذاء قال : سمعت أبا عبدالله علیه السلام یقول : قسم نبی الله القی فأصاب علیاً أرضٌ ، فاحتفر فیها عینا فخرج ماء ینبع فی السماء کهیئته عنق البعیر ، فسمأها ینبع ، فجاء البشیر یبشر فقال علیه السلام : بشر الوارث هی صدقه بته بتلاء فی حجج بیت الله وعابر سبیل الله لانباع ولا توهب ولا تورث ، فمن باعها أو وهبها فعليه لعنة الله والملائکه والناس أجمعین ، ولا یقبل الله منه صرفا ولا عدلا). (۲) این نمونه ای از وقف حضرت امیر علیه السلام بود.

ص: ۱۴

---

۱- بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۱۰۱، ص ۹۷، حدیث ۵۹، ط دارالاحیاء التراث.

۲- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۱، ص ۳۹، حدیث ۱۸، ط دارالاحیاء التراث.



در همان بحار خبر بعدی یعنی خبر ۱۹ نیز در همین رابطه می باشد که در آن اینطور گفته شده: (عن عبدالرحمن بن الحجاج قال: بعث إلی أبو الحسن موسى علیه السلام بوصیه أمير المؤمنین علیه السلام وهی:

بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما أوصی به وقضى به فی ماله عبدالله علی ابتغاء وجه الله لیولجنى به الجنة ویصرفنى به عن النار، ویصرف النار عنی یوم تبيض وجوه وتسود وجوه...الی آخر). (۱)

در سفینه البحار در ماده "وقف" نیز روایاتی درباره وقوف ائمه علیهم السلام ذکر شده است.

وقتی پیغمبر خدا به مدینه رفتند سه طائفه از یهود در آنجا بودند که قبل از اسلام جایگاه ویژه و احترام خاصی داشتند زیرا در مقابل مشکرین اینها خدا پرست بودند منتهی بعد از اسلام بخاطر حسدی که به پیغمبر داشتند برگشتند و با حضرت مخالفت کردند، حضرت با این سه طائفه یعنی بنی قینقاع و بنی نضیر و بنی قریظه عهد و پیمانی بست که شما نباید اخلاقی کنید و تبلیغاتی بر علیه اسلام نکنید منتهی اولین طائفه ای که عهد شکنی کرد بنی قینقاع بودند که نقل شده یک زن مسلمان را در ملاء عام و در بازار مسخره و اذیت کردند و بعد بین مسلمانان و یهودیان درگیری پیش آمد و یک نفر کشته شد و بعد پیغمبر آنها را از مدینه اخراج کرد، دوم طائفه بنی نظیر بودند که نقل شده قرار بود پیغمبر مقداری پول برای جهاد بدهد لذا به سراغ بنی نظیر که ثروتمند بودند رفت تا هم آنها را به اسلام دعوت کند و هم بعد از اسلام آوردنشان با ثروتشان حضرت را یاری کنند، وقتی حضرت به سراغ آنها رفتند در جائی نشستند و آنها دیدند که موقعیت خوبی است تا حضرت را از بین ببرند لذا تصمیم گرفتند از بالای پشت بام سنگی را بر سر حضرت بیاندازند جبرئیل این مطلب را به ایشان خبر داد و حضرت برخاستند و رفتند و حيله بزرگ آنها برای قتل پیغمبر منتفی شد و بعد از آن حضرت بنی نظیر را نیز از مدینه خارج کرد و طائفه سوم نیز بنی قریظه بودند که فساد کردند و حضرت آنها را نیز از مدینه اخراج کردند و آنها رفتند در قلعه خیبر جا گرفتند و موقع جنگ احزاب به مشرکین پیوستند و بر علیه پیغمبر وارد جنگ شدند اینها سه طائفه از یهود هستند که ما باید سوابق آنها را بدانیم.

ص: ۱۵

---

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۱، ص ۴۰، حدیث ۱۹، ط دارالاحیاء التراث.

در سفینه البحار نقل شده که شخصی بود بنام "مخیریق" که از یهودیان بنی نظیر بود و از علماء آنها بود و اسلام آورد و خیلی خوش سابقه و خوب شد و با پیغمبر همراه شد و در جنگ اُحد کشته شد و نقل شده که او بسیار ثروتمند بود و هفت بستان داشت که همه آنها را به پیغمبر بخشید و اسامی آنها نیز ذکر شده، پیغمبر این حوائط سبع را وقف کرد و نظارت بر آنها را به عهده فاطمه زهراء سلام الله گذاشت و کلاً در اختیار ایشان بود، خب حضرت در حال حیاط این حوائط سبع را به این صورت وقف کردند اما وقتی از دنیا رفتند عباس عموی پیغمبر آمد و گفت حضرت وفات کرده و من از مال او سهم دارم و این حوائط سبع نیز از اموال پیغمبر می باشد، چند اشکال در اینجا وجود دارد که ذکر نشده من جمله اینکه اگر بنا باشد ارثی برسد باید به فرزند پیغمبر که از طبقه اول است برسد نه به عباس که عموی پیغمبر و از طبقه سوم ارث می باشد، علی ای حال بعد از مراجعه عباس و مطالبه او حضرت امیر علیه السلام و عده ای آمدند و شهادت دادند که پیغمبر این حوائط سبع را وقف کرده بوده و تولیت آنها نیز با فاطمه زهراء سلام الله علیها می باشد، در حاشیه جواهر نوشته شده که این کار عباس بوی "عول و تعصیب" را می دهد که باعث ایجاد سقیفه بنی ساعده شد (عول یعنی زیاده و نقصان که ما قائلیم هر کدام به شخص معینی خواهد رسید اما آنها اینطور قائل نیستند و می گویند اگر کم یا زیاد شد سرشکن می کنیم یعنی اگر زیاد شد به همه می دهیم و اگر کم شد از همه کم می کنیم و اما تعصیب یعنی اینکه افراد مذکر و مردانی که به میت نزدیکند بر زنان مقدم هستند مثلاً اگر کسی فوت کرد در حالی که عمو و یا جد دارد دیگر به دختر نمی دهند)، خلاصه اینکه این احادیث مربوط به اوقاف ائمه علیهم السلام که در جامع احادیث الشیعه و بحار و سفینه البحار و دیگر کتب روایی ذکر شده باید دقیقاً مطالعه و بررسی بفرمائید.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی...

## سنت/وقف در ادله اربعه/کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: سنت/وقف در ادله اربعه/کتاب الوقف

یک نامه ای در ارتباط با بحث ما نوشته شده و چند بار نیز تذکر داده شده، موضوع نامه این است که بحث امر به معروف و نهی از منکر که قبل از تعطیلی تابستان به آن اشتغال داشتیم بحث بسیار مهمی بود چطور شد که بحث به اتمام نرسید در حالی که اتفاقاً موضوعی است که نیاز روز جامعه و جهان است و تمام معضلات فرهنگی و اقتصادی و سیاسی به همین بحث ارتباط دارد.

ما عرض می کنیم که آنچه در بحث امر به معروف و نهی از منکر لازم بود بیان شد و اهمیت بحث نیز روشن شد و حضرت امیر علیه السلام در این رابطه فرمودند: "وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، إِلَّا كَفَنَتْهُ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ" و حضرت باقر علیه السلام نیز فرمودند: "إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ مِنْهُاجُ الصُّلَحَاءِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَ تَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَ تَحُلُّ الْمَكَاسِبُ وَ تُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَ تُعْمَرُ الْأَرْضُ وَ يُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ"، در اینکه تمام ارزش ها و ضد ارزش ها با بحث امر به معروف و نهی از منکر ارتباط دارند بحثی نیست اما صحبت در اجراء و جریان این امور در جامعه می باشد که خب با بحث کردن ممکن نیست یعنی باید کاری کرد که معروف ها و ارزش ها همگی اجراء شوند و تمام منکرات و ضد ارزش ها ترک و معدوم شوند و این مهم است و مشکلی است که با بحث کردن حاصل نمی شود بنابراین بحث ما اجراء را حل نمی کند لذا باید فکری به حال اجراء کرد.

ص: ۱۷

یکی از چیزهایی که بر ما لازم است دقت در روایات اهل بیت علیهم السلام می باشد، در روایتی خواندیم که وقتی کسی از دنیا می رود چند کار محفوظ می ماند و پرونده اش مفتوح است و ثوابش ملحق می شود که خب معلوم می شود این امور همیشه باید در جامعه زنده باشند مثلاً گفته شده "غرس نخلاً" که خب معلوم می شود اسلام برای درختکاری و پاکیزگی محیط زیست اهمیت زیادی قائل است و یا مثلاً "حفر بئراً" که می خواهد بگوید آب مایع حیات است و تمام جامعه باید مجهز بشوند برای اینکه از آب خوب استفاده کنند و آب بوجود بیاورند و یا مثلاً "ترك ولدًا صالحًا يدعوا له" که مربوط به تعلیم و تربیت فرزند می باشد، خب ببینید در همین یک حدیث چندین مطلب بیان شده است بنابراین اخبار اهل بیت علیهم السلام نیاز به دقت زیادی دارند، بنده خاطر هست که آیت الله العظمی بروجردی گاهی در درسشان حدیثی می خواندند و معنی می کردند شاید بعضی ها می گفتند ما خودمان می توانیم ترجمه کنیم منتهی از بس که ایشان کنجکاوی می کردند و از یک حدیث مطلب استخراج می کردند احادیثی که می خواندند را ترجمه می فرمودند، الان فقهاء ما از "لاتنقض اليقين بالشك" استصحاب را در آورده اند و کلی مطلب در این رابطه نوشته اند خب تمام احادیث ما همینطور است مثلاً در همین بحث ما "صدقه جاریه" به وقف تعبیر شده حالا از "غرس نخلاً" یا "حفر بئراً" نباید بحث شود؟ دقت کنید در تذکره حدیث

طور دیگری نقل شده: (قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: إذا مات ابن آدم انقطع عمله إلا من ثلاث: صدقه جارية، أو علم ينتفع به من بعده، أو ولد صالح يدعو له) (۱)، یعنی باید به دنبال تمام علومى که به نفع بشر است بروند و آنها را بوجود بیاورند چون خداوند متعال در عالم خيلى چیزها را قرار داده منتهى باید علم به آنها پیدا کرد تا بتوان استفاده کرد مثلاً از روزى که دنیا خلق شده برق بوده اما صد سال پیش يك انسان برق را کشف کرد و خيلى از مشکلات را بر طرف کرد، علامه این حدیث را اینطور نقل کرده و بعد در پاورق از صحیح مسلم و صحیح بخارى و سنن أبى داود نیز نقل کرده، خلاصه اینکه اینها احادیث هستند و شما علاوه بر خواندن و بحث کردن باید خودتان را برای اجراء نیز مجهز کنید بنابراین آنچه که در باب امر به معروف و نهی از منکر لازم بود ما گفتیم منتهى آنچه که اهمیت دارد اجراء آنها مى باشد.

ص: ۱۸

---

۱- تذکره الفقهاء، علامه حلی، ج ۲، ص ۱۲۳.

خب و اما بحثمان در وقف بود، چند مطلب ابتدائاً در بحث وقف داریم؛ اول بحث صیغه است تمام فقهاء ما فرموده اند وقف نیاز به صیغه دارد وقف انشاء است و تا انشائی از طرف مالک صورت نگیرد مال وقف نمی شود و اما در خود صیغه که با چه الفاظی باشد خیلی بحث شده ولی ظاهراً مطلب روشن است و خیلی بحث ندارد چرا که عرفاً باید عبارتی از واقف صادر شود که صریح در وقف باشد زیرا اگر شک کنیم اصل عدم است لذا برای جلوگیری از این اصل عدم الفاظ باید روشن و صریح باشند.

دوم اینکه آیا در وقف لفظ لازم است یا اینکه معاطاه نیز کافی می باشد؟ ما در بیع خوانده ایم که گاهی انسان بیع را با لفظ بیعت و اشتريت انجام می دهد اما گاهی اینطور نیست بلکه عملاً خرید و فروش می کنند یعنی انشاء عملی می کنند و دیگر لفظی بکار نمی برند و فرق معاطاه و غیر معاطاه نیز در همین است که در معاطاه تمام شرایط بیع وجود دارد فقط لفظ ندارد و اما همان طور که در بیع معاطاه وجود دارد و صحیح هم است در وقف نیز معاطاه صحیح است مثلاً یک بنائی به قصد مسجد ساخته و در اختیار مردم گذاشته و یا مثلاً زمینی را به قصد قبرستان و دفن اموات در اختیار مردم گذاشته که خود همین انشاء عملی می باشد و فقهاء ما نوعاً معاطاه را جایگزین الفاظ و عبارات می دانند فقط نکاح استثناء شده در نکاح حتماً باید لفظ باشد برخی گفته اند اگر در نکاح لفظ نباشد زنا می شود اما اینطور نیست زنا باب دیگری دارد، نکاح در میان اقوام و ملت‌های دیگر هم جایگاه ویژه ای دارد بنابراین ما در تمام عقود معاطاه را کافی می دانیم إلا نکاح که احتیاطاً بلکه أقوى این است که نکاح لفظ لازم دارد.

سوم اینکه آیا وقف از عقود است یا ایقاع می باشد؟ برخی من جمله امام رضوان الله علیه فرموده اند وقف از ایقاعات است لذا قبول نیاز ندارد اما برخی فرموده اند وقف از عقود است لذا قبول نیاز دارد حالا وقفی که در جهت عام است را حاکم شرع قبول می کند و در وقف خاص نیز همان شخص موقوف علیه قبول می کند.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ... .

## **انشاء/اعتبار لفظ/معاطاه/اعتبار قبول/عقد یا ایقاع/کتاب الوقف کتاب الوقف**

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: انشاء/اعتبار لفظ/معاطاه/اعتبار قبول/عقد یا ایقاع/کتاب الوقف

محور بحث ما در وقف إن شاء الله کتاب تحریر الوسیله امام رضوان الله علیه خواهد بود، ایشان در تحریر الوسیله جلد ۲ کتاب الوقف و أخواتها بعد از تعریف وقف به: «تحييس الاصل و إطلاق المنفعة أو تسهيل المنفعة» مسائلی را ذکر کرده اند و در مسئله اول به سراغ این مطلب رفته اند که معلوم است وقف انشاء می خواهد زیرا در عالم اعتبار تصرفات مالی و انتقال مال به غیر انشاء نیاز دارد و بدون انشاء مال از ملک شما به دیگری منتقل نمی شود البته گاهی از اوقات انتقال مال انشاء نمی خواهد مثل کسی که مالک است و فوت می کند و تمام اموالش خود به خود و بدون انشاء به ورثه اش منتقل می شود.

همان طور که عرض شد وقف نیز انشاء لازم دارد لذا در انشاء به لفظ و صیغه وقف بحثهای فراوانی شده و الفاظ وقف، حَبَسْتُ، سَبَلْتُ و از این قبیل عبارات ذکر شده است خلاصه اینکه باید صیغه و انشاء و عباراتی باشد که عرفا تشخیص داده شود که این شخص مال خودش را وقف کرده است.

ص: ۲۰

امام رضوان الله علیه فرموده اند عربیت و ماضویت لازم نیست بلکه باید عبارتی گفته شود که عرفا مشخص و مسلّم شود که وقف صورت گرفته است.

امام رضوان الله علیه در مسئله دوم می فرمایند وقف عنوان لازم دارد یعنی باید مشخص باشد که به چه عنوان وقف صورت گرفته است مثلا در بیع به عنوان بیع انشاء می شود و بعد آثاری بر همین بیع مترتب می شود و هر کدام از صلح و هبه و نکاح و امثال ذلک نیز تحت عنوانی انشاء می شوند خلاصه باید عنوان در نظر گرفته شود و بر اساس عنوان لفظی که مفید آن عنوان و دال بر آن است گفته شود، امام رضوان الله علیه می فرمایند اگر شخصی جائی را به شکل مسجد ساخته و مردم نیز می آیند و نماز می خوانند تا زمانی که واقف قصد عنوان مسجدیت را نکرده چنین مکانی مسجد نمی شود و احکام مسجد بر آن مترتب نمی شود.

امام رضوان الله علیه در مسئله سوم می فرمایند ظاهرا معاطاه در وقف کافی می باشد ایشان می فرمایند قبل از اینکه صیغه بیع بیاید معاطاه وجود داشته و مردم با هم داد و ستد عملی می کردند بدون اینکه صیغه بخوانند و شارع نیز همان عمل عرف را

تصديق و قبول كرده و در وقف نیز همين طور است، كلام ايشان اين است: «مسئله ٣ - الظاهر كفايه المعاطاه فى مثل المساجد والمقابر والطرق والشوارع والقناطر والرباطات المعده لنزول المسافرين والأشجار المغروسه لانتفاع الماره بظلها أو ثمرها، بل ومثل البوارى للمساجد والقناديل للمشاهد وأشباه ذلك، وبالجملة ما كان محبسا على مصلحه عامه، فلو بنى بناء بعنوان المسجديه وأذن فى الصلاه فيه للعموم وصلى فيه بعض الناس كفى فى وقفه وصيرورته مسجدا، وكذا لو عين قطعه من الأرض لأن تكون مقبره للمسلمين وخلقى بينها وبينهم وأذن إذنا عاما للدفن فيها فدفنوا فيها بعض الأموات، أو بنى قنطره وخلقى بينها وبين العابرين فشرعوا فى العبور عليها، وهكذا» (١).

ص: ٢١

---

١- تحرير الوسيله، الامام الخمينى (ره)، ج ٢، ص ٦٣، مسئله ٣.

ایشان در مسئله چهارم می فرمایند دو جور وقف کردن برای مسجد متصور است؛ اول اینکه انسان از اول به قصد مسجد شروع به ساختن کند که همین ساختن تدریجی معاطاه و انشاء فعلی است و کافی می باشد و وقتی یک نفر از مردم بیاید و در آنجا نماز بخواند قبض صورت گرفته بنابراین هم انشاء محقق شد و هم با معاطاه عنوان محقق شد و هم قبض صورت گرفت، دوم اینکه از اول به قصد مسجد بنا نکرده بلکه برای مثلا خودش خانه ساخته ولی بعد از بنا تصمیم به وقف کردن گرفته که خوب در این صورت معاطاه کافی نیست و باید صیغه خوانده شود زیرا معاطاه انشاء فعلی است یعنی فعل ساختن این بنا به قصد مسجد از همان ابتدا انشاء می باشد اما در این فرض از اول به قصد مسجد نساخته و قصد مسجد هم نداشته، عبارت امام رضوان الله علیه این است: «مسألة ۴ - ما ذكرنا من كفايه المعاطاه في المسجد إنما هو فيما إذا كان أصل البناء بقصد المسجدية بأن نوى بينائه وتعميره أن يكون مسجدا خصوصا إذا حاز أرضا مباحة لأجل المسجد وبنى فيها بتلك النية، وأما إذا كان له بناء مملوك كدار أو خان فنوى أن يكون مسجدا وصراف الناس بالصلاه فيه من دون إجراء الصيغه عليه يشكل الاكتفاء به، وكذا الحال في مثل الرباط والقنطره» (۱).

یک بحث مهمی در صفحه ۱۶ از جلد ۲۹ جواهر ۴۳ جلدی و همچنین در مفتاح الکرامه جلد ۲۱ صفحه ۴۴۰ و در ریاض و در کتاب الوقف که سید فقیه یزدی جداگانه تالیف کرده و در دیگر کتب فقهی مطرح شده و آن اینکه آیا در وقف قبول معتبر است یا نه؟ وقف سه جور تصور می شود؛ اول وقف بر جهات مثل مسجدیت، دوم وقف بر عموم و عناوین کلیه مثل فقرا یا علماء، سوم وقف برای افراد خاصی مثل اولاد، حالا در این سه نوع این بحث مطرح است که آیا قبول نیز لازم است یا نه؟ اگر بگوئیم قبول لازم است وقف جزء عقود مثل بیع و صلح و هبه و امثال ذلک می شود و اگر بگوئیم قبول لازم نیست وقف از ایقاعات مثل طلاق و عتق و ابراء و امثال ذلک خواهد بود پس ما دو عنوان عقود و ایقاعات داریم و حالا باید ببینیم آیا وقف از عقود است و قبول نیاز دارد یا اینکه از ایقاعات است و قبول نیاز ندارد؟

ص: ۲۲



قول اول: وقف از عقود است لذا قبول نیاز دارد زیرا همیشه عقد بین دو نفر واقع می شود و به قال صاحب الجواهر.

قول دوم: وقف از ایقاعات است و اصلاً قبول نیاز ندارد و به قال امام الخمینی رضوان الله علیه.

قول سوم: تفصیل به اینکه وقف بر اشخاص قبول نیاز دارد اما وقف بر جهات و عناوین عامه قبول نیاز ندارد.

صاحب جواهر می فرماید علامه در شرایع و قواعد فرموده وقف عقدی است که ایجاب و قبول نیاز دارد و چون علامه فرموده عقد است لذا ایجاب و قبول نیاز دارد ولی امام رضوان الله علیه می فرماید این کلام فقهاء است و ما تابع روایات هستیم و از روایات استفاده می کنیم که وقف از ایقاعات می باشد، بنابراین مسئله بستگی به اجتهاد ما دارد که از روایات باب وقف چه چیزی استنباط کنیم.

کسانی که قبول را شرط دانسته اند می گویند از این جهت است که وقف باید محقق شود و اثر کند و ما اگر شک کنیم بدون قبول وقف صورت می گیرد و اثر می کند یا نه اصل عدم تحقق وقف بدون قبول می باشد زیرا هر جائی که ما در شرطیت چیزی در معاملات شک کنیم اصل فساد و عدم تحقق اثر می باشد إلا ما خرج بالدلیل به عبارت دیگر با وقف می خواهید یک اثری را ایجاد کنید و اصل آن است که وقف شما اثری نکند، هر اثری حادث است و هر حادثی نیز مسبوق به عدم است لذا اصل عدم جاری می شود پس اگر ما شک کنیم که قبول در وقف لازم است یا نه اصل عدم تحقق وقف بدون قبول می باشد و همچنین فتاوی فقهاء و اجماعات همگی دال بر این هستند که وقف عقد می باشد، و اما در مقابل امام رضوان الله علیه و دیگران فرموده اند گاهی اصل در سبب جاری و گاهی در مسبب جاری می شود و اصل مسببی همیشه حاکم بر اصل سببی می باشد مثلاً شخصی می خواهد وضو بگیرد و شک می کند که مسح باید با چهار انگشت باشد یا با یک انگشت نیز کافی می باشد و یا مثلاً شک می کند که یک دفعه شستن لازم است یا دو مرتبه شستن که اینها سبب هستند و مسبب طهارت می باشد، خب حالا ما در اینجا در سبب اصل جاری می کنیم و می گوئیم در اقل و اکثر چون شک داریم اصل عدم جاری می شود لذا یک مرتبه شستن کافی است و مسح با یک انگشت کافی است، و اما اصل در مسبب یعنی طهارت می گوید اشتغال یقینی فراغ یقینی می خواهد، یقین دارید که ذمه شما به طهارت مشغول شده و فراغ یقینی به این است که با سه انگشت مسح کنید و دو بار بشوید تا فراغ یقینی پیدا کنید بنابراین اصل جاری در عدم طهارت مقدم است بر اصل جاری در یک انگشت و سه انگشت و یک مرتبه شستن و دو مرتبه شستن می باشد.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی.

## انشاء/اعتبار لفظ/معاطاه/اعتبار قبول/عقد یا ایقاع/کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: انشاء/اعتبار لفظ/معاطاه/اعتبار قبول/عقد یا ایقاع/کتاب الوقف

عرض کردیم در بحث فقهی ما که در باب وقف است محور مباحث امام رضوان الله علیه در تحریر الوسیله می باشد و با همان ترتیب بحث خواهیم کرد، بحث در این بود که انشاء همانطور که با لفظ و صیغه محقق می شود با معاطاه نیز محقق می شود و در بیشتر عقود معاطاه متمشی می شود بلکه می توان گفت معاطاه تاریخاً قبل از انشاء بالصیغه رواج داشته بنابراین معاملات هم با انشاء بالصیغه و هم با معاطاه صحیح هستند فقط نکاح استثناء شده و حتماً باید با لفظ و صیغه انشاء شود.

یکی از عزیزان اشکالی را نوشته اند، امام رضوان الله علیه یک تفصیلی در معاطاه دادند و فرمودند اگر شخصی یک بنائی را به عنوان مسجد می سازد همین ساختن باعنوان و قصد مسجدیت انشاء فعلی و معاطاه است و کافی می باشد اما اگر یک بنائی ساخته شده منتهی به غیر قصد مسجدیت اما بعداً تصمیم گرفته شده که آن بنا به عنوان مسجد وقف شود در این صورت معاطاه کافی نیست و باید صیغه خوانده شود و لفظ در بین باشد زیرا وقتی از اول به قصد و عنوان مسجد می ساخت خود فعل ساختن انشاء عملی وقف بود و معاطاه نیز همین است ولی وقتی به قصد دیگری ساخته شده دیگر صدق معاطاه نمی کند لذا باید صیغه وقف خوانده شود، حالا اشکال شده که این فرمایش امام قابل مناقشه می باشد زیرا ما در بعضی از اخبار داریم که افرادی نخلستان و مزرعه خود را دفعه فی سبیل الله وقف می کردند و تدریجی نبوده و بعد دو خبر در این رابطه ذکر شده:

ص: ۲۴

خبر اول: (و یاسناده عن أحمد بن محمد وسهل بن زیاد جميعاً " و " عن الحسين بن سعيد عن علي بن مهزيار قال: كتبت إلى أبي جعفر الثاني (امام جواد) علیه السلام: إن فلانا ابتاع ضيعه فأوقفها وجعل لك في " من " الوقف الخمس، ويسأل عن رأيك في بيع حصتك من الأرض أو تقويمها على نفسه بما اشتراها أو يدعها موقفه، فكتب إلي: أعلم فلانا أني أمره أن يبيع حقي من الضيعه، وايصال ثمن ذلك إلي، وان ذلك رأيي إن شاء الله أو يقومها على نفسه إن كان ذلك أوفق له). (۱)

سند حدیث: باسناد شیخ طوسی، بین محمدون ثلاثه أول یعنی شیخ طوسی و شیخ کلینی و شیخ صدوق در نقل حدیث تفاوت وجود دارد، کلینی در نقل حدیث از خودش تا امام علیه السلام تمام وسائط را ذکر کرده اما شیخ طوسی نوعاً روایات را از کتب گرفته و ما بین خودش و صاحب آن کتاب وسائطی وجود دارد که در خبر ذکر نشده البته در آخر وسائط ما بین خودش و صاحب کتاب ذکر شده است و اما شیخ صدوق فقط آخرین روای را در خبر ذکر کرده و تمام وسائط را حذف کرده منتهی در آخر کتاب این وسائط را ذکر کرده است و تمام این وسائط در آخر جلد ۲ جامع الرواه ذکر شده اند، علی ای حال شیخ طوسی باسناد عن احمد بن محمد بن عیسی، شیخ طوسی از طبقه ۱۲ است احمد بن محمد بن عیسی از طبقه ۷ است، عن سهل بن زیاد که از طبقه ۷ است عن الحسين بن سعيد اهوازی از طبقه ۶ و بسیار جلیل القدر است و کتب زیادی دارد و بنده در

کتاب رجال نوشته ام که نام او در سند ۵۰۲۶ حدیث ذکر شده است، عن علی بن مهزیار که از طبقه ۵ و بسیار جلیل القدر می باشد، خبر سنداً صحیح می باشد.

ص: ۲۵

---

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۳۰۴، ابواب وقوف و صدقات، باب ۶، حدیث ۵، ط الإسلامیه.

خب در این حدیث ضیعه (زمین حاصلخیز، باغ) وقف شده است.

خبر دوم: (محمد بن یعقوب، عن عده من أصحابنا، عن سهل بن زیاد وأحمد بن محمد وعن علي ابن إبراهيم، عن أبيه جميعا، عن الحسن بن محبوب، عن علي بن رثاب، عن جعفر ابن حنان قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل وقف غله (باغ) له على قرابته من أبيه وقرابته من أمه وأوصى لرجل ولعقبه ليس بينه وبينه قرابه بثلاثمأة درهم في كل سنة ويقسم الباقي على قرابته من أبيه وقرابته من أمه فقال: جائز للذي أوصى له بذلك، قلت: رأيت إن لم يخرج من غله الأرض التي وقفها إلا خمسمأة درهم، فقال: أليس في وصيته أن يعطى الذي أوصى له من الغله " من تلك الغله. به " ثلاثمأة درهم، ويقسم الباقي على قرابته من أبيه وقرابته من أمه؟ قلت: نعم، قال: ليس لقرابته أن يأخذوا من الغله شيئا حتى يوفوا الموصى له ثلاثمأة درهم، ثم لهم ما يبقى بعد ذلك، قلت: رأيت إن مات الذي أوصى له، قال: ان مات كانت الثلاثمأة درهم لورثته يتوارثونها بينهم، فأما إذا انقطع ورثته فلم يبق منهم أحد كانت لثلاثمأة درهم لقرابه الميت يرد ما يخرج من الوقف، ثم يقسم بينهم يتوارثون ذلك ما بقوا وبقيت الغله قلت: فللورثه من قرابه الميت أن يبيعوا الأرض إن احتاجوا ولم يكفهم ما يخرج من الغله؟ قال: نعم إذا رضوا كلهم، وكان البيع خيرا لهم باعوا). (١)

سند حدیث: تمامی روات حدیث ثقه هستند غیر از جعفر ابن حنان که لم یوثق.

ص: ٢٦

---

١- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ١٣، ص ٣٠٦، ابواب وقوف و صدقات، باب ٦، حدیث ٨، ط الإسلامیه.

محل استشهاد در این دو خبر این است که آن شخص باغ را وقف کرده است لذا کلام امام رضوان الله علیه که فرمودند نمی توان باغ یا خانه و امثال ذلك را دفعه به صورت معاطاتی وقف نمود اشکال دارد.

جواب شیخنا الاستاذ حفظه الله تعالى: امام رضوان الله علیه آن حرف را در مورد وقف معاطاتی بنای ساخته شده بیان فرمودند اما حدیث از بیان کیفیت وقف که بالصیغه بوده یا معاطاتی قاصر است و فقط به طور مطلق گفته شده که وقف صورت گرفته بنابراین دو حدیث مذکور نمی توانند اشکال به کلام امام رضوان الله علیه باشند.

خب و اما بحثمان در این بود که آیا وقف از عقود است تا ایجاب و قبول لازم داشته باشد یا از ایقاعات است تا قبول نخواهد؟ سه قول در مسئله وجود داشت:

قول اول: قبول لازم است مطلقا و به قال صاحب الجواهر و عمده دلیل ایشان این است که وقف از عقود است و در عقد قبول لازم است.

قول دوم: قبول مطلقا لازم نیست، زیرا وقف از ایقاعات است و به قال امام الخمینی رضوان الله علیه.

قول سوم: تفصیل بین اینکه در مثل وقف بر اشخاص قبول لازم است اما در وقف بر جهات عامه و عناوین کلیه قبول لازم نیست.

اجتهادا سه قول در اینجا وجود دارد که بستگی به اجتهاد شما دارد که کدام یک را اختیار کنید اما اینکه چرا این اختلاف نظر در اینجا بوجود آمده دلیلش این است که وقتی به لغت مراجعه می کنیم معنی کلمه وقف دقیقا برای ما روشن نمی شود لذا شبهه مفهومی دارد و همین شبهه مفهومی در کلمه وقف باعث ایجاد اقوال ثلاثه مذکور شده است.

افرادی که قائلند وقف قبول نیاز دارد مثل صاحب جواهر و صاحب ریاض دلیلشان این است که وقف عقد است و عقد ایجاب و قبول نیاز دارد و خود کلمه وقف نیز مشتبه المفهوم است منتهی بالاخره عقد می باشد و بعلاوه اجماعات زیادی در این رابطه داریم و همچنین در تمام عقود اگر شک کردیم اصل عدم تاثیر و عدم تحقق اثر و فساد می باشد و اما در مقابل عده ای فرمودند وقف از ایقاعات است لذا قبول نیاز ندارد و اتفاقاً این دسته نیز ادعای اجماع دارند و به قال فخر المحققین (هو إزاله ملک) والامام الخمينی رضوان الله علیهما.

صاحب جواهر کلامی از علامه در تحریر نقل می کند که فرموده وقف فک ملک است لذا قبول نیاز ندارد ولی صاحب جواهر می فرماید این حرف خوشایند نیست زیرا از ملک خودش خارج می کند ولی در ملک دیگری داخل می کند و آنها یا قبول می کنند یا قبول نمی کنند.

قائلین به لزوم قبول در وقف می گویند اصل عدم تاثیر در صورت شک است و نتیجه اینکه بدون قبول باطل است و قائلین به عدم لزوم قبول در وقف می گویند اصل عدم اشتراط قبول در وقف در صورت شک می باشد، بالاخره بحث به اینجا بر می گردد که اگر ما بتوانیم کلمه وقف را مفهوماً از لغت و عرف عام بدست بیاوریم لفظ ظهور پیدا می کند و این دلیل اجتهادی می شود و دیگر به اصول نیازی نداریم و اگر اینطور نباشد به سراغ اصل عدم تاثیر که اصل مسببی است و همچنین اصل عدم اشتراط قبول که اصل سببی است می رویم و همیشه اصل سببی بر اصل مسببی مقدم است، و اما برخی به سراغ اخبار اهل بیت علیهم السلام رفته اند، بله اخبار اهل بیت علیهم السلام به تشویق و ترغیب وقف زیاد هستند ولی کیفیت وقف در آنها ذکر نشده.

امام رضوان الله عليه چند مطلب بیان فرموده؛ اول اینکه آیا وقف فضولی صحیح است یا نه؟

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

## اعتبار قبول/عقد یا ایقاع/کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: /اعتبار قبول/عقد یا ایقاع/کتاب الوقف

بحث در این بود که آیا وقف از عقود است یا از ایقاعات؟ عقود معاملاتی هستند که نیاز به طرفین و ایجاب و قبول دارند اما در ایقاع یک نفر کفایت مثل عتق رقبه و یا طلاق زوجه، حالا در وقف یک واقف و یک موقوف علیه داریم آیا ایقاع است تا همینکه واقف وقف کرد کافی باشد یا اینکه باید ببینیم برای اشخاص و یا از جهات عام وقف کرده و آنها نیز باید قبول کنند که در اینصورت از عقود خواهد بود؟ این مسئله هم در بین ما و هم در بین عامه مورد بحث می باشد از جمله در جلد ۶ کتاب المغنی ابن غدامه این مباحث ذکر شده است، علی ای حال صاحب جواهر و صاحب جامع المقاصد و صاحب ریاض و صاحب مسالک همگی قائلند که وقف از عقود می باشد و به ایجاب و قبول نیاز دارد تا محقق شود و آثار بر او مترتب شود در مقابل کسانی مثل صاحب عروه و امام رضوان الله علیه قائلند وقف از ایقاعات است و نیاز به قبول ندارد و برخی نیز تفصیل داده و گفته اند آنجائی که وقف به اشخاص است محتاج قبول می باشد اما وقف به جهات عامه و کلی نیاز به قبول ندارد.

ما در این بحث اجتهادی باید ادله طرفین را ببینیم، اولاً- هر دو طرف تمسک به اجماع دارند منتهی اجماع در اینجا حجت نیست زیرا اجماع مدرکی می باشد و مدرک مجمعین معلوم است لذا کشف از قول معصوم علیه السلام نمی کند، ثانیاً به سراغ اصل آمده اند آنهایی که قائلند قبول معتبر است می گویند اصل در عقود فساد و عدم ترتب اثر است، ما شک داریم که آیا قبول معتبر است یا نه به اصل فساد و عدم ترتب اثر (که اصل مسیبی است) تمسک می کنیم بنابراین بدون قبول فاسد خواهد بود، در مقابل قائلین به عدم نیاز به قبول در سبب اصل جاری کرده و می گویند در اینکه آیا قبول شرط است یا نه اصل عدم اشتراط قبول می باشد و همیشه اصل در سبب بر اصل در سبب حکومت دارد و مقدم می باشد.

ص: ۲۹

اما برخی به سراغ روایات اهل بیت علیهم السلام رفته اند و می گویند ما در روایات کلمه قبول را نمی بینیم و صرفاً وقف صورت گرفته لذا معلوم می شود که قبول معتبر نیست بنابراین کسانی که می گویند وقف از ایقاعات است نیز می گویند ما در موقوفات اهل بیت علیهم السلام که زیاد هم هستند قبول را نمی بینیم و اگر قبول اعتبار داشت ائمه علیهم السلام نیز در وقف خودشان ذکر می کردند، البته ما در جواب می گوئیم این اخبار نوعاً در مقام ترغیب و تشویق مردم به وقف و در مقام ذکر اینکه اهل بیت علیهم السلام در این فضیلت بسیار ممتاز بوده اند هستند نه در مقام بیان کیفیت وقف اهل بیت علیهم السلام، در اصول نیز خواننده ایم سه مقدمه برای أخذ به اطلاق ذکر شده، یک نفر می گوید "اکرم العالم" ما شک داریم که تمام علماء را می گوید یا مرادش عالم عادل است، خب در اینجا أخذ به اطلاق سه شرط دارد؛ اول اینکه متکلم در مقام بیان

تمام مراد خودش باشد نه در مقام اهمال و اجمال، دوم اینکه نصب قرینه ای نکنند، سوم اینکه بیانش قدر متیقن در مقام تخاطب نداشته باشد، در مانحن فیه روایات می گویند اهل بیت علیهم السلام وقف کرده اند اما از جهت کیفیت وقف آنها در مقام بیان نیستند لذا نمی توانیم أخذ به اطلاق کنیم و بگوئیم در وقف قبول معتبر نیست و عرض کردیم امام رضوان الله علیه و صاحب عروه نیز می گویند قبول معتبر نیست و اینها در دلیل می گویند اصلا کلمه وقف ظهور دارد و ظواهر حجت هستند و تمسک به اصل نیز در جایی است که دلیل اجتهادی نباشد، وقتی به عرف مراجعه کنیم از ظاهر لفظ این را می فهمد که وقف کرده و دیگر قبول طرف مقابل را از آن نمی فهمند در وصیت تملیکیه نیز همینطور است یعنی از ایقاعات است و نیازی به قبول ندارد بنابراین وقف از ایقاعات است و به قبول نیازی ندارد.



برخی از روایات هستند که می توان کلام امام رضوان الله علیه را از آنها برداشت کرد یعنی می توان گفت که مدرک ایشان همین اخبار هستند، اخبار ۲ و ۳ و ۴ از باب ۶ از ابواب وقوف در صفحه ۳۰۴ از جلد ۱۳ و سائل ۲۰ جلدی، اما به نظر بنده چیز دیگری می رسد و ندیدم کسی متعرض این مطلب شده باشد، بنده عرض می کنم که باید بینیم سیره و ارتکاز متشرعه در چیست؟ متشرعه مقید هستند به شرع عمل کنند لذا کسانی که وقف می کنند مثلا مسجدی وقف می کنند و یا حصیر و فرش برای مسجد می آورند خب ما می بینیم که در ارتکاز متشرعه این نیست که بروند دنبال موقوف علیه بگردند و ببینند آیا قبول می کند یا نه و خود مردم نیز وقف را می پذیرند مثلا می آیند و در مسجد نماز می خوانند و دیگر نمی پرسند چه کسی وقف کرد و چه کسی قبول کرد بنابراین به نظر بنده در سیره و ارتکاز متشرعه وقف از ایقاعات می باشد.

مطلب دیگری که تفصیلش می ماند برای بعد از تعطیلات دهه اول محرم این است که ما می خواهیم آنچه که در وریاتمان است به فقه بیاوریم درحالی که خیلی از چیزهایی که در وریات هستند به فقه نیامده اند لذا یک تجدید نظری در اصل فقه باید بشود، فقهاء آمده اند در باب موقوف گفته اند ما وقف و واقف و موقوف علیه و موقوف داریم و موقوف باید مال مملوک ثابت عین باشد تا بتوان وقف کرد مثل مسجد و قنات و امثال ذلک، ولی می توان گفت موقوف به این محدودی نیست بلکه خیلی از چیزهای دیگر را نیز می توان وقف کرد مثلا چیزی را که جنبه مثبت دارد برای دعوت و خدمت به اسلام و مسلمین وقف می کنند و لازم نیست حتما مال باشد مثلا مسجدی ساخته اند و یک نفر با هنر خودش مسجد را نقاشی می کند که در اینجا موقوف هنر این شخص است که خیلی ارزشمند نیز می باشد و یا مثلا یک نفر اشعاری می گوید و در مجالس خوانده می شود و بسیار تاثیر گذار نیز می باشد و امثال ذلک که همگی می توانند جزء موقوفات باشند بنابراین موقوفات محدود به عین مملوک ثابت نیستند بلکه از اخبارمان استفاده می شود هر چیزی که خدمت به اسلام و مسلمین باشد و در میان مردم اثر گذار باشد می تواند وقف شود.

بقیه بحث بماند برای بعد از تعطیلات دهه اول محرم إن شاء الله تعالی... .

## اعتبار قصد قربت / شرایط وقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: /اعتبار قبول/عقد یا ایقاع/کتاب الوقف

خداوند متعال را شکر می کنیم که دوباره توفیق اشتغال علمی را برای ما فراهم ساخت.

یکی از موضوعات مهم در کتب فقهی ترتیب مسائل و موضوعات فقهی می باشد، محقق در شرایع که یکی از منابع مهم فقهی ماست در مورد ترتیب مباحث در شرایع فرموده ما در چهار قسمت بحث می کنیم:

القسم الاول العبادات و هی عشره مثل صلاه و صوم و حتی امر به معروف و نهی از منکر و جهاد.

القسم الثانی فی العقود که پانزده مورد در عقود ذکر کرده مثل بیع و اجاره و نکاح و رهن و ... .

القسم الثالث فی الايقاعات که تقریباً دوازده مورد برایش ذکر کرده مثل عتق و طلاق و امثال ذلك.

القسم الرابع احکام صید و ذباحت و ارث و حدود و دیات و ... .

و اما بحثمان در این بود که آیا وقف از عقود است و ایجاب و قبول نیاز دارد؟ و به قال صاحب الجواهر و صاحب الریاض و صاحب جامع المقاصد، یا اینکه از ایقاعات است و قبول نیاز ندارد، و به قال صاحب العروه و الامام الخمینی رضوان الله علیهما و عده ای نیز تفصیل دادند و گفتند در وقف خاص قبول لازم است اما در وقف عام قبول نیاز ندارد.

در اینجا اختلاف بزرگی وجود دارد و ما گفتیم که با مراجعه به أدله نظر امام رضوان الله علیه (وقف از ایقاعات است و قبول لازم ندارد) درست می باشد، البته بحث به اینجا بر می گردد که ما باید به أدله رجوع کنیم که خب اگر مانند باب بیع دلیل اجتهادی مثل "أحل الله البيع" و "أوفوا بالعقود" و امثالهما داشته باشیم باید ببینیم ظواهر أدله ای که داریم چه اقتضائی دارند و اصلاً وقف از عقود است یا ایقاعات، خلاصه ما گفتیم که علاوه بر أدله اجتهادیه، سیره و ارتکاز متشرعه نیز اینطور است که وقتی کسی چیزی را وقف می کند دیگر به دنبال اینکه کسی وقفش را قبول کند و یا حاکم شرع آن را قبول کند نمی باشد لذا در سیره و ارتکاز متشرعه وقف از ایقاعات می باشد یعنی احتیاج به قبول ندارد و امام رضوان الله علیه نیز همین را اختیار کرده است.

ص: ۳۲

صاحب شرایع بحث وقف را چهار قسم کرده است:

اول اینکه وقف به چه چیزی محقق می شود؟ آیا انشاء لفظی لازم است یا معاطاه نیز کافی است؟ آیا نیت لازم دارد یا نه؟  
خب در وقف چیزی از ملک انسان خارج و در ملک دیگری وارد می شود لذا شکی نیست که انشاء و نیت نیاز دارد، و بعد  
اینکه چه لفظی نیاز دارد؟ آیا ماضویت و عربیت معتبر است یا نه؟ ما هستیم و دلیل مثلا- ما از دلیل می فهمیم که بیع یعنی  
مبادله مال با مال حالا اعم از اینکه لفظش فارسی باشد یا عربی و یا ماضی باشد یا غیر ماضی خلاصه اینکه در اینجا مرجع ما  
مطلقات و أدله می باشد که باید از آنها شرایط تحقق وقف را استنباط کنیم.

دوم اینکه واقف چه کسی باید باشد؟ واقف باید عاقل و بالغ و مالک آن مال باشد.

سوم اینکه موقوف باید عین مملوک باشد.

چهارم اینکه موقوف علیه چه کسانی باید باشند؟ که بحثهای مفصلی در موقوف علیه صورت گرفته و بحث فرق نیز مطرح  
شده یعنی اینکه آیا کسی می تواند مال خودش را برای کفار و بیع (معبد نصاری) و کنائس (معبد یهود) و یا برای صوفیه وقف  
کند یا نه؟

پنجم اینکه در وقف چند چیز معتبر است:

اول تأبید، یعنی کسی که مالش را وقف می کند إلى الأبد باید وقف کند و اگر بگوید پنجاه سال وقفش صحیح نیست البته  
قبلا عرض کردیم که ما رُقْبِي و سِئِکِنِي و عُمرِي داریم که در اینها تأبید وجود ندارد و مال نیز غالبا در ملک مالک اصلی باقی  
می باشد.

دوم تنجیز، یعنی در وقف تعلیق نباید باشد نه تعلیق در انشاء و نه تعلیق در منشاء.

سوم اقباض، یعنی تا قبض و اقباض نیامده وقف محقق نشده و شخص می تواند از وقفش برگردد.

چهارم اخراجہ عن نفسه، یعنی برای خودش نباید سهمی قائل شود مثلاً نگوید وقف کردم برای فقراء و خودم، این چهار شرط برای وقف بیان شده است که ان شاء الله تعالی ما باید تمام این موارد را مورد بحث و بررسی قرار بدهیم.

یکی از بحثهای مهم دیگری که وجود دارد این است که آیا در وقف قصد قربت معتبر است یا نه؟ امام رضوان الله علیه در تحریر دارد که قصد قربت معتبر نیست، در عبادات قصد قربت لازم است منتهی گفته شده العبادات بمعنی الأخص والعبادات بمعنی الأعم، عبادت به معنای أخص آن است که اگر قصد قربت نباشد باطل است مثل نماز و حج و خمس و زکات و... اما بعضی چیزها عبادت نیستند ولی ممکن فیہ القصد القربه مثل نکاح به عبارت دیگر عبادت به معنای اعم آن است که قصد قربت در آن لازم نیست و بدون قصد قربت نیز صحیح است ولی اگر باشد ثواب می برد حالا امام رضوان الله علیه می فرمایند در وقف قصد قربت لازم نیست و همچنین صاحب عروه نیز در کتاب وقف می فرماید قصد قربت لازم نیست اما دیگران می فرمایند قصد قربت لازم است.

در اینجا یک بحثی به نظر می رسد که اگر شخصی کافر بود و یا مسلمان بود و قصد قربت نکرد اما برای رفاه بشر کار و خدمت بسیار بزرگی انجام داد مثل ادیسون که با کشف قدرت اتم و برق توانست بسیاری از مشکلات مردم را بر طرف کند تکلیفش چیست؟ آیا عمل اینها در قیامت پاداشی نخواهد داشت؟ آیت الله مطهری نیز در کتاب عدل الهی این بحث را مطرح کرده است که مراجعه و مطالعه بفرمائید.

## اعتبار قصد قربت / شرایط وقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: /اعتبار قصد قربت / شرایط وقف / کتاب الوقف

بحثمان در شرایط وقف بود هر عقد یا ایقاعی شرایطی دارد که با توجه به آن شرایط نفوذ پیدا می کند بنابراین وقف (عقد باشد یا ایقاع) نیز شرایطی دارد، یکی از شرایطی که دیروز عرض شد این بود که آیا قصد قربت در وقف شرط است یا نه؟ آنچه که قصد قربت در او شرط است عبادات به معنی اخص می باشد مثل نماز و روزه و زکات و خمس و امثال ذلک که با فقدان قصد قربت باطل و بی اثر می باشند اما برخی از اعمال عبادات به معنی الاعم هستند یعنی قصد قربت در آنها شرط نیست ولی ممکن فیه قصد القربه مثل نکاح که می شود برای محفوظ ماندن از گناه با قصد قربت انجام داد.

در مورد اینکه در وقف قصد قربت لازم است یا نه اختلاف نظر وجود دارد، امام رضوان الله علیه در تحریر الوسله مسئله ۷ از کتاب الوقف می فرماید: «مسأله ۷ - الأوقی عدم اعتبار قصد القربه حتی فی الوقف العام وإن کان الأحوط اعتباره مطلقاً» (۱)، صاحب عروه نیز در کتابی که (غیر از عروه) بخصوصه در موضوع وقف نوشته در این رابطه فرموده: "والأوقی وفاقاً لجماعه عدم اشتراطه لصحته من الکافر للإطلاقات".

در مقابل صاحب ریاض می فرماید شکی نیست در اینکه در وقف هم قصد قربت و هم قبول معتبر می باشد.

در کتاب زبده الفقهیه که شرح، شرح لمعه است در جلد سوم اخبار اهل بیت علیهم السلام را برای اشتراط قصد قربت ذکر کرده اما ظاهراً اینها دلیل نمی شوند زیرا ما نگفتیم که قصد قربت ممکن نیست بلکه گفتیم قصد قربت معتبر نمی باشد، شکی نیست که اهل بیت علیهم السلام در وقف خودشان با قصد قربت وقف می کردند اما این دلیل بر معتبر بودن قصد قربت نیست بلکه چون ممکن بوده از این جهت قصد قربت کرده اند.

ص: ۳۵

---

۱- تحریر الوسيله، الامام الخمينی، ج ۲، ص ۶۴، کتاب الوقف، مسئله ۷.

نکته: باید توجه داشته باشیم که در باب وقف و صدقه و هبه انسان در مال خود بدون عوض تصرف می کند، در اینکه در صدقه قصد معتبر است شکی نیست و بدون آن ثواب و آثار صدقه را ندارد، در هبه شکی نیست که قصد قربت معتبر نیست ولی ممکن قصد القربه و اما در اینکه آیا در وقف نیز قصد قربت معتبر است یا نه اختلاف نظر وجود دارد.

مقداری از عبارات فقهاء را می خوانیم، سید جواد عاملی در مفتاح الکرامه که شرح قواعد علامه است فرموده: «قوله: "ونیه التقرب" كما فی المقنعه و الکافی و النهایه و المهذب و الوسيله و الغنیه و السرائر و جامع الشرائع و التحریر و الإرشاد و التبصره

والتنقيح وقد يلوح ذلك عن المراسم و يظهر عنه ذلك في مسأله الوقف على الكافر كما سيأتى و فى الغنيه و السرائر الإجماع عليه، ذكر فيهما عند تمام الكلام على الشروط.

و فى الرياض لا ريب فى اشتراط القربه و لا شبهه.

و فى جامع المقاصد لعلّ الشرط كون الوقف قربه فى نفسه لا اشتراط نيه التقرب لصحّه الوقف، لانتفاء دليل الاشتراط.

و نحوه ما فى تعليق الإرشاد و كذا الروض. و فى الروضه أنّ عدم الاشتراط أصحّ الوجهين. و فى المسالك أنّه الوجه. و هو الظاهر من كلام الشرائع فى الوقف على الذمى. و فى الدروس فى اشتراط نيه التقرب وجه، فيترتب وقف الكافر، و الأقرب صحّته. و قضيه صحّه وقفه عدم اشتراطها. و عدم الاشتراط هو الظاهر من كلّ من تركه، و هو من لم نذكره، و الأوفق بالأصل إن قلنا باعتبار القبول، إذ بعد حصوله يكون عقداً يجب الوفاء به، و ينفى اعتباره و اشتراطه بالأصل إلّا أن تقول: إنّ المشهور أنّها شرط، بل قد حكى عليها الإجماع، فتكون الشهره قرينه على أنّ القربه كانت مأخوذه فى عقده فلا يمكن نفيها بالأصل» (1).

ص: ٣٦

---

١- مفتاح الكرامه، سيد جواد عاملى، ج ٢١، ص ٤٥٨، ط جماعه المدرسين.

در مورد شهرتی که صاحب مفتاح الکرامه به آن استدلال کرده باید توجه داشته باشیم که شهرت فتوائی حجت نیست زیرا دلیل مجمعی در دست ما نیست و اگر باشد هم اجتهادی است یعنی به اجتهاد خودشان حرفی زده اند، اگر یادتان باشد شیخ اعظم انصاری در رسائل در ذکر حجج فرمودند: "ومن الظنون اللتی تُوهم حجیتها الشهره فی الفتوی" بنابراین شهرت فتوائیه ای که صاحب مفتاح الکرامه نقل کرده حجت نیست.

تمه بحث: کسانی که قائلند در وقف قصد قربت معتبر است فرموده اند کافر نمی تواند وقف کند زیرا قصد قربت از او متمشی نیست بنابراین بحث امروز ما به اینجا منتهی می شود که آیا کافر می تواند قصد قربت کند یا نه؟ آیا اگر کافری خدمتی به انسان ها کرد ثوابی دارد یا نه؟ آنهایی که قائلند قصد قربت شرط است می گویند وقف از کافر صحیح نیست حالا ما باید ببینیم این مسئله چطور می باشد.

بحث به اینجا رسیده که اگر کافری عمل خوب و مهم و تاثیر گذاری به نفع بشریت انجام داد نزد خداوند متعال کاین لم یکن می باشد یا نه؟ آیت الله مطهری رحمه الله علیه در کتاب عدل الهی این بحث را مطرح کرده و فرموده می خواهیم ببینیم به چه دلیلی اگر کافر عمل خوبی انجام داد ثواب و فضیلت ندارد؟ ایشان کلمات زیادی را نقل می کند و بحثهای زیادی در این رابطه می کند و می رسد به اینجا که عمل خوب دو شرط دارد؛ اول حسن فعلی و دوم حسن فاعلی و در درگاه خداوند متعال تنها حسن فعلی کافی نیست گاهی ممکن است کاری در اجتماع خوب باشد اما حسن فاعلی نیز اثر دارد یعنی فاعل باید خداشناس باشد و به خدا توجه داشته باشد و برای تقرب به خدا عمل را انجام بدهد، اگر بگوئیم در اسلام از این جهت عمل خوب ثواب و اجر دارد که هم حسن فاعلی و هم حسن فعلی میزان است خب کافر اینها را ندارد یعنی فقط حسن فعلی است اما حسن فاعلی ندارد، البته یک بحثی در اینجا شده و عده ای گفته اند بیشتر خدمات از کفار است شما چطور می گوئید اسلام؟ بله منتهی اولاً تمام علوم برای مسلمانان بوده که آنها گرفته اند و ثانیاً تسلط پیدا کردند و جلوی پیشرفت ما و استفاده از علوم را گرفتند لذا بحساب آنها گذاشته می شود، امام رضوان الله علیه فرمودند وقتی من در اروپا بودم و دانشجویها به دیدارم می آمدند به آنها می گفتم آن درسهایی که اینها به خودی هاشان می دهند به ما نمی دهند یعنی انقدر مواظب هستند که علم را مخفی کنند و برای خودشان نگه دارند، علی ای حال آیت الله مطهری می فرمایند از نظر حسن فعلی کار کفار خیلی خوب است ولی از نظر حسن فاعلی خوب نیست و اعمال خیرشان قبول نیست، حالا این بحث ادامه دارد و باید بعداً آن را تکمیل کنیم.

بقیه بحث بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی... .

## اعتبار قصد قربت / شرایط وقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: اعتبار قصد قربت / شرایط وقف / کتاب الوقف

بحثمان در این بود که فقهاء برای تنظیم موضوعات مورد بحث در کتاب وقف اول در شرایط وقف بحث کرده اند که با چه شرایطی وقف محقق می شود تا آثاری بر آن مترتب شود، بحث دوم در شرایط موقوف می باشد و بحث سوم شرایط موقوف علیه می باشد و بعد مباحثی در احکامی که بر وقف مترتب می شود مطرح کرده اند.

بعد از فراغ از بحث در اینکه وقف عقد است یا ایقاع که ما گفتیم ظاهراً از ایقاعات است زیرا طبق "الناس مسلطون علی اموالهم" انسان در چارچوب قوانین الهی بر اموال خودش تسلط دارد و یکی از اموری که درباره آن قوانینی وجود دارد همین مسئله وقف می باشد و چون از ایقاعات است قبول لازم ندارد زیرا کسی که مال خودش را وقف کرده دیگر منتظر نمی ماند تا ببیند کسی قبول می کند یا نه، گاهی انسان نمی خواهد مال خودش را معاوضه کند بلکه می خواهد بخشش کند که این سه قسم شده؛ وقف، صدقه و هبه که وقف "تحییس الاصل و تسبیل المنفعه" می باشد یعنی انسان می خواهد اصل مال نگه داشته شود و از منافع آن در راه هدف استفاده شود خب این یک نوع تصرف مالی می باشد، دوم صدقه است که انسان مال خود را می دهد در راه خدا و در مواردی که باید صدقه بدهد لذا شکی نیست که در صدقه قصد قربت معتبر است و سوم آن است که انسان مال خودش را هبه کند بنابراین صدقه و هبه و وقف خیلی به هم شباهت دارند و تفاوت آنها باید برای ما روشن شود.

ص: ۳۸

فارغ از اینکه وقف از ایقاعات است و قبول لازم ندارد شرائطی داشت؛ اول تنجیز، دوم ابدیت، سوم اخراج عن نفسه و شرایط دیگر، بحثی که فعلاً داریم این است که آیا قصد قربت در وقف شرط است و معتبر می باشد یا نه؟ امام رضوان الله علیه فرمودند قصد قربت شرط نیست و اقوالی را نیز از مفتاح الکرامه نقل کردیم، فقهاء در اینجا دو دسته شده اند و اکثر فرموده اند در وقف قصد قربت شرط است اما شهیدین و امام رضوان الله علیه فرمودند قصد قربت شرط نیست، حالا ما باید بینیم دلیل هر کدام چیست؟ در هر معامله و تصرف مالی که شک کنیم اگر اطلاعات ادله نباشد اصل فساد آن معامله و عدم ترتب اثر می باشد زیرا این می خواهد اثر حادثی ایجاد کند و هر حادثی مسبوق به عدم است لذا اصل عدم ترتب اثر می باشد، سید فقیه یزدی در کتاب وقف (غیر از عروه) فرموده قصد قربت شرط نیست للإطلاقات چون قید قصد قربت ذکر نشده اطلاق ادله اقتضاء می کند که شرط نباشد.

متناسب با بحث مطلبی را از آیت الله مطهری اعلی الله تعالی مقامه نقل کردیم که ایشان فرمودند در زمان ما خیلی از اعمال خیر و خدمت رسانی کفار سوال می شود و از اینکه آیا کافر چون نمی تواند قصد قربت کند اعمال خیرش به کلی باطل و



بیهوده است یا اینکه اعمال خیرش نتیجه می دهد؟ و بعد ایشان بحث را به حسن فعلی و حسن فاعلی برده و مطالب فراوانی را بیان کرده از این جهت ما این بحث را با این ترتیب مطرح می کنیم.

ص: ۳۹

اولین بحث این است که آیا تمام کفار اهل جهنم هستند ولو اینکه خدمتی به بشریت کرده و اعمال عام المنفعه و خیری داشته باشند یا نه؟ در کتب کلامیه و روایات و تفاسیر ما مسلّم دانسته شده که کفار مخلّد در جهنم هستند و به بهشت نمی روند، علامه حلی در کتاب کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد می فرماید طبق آیات و روایاتی که داریم "والکافر مخلّد" یعنی هر کسی که به هر شکلی کافر باشد مخلّد در عذاب پروردگار می باشد و بعد ایشان در مقصد سادس که در معاد است نیز این بحث را مطرح کرده و فرموده اگر مسلمان مرتکب گناه شود مخلّد نیست زیرا بالاخره ایمان آورده و طبق "فمن يعمل مثقال ذره خیرا یره" چونکه ایمانش خیر است باید در آخرت آن را ببیند پس اول اصحاب کبائر از مسلمین عذاب می شوند اما بعد از جهنم بیرون آورده می شوند و به بهشت برده می شوند پس هیچوقت مسلمانی که عقیده و ایمان دارد مخلّد نیست اما کافر مخلّد می باشد.

خب و اما از لحاظ قران کفار عملشان حبط(محو) می شود، در ۵۲ جای قران آمده "الذین آمنوا و عملوا الصالحات" عمل صالح پشت ایمان ذکر شده یعنی اگر ایمان نباشد عمل نیز صالح نخواهد بود و در چهار جا نیز ذکر شده کسانی که ایمان ندارند و کافر هستند عملشان حبط و محو و بی نتیجه می شود مثل این آیه شریفه: (ذَلِكْ بِمَنْهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَخْبَطَ أَعْمَالَهُمْ) (۱) چون کفار ما انزل الله را قبول نکردند خداوند اعمال آنها را محو و کأن لم یکن کرد، در بعضی جاها مثال زده شده: (مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكُمْ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ) (۲)، وصف حال کسانی که به پروردگارشان کفر ورزیده اند این است که عمل های (خیر) آنها مانند خاکستری است که بادی سخت در روزی توفانی بر آن بوزد (و همه را پراکنده سازد) آنها به چیزی از آنچه کسب کرده اند دست نمی یابند (نه بر نتایج دنیوی و نه بر اثرات نفسانی و نه به پاداش های اخروی)، این است همان گمراهی دور و دراز. در جای دیگر گفته شده: (وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ) (۳)، و کسانی که کفر ورزیدند تمام عمل های (خیر) آنها (از عبادات و انفاقات و اختراعات) مانند سرابی است در زمین هموار که (انسان) تشنه آن را (از دور) آب پندارد تا آن گاه که به آن رسد آن را چیزی نیابد (مرگ کافر رسیدن به آن سراب است که همه اعمالش را هیچ بیند) و خدا را نزد آن یابد که حساب (عمل) او را تماما پردازد (نتیجه حسابش را که کیفر سیئات فرعی و جزاء کفری که سبب سراب شدن حسنات اوست درباره او تنجز می بخشد) و خداوند زودرس به حساب است (تراکم اعمال، گذشت زمان ها، زیادی عمّال در روز حساب، مانع از انجام سریع در وقت موعود نمی شود).

ص: ۴۰

۱- محمد/سوره ۴۷، آیه ۹.

۲- ابراهیم/سوره ۱۴، آیه ۱۸.

۳- نور/سوره ۲۴، آیه ۳۹.

در آیه دیگر ذکر شده: (أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ) (۱)، یا (عمل های شرّ کافران) مانند تاریکی هایی است (برای غریق) در دریایی ژرف که آن را موجی می پوشاند که بالای آن موجی دیگر است و از فراز آن ابری است، تاریکی هایی است انباشته بر روی هم که اگر دست خود را (در جلو دیده اش) بیرون آرد آن را به راحتی نمی بیند (عقاید انحرافی، رذایل اخلاقی و محرمات عمل وی ظلمت هایی است در فضای قلبش در دنیا و فردا در بالای سرش) و کسی که خدا برای او نوری قرار نداده هرگز نوری نخواهد داشت.

اسلام و خدا و رسول و قرآن حیات دیگری برای انسان قائل است و حیات طیبه و اسلامی برای ما می خواهد: (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (۲).

در تفسیر المیزان جلد ۱۵ صفحه ۲۱۷ در شرح این آیه شریفه: (وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا) (۳) گفته شده: و به سوی آنچه (در حال کفر) انجام داده اند از عمل ها (ی خیر مانند انفاقات و خدمات و اختراعات نافع و غیره) رو می آوریم، پس آنها را غباری پراکنده (در هوا) قرار می دهیم (زیرا پاداش خدا تفضّلی است نه استحقاقی علاوه آنکه نعمت های دنیوی خود پاداش است، ولی نعمت های آخرت مشروط به ایمان است).

ص: ۴۱

۱- نور/سوره ۲۴، آیه ۲۴.

۲- نحل/سوره ۱۶، آیه ۹۷.

۳- فرقان/سوره ۲۵، آیه ۲۵.

بنابراین آیات قرآنی دلالت دارند بر اینکه کفار مخلد هستند و اعمال خوبشان نیز هیچ نتیجه ای ندارد.

خب و اما روایاتی که در این رابطه ذکر شده خیلی زیاد هستند اما یک بحث مهم روائی این است که کسی که ولایت اهل بیت علیهم السلام را قبول نداشته باشد اعمالش مقبول نیست، در جلد اول وسائل چندین باب در مقدمات عبادات منعقد شده که در آنجا چیزهایی که اگر نباشند عبادات مقبول نخواهد بود ذکر شده است، در باب ۲۹ از ابواب مقدمات العبادات احادیثی ذکر شده که دلالت دارند بر اینکه عبادات بدون ولایت اهل بیت علیهم السلام باطل خواهد بود، حدیث ۱۲ از این باب این خبر است: (محمد بن علی بن الحسین، بإسناده، عن أبي حمزه الثمالی، قال: قال لنا علی بن الحسین علیه السلام: أی البقاع أفضل؟ فقلنا: الله ورسوله وابن رسوله أعلم، فقال لنا: أفضل البقاع ما بین الرکن والمقام، ولو أن رجلا عمر ما عمر نوح فی قومه، ألف سنه إلا- خمسين عاما، يصوم النهار، ويقوم الليل فی ذلك المكان، ثم لقی الله بغير ولايتنا لم ينفعه ذلك شيئا) (۱).

بنابراین شرایط زیادی برای قبولی اعمال و عبادات وجود دارد و در وقف نیز این بحث مطرح است که اگر قصد قربت لازم باشد وقف کفار صحیح نیست و مقبول نخواهد بود.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

### اعتبار قصد قربت / شرایط وقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: /اعتبار قصد قربت / شرایط وقف / کتاب الوقف

بحثمان در این بود که آیا قصد قربت از شرایط وقف است و اگر کسی که وقف می کند قصد قربت نکند باطل و کاین لم یکن می باشد یا اینکه وقف بدون قصد قربت نیز صحیح است؟.

ص: ۴۲

---

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱، ص ۹۳، ابواب مقدمات العبادات، باب ۲۹، حدیث ۱۲، ط الإسلامیه.

درباره قصد قربت چند مطلب باید ذکر شود:

مطلب اول: آیا بدون قصد قربت وقف قبول نیست یا اینکه صحیح نیست؟ در اصول در بحث اجزاء خواننده ایم که صحت در عبادات به معنی مطابقت مآتی به با مأمور به می باشد، از طرف شارع امری (ظاهری یا واقعی یا اضطراری) محقق شده و صحت آن است که ما طوری این امر را امتثال کنیم که مآتی به با مأمور به هماهنگ و مطابق باشد که اگر اینطور شد عمل صحیح است ولی اگر مطابقت نداشته باشند عمل فاسد است، اما صحت در معاملات به معنای ترتب اثر و فساد به معنای عدم ترتب اثر می باشد مثلاً بیع و یا نکاح و امثال ذلک واقع شده حالا اگر طوری انجام شده که شرایط مراعات شده اثر بر آن مترتب می

شود و صحیح می باشد و إلا اصل عدم ترتب اثر و فساد می باشد، این بحث فقهی و اصولی بود که به عرضتان رسید.

اما یک بحث اخلاقی نیز درباره اعمال داریم و آن قبول و عدم قبول اعمال می باشد گاهی ممکن است عمل صحیح باشد ولی قبول نباشد بعدا خواهیم گفت که حسد و تکبر و عُجب و غیبت و امثالهم باعث می شوند در عین اینکه عمل از نظر فقهی صحیح است ولی قبول نباشد و دیروز گفتیم کسی که ولایت اهل بیت علیهم السلام را ندارد هیچکدام از اعمالش قبول نیست ولو عمر نوح را داشته باشد و نماز و صوم و همه اعمالش را انجام بدهد بنابراین ما باید میان صحت و عدم صحت و قبول و عدم قبول اعمال فرق بگذاریم.

ص: ۴۳

صاحب عروه در بحث صلاه بعد از ذکر قواطع و موانع صلاه بحث دیگری نیز مطرح کرده و فرموده بعد از صحت نماز و عدم موانع، مصلی باید سعی کند که عملش قبول باشد ممکن است عمل فقهاً صحیح باشد لکن عند المولی قبول نباشد و بعد ایشان چند مورد برای عدم قبولی صلاه ذکر کرده؛ اول اینکه عمل باید اقبال قلب و توجه به خداوند متعال داشته باشد که روح عمل محسوب می شود، دوم عدم پرداخت زکات، سوم حسد، چهارم تکبر، پنجم غیبت، ششم اکل حرام، هفتم شرب مسکر، هشتم نشوز و بالاخره ایشان می فرماید بلکه یتقبل الله من المتقین یعنی اگر کسی متقی نباشد عملش قبول نیست بنابراین قبول و عدم قبول یک بحث اخلاقی و غیر از صحت و فساد که یک بحث فقهی و اصولی است می باشد.

مطلب دوم: دیروز یک بحث قرآنی و روایی و کلامی درباره اینکه عمل خیر کافر قبول نیست مطرح کردیم اما باید توجه داشته باشیم که کفرها با هم فرق دارند؛ اولاً ما یک کفر جحودی داریم یعنی شخص با اینکه حق را می داند و علم به آن دارد قبول نمی کند، آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه در تفسیر المیزان در اول سوره مومنون این بحث فرق بین علم و ایمان را مطرح کرده و مثال زده آن هائی که تریاک می کشند و یا شراب می خورند علم به ضرر آنها دارند ولی باز مرتکب می شوند چون ایمان ندارند ایمان از عمل منفک نیست ایمان یک گرایش و تصمیم قلبی است ولی علم یعنی دانستن و انسان خیلی چیزها را می داند مثلاً هارون الرشید به فرزندش مأمون گفت من می دانم که موسی بن جعفر علیهما السلام بر حق است ولی ایمان ندارم زیرا مُلک عقیم است بنابراین بین علم و ایمان فرق است.

در تفسیر فی ظلال در تفسیر این آیه شریفه: (وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلوًّا فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ) (۱) ذکر شده که بسیاری از افراد در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می دانستند که حضرت راست می گوید و بر حق است اما "وجحدوا بها" که این همان کفر جحودی است، بعد قصه ای نقل شده که ابوسفیان و ابوجهل و ابولهب شبها وقتی عبور می کردند می دیدند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قرآن می خوانند هر کدام می رفتند و در گوشه ای یک نقطه ای می نشستند و به صدای قرآن خواندن حضرت گوش می دادند بعدا وقتی بر می گشتند در راه به هم بر می خوردند و می گفتند تمام حرفهائی که می زند صحیح است و او برحق است لذا فردا شب دیگر نیاید چون اگر بیاید و مردم و جوانان بفهمند به سوی او و اسلام گرایش پیدا می کنند و اسلام رونق پیدا می کند و قرار شد که فردا شب نیاید اما دوباره آمدند و باز موقع بازگشت به هم برخورد کردند و هر کدام به دیگری گفت قرار بود نیایی! چرا آمدی؟ گفتند بسکه جذاب بود دوباره آمدیم و بعد قرار گذاشتند که دیگر نیایند، خلاصه شب سوم نیز به همین ترتیب گذشت و بعدا گفتند بالاخره ما می دانیم که او برحق است ولی ما تا به حالا در میان اعراب یک قبیله مهمی بودیم و دارای موقعیت بودیم و اگر مسلمان بشویم موقعیتمان از دستمان می رود از این جهت قبول نکردند، این کفر همان کفر جحودی می باشد.

ص: ۴۵

دوم کفری غیر از کفر جحودی است به این معنی که شخص واقعا تابع حق است و می خواهد حق را پیدا کند و به حق ایمان بیاورد اما فکر می کند حق همان است که فهمیده، آیت الله مطهری در کتاب عدل الهی دکارت فرانسوی را مثال می زند و می گوید دکارت بعد از اینکه بحثهای فراوانی در مورد خدا و دین و اسلام کرده گفته من بر اثر تحقیقات خودم دین مسیحی را بر حق می بینم ولی اگر برایم ثابت شود که دین حق غیر از مسیحیت است آن را می پذیرم و حتی اسم از ایران می برد و می گوید اگر آن دینی که در ایران است برایم ثابت شود از آن تبعیت می کنم خب این کفر جحودی نیست بلکه در حقیقت به حق معتقد است و به دنبال کشف حق می باشد منتهی خطای در تطبیق دارد ایشان می فرماید اینطور کفرها خصوصا اگر عن قصور باشد لا عن تقصیر با کفر جحودی فرق دارد و ما باید ملتفت این بحث باشیم.

مطلب دیگری که آیت الله مطهری ذکر کرده این است که ما باید توجه کنیم که هر عملی از نظر بشر و تاریخ بشری یک بُعد دارد اما از نظر اسلام دو بعد دارد، از نظر بشر عمل یا مفید است یا مضر، انواع اختراعات از نظر بشر یک عمل مفید می باشند اما در حساب اسلام و خدا بعد دیگری بنام حسن فاعلی نیز وجود دارد به عبارت روشن تر ما یک حسن فاعلی داریم و یک حسن فاعلی، مثلا شخصی مفسد فی الارض و کافر حربی و مرتد است و باید کشته شود شما یک اسلحه ای در دست دارید و شبی از دور می بینید و خیال می کنید حیوانی مثلا آهوپی است و تیر زدید و او را کشتید ولی وقتی جلو رفتید دیدید که همان مفسد فی الارض بوده خب این حسن فاعلی دارد چون واقعا یک مفسد فی الارض کشته شده اما حسن فاعلی ندارد زیرا شما نمی دانستید که کافری را کشته اید و اگر می دانستید حسن فاعلی هم پیدا می کرد پس حسن فاعلی آن است که کاری برای خدا انجام شود و انگیزه و قصد انسان خدا باشد، نسبت بین حسن فاعلی و حسن فاعلی عام و خاص من وجه می باشد گاهی حسن فاعلی است ولی حسن فاعلی نیست مثل همین مثالی که زدیم و برعکس اگر شما به خیال اینکه مفسد فی الارض و کافر حربی است تیر می زنید و می کشید اما معلوم می شود این یک آدم عابد و زاهدی بوده خب در اینجا حسن فاعلی نیست چون یک آدم عابد و زاهدی کشته شده اما حسن فاعلی وجود دارد زیرا شما خیال می کردید یک کافر حربی و مفسد فی الارض واجب القتل را کشته اید، اما بحث در ماده اجتماع است و اسلام نیز همین ماده اجتماع را می خواهد، در نظر اسلام آن کاری مفید است که دو بعد دارد یعنی هم عمل و هم نیت و قصد و فکر و قلب، ایشان می فرماید عمل انسان باید این دو بعد را داشته باشد زیرا اسلام می خواهد علاوه بر انجام عمل انسان یک کمالی پیدا کند لذا عملی را برای خدا انجام دادن در سازندگی انسان و در روح او اثر دارد بنابراین اعمال خیر و خوب کفار حسن فاعلی دارد اما حسن فاعلی ندارد، بله اگر قصدشان خدمت به بشریت بوده ممکن است خداوند به آنها عوضی بدهد و ما نمی توانیم برای خداوند تکلیف مشخص کنیم و در حدیث از امام سجاد علیه السلام داریم که فرمودند "اشرف العباده خدمتک اخوانک المومنین" پس فرق است بین اینکه عملی برای هوای نفس و شهرت و شهوت و امثال ذلک انجام شود که اینها حسن فاعلی ندارد و هیچ اجری ندارد، اما اگر عمل برای خدمت به مردم باشد ممکن است خداوند به آن اجر بدهد، اینها مطالبی بود که به مناسبت بحث در اینکه آیا قصد قربت در وقف معتبر است یا نه مطرح شد.



## اعتبار قصد قربت / شرایط وقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: /اعتبار قصد قربت / شرایط وقف / کتاب الوقف

در رابطه با موضوع کفار که بحث کردیم آن مطالبی که عقل و علم کلام اقتضاء می کند عرض کردیم، گفتیم یک خبری درباره حاتم هست که نقل شده با اینکه کافر بوده پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه و آله فرمودند خداوند بواسطه سخاوتی که داشته عذاب را از او برداشته، برخی از رفقا مطالبی را در این رابطه نوشته اند، علی ای حال این مطلب در سفینه البحار نقل شده: (روی ان رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم قال لعدی بن حاتم طی: دفع عن أبيك العذاب الشديد بسخاء نفسه) (۱).

اولا گفته شده "روی" یعنی سند ندارد و مرسل است لذا فی نفسه نمی تواند دلیل فقهی بر مطلب باشد.

ثانیا نزاع در اینجا صغروی است زیرا عمل خیر کفار فقط حسن فعلی دارد و حسن فاعلی ندارد در حالی که اسلام برای هر دو ارزش قائل است و به هر دو توجه دارد از این جهت نمی توان گفت چون عمل خیر است پس مقبول و مأجور است زیرا از نظر اسلام هم حسن فعلی و هم حسن فاعلی معتبر است و حسن فاعلی ایمان و اعتقاد و توجه به خدا می خواهد که نوعا کفار ندارند.

مطلب دیگر اینکه به سراغ سامری رفته اند، سامری اگر توبه اش قبول شده باشد مربوط به این دنیا است و ما درباره عذاب اخروی داریم بحث می کنیم.

ص: ۴۷

۱- سفینه البحار، شیخ عباس قمی، ج ۴، ص ۱۰۲، حدیث ۵۱۸۵.

مطلب دیگر اینکه بیان شده که حضرت امیر علیه السلام از یهودی قرض می کرده و برای آنها اجیر می شده و در نخلستان های آنها کار می کرده منتهی ما عرض می کنیم که این مطلب برای ما ثابت نیست، قبل از انقلاب در ایران مردم اجیر بهائی ها بودند و برای آنها کار می کردند آقای بروجردی خیلی از این مسئله ناراحت شدند و به آقای فلسفی فرمودند امسال ماه مبارک رمضان درباره موضوع بهائیت و یهود صحبت کنید و ایشان یک ماه در این رابطه صحبت کردند و مردم تصمیم گرفتند که اجیر آنها نشوند و با آنها معامله نکنند خلاصه اثر کرد اما بعدا کم کم دولت سست شد لذا آقای بروجردی از آقای فلسفی خواستند که برود با شاه صحبت کند، شاه بهانه آورد که ما نمی توانیم در مقابل الزامات بین المللی پاسخگو باشیم این بر خلاف آزادی است و بعد آقای بروجردی تصمیماتی داشتند، مقصود اینکه این مطالبی که درباره حضرت امیر علیه السلام نقل شده برای ما ثابت نیست و صحیح نمی باشد.

خب و اما بحثمان در شرایط عقد وقف بود که اولین آنها این بود که آیا در صحت وقف قصد قربت شرط است یا نه؟ به عبارت دیگر بحث در این است که آیا قصد قربت در وقف شرط صحت است که اگر کسی قصد قربت نکند باطل من رأسه یا اینکه شرط کمال است یعنی اگر قصد قربت نکرد باطل نیست اما ثوابش کمتر می باشد؟ از فقهاء معاصر امام رضوان الله علیه و آیت الله خوئی و همچنین صاحب عروه و صاحب جواهر فرمودند که قصد قربت در وقف شرط نیست و در مقابل عده ای فرمودند شرط است و بدون آن وقف باطل و بدون اثر می باشد و اما در مقابل کسی که با قاطعیت می گوید قصد قربت در وقف شرط است صاحب ریاض است که بحث ما در جلد ۹ طبع جدید ریاض مطرح شده است و صاحب عروه و صاحب جواهر نیز در واقع همان ادله صاحب ریاض را طرح و بعد رد می کنند.

صاحب ریاض اولاً- فرموده ما اجماع داریم که قصد قربت شرط است ما عرض می کنیم که اولاً اصل اجماع ثابت نیست و صاحب جواهر نیز در جلد ۲۹ جواهر می فرماید لم يتحققه.

ثانیا اگر هم باشد اجماع مدرکی است که حجت نمی باشد زیرا مدرک مجمعین در دست ماست و ما آن مدارک را حجت نمی دانیم.

ثالثا گفته شده که بر وقف صدقه جاریه نیز اطلاق شده و شکی نیست که در صدقه قصد قربت معتبر است و روایات فراوانی نیز در این رابطه داریم فلذا وقف یکی از افراد صدقه می باشد و قصد قربت لازم دارد، بنده برای همین موضوع به بحار مراجعه کردم تا ببینم در کجا به وقف صدقه گفته شده، در جلد ۶ و ۷۱ و ۱۰۳ و ۱۰۴ اخباری که دال است بر اینکه وقف صدقه جاریه است و کلا به وقف صدقه اطلاق شده ذکر شده اند، بله اخبار زیادی داریم که وقف صدقه است اما هر صدقه ای نیاز به قصد قربت ندارد در آن صدقاتی که به مستحقین می دهیم قصد قربت لازم است اما روایاتی داریم که هر کار خیری را صدقه دانسته مثل اینکه تبسم به برادر مومن صدقه است و یا برداشتن سنگ یا مانعی از راه مومنین صدقه است خلاصه اینکه به خیلی از کارهای خیر تشبیهاً صدقه گفته شده که در واقع مراد این است که این اعمال نیز مانند صدقه دارای ثواب هستند و در روایات نیز از این تشبیهات در ثواب زیاد داریم مثلا در بحار نقل شده زنی خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله رسید و گفت در اسلام زمینه های اجر و ثواب برای مردها فراهم است مثلا به جهاد و حج می روند، ما زنان نیز می خواهیم چنین ثوابهایی ببریم چرا برای ما مقرر نشده؟ حضرت به او فرمودند از قول من به زنان سلام برسان و به آنها بگو شما اعمال دیگری دارید که ثواب جهاد را می برید هر زن با ایمانی که باردار باشد برای هر روز نگهداری از حملش ثواب جهاد را دارد و اگر از دنیا برود ثواب شهادت را دارد و از این قبیل مطالب و یا روایاتی که درباره حجاب وارد شده خلاصه حضرت فرمودند اگر شما آن طور که اسلام گفته عمل کنید اجر و ثواب شما از جهاد در راه خدا کمتر نیست، خلاصه اینکه در روایات ما زیاد گفته شده که فلان کار صدقه منتهی این تشبیهی است برای اینکه بگوید آن ثوابی که بر صدقه مترتب است بر این قبیل اعمال نیز مترتب می باشد و به وقف نیز صدقه جاریه گفته شده و لذا این روایات نیز نمی توانند دلیل بر اینکه در وقف قصد قربت لازم است باشند.

رابعا گفته شده که وقف ثواب دارد و هر کجا ثواب باشد قصد قربت لازم است، عرض می کنیم که اینطور نیست چون در خیلی جاها قصد قربت نیست اما کار خیلی خوب است و کلا برخی کارها ذاتا خوب است و ثواب دارد و خدمتی است و در زندگی بشر موثر است که خداوند برای اینها ثواب مقرر کرده مثل کندن چاه و یا کاشتن درخت و امثال ذلك البته ریا مبطل عمل است، بنابراین بین ثواب و قصد قربت ملازمه ای وجود ندارد زیرا خیلی از کارها هستند که ثواب دارند ولی قصد قربت لازم ندارند.

صاحب ریاض در آخر کلامش این بحث را مطرح کرده که اگر ما شک کردیم اصل فساد است زیرا در معاملات اصل فساد و عدم ترتب اثر می باشد این عقد مقتضی یک آثاری است و اصل عدم ترتب آن آثار می باشد چون هر حادثی مسبوق به عدم است و هر چیزی که مسبوق به عدم باشد استصحاب اقتضاء می کند که نباشد بنابراین عقد وقف می خواهد یک اثری ایجاد کند و اگر ما شک کنیم در اینکه آیا قصد قربت شرط است یا نه اصل عدم تاثیر و فساد می باشد، ما در جواب عرض می کنیم اگر اطلاقاتی نداشته باشیم بله ولی در اینجا اطلاقات وقف اقتضاء می کنند که شک نکنیم زیرا همین مقدار که وقف صدق کند ولو اینکه قصد قربت نباشد کافی است در اینکه ما قصد قربت را نفی کنیم و حق نیز همین است زیرا گاهی انسان در عرف عقلاء می خواهد مال خود را تحبیس کند و در معرض تصرفات قرار ندهد مثلا پدری می بیند اگر اموالش به عوان ارث تقسیم شود همگی از بین می رود لذا وقف می کند و بعد می گوید از عایدات آن استفاده کنند، خب این تحبیس الاصل و تسبیل المنفعه یک کار عقلائی می باشد بنابراین ما دلیلی بر اینکه قصد قربت شرط صحت عقد وقف است نداریم اما نفس وقف یک کار بسیار خوب و الهی است و آثار زیادی برای جامعه و خود انسان دارد.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

## دوام در وقف / شرایط وقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: / دوام در وقف / شرایط وقف / کتاب الوقف

بحثمان در شرایط وقف بود، محقق در شرایع در این رابطه فرمودند: "القسم الرابع فی شرائط الوقف و هی أربعه؛ الدوام (موقت نباشد) والتنجیز (انشاء یا منشأ معلق نباشد) والإقباض (قبض و اقباض صورت بگیرد) و إخراجہ عن نفسه (برای خودش سهمی در نظر نگیرد)".

محقق در ادامه می فرماید: «فلو قرنه بمدہ بطل و کذا لو علقه بصفه متوقعه و کذا لو جعله لمن ینقرض غالبا کأن یقفه علی زید و یقتصر أو یسوقه إلی بطون تنقرض غالبا أو یطلقه فی عقبه و لا یدکر ما یصنع به بعد الانقراض».

و لو فعل ذلك قیل یبطل الوقف و قیل ینقرض المسمون و هو الأشبه فإذا انقرضوا رجع إلی ورثه الواقف و قی لإلی ورثه الموقوف علیهم و الأول أظهر» (۱).

امام رضوان الله علیه در تحریر الوسیله در کتاب الوقف مسئله ۱۵ می فرماید: «مسأله ۱۵ - یشترط فی الوقف الدوام بمعنی عدم توقیته بمدہ، فلو قال: "وقف هذا البستان علی الفقراء إلی سنه" بطل وقفا، و فی صحته حبسا أو بطلانه كذلك أيضا وجهان، نعم لو قصد به الحبس صح» (۲). اما اینکه در اینجا آیا در صورت وقف حبس می شود یا به طور کلی باطل است بعدا بحث خواهیم کرد.

برای روشن شدن مطلب کلام صاحب جواهر را نیز می خوانیم، ایشان می فرمایند: «القسم الرابع فی شرائط الوقف):

وهی أربعه : الدوام ، والتنجیز ، والإقباض ، وإخراجہ عن نفسه بلا خلاف أجده فی الأول بمعنی عدم توقیته بمدہ کسنه ونحوها ، بل الإجماع محصله ومحکیه - فی الغنیه وعن الخلاف والسرائر - علیه ، وبذلك یخص عموم "أَوْفُوا بِالْعُقُودِ" بناء علی أنه (وقف) منها (عقود)، بل وعمومات الوقف أيضا إن لم نقل باعتبار ذلك (دوام) فی مفهومه (وقف) كما هو ظاهر تعبیره عنه بالشرطیه ، والا فلا شمول فیها له حیثند...الی آخر کلامه».

ص: ۵۱

۱- شرایع، علامه حلی، ج ۲، ص ۷۰، ط اسماعیلیان.

۲- تحریر الوسیله، الامام الخمینی، ج ۲، ص ۶۵، مسئله ۱۵.

اما بعد از اینکه فقهاء ما اینطور گفتند باید بینیم دلیلشان چیست؟ در جواهر و ریاض و امثال اینها به چند دلیل تمسک کرده

اند که اولین آنها اجماع می باشد منتهی ما عرض کردیم اجماع در اینجا کارائی ندارد زیرا اجماع مدرکی و اجتهادی است و مدرک مجمعین در دسترس هست و مورد قبول ما نیست لذا چون کشف از قول معصوم علیه السلام نمی کند حجت نیست، بعضی از اجماعات هستند که مدرکشان در دست نیست و اجتهاد خود فقهاء هم نیست ولی فقهاء خلف عن سلف به آن تکیه کرده اند که معلوم می شود از معصوم علیه السلام چیزی رسیده بوده مثل دخول وقت مغرب به ذهاب حمره مشرقیه که ما برای این مطلب دلیل محکمی نداریم ولی فقهاء ما از اول در مقابل عامه این را فرموده اند خب اینجور اجماعات مورد اطمینان می باشد.

مطلب دیگر اینکه باید به ارتکاز متشرعه دقت داشته باشیم، ارتکاز و عرف متشرعه از وقف این معنی را می فهمد که واقف مال را به طور دائم از ملکش خارج کرده لذا دلیلش همراهش می باشد "قضیه قیاساتها معها" و عمده دلیل نیز همین ارتکاز و عرف و فهم متشرعه است که از وقف دوام را می فهمند، در وقوف ائمه علیهم السلام نیز تعبیراتی مثل اینکه این زمین را وقف کردیم تا وقتی که خداوند متعال به مردم زندگی به روی زمین داده است وجود دارد که این خودش دوام را می رساند.

در این رابطه (دوام در وقف) روایاتی نیز داریم، صاحب وسائل در باب هفتم از ابواب وقوف و صدقات روایاتی را در این رابطه ذکر کرده که عنوان باب این است: «باب اشتراط تعیین الموقوف علیه والدوام فی الوقف»، خبر اول از این باب این خبر است: (محمد بن الحسن باسناده عن علی بن مهزیار قال: قلت له: روی بعض موالیک عن آبائک علیهم السلام ان کل وقف إلی وقت معلوم فهو واجب علی الورثه، وکل وقف إلی غیر وقت جهل مجهول فهو باطل علی الورثه، وأنت أعلم بقول آبائک علیهم السلام. فکتب علیه السلام: هکذا هو عندی.

ورواه الكليني، عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، وعن عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد جميعا، عن علي بن مهزيار. ورواه الصدوق باسناده عن علي بن مهزيار، قال الشيخ: معنى هذا إذا كان الموقوف عليه مذكورا لأنه إذا لم يذكر في الوقف موقوف عليه بطل الوقف ولم يرد بالوقت الاجل، وكان هذا متعارفا بينهم كما يأتي (١).

سند حدیث: شیخ طوسی از طبقه ۱۲ و علی بن مهزیار از طبقه ۶ می باشد و این خبر را شیخ از کتاب علی بن مهزیار نقل کرده است، بنده در کتاب رجال نوشته ام که علی بن مهزیار کنیه اش ابوالحسن و اهوازی است و اول مسلمان نبوده و از عجم بوده و پدرش نیز نصرانی بوده و بعدا مسلمان شده و علی بن مهزیار که صغیر بوده نیز به همین واسطه بعدا مسلمان شده و خداوند متعال بر او منت گذاشت و اهل بیت علیهم السلام را شناخت و علاوه بر شناخت یک فقیهی شد و از حضرت رضا و امام جواد علیهما السلام روایت نقل کرده و حتی جزء خصیصین و نمایندگان و وکلای امام جواد علیه السلام شد و موقعیتش نزد امام جواد علیه السلام بسیار عظمت پیدا کرد و همچنین نسبت به امام هادی علیه السلام نیز خیلی تقرب پیدا کرد و وکیل امام هادی علیه السلام در بعضی نواحی نیز شد و حتی توقیعات ائمه علیهم السلام برای شیعیان به او سپرده می شد و او ثقه است و مورد طعن نیست و صحیح الاعتقاد است و به قدری کتاب تالیف کرده که تالیفاتش حتی از حسین بن سعید نیز بیشتر می باشد و نامش در سند ۴۳۷ روایت واقع شده است، خلاصه اینکه خبر سندا در اعلى درجه صحت قرار دارد.

ص: ۵۳

---

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۳۰۷، ابواب وقوف و صدقات، باب ۷، حدیث ۱، ط الإسلامیه.

در تعبيرات صاحب وسائل نکته هائی وجود دارد که بايد ذکر شود؛ اول اينکه صاحب وسائل اين خبر را از شيخ طوسي نقل کرده که از طبقه ۱۲ است و علی بن مهزيار از طبقه ۶ می باشد که اين يعنی شيخ اين خبر را از کتاب علی بن مهزيار گرفته است.

شيخ طوسي رسمش اين است که احاديث را از کتب می گرفته و البته بعد در آخر تهذيب وسائل را نوشته و با مراجعه به آنها معلوم می شود که خبر صحيح است يا نه، البته در آخر جلد ۲ جامع الروات نیز تمام طرق و اسانيد شيخ نوشته شده است و در مورد اين خبر نیز نوشته شده که طرق شيخ به علی بن مهزيار صحيح می باشد، و اما شيخ کليني بر خلاف شيخ طوسي رسمش در نقل خبر بر اين است که از خودش تا امام معصوم عليه السلام تمام واسطه ها را در سند خبر ذکر کرده است و بالاخره شيخ صدوق رسمش اين است که فقط آخرين راوی را ذکر می کند و بعد در آخر کتاب وسائل را ذکر کرده، بنابراین برای تشخيص اينکه اسناد اخبار صحيح هستند يا نه بايد با اين سه طريق شيوخ ثلاثه در نقل خبر كاملا آشنا باشيم.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

### حبس، سکنی، رقبی، عمری / شرایط وقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: /حبس، سکنی، رقبی، عمری / شرایط وقف / کتاب الوقف

در کتاب الوقف در بعضی موارد تردید بوجود می آید که وقف است يا حبس لذا بهتر اين است که ما اول بحث حبس و سکنی و رقبی و عمری را مطرح کنیم زیرا در بسياری از موارد بحث منتهی می شود به اينکه وقف است يا سکنی و رقبی و عمری.

ص: ۵۴

محقق در شرايع بعد از اينکه در وقف بحث کرده فرموده: "کتاب السکنی و الحبس، و هي عقد يفتقر إلى الإيجاب و القبول و القبض"، خلاصه اينکه ما بايد عقود را كاملا - بشناسيم، گاهی در عقود تملیک عين صورت می گیرد مثل بيع که تملیک به عوض است و مثل ما نحن فيه که وقف تملیک عين به غير عوض است و هر دو عقد لازم هستند و اصل در عقود لزوم است إلا ما خرج بالدليل، اما برخی از عقود تملیک منفعت هستند يعنی عين در ملك مالک باقی است مثل اجاره که تملیک منفعت می باشد و اين نیز گاهی تملیک منفعت به عوض است مثل همين اجاره و گاهی تملیک منفعت بلاعوض است مثل هبه کردن منفعت خانه به ديگری و اين هم معلوم است که همیشه منفعت تابع عين است يعنی هر کسی که مالک عين است مالک منافع آن نیز می باشد.

اما در بحث سکنی و رقبی و عمری تملیک انتفاع است نه تملیک منفعت مثلا کسی که اجاره داده منفعت را از ملك خودش به ملك ديگری منتقل کرده اما کسی که عاریه داده هم مالک عين و هم مالک منفعت می باشد و فقط به ديگری حق داده



که استیفاء کند که به این تملیک انتفاع گفته می شود لذا در اجاره اگر غاصبی غصب کند مستأجر ضامن است اما در عاریه اگر غصب شود معیر یعنی صاحب مال ضامن است نه مستعیر یعنی کسی که عاریه گرفته است و اما در سکنی و رقبی و عمری نیز مثل عاریه شخص مالک انتفاع است نه مالک منفعت مثلا شما مالک خانه و منفعت آن هستید اما آن شخصی که خانه را به عنوان سکنی به او واگذار کردید فقط حق انتفاع دارد یعنی فقط مالک انتفاع می باشد البته با هر شرایطی که سکنی منعقد شود بالاخره طبق "المومنون عند شروطهم" از عقود لازم می باشد، و اما مثلا اگر مالک گفت تا وقتی من زنده هستم و یا تا وقتی که تو زنده هستی در خانه ساکن باشد این می شود عمری که در صورت اول با فوت مالک خانه به ورثه اش بر می گردد و در صورت دوم با فوت کسی که خانه به عنوان عمری در اختیارش گذاشته شده خانه به ورثه مالک اول بر می گردد، و اما رقبی نیز همینطور است که عینی برای مدت مشخصی در اختیار دیگری قرار داده شده که در اینجا نیز تا پایان مدت آن شخص حق استیفاء و انتفاع از عین را دارد.

عبارت شرایع این است: «کتاب السکنی و الحبس، و هی عقد یفتقر إلى الإيجاب و القبول و القبض و فائدها التسلیط علی استیفاء المنفعه مع بقاء الملك علی مالکة و تختلف علیها الأسماء بحسب اختلاف الإضافة فإذا اقترنت بالعمر قیل عمری و بالإسکان قیل سکنی و بالمده قیل رقبی إما من الارتقاب أو من رقبه الملك» (۱).

خلاصه ی کلام این است که حبس یک معنای عامی دارد حبس یعنی اینکه یک مالی را ما ثابت و پابرجا بکنیم که دیگران حق تصرف و تملک نداشته باشند و یا مثل وقف خودمان نیز حق تصرف و تملک نداشته باشیم علی ای حال حبس یک معنای عامی دارد که افراد آن وقف و سکنی و رقبی و عمری می باشند.

صاحب وسائل نیز بعد از ذکر احکام وقف به سراغ سکنی و حبس رفته و فرموده: «کتاب السکنی والحیس»، چند خبر از این کتاب را می خوانیم، خبر اول این خبر است: (محمد بن علی بن الحسین باسناده عن محمد بن أبی عمیر، عن أبان بن عثمان عن عبد الرحمن بن أبی عبد الله علیه السلام، عن حمران قال: سألته عن السکنی والعمری فقال: الناس فیه عند شروطهم إن کان شرط حیاته فیه حیاته، وإن کان لعقبه فهو لعقبه کما شرط حتی یفنوا ثم یرد إلى صاحب الدار) (۲).

سند حدیث: شیخ صدوق از طبقه ۱۰ است و این خبر را از کتاب محمد بن أبی عمیر گرفته است که از ثقات بسیار مهم طبقه ۵ می باشد، أبان بن عثمان بسیار جلیل القدر و خوب است منتهی در برخی کتب ذکر شده که او از کیسانیه می باشد ولی آیت الله خوئی در معجم رجال حدیث منکر این مطلب می باشد، کیسانیه افرادی هستند که قائلند محمد بن حنفیه بعد از امام حسین علیه السلام امام می باشد علی ای حال شکی نیست که ثقه می باشد، عبد الرحمن بن أبی عبدالله از طبقه ۵ و ثقه می باشد، حمران برادر زراعه است و بسیار جلیل القدر است، بنابراین حدیث سنداً صحیح می باشد.

ص: ۵۶

۱- شرایع، محقق حلی، ج ۲، ص ۱۷۷.

۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۳۲۵، کتاب السکنی والحیس، باب ۲، حدیث ۱.

خبر دوم این خبر است: (وعن ابن أبي عمير، عن الحسن بن نعيم، عن أبي الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام قال: سألته عن رجل جعل سكنى داره لرجل أيام حياته أو له ولعقبه من بعده، قال: هي له ولعقبه كما شرط الحديث) (۱).

اخبار دیگری نیز در این رابطه وجود دارد که بعدا خواهیم خواند.

بقیه بحث بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی ...

### حسب، سکنی، رقبی، عمری / شرایط وقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: /حسب، سکنی، رقبی، عمری / شرایط وقف / کتاب الوقف

آقای صادقی مازندرانی در رابطه با مباحثی که داشته ایم چند مطلب را نوشته اند، ایشان با توجه به بحثی که در مورد اعتبار قصد قربت در وقف داشتیم نوشته اند:

اولاً- در اصول خوانده ایم که اصل در اوامر تعبیدی بودن می باشد، البته ما عرض می کنیم بحث ما به اوامر مربوط نیست و همچنین در توصیلات و عبادات نیست بلکه بحثمان در معاملات است و در وقف است که حالا یا از عقود یا از ایقاعات می باشد.

دوم ایشان استدلال کرده اند به لفظه تعالی: (وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ) (۲) که از این قصد قربت فهمیده می شود زیرا وقف جزء احکام دین و اوامر الهی است لذا باید با اخلاص انجام شود و اخلاص همان قصد قربت می باشد، ما عرض می کنیم که اهل کتاب یعنی یهود و نصاری مشرک بودند و این آیه و کلاً سوره بینه مربوط به اعتقادات و بیان شرک و کفر اهل کتاب می باشد و ربطی به بحث ما که در مورد وقف و عمل مکلف است ندارد و "مخلصین له الدین" یعنی اهل کتاب باید دین خالص داشته باشند و آن دین باید از شرک و کفر مطهر باشد.

ص: ۵۷

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۳۲۵، کتاب السکنی والحیس، باب ۲، حدیث ۲.

۲- بینه/سوره ۹۸، آیه ۵.

سوم اینکه ایشان نوشته اند شما بحث کرده اید در اینکه آیا قصد قربت در وقف شرط است یا نه، اینجا دو مطلب وجود دارد؛ اول اینکه شک داریم در اشتراط قصد قربت در وقف مانند سائر عقود که مثلاً اگر شک کنیم در اینکه در معامله نقدین قبض فی المجلس شرط است یا نه و یا مثلاً در بیع معلومیت عوضین شرط است یا نه و امثال ذلک که در مانحن فیه نیز همچین بحثی وجود دارد یعنی ما شک می کنیم که آیا قصد قربت در وقف شرط است یا نه و بعد به بنده می فرمایند که باید بگوئیم قصد قربت اعتبار دارد زیرا شما برای نفی اعتبار قصد قربت به اصل عدم اشتراط تمسک کردید که اصل خوبی است منتهی با یک

اصل دیگری معارض است و آن اصاله الفساد می باشد، در هر معامله ای اگر در صحت و فساد شک کنیم و شبه حکمیه باشد اصل فساد و عدم ترتب اثر می باشد، در ما نحن فیه نیز اصل بر فساد وقف بدون قصد قربت می باشد، این اصل فساد و عدم ترتب اثر اصل مسببی است و اصل عدم اشتراط اصل سببی است و اصل سببی بر اصل مسببی مقدم است لذا ما به اصل عدم اشتراط تمسک می کنیم و می گوئیم قصد قربت در وقف شرط نیست البته این کلام ایشان با کلام قبلشان منافات دارد، علیّی حال اشکال ما به ایشان این است که اصل عدم اشتراط قصد قربت چه اصلی است؟ آیا به چنین اصلی می شود تمسک کرد یا نه؟ مثلاً اگر در معامله ای درباره اعتبار یک شرطی شک کنیم آیا می شود به اصل عدم اشتراط تمسک کرد یا نه؟ این به همان اصل عدم قریشیت که در کفایه خوانده ایم بر می گردد، در کفایه خواندیم که دلیلی داریم بر اینکه زن تا ۵۰ سالگی قاعدگی می شود إلاّ آن یکنون قریشیه که تا ۶۰ سالگی عادت ماهانه می شود، حالا اگر یک زنی دیدیم و شک کردیم که آیا قریشیه است یا غیر قریشیه آیا می شود به اصل عدم قریشیت تمسک کنیم و بگوئیم قریشی نیست لذا از پنجاه سال به بعد آن دم، دم حیض نیست بلکه استحاضه می باشد؟ اشکال تمسک به اصل در اینجا را در کفایه خوانده اید و ایشان نیز اصل اشتراط عدم قصد قربت در وقف را مثل همان اصل عدم قریشیت دانسته، ما در کفایه گفتیم که اصل عدم قریشیت درست نیست و اگر هم درست باشد ما قبول نداریم زیرا در استصحاب باید مفاد کان ناقصه باشد مثلاً یک وقتی زید بوده و الان شک داریم در قیامش و استصحاب عدم قیام می کنیم و یا مثلاً آب بوده و الان شک داریم در کثرت استصحاب عدم کثرت بودن جاری می کنیم، اما چیزی که ما نمی دانیم خُلق قریشیه او غیر قریشیه حالت سابقه ندارد لذا استصحاب عدم قریشیت جاری نمی شود و در ما نحن فیه نیز همینطور است ما نمی دانیم شارع از ابتدا قصد قربت را اعتبار کرده یا نه لذا نمی توانیم بگوئیم اصل عدم اشتراط قصد قربت می باشد زیرا این عقد بوده و قصد قربت شرط نبوده لذا نمی شود شک کنیم که آیا شرط محقق شده یا نه تا آن را استصحاب کنیم، اینجور استصحاب ها اشکال دارد.

چهارم اینکه ایشان به سراغ کلام فقهاء رفته و نوشته اند وقف یعنی تحبیس الاصل و تسبیل المنفعه و تسبیل یعنی فی سبیل الله و با قصد قربت باشد، ما گفتیم این کلام فقهاء که بر آن ادعای اجماع نیز کرده اند حجت نیست زیرا اجماع آنها مدرکی می باشد، بالاخره ایشان در آخر کلامشان یک مطلبی گفته اند که ما در بین بحثها نیز به آن اشاره کرده ایم و آن مطلب اینکه بعضی از اعمال هستند که ثواب دارند اما هر چیزی که ثواب دارد لزوماً در آن قصد قربت لازم نیست بلکه خود عمل فی نفسه خوب است مثل سلام کردن یا درخت کاشتن و یا حفر چاه و امثال ذلک که همگی اعمال قربی هستند و ثواب دارند اما عمل قربی بودن غیر از اعتبار قصد قربت می باشد وقف نیز همینطور است در مقابل اطلاقات ادله ای که داشتیم ما دلیلی بر اعتبار قصد قربت در وقف نداریم.

خب و اما عرض کردیم در کتاب الوقف در بعضی موارد تردید بوجود می آید که وقف است یا حبس لذا بهتر این است که ما اول بحث حبس و سکنی و رقبی و عمری را مطرح کنیم و این موارد را دقیقاً بشناسیم زیرا حبس یک معنای عامی دارد که شامل وقف نیز می شود.

در وسائل الشیعه بعد از کتاب الوقف وارد بحث حبس و سکنی و رقبی و عمری شده است، ایشان یک بحثی را مطرح کرده که خصوصاً در زمان ما توجه به آن خوب و جالب می باشد، ایشان می فرماید همین سکنی و رقبی و عمری برای کمک کردن به مسلمانان می باشد و اسلام در نظر دارد که مسلمانان نسبت به هم خدمت و کمک داشته باشند لذا صاحب وسائل اول روایاتی که در رابطه با حقوق مسلمانان نسبت به هم است را ذکر می کند، در کتاب مکاسب بعد از بحث غیبت خواننده آید که شیخ روایاتی که مربوط به حق مسلمان نسبت به مسلمان دیگر است را ذکر کرده که یکی از آن اخبار این است که: "للمسلم علی المسلم ثلاثون حقاً" و بعد چند تا از آنها را ذکر کرده منتهی فقهاء ما به اینها اهمیت نداده اند زیرا از مستحبات برشمرده اند و حال آنکه اینها از مزایا و مسائل مهم اسلامی می باشد، حالا ما یکی از آن اخبار را می خوانیم، صاحب وسائل بابی را در کتاب الحبیس والسکنی منعقد کرده با عنوان: "باب استحباب التطوع بهما للمومن" که خبر اول از این باب این خبر است: (وعنه، عن أحمد، عن علی بن الحکم، عن عبد الله بن بکیر، عن معلى ابن خنیس أنه قال لأبی عبد الله علیه السلام: ما حق المسلم علی المسلم؟ فقال: سبع حقوق واجبات، ما منهن حق إلا وهو علیه واجب، ثم ذکرها إلى أن قال: والحق السادس أن یکون لک خادم ولیس لأخیک خادم فواجب أن تبعث خادمک فتغسل ثیابه وتصنع طعامه وتمهد فراشه الحدیث) (۱).

ص: ۵۹

سند حدیث: حدیث سنداً صحیح می باشد، درباره معلی بن خنیس بحث زیاد شده و برخی مثل نجاشی او را تضعیف کرده اند اما آیت الله خوئی در معجم رجال حدیث ثابت کرده که معلی بن خنیس از اصحاب خاص ابا عبدالله علیه السلام بوده و در این راه نیز کشته شده، از طرف منصور یک حاکمی در مدینه منصوب شده بود بنام داود بن علی، جاسوسان به او خبر دادند که افراد زیادی با امام صادق علیه السلام مربوط هستند و آنها چون از ائمه علیهم السلام می ترسیدند همیشه به دنبال شناسایی طرفداران آنها بودند، روزی امام صادق علیه السلام مسافرت کرده بود داود بن علی معلی بن خنیس را خواست، معلی بن خنیس خیلی نزد امام صادق علیه السلام محترم بود و علاوه بر این کفیل خرج منزل حضرت بود لذا اصحاب خاص حضرت را می شناخت، داود بن علی به او گفت یا باید اصحاب امام صادق علیه السلام را معرفی کنی و یا تورا می کشم، معلی بن خنیس گفت اگر گردن من را هم بزنی اسامی آنها را نخواهم گفت و بالاخره داود بن علی او را کشت، امام صادق علیه السلام وقتی از مسافرت برگشت خیلی ناراحت شد و داود بن علی را خواست و به او گفت چرا معلی بن خنیس را کشتی؟ داود گفت من قدرت داشتم و این کار را کردم، حضرت گفت برو و او رفت، حضرت شب نمازی خواند و دعائی کرد و بعد داود بن علی دل دردی گرفت و بواسطه دعای حضرت همان شب مرد، صدای ناله بلند شد به حضرت خبر دادند و حضرت فرمودند بله من از خداوند خواستم که او را هلاک کند، خلاصه این معلی بن خنیس دارای شخصیتی بزرگ می باشد.

خب و اما همانطور که عرض کردیم صاحب وسائل حدیث را حذف کرده و فقط مورد ششم از حقوق را ذکر کرده منتهی حدیث در اصول کافی جلد ۲ صفحه ۱۶۹ "باب حق المومن علی أخیه" کامل ذکر شده که مراجعه و مطالعه بفرمائید.

ما باید توجه داشته باشیم که از این قبیل روایات با این همه اهمیت نمی شود سطحی گذشت لذا چند روزی در این رابطه بحث خواهیم کرد إن شاء الله تعالی....

### حبس، سکنی، رقبی، عمری / شرایط وقف / کتاب الوقف کتاب امر به معروف و نهی از منکر

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: /حبس، سکنی، رقبی، عمری / شرایط وقف / کتاب الوقف

بحثمان در شرائط وقف بود، وقف چه عقد باشد یا ایقاع بالاخره شرائطی دارد، امام رضوان الله علیه در تحریر الوسلیه اینطور فرمودند که در وقف چند چیز شرط است؛ اول دوام و تأیید، دوم تنجیز، سوم قبض و اقباض و چهارم اخراج عن ملکه.

بحثمان به اینجا رسید که گاهی تردید حاصل می شود بین اینکه آیا وقف است یا یکی از سکنی و رقبی و عمری و حبس می باشد؟ عرض کردیم که وقف از ملک خارج می شود و عقد لازم می باشد، سکنی که الان دیگر رواج ندارد این است که کسی یک خانه مسکونی و یا اطاقی را مدتی برای سکونت در اختیار دیگری قرار می دهد که ثواب بسیار زیادی هم دارد یعنی خانه در ملک صاحبش باقی است و شخص دیگر فقط حق استیفاء منفعت و انتفاع را دارد البته عقد سکنی لازم است ولی تابع شرایطی هست که تعیین شده.

عمری آن است که طبق قراردادی مال خود را تا پایان عمر خود و یا تا پایان عمر طرف مقابلش در اختیار او قرار داده و او حق استیفاء منفعت و حق انتفاع از آن را دارد.

ص: ۶۱

اما رقبی (که تقریباً مثل عاریه است با این فرق که عاریه از عقود جائزه است ولی رقبی لازم می باشد) آن است که مال در ملک صاحبش باقی است اما آن را برای مدت مشخصی در اختیار دیگری قرار می دهد مثل اسب و فرش .

صاحب وسائل بعد از کتاب وقف وارد همین بحث شده و "کتاب السکنی و الحیس" را منعقد کرده منتهی در باب اول که "باب استحباب التطوع بهما للمومن" نام دارد روایاتی را ذکر کرده و فرموده این کارها نوعی خدمت اند و بسیار خوب است که مسلمانان نسبت به یکدیگر چنین اموری را انجام بدهند و بعد وارد این بحث شده که حق مومن نسبت به مومن چیست فلذا این بحث باعث شد که مطلب دیگری بوجود بیاید چراکه ما روایات فراوانی در مورد حقوق مسلمانان نسبت به یکدیگر داریم، اسلام می خواهد یک جامعه متوازن بوجود بیاید و همه مردم تقریباً در یک سطح باشند یکی گرسنه نباشد و دیگری سیر باشد لذا حق مسلمان نسبت به مسلمان دیگر این است که زندگی خود را طوری درست کند که با دیگران توازن داشته باشد و هم سطح باشد بنابراین ما ناچاریم در این مورد نیز بحثی داشته باشیم منتهی فعلاً بحث سکنی و رقبی و عمری را به سر

انجام می‌رسانیم و بعداً در این رابطه بحث خواهیم کرد.

فهرست ابواب مذکور در "کتاب السكنی والحیسی" به این شرح می‌باشد:

باب اول: "باب استحباب التطوع بهما للمومن".

باب دوم: "باب ان السكنی تابعه لشرط المالك إذا وقتها بحیاته (مالك) أو حیاه الساكن أو مع عقبه أو مده معینه كانت لازمه، فإذا انقضت المده رجع المسكن إلى المالك". (هر کجا که عمر و حیات میزان است می‌شود عمری و هر کجا که عمر و حیات میزان نیست می‌شود رقبی).

ص: ۶۲



باب سوم: "باب أن الدار لا يملكها من جعل له سكنها وكذا المملوك الحبيس (به معنای محبوس)".

باب چهارم: "باب أن من أسكن شخصا ولم يعين وقتا فله أن يخرجته متى شاء، و أن للمالك بيع الدار ولا تبطل السكنى". (مانند اجاره که مثلا خانه ای را ده سال به زید اجاره داده اید اما قبل از اتمام عقد اجاره آن را فروخته اید که در اینجا فروختن شما اجاره را باطل نمی کند).

باب پنجم: "بطلان السكنى والحبيس بموت المالك مع عدم تعيين مده، وأنه يرجع ميراثا".

این باب پنجم از این جهت مهم است که بین ما و اهل تسنن در اینجا اختلاف نظر وجود دارد، ما قائلیم که اگر کسی مالش را به عنوان سكنی و یا رقبی و یا عمری به دیگری داد اگر وفات کرد متعلق به ورثه اش خواهد بود اما اهل سنت می گویند اگر مالک وفات کند مال متعلق به ورثه ساکن خواهد بود نه ورثه مسکن متعلق به ورثه معمر می شود نه ورثه معمر.

در این باب پنجم چند روایت نقل شده که جالب و قابل توجه می باشد، خبر اول این خبر است: (محمد بن علی بن الحسین یاسناده عن محمد بن أبي عمير، عن عمر بن أذينة قال: كنت شاهدا عند ابن أبي ليلى (از قضاه عامه است که بنی امیه و بی عباس را درک کرده و قاضی آنها بوده، آیت الله خوئی در معجم رجال حدیث می فرماید دو تا ابن ابی لیلی داریم یکی از آنها ناصبی و دشمن اهل بیت علیهم السلام بوده و دیگری که همین است که در این خبر ذکر شده اینطور نبوده بلکه از عامه بوده و حتی ایشان می فرماید ثقه می باشد) وقضى في رجل جعل لبعض قرابته غله داره ولم يوقت وقتا، فمات الرجل فحضر ورثته ابن أبي ليلى وحضر قرابته الذي جعل له غله الدار، فقال ابن أبي ليلى: أرى أن أدعها علي ما تركها صاحبها، فقال محمد بن مسلم الثقفي: أما ان علي بن أبي طالب عليه السلام قد قضى في هذا المسجد بخلاف ما قضيت، فقال: وما علمك؟ فقال: سمعت أبا جعفر محمد بن علي عليهما السلام يقول: قضى علي عليه السلام برد الحبيس وإنفاذ الموارث، فقال له ابن أبي ليلى: هذا عندك في كتابك؟ قال: نعم، قال: فأرسل وائتني به، فقال له محمد بن مسلم: علي أن لا تنظر من الكتاب إلا في ذلك الحديث، قال: لك ذلك، قال: فأحضر الكتاب وأراه الحديث عن أبي جعفر عليه السلام في الكتاب فردد قضيته.

ورواه الكليني عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، ورواه الشيخ بإسناده عن علي بن إبراهيم، ورواه أيضا بإسناده عن محمد بن أحمد بن يحيى، عن عبد الله بن أحمد الرازي، عن بكر بن صالح، عن ابن أبي عمير نحوه (١).

سند حديث: شيخ صدوق طبقه ١٠ و محمد بن ابى عمير طبقه ٦ است و اسناد شيخ به او صحيح مى باشد، عمر بن اذينه از طبقه ٥ و ثقه مى باشد، خبر سندا صحيح مى باشد.

خبر دوم اين خبر است: (و بإسناده عن عبد الله بن المغيرة، عن عبد الرحمن الجعفي قال: كنت أختلف إلى ابن أبي ليلى في مواريث لنا ليقسمها وكان فيه حبيس، فكان يدافعني فلما طال شكوته إلى أبي عبد الله عليه السلام، فقال: أو ما علم أن رسول الله صلى الله عليه وآله أمر برد الحبيس وإنفاذ المواريث، قال: فأتيته ففعل كما كان يفعل فقلت له: انى شكوتك إلى جعفر بن محمد عليه السلام، فقال لى: كيت وكيت، قال: فحلفنى ابن أبى لىلى أنه قال ذلك، فحلفت له ففضى لى بذلك. ورواه فى (معانى الأخبار) عن أبيه، عن سعد، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن خالد، عن عبد الله بن المغيرة، والذي قبله عن أبيه عن أحمد بن إدريس، عن محمد بن أحمد، عن عبد الله بن أحمد، عن بكر بن صالح، عن ابن أبي عمير، عن ابن عيينه البصرى. ورواه الكليني عن عده من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن عبد الله بن المغيرة. ورواه الشيخ بإسناده عن أحمد بن أبي عبد الله) (٢).

ص: ٦٤

- 
- ١- وسائل الشيعه، شيخ حر عاملى، ج ١٣، ص ٣٢٨، كتاب السكنى والحبيس، باب ٥، حديث ١، ط الإسلاميه.
  - ٢- وسائل الشيعه، شيخ حر عاملى، ج ١٣، ص ٣٢٨، كتاب السكنى والحبيس، باب ٥، حديث ٢، ط الإسلاميه.

ابن قدامه که از فقهاء عامه است در مغنی جلد ۶ صفحه ۳۰۲ همین خبر را نقل می کند و به اختلاف نظر شدید بین عامه در این مسئله اشاره می کند بنابراین فقه ما با فقه عامه خیلی مرتبط می باشد و ائمه علیهم السلام به اخبار و فقه آنها نظر داشته اند و مطالبی را بیان می فرمودند.

اخبار باب پنجم را مطالعه کنید بقیه بحث را فردا ادامه خواهیم داد إن شاء الله تعالی... .

## حقوق مومن نسبت به مومن / حبس، سکنی، رقبی، عمری / شرایط وقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: حقوق مومن نسبت به مومن / حبس، سکنی، رقبی، عمری / شرایط وقف / کتاب الوقف

صاحب وسائل در ضمن بحث از حبیس و سکنی وارد این بحث شد که مستحب است سکنی و رقبی و عمری تحت عنوان خدمت به برادران دینی انجام پذیرد و یک روایتی نقل کردند که در آن امام صادق علیه السلام با تاکید و تشدید فرمودند مسلمان نسبت به مسلمان حقوقی دارد، بالاخره ما با روایات زیادی در مورد حقوق برادران دینی نسبت به هم مواجه می شویم و اخوت به معنای وسیع که قرآن نیز فرموده: "إنما المومنون إخوانه" را ملاحظه می کنیم و از طرفی اهل بیت علیهم السلام فرمودند: "أحیوا أمرنا" لذا چطور می توانیم از این روایات با این اهمیت و تاکید سطحی بگذریم و به آنها اهمیت ندهیم؟!، یکی از مشکلات ما همین است که اخبار ما کامل به فقه نیامده و آن مقداری هم که آمده کامل مورد عمل واقع نشده که یکی از آنها همین روایاتی است که مربوط به حقوق مسلمانان نسبت به یکدیگر می باشد که اگر این فرهنگ در میان مسلمانان نهادینه می شد نتایج فرهنگی و سیاسی و اقتصادی فراوانی داشت اما اینطور نشده است بلکه در حوزه ها تحت عنوان مستحبات بحث شده و اهمیتی به آنها داده نشده.

ص: ۶۵

شیخ انصاری بعد از بحث غیبت به مناسبتی این اخبار را ذکر می کند و بعد تقریباً آنها را خنثی می کند چون می فرماید این حقوق برای اخوتی است که طرف مقابل نیز اینها را نسبت به شما درک کند و اگر درک نکرد دیگر شما حقی نسبت به او ندارید و او نیز حقی نسبت به شما ندارد.

قبل از وارد شدن به این بحث یک مطلبی از سید بحرالعلوم نوشته ام که خدمتتان عرض می کنم که این مطلب در سفینه البحار نیز بیان شده است، سید بحرالعلوم دارای مقام بسیار بالایی می باشد و صاحب جواهر از او تعبیر می کند به: "صاحب المعجزات القاهرة والكرامات الباهره"، یکی از آثار مهم ایشان همان کتاب الدرّه النجفیه است که تقریباً یک دوره فقه را به شعر کشیده، ایشان در اول کتاب اینطور می فرمایند:

افتتح المقال بعد البسملة بحمد خیر منعم و الشکر له

مصلیا علی نبی الرحمه و آله الأطهار أهل العصمه

و بعد فالعلم طويل سلمه سامكه أفلاكه و انجمه  
و إن علم الفقه فى العلوم كالقمر البازغ فى النجوم  
بنوره من بعد شمس المعرفة معالم الدين غدت منكشفه  
كم نظم الأصحاب فيه من غرر و نثروا نثر النجوم من درر  
و هذه منظومه فى الفن تدخل فى الاذن بغير إذن  
تدعو إلى إتقانه و حفظه و ضبط معناه بضبط لفظه  
قد نجمت من العزى ذى الشرف/فانتظمت فى الدر من حصى النجف  
تزهو على قلائد العقيان على نحور الخرد الحسان  
غراء قد وسمتها بالدره تاريخها عام الشروع غره  
أعددتها ذخيره للآخره أرجو بها تخفيف وزر الوازره  
و اسئل الله الكريم ذا المنن إن يقرن النفع بها مدى الزمن

و یجری الحق علی لسانی و یطلق اللسان بالبیان.

سید بحر العلوم خیلی مرد بزرگی بوده و صاحب جواهر می فرماید ملاقات با امام عصر علیه السلام یک امر عادی برای سید بحر العلوم بوده و در الفوائد الرضویه چند مورد از ملاقاتهای ایشان با امام عصر علیه السلام ذکر شده.

سید بحر العلوم اشعاری در باب طهارت دارد، زمانی افرادی آمدند و به بنده گفتند می خواهیم امتحانی در فقه و اصول نزد شما بدهیم و من اشعاری از سید بحر العلوم خواندم و گفتم بروید و ببینید مراد از این اشعار چیست اما رفتند و دیگر نیامدند! الان هم اگر کسی می تواند بنویسد و بیاورد، اشعار این بود:

فإن یکن یعلم کلا منهما مشتبهاً علیه ما تقدما

فهو علی الأظهر مثل المحدث إلا عین وقت الحدث

فالشک فی الطهر إذا کان فعل مشروطه غیر محل بالعمل

والظن کالشک فإن هو استند إلى دلیل فإلیه یستند.

خب و اما همانطور که عرض کردیم حاج شیخ عباس قمی در سفینه البحار کرامتی از سید بحر العلوم نقل می کند، کلام ایشان این است: «کرامتان من بحر العلوم فی إحداهما التشدید فی أمر الجار:

الأولی: ما رواه قدس سره فی المستدرک عن العالم الصالح الثقه السید محمد بن العالم السید هاشم الهندی المجاور فی المشهد الغروی عن العبد الصالح الزاهد الورع العابد الحاج محمد الخز علی و کان ممن أدرك السید، قال: کان العالم الجلیل السید جواد العاملی صاحب (مفتاح الکرامه) يتعشى ليله إذا طارق طرق الباب علیه عرف أنه خادم السید بحر العلوم فقام الی الباب عجلاً فقال له: إن السید قد وضع بین یدیه عشاءه و هو ينتظرک، فذهب إلیه عجلاً فلما لاح السید قال له السید: أ ما تخاف الله؟ أ ما تراقبه؟ أ ما تستحیی منه؟ فقال: ما الذی حدث؟ فقال له: إن رجلاً من إخوانک کان يأخذ من البقال قرضاً لعیاله کلّ یوم و ليله قسباً لیس یجد ذلك فلهم سبعة أيام لم یدوقوا الحنطه و الأرز و لا أکلوا غیر القسب و فی هذا الیوم ذهب لیأخذ قسباً لعشائهم فقال له البقال: بلغ دینک کذا و کذا، فاستحیی من البقال و لم يأخذ منه شیئاً و قد بات هو و عیاله بغير عشاء و أنت تتنعم و تأکل و هو ممن یصل الی دارک و تعرفه و هو فلان، فقال: و الله ما لی علم بحاله، فقال السید: لو علمت بحاله و تعشیت و لم تلتفت إلیه لکنت یهودياً أو کافراً و إنما أغضبنی علیک عدم تجسسک عن إخوانک و عدم علمک بأحوالهم، فخذ هذه الصیته یحملها لک خادمی یسلمها إلیک عند باب داره و قل له: قد أحببت أن أتعشى معک اللیله وضع هذه الصره تحت فراشه أو بوریائه أو حصیره و أبق له الصیته فلا- ترجعها، و کانت کبیره فیها عشاء و علیها من اللحم و المطبوخ النفیس ما هو ماکل أهل التنعم و الرفاهیه و قال السید: اعلم انی لا أتعشى حتّی ترجع الیّ فتخبرنی انه قد تعشى و شیع، فذهب السید جواد و معه الخادم حتّی وصلوا الی دار المؤمن فأخذ من ید الخادم ما حمله و رجع الخادم و طرق الباب و خرج الرجل فقال له السید: أحببت أن أتعشى معک اللیله، فلما أکلا- قال له المؤمن: لیس هذا زادک لأنه مطبوخ نفیس لا یصلحه العرب و لا نأکله حتّی تخبرنی بأمره، فأصرّ علیه السید جواد بالأکل و أصرّ هو بالامتناع، فذکر له القصّه فقال: و الله ما أطلع علیه أحد من جیرتنا فضلاً عمّن بعد و انّ هذا السید لشیء

عجيب، قال (سَلَّمَهُ اللهُ): وَحَدَّثَ بِهَذِهِ الْقِصَّةِ ثِقَةَ أُخْرَى غَيْرِهِ وَزَادَ فِيهِ اسْمَ الرَّجُلِ وَهُوَ الشَّيْخُ مُحَمَّدُ بْنُ نَجْمِ الْعَامِلِيِّ وَ أَنَّ مَا فِي  
الْصَّرِّهِ كَانَ سَتِينَ شَوْشِيَا كُلِّ شَوْشَى يَزِيدُ عَلَى قِرَائِنِ بَقْلِيلٍ «(١)» .

ص: ٦٧

---

١- سفينه البحار، شيخ عباس قمى، ج ٨، ص ٦٥٧.

خب بینید یک طلبه که در مرکز علمی هست باید از احوال همسایه اش با خبر باشد و این مسئله انقدر اهمیت دارد که سید بحر العلوم اینطور می فرماید: "أما تخاف الله؟ أ ما تراقبه؟ أ ما تستحيي منه؟" اسلام می خواهد بین مسلمانان ارتباطاتی برقرار باشد و یک جامعه بوجود بیاید که از نظر فرهنگ و سیاست و اقتصاد همگی متوازن باشند و این یکی از مسائل بسیار مهم اسلامی می باشد منتهی اخبار مربوط به این مسئله حمل بر استحباب شده و از آن گذشته اند، آیا با توجه به وضع فعلی مسلمانان لازم نیست این فرهنگ با این عمق در حوزه های علمیه مطرح و بحث شود و بعد برای مردم بیان و ترویج شود؟.

شیخ انصاری خبری نقل کرده که در آن ۳۰ حق برای مومن نسبت به برادر مومنش شمرده شده، خبر این است: (منه: عن الحسين بن محمد بن محمد بن علي الصيرفي، عن محمد بن عمر الجعابي عن القاسم بن محمد بن جعفر العلوي، عن أبيه، عن آبائه، عن علي عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: للمسلم على أخيه ثلاثون حقًا لا براءه له منها إلا بالأداء أو العفو يغفر زلته، ويرحم عبرته، ويستر عورته، ويقبل عثرته، ويقبل معذرتته، ويرد غيبته، ويدمغ نصيحتته، ويحفظ خلته، ويرعى ذمته، ويعود مرضته، ويشهد ميتته، ويحجب دعوته، ويقبل هديته، ويكافئ صلته، ويشكر نعمته، ويحسن نصرته، ويحفظ حليلته، ويقضي حاجته، ويشفع مسألته، ويسمت عطسته، ويرشد ضالته ويرد سلامه، ويطيب كلامه، ويبر إنعامه، ويصدق أقسامه، ويوالي وليه، ولا يعاديه، وينصره ظالما ومظلوما: فأما نصرته ظالما فبرده عن ظلمه، وأما نصرته مظلوما فيعينه على أخذ حقه، ولا يسلمه، ولا يخذله، ويحب له من الخير ما يحب لنفسه ويكره له من الشر ما يكره لنفسه.

ثم قال عليه السلام: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: إن أحدكم ليدع من حقوق أخيه شيئاً فيطالبه به يوم القيامة فيقضى له وعليه (١).

برای استیفاء بحث عرض می کنیم که در کتاب عشرت بحار از این روایات زیاد ذکر شده است و همچنین در اصول کافی جلد دوم باب های متعددی در این رابطه منعقد شده است و از اینجا شروع شده که: "من أصبح و لم يهتم بامور المسلمين فليس بمسلم"، حالا- شما این روایات را مطالعه کنید تا ببینیم در جواب امثال شیخ انصاری که فرموده از مستحبات است و گذشته چه می توانیم بگوئیم و کلاً- بحث کنید چگونه می شود این فرهنگ را با این وسعت گسترش داد و اصلاً چه کسی باید آن را اجراء و پیاده کند.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

### قبض و اقباض / شرایط وقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: قبض و اقباض / شرایط وقف / کتاب الوقف

بحثمان در شرایط وقف بود، چهار شرط برای وقف حالا چه عقد باشد و چه ایقاع ذکر شده است؛ اول اینکه وقف باید دوام و ابدیت داشته باشد یعنی دارای زمان نباشد. شرط دوم تنجیز است یعنی عقد منجزاً صورت بگیرد و معلق نباشد. شرط سوم که امروز مورد بحث ما خواهد بود قبض و اقباض است یعنی تا چندی که قبض و اقباض صورت نگرفته وقف محقق نشده. شرط چهارم اخراج عن نفسه می باشد یعنی وقتی از ملکش خارج کرد دیگر برای خودش هیچ سهمی قائل نباشد.

بحثمان فعلاً در قبض و اقباض می باشد، بعضی از عقود هستند که شرط آنها قبض و اقباض است مثل نقدین که در معامله درهم و دینار تا قبض و اقباض صورت نگیرد عقد محقق نشده و تاثیر نکرده اما در بعضی عقود قبض و اقباض شرط نیست مثل بیع که با وقوعش نقل و انتقال که اثر بیع است حاصل شده ولو قبض و اقباض نشده باشد بنابراین ما دو جور عقد داریم بعضی از عقود هستند که قبض و اقباض در آنها شرط است اما در بعضی دیگر قبض و اقباض شرط نیست.

ص: ۶۹

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷۱، ص ۲۳۶، کتاب العشره، حدیث ۳۶، ط دارالاحیاء التراث.

بحث دیگری که در اینجا مطرح شده این است که آیا قبض و اقباض شرط صحت است یا شرط لزوم می باشد؟ صحت یعنی ترتب اثر، وقتی عقد صحیح شد یعنی اثری که در نظر متبایعین بود مترتب شد اما لزوم یعنی اینکه عقد به حدی برسد که دیگر نتوانند آن را بهم بزنند، همچنین می دانیم عقود نیز دو جور هستند؛ عقودی که لازم اند و عقودی که جائز اند، مثلاً وکالت و عاریه از عقود جائزه هستند و نکاح و بیع از عقود لازم هستند، بنابراین شناختن عقود خودش یک مطلب بسیار مهمی می باشد.



اکثر فقهاء ما قائلند قبض و اقباض شرط صحت می باشد یعنی اگر صیغه خوانده شد و انشاء واقع شد تا وقتی قبض و اقباض صورت نگرفته کاین لم یکن است اما بعد از قبض و اقباض عقد صحت پیدا کرده است.

شیخ طوسی در خلاف و همچنین علامه در تذکره فرموده اند قبض و اقباض در وقف شرط صحت است عندنا ولی عامه اینطور قائل نیستند بلکه می گویند عقد وقف که انشاء شد وقف محقق شده است ولو اینکه قبض و اقباض صورت نگرفته باشد.

خب و اما دلیل فقهاء ما بر اینکه قبض و اقباض شرط صحت در وقف می باشد روایاتی هستند که از اهل بیت علیهم السلام رسیده اند، در وسائل در باب ۴ از ابواب وقوف و صدقات روایاتی در این رابطه نقل شده است، عنوان باب ۴ این است: «باب أن شرط لزوم الوقف قبض الموقوف علیه أو ولیه فإذا مات الواقف قبل القبض بطل الوقف وإذا وقف علی ولده الصغار كان قبضه كافياً».

ص: ۷۰

خبر اول: (محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن علی بن الحکم، عن العلاء بن رزین، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال في الرجل يتصدق (مراد وقف است) علی ولده وقد أدركوا: إذا لم يقبضوا حتى يموت فهو ميراث، فإن تصدق علی من لم يدرك من ولده فهو جائز، لان والده هو الذي يلي أمره الحديث. ورواه الشيخ باسناده عن أحمد بن محمد مثله) (۱).

سند حدیث: کلینی از طبقه ۹ عن محمد بن یحیی ابو جعفر عطار قمی از طبقه ۸ و از اساتید کلینی عن احمد بن محمد بن عیسی از رجال و فقهاء بزرگ طبقه ۷ عن علی بن حکم ثقه و جلیل القدر از طبقه ۶ عن علاء بن رزین ثقه و بسیار عالی مقام از طبقه ۵ عن محمد بن مسلم ثقفی از طبقه ۴، خبر سنداً صحیح و بسیار کامل است.

خبر دوم: (وعن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن علی بن فضال، عن ابن بکیر، عن الحکم بن عتیبه قال: تصدق أبي علی بدار فقبضتها ثم ولد له بعد ذلك أولاد، فأراد أن يأخذها مني فيتصدق بها عليهم، فسألت أبا عبد الله عليه السلام عن ذلك وأخبرته بالقصه، فقال: لا تعطها إياه، قلت: فإنه يخاصمني قال: فخاصمه ولا ترفع صوتك علی صوته. ورواه الشيخ باسناده عن أحمد بن محمد مثله) (۲).

ص: ۷۱

- 
- ۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۲۹۷، ابواب وقوف و صدقات، باب ۴، حدیث ۱، ط الإسلامیه.
  - ۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۲۹۸، ابواب وقوف و صدقات، باب ۴، حدیث ۳، ط الإسلامیه.

حسن بن علی بن فضال واقفی مذهب بوده اما در آخر عمرش برگشته خبر سنداً موثق می باشد.

بقیه بحث بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی... .

## قبض و اقباض / شرایط وقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: قبض و اقباض / شرایط وقف / کتاب الوقف

بحثمان در شرایط وقف بود، یکی از شرایط وقف قبض و اقباض بود یعنی واقف باید موقوف را بر موقوف علیه اقباض کند، قبض به معنای تحویل گرفتن و اقباض به معنای تحویل دادن است و آنچه در باب وقف لازم است اقباض می باشد.

اولین بحث این است که اقباض شرط صحت است یا شرط لزوم؟ شرط صحت یعنی اینکه اگر چنین شرطی نباشد عقد اصلاً صحیح نیست و کان لم یکن می باشد صحت به معنای ترتب اثر است و عدم صحت یعنی عدم ترتب اثر، البته عقد صحت تأهلیه دارد ولی وقتی اقباض صورت گرفت صحت فعلیه پیدا می کند و اما شرط لزوم یعنی اینکه عقد صحیح است و با اقباض لزوم پیدا می کند.

گفتیم که برخی از عقود جائزه هستند مثل وکالت و عاریه و برخی عقود لازمه هستند مثل بیع و نکاح، باید دقت داشته باشیم که در عقود لازمه یک شرط صحت داریم و یک شرط لزوم مثلاً در بیع معلومیت عوضین شرط صحت است اما انقضاء زمان خیار شرط لزوم می باشد مثلاً بیعی واقع شده اما خیار مجلس و خیار حیوان و خیار عیب و خیار شرط وجود دارد و تا چندی که یکی از این اختیارات باشد بیع صحیح است اما لزوم پیدا نکرده و ثمره در این است که اگر صحت باشد نماء مضمن متعلق به مشتری و نماء مضمن متعلق به بایع می باشد پس اگر صحت محقق شده نمائات متعلق به منتقل الیه می باشد و اگر صحت نباشد نقل و انتقالی حاصل نشده و تا اختیارات منقضی نشوند بیع لزوم پیدا نمی کند، خلاصه اینکه ما باید دقت باشیم که شرط صحت با شرط لزوم فرق دارد، و اما در مانحن فیه که می گوئیم در وقف اقباض و تحویل دادن واقف شرط است و موقوف علیه نیز باید تحویل بگیرد آیا این شرط صحت است یا شرط لزوم می باشد؟ و گفتیم که ثمره نیز در نمائات مشخص می شود.

ص: ۷۲

صاحب جواهر در جلد ۲۹ جواهر ۴۳ جلدی در اینکه اقباض شرط صحت است یا لزوم تردید کرده اما در کلام دیگران می بینیم که گفته اند اقباض شرط صحت می باشد.

امام رضوان الله علیه در تحریر الوسیله از مسئله ۸ تا مسئله ۱۴ در این رابطه بحث کرده، ایشان در مسئله ۸ می فرمایند: «مسأله ۸ - یشرط فی صحه الوقف القبض، و یعتبر فیه أن یکون بإذن الواقف، ففی الوقف الخاص یعتبر قبض الموقوف علیهم، و یکفی قبض الطبقة الأولى عن بقیه الطبقات، بل یکفی قبض الموجودین من الطبقة الأولى عن سبوحه، ولو کان فیهم قاصر قام ولیه

مقامه، ولو قبض بعض الموجودين دون بعض صح بالنسبه إلى من قبض دون غيره، وأما الوقف على الجهات العامه والمصالح كالمساجد وما وقف عليها فإن جعل الواقف له قيما ومتوليا اعتبر قبضه أو قبض الحاكم، والأحوط عدم الاكتفاء بالثاني مع وجود الأول، ومع عدم القيم تعين الحاكم، وكذا الحال في الوقف على العناوين الكليه كالفقراء والطلبه، وهل يكفي قبض بعض أفراد ذلك العنوان بأن يقبض فقير في الوقف على الفقراء مثلا؟ لعل الأقوى ذلك فيما إذا سلم الوقف إلى المستحق لاستيفاء ما يستحق، كما إذا سلم الدار الموقوفه على الفقراء للسكنى إلى فقير فسكنها، أو الدابه الموقوفه على الزوار والحجاج للركوب إلى زائر وحاج فركبها، نعم لا يكفي مجرد استيفاء المنفعه والثمره من دون استيلاء على العين، فإذا وقف بستانا على الفقراء لا يكفي في القبض إعطاء شئ من ثمرته لبعض الفقراء مع كون البستان تحت يده، بل لا يكفي ذلك في الاعطاء لولى العالم أو الخاص أيضا» (1).

ص: ٧٣

---

١- تحرير الوسيله، الامام الخمينى، ج ٢، ص ٦٤، مسئله ٨.

امام رضوان الله عليه در مسئله ۹ می فرمایند: «مسأله ۹ - لو وقف مسجداً أو مقبره كفى في القبض صلاه واحده فيه أو دفن ميت واحد فيها بإذن الواقف وبعنوان التسليم والقبض» (۱).

امام رضوان الله عليه در مسئله قبل فرمودند اگر وقف در جهات عامه باشد با اجازه و نظر حاکم شرع باید قبض و اقباض صورت بگیرد اما در این مسئله می فرمایند همینکه مردم بیایند و نماز بخوانند و یا میتی دفن شود کافی می باشد که ما بعداً در این رابطه بحث خواهیم کرد و این مسئله در مذهب الاحکام نیز آمده است.

ایشان در مسئله ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ می فرمایند: «مسأله ۱۰ - لو وقف الأب على أولاده الصغار ما كان تحت يده وكذا كل ولي إذا وقف على المولى عليه ما كان تحت يده لم يحتج إلى قبض حادث جديد، لكن الأحوط أن يقصد كون قبضه عنه، بل لا يخلو من وجه».

مسأله ۱۱ - لو كانت العين الموقوفه بيد الموقوف عليه قبل الوقف بعنوان الوديعه أو العاربه مثلاً لم يحتج إلى قبض جديد بأن يستردها ثم يقبضها، نعم لا بد أن يكون بقاؤها في يده بإذن الواقف، والأحوط بل الأوجه أن يكون بعنوان الوقف. مسأله ۱۲ - فيما يعتبر أو يكفي قبض المتولى كالوقف على الجهات العامه لو جعل الواقف التولية لنفسه لا يحتاج إلى قبض آخر، ويكفي ما هو حاصل والأحوط بل الأوجه أن يقصد قبضه بما أنه متولى الوقف.

مسأله ۱۳ - لا يشترط في قبض الفوريه، فلو وقف عينا في زمان ثم أقبضها في زمان متأخر كفى، وتم الوقف من حين القبض. مسأله ۱۴ - لو مات الواقف قبل القبض بطل الوقف وكان ميراثاً (وقف محقق نشده زیرا ما قبض و اقباض را شرط صحت می دانیم لذا چون اقباض حاصل نشده صحت محقق نشده و صحت محقق نشود در ملك واقف باقی خواهد بود) (۲).

ص: ۷۴

۱- تحریر الوسيله، الامام الخميني، ج ۲، ص ۶۴، مسئله ۹.

۲- تحریر الوسيله، الامام الخميني، ج ۲، ص ۶۵، مسئله ۱۰.

اینها مسائلی بودند که امام رضوان الله علیه در مورد شرط قبض و اقباض در وقف مطرح کرده بودند و ما باید در یک یک اینها با ادله ای که دارند بحث کنیم، البته تمام این موارد تابع دلیل است و اطلاقات أدله همه اینها را شامل می شود.

خب و اما دیروز عرض کردیم که دلیل فقهاء ما بر اینکه قبض و اقباض شرط صحت در وقف می باشد روایاتی هستند که از اهل بیت علیهم السلام رسیده اند که در وسائل در باب ۴ از ابواب وقوف و صدقات روایاتی در این رابطه نقل شده است، عنوان باب ۴ این است: «باب أن شرط لزوم الوقف قبض الموقوف علیه أو وليه فإذا مات الواقف قبل القبض بطل الوقف وإذا وقف على ولده الصغار كان قبضه كافياً».

از اخبار ۱ و ۴ و ۵ و ۸ از این باب چهارم يستفاد که قبض و اقباض معتبر می باشد و اما آن خبری که می گوید اگر واقف بمیرد میراث خواهد بود خبر ۲ از همین باب چهارم می باشد، این اخبار را مطالعه کنید تا بعداً بحث را ادامه بدهیم.

### قبض و اقباض / شرایط وقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: قبض و اقباض / شرایط وقف / کتاب الوقف

بحثمان با توفیق پروردگار متعال درباره اعتبار قبض و اقباض در وقف بود یعنی بعد از انشاء صیغه باید قبض صورت بگیرد واقف باید موقوف را به موقوف علیه تحویل بدهد و تا قبض و اقباض صورت نگرفته عقد وقف اثر ندارد و صحیح نیست ما اینطور قائلیم اما در مقابل ما عامه قرار دارند، شیخ طوسی در خلاف فرموده قبض نزد علماء ما اعتبار دارد و بدون قبض و تحویل وقف محقق نشده و بعد فرموده ابوحنیفه گفته قبض اثر ندارد حتی ابوحنیفه گفته تا آخر عمر واقف می تواند برگردد و وقف را بهم بزند و مال خودش را پس بگیرد و بعد از مرگ نیز اگر ورثه گفتند وقف باشد باقی می ماند و إلا بین خودشان قسمت می کنند در مقابل ابوحنیفه شافعی می گوید با تحقق صیغه و انشاء وقف محقق می شود اما قبض اثری ندارد بنابراین قول ما (اعتبار قبض در وقف) در مقابل عامه یک قول خاصی می باشد ما قائلیم عقدی که خوانده شده صحت تأهلیه دارد و تا قبض حاصل نشده صحت فعلیه ندارد.

ص: ۷۵

علامه در تذکره روایتی از عامه نقل می کند که کسی خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رسید و گفت پدر و مادر ما گفتند اموال خود را برای پسرانمان وقف کردیم اما الان محتاج هستیم حضرت فرمودند شما می توانید برگردید و عقد وقف را بهم بزنید با اینکه قبض هم حاصل شده بود.

ابن قدامه در جلد ۶ المغنی همین اقوال عامه را نقل کرده و خودش قول شافعی را اختیار کرده است.

دلیل ما اطلاقات است و اینکه اگر شک کنیم در قبض و عدم اعتبار قبض اصل عدم ترتب اثر بدون قبض می باشد.

خب واما همان طور که عرض شد روایات فراوانی داریم که دلالت دارند بر اینکه قبض اثر دارد و معتبر است و شرط صحت در وقف می باشد، صاحب وسائل این اخبار را در باب ۴ از ابواب وقوف و صدقات نقل کرده، خبر اول از این باب ۴ این خبر است: (محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن علی بن الحکم، عن العلاء بن رزین، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال في الرجل يتصدق (مراد وقف است) علی ولده وقد أدرکوا: إذا لم يقبضوا حتى يموت فهو میراث (یعنی آن وقف بدون قبض اثری ندارد)، فإن تصدق علی من لم یدرک من ولده فهو جائز، لان والده هو الذی یلی أمره الحدیث. ورواه الشيخ باسناده عن أحمد بن محمد مثله) (۱).

خبر در اعلی درجه صحت قرار دارد.

ص: ۷۶

---

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۲۹۷، ابواب وقوف و صدقات، باب ۴، حدیث ۱، ط الإسلامیه.

خبر چهارم از باب ۴ که خبر صفوان بن يحيى است و سنداً صحيح مى باشد اين خبر است: (وعنه عن أحمد بن محمد، وعن أبي علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار جميعاً، عن صفوان بن يحيى، عن أبي الحسن عليه السلام قال: سألته عن الرجل يقف الضيعه (مزرعه، باغ) ثم يبدو له أن يحدث في ذلك شيئاً، فقال: إن كان وقفها لولده ولغيرهم ثم جعل لها قِيماً لم يكن له أن يرجع فيها، وإن كانوا صغاراً وقد شرط ولايتها لهم حتى بلغوا فيجوزها لهم لم يكن له أن يرجع فيها، وإن كانوا كباراً ولم يسلمها إليهم ولم يخاصموا حتى يحوزوها عنه فله أن يرجع فيها، لأنهم لا يحوزونها عنه وقد بلغوا). (۱)

خبر پنجم باب ۴ اين خبر است: (وبإسناده عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن القاسم بن سليمان، عن عبيد بن زراره، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال في رجل تصدق على ولد له قد أدركوا، قال: إذا لم يقبضوا حتى يموت فهو ميراث، فان تصدق على من لم يدرك من ولده فهو جائز، لان الوالد هو الذى يلى أمره، وقال: لا يرجع فى الصدقه إذا تصدق بها ابتغاء وجه الله) (۲).

خبر هشتم از باب ۴ اين خبر است: (وفى كتاب (اكمال الدين) عن محمد بن أحمد السناني وعلى بن أحمد بن محمد الدقاق والحسين بن إبراهيم بن هشام المؤدب وعلى بن عبد الله الوراق كلهم عن أبي الحسين محمد بن جعفر الأسدي فيما ورد عليه من جواب مسائله عن محمد بن عثمان العمري، عن صاحب الزمان عليه السلام وأما ما سألت عنه من الوقف على ناحيتنا وما يجعل لنا ثم يحتاج إليه صاحبه فكل ما لم يسلم فصاحبه فيه بالخيار، وكل ما سلم فلا خيار فيه لصاحبه احتاج أو لم يحتج، افتقر إليه أو استغنى عنه " إلى أن قال: " وأما ما سألت عنه من أمر الرجل الذى يجعل لناحيتنا ضيعه ويسلمها من قيم يقوم فيها ويعمرها ويؤدى من دخلها خراجها ومؤنتها، ويجعل ما بقى من الدخل لناحيتنا فإن ذلك جائز لمن جعله صاحب الضيعه قيماً عليها، إنما لا يجوز ذلك لغيره) (۳).

ص: ۷۷

- ۱- وسائل الشيعه، شيخ حر عاملي، ج ۱۳، ص ۲۹۸، ابواب وقوف و صدقات، باب ۴، حديث ۴، ط الإسلاميه.
- ۲- وسائل الشيعه، شيخ حر عاملي، ج ۱۳، ص ۲۹۹، ابواب وقوف و صدقات، باب ۴، حديث ۵، ط الإسلاميه.
- ۳- وسائل الشيعه، شيخ حر عاملي، ج ۱۳، ص ۳۰۰، ابواب وقوف و صدقات، باب ۴، حديث ۸، ط الإسلاميه.



صدوق این خبر را از اساتیدش نقل می کند خود صدوق از طبقه ۱۰ و اساتیدش از طبقه ۹ می باشند، عن أبي الحسين محمد بن جعفر الأسدي که توثیق شده، عن محمد بن عثمان العمري که از نواب اربعه و بسیار جلیل القدر می باشد.

این روایات دلالت دارند بر اینکه وقتی قبض محقق شد وقف منجز شده و دیگر واقف نمی تواند از وقفش برگردد و منصرف شود.

خبر سوم از باب ۴ این خبر است: (وعن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن علي بن فضال، عن ابن بكير، عن الحكم بن عتيبة قال: تصدق أبي علي بدار فقبضتها ثم ولد له بعد ذلك أولاد، فأراد أن يأخذها مني فيتصدق بها عليهم، فسألت أبا عبد الله عليه السلام عن ذلك وأخبرته بالقصه، فقال: لا تعطها إياه، قلت: فإنه يخاصمني قال: فخاصمه ولا ترفع صوتك علي صوته) (۱).

این روایات ما هستند که بسیار روشن هستند و مورد عمل فقهاء ما نیز می باشند و دلالت دارند بر اینکه قبض و اقباض تاثیر کامل دارد و اما اینکه کیفیت وقف چگونه باید باشد و یا اینکه موقوف علیه وقف عام باشد یا خاص بحثهایی هستند که در قبض وجود دارند و بعد از آنها بحث خواهیم کرد.

خب و اما بنده شعری از کتاب الدرر النجفیه سید بحر العلوم در باب طهارت و حدث خواندم:

فإن يكن يعلم كلا منهما مشتبهاً عليه ما تقدما

فهو على الأظهر مثل المحدث إلا إلا عين وقت الحدث

ص: ۷۸

---

۱- وسائل الشيعه، شيخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۲۹۸، ابواب وقوف و صدقات، باب ۴، حدیث ۳، ط الإسلامیه.

فالشك في الطهر إذا كان فعل مشروطه غير مخل بالعمل

والظن كالشك فإن هو استند إلى دليل فإليه يستند.

منظور ما این بود که از نظر اصول این شعر تبیین شود اما یکی از آقایان از نظر ادبی جواب داده اند، این به مجهولی التاریخ بر می گردد که برای استصحاب گاهی هر دو مستصحاب (حدث و طهارت) تاریخشان مجهول است که در اینجا استصحاب مجهولی التاریخ جاری می شود که خیلی بحث شده که کدام یک مقدم می باشد و گاهی هر دو تاریخشان معلوم هستند که در اینجا دیگر جای استصحاب نیست و گاهی حدث معلوم است ولی نمی دانیم طهارت قبل بوده یا بعد و یا اینکه طهارت معلوم است ولی نمی دانیم حدث قبل است یا بعد که در اینجا در علم اصول بحثهای مفصل و مهمی در این رابطه انجام شده است لذا ما می خواستیم کسی که می خواهد این شعر را معنی کند از نظر اصولی بحث کند و توضیح بدهد نه از نظر ادبی.

یک شعر دیگری می خوانیم که آقایان تحقیقی در موردش کنند و مدرکی برایش بیاورند:

والسر في فضل صلوة المسجد قبر لمعصوم به مستشهد

برشه من دمه مطهره طهره الله لعبد ذكره

سرّ اینکه نماز در مسجد فضیلت دارد این است که هر جایی مسجدی هست قبر معصومی آنجا بوده که شهید شده و خون او در آنجا ریخته شده و بواسطه خورش آن زمین پاک شده است.

حالا آقایان تحقیق کنند و ببینند سید بحر العلوم از روی چه مدرکی این حرف را زده است.

بقیه بحث بماند برای جلسه بعد إن شاء الله تعالی ...

Your browser does not support the audio tag

موضوع: قبض و اقباض / شرایط وقف / کتاب الوقف

همان طور که عرض کردیم مسئله وقف از نظر امامیه دارای جایگاه خاصی است زیرا گفتیم که شافعیه قبض را معتبر نمی دانند و می گویند همینکه عقد وقف واقع شد منجز می شود و باید مورد عمل قرار بگیرد و از طرفی حنفیه قائل اند کسی که وقف کرده تا آخر عمرش می تواند از وقفش برگردد بنابراین قبض در نظر عامه اهمیتی ندارد اما در فقه ما بر اساس روایاتمان قبض دارای جایگاه خاصی است و شرط صحت وقف می باشد و اگر قبض صورت نگیرد عقد وقف کان لم یکن است و بلا اثر می باشد.

درباره قبض بحثهای فراوانی وجود دارد؛ اولین بحث این است که در مسئله قبض باید بینیم موقوف علیهم چه کسانی هستند چون ممکن است ما به آنها اقباض و تحویل بدهیم، گاهی موقوف علیهم افراد مشخصی هستند مثلا- وقف بر اولاد و یا همسایگان و امثال ذلک که در اینجا روشن است که باید به آنها تحویل داده شود اما گاهی موقوف علیهم جهات عامه مثل مساجد و مدارس و امثالهما است و گاهی موقوف علیهم عناوین کلیه مثل فقهاء و یا فقرا و امثال اینها می باشد پس سه جور موقوف علیهم داریم که عرض شد.

بین فقهاء ما در کیفیت قبض نسبت به موقوف علیهم اختلاف نظر بوجود آمده، در جائی که موقوف علیهم افراد خاصی هستند موضوع تاحدی روشن است و باید به آنها تحویل داده شود و مدرک ما نیز همان روایاتی هستند که از باب ۴ از ابواب وقوف و صدقات خواندیم البته اگر واقف برای وقفش متولی مشخص کرده به او تحویل داده می شود تا به وقف عمل کند و اما در مثل مساجد و مدارس و امثال اینها که موقوف علیهم عام هستند اختلاف شدیدی بین فقهاء ما وجود دارد، امام رضوان الله علیه می فرماید در این موارد اگر متولی منصوص وجود داشته باشد به او تحویل می شود و الا باید به حاکم شرع تحویل داده شود زیرا این یک موضوعی است که مربوط به جامعه و مردم است که مدیر دارند و مدیر آنها همان فقیه و حاکم شرع می باشد، در مقابل ایشان آیت الله خوئی در منهاج الصالحین می فرماید در جائی که موقوف علیهم عام هستند مثل مساجد و مدارس و امثال اینها اصلا وقف معتبر نیست و در اعتبار قبض اشکال! ما عرض می کنیم که قبض و اقباض در وقف در جهات عامه معتبر است منتهی "قبض کل شیء بحسبه" یعنی در مثل این موارد قبض به تحویل دادن نیست بلکه به این است که در معرض استفاده عموم قرار بگیرند مثلا مسجد را در معرض نماز خواندن قرار بدهیم و اعلام کنیم که بیایند و نماز بخوانند همین قبض می باشد.

ص: ۸۰

اما در وقف در عناوین عامه مثل وقف بر فقرا و فقهاء و امثال ذلک معلوم است که مثلا کسی که در قم وقف می کند ظاهرش فقراء شهر قم هست نه کل فقراء بروی کره زمین، حالا- آیا باید به همه فقراء بلد تحویل داد یا به تعدادی که در دسترس ما هستند تحویل بدهیم؟ ما باید بینیم عبارت واقف چیست زیرا "الوقوف الحسب ما یوقفها اهلها" وقوف بر اساس نیت و قصدی

است که واقف در نظر گرفته اگر لفظی بکار برده که به همه فقراء قم داده شود خب عام استغراقی است و باید به اندازه ای که می توانیم به فقراء قم برسائیم اما اگر گفته فقراء و مرادش مورد مصرف می باشد نه اینکه به همه فقراء قم داده شود در این صورت اعلام می شود و هر فقیری که آمد به او تحویل می شود مثلا دوابی برای رفتن به مکه حاضر شده و اعلام می شود که دوابی با این عنوان برای رفتن به مکه آماده شده و اگر دو نفر یا سه نفر که شرائط موقوف علیهم را دارند آمدند ما به وظیفه خودمان عمل کرده ایم علی ای حال ما قائلیم که معنای قبض این است که موقوفه در معرض استفاده مورد نظر واقف قرار داده شود.

صاحب عروه در کتاب وقف که بطور مجزا از عروه تالیف کرده فرموده اگر موقوف علیهم افراد خاصی باشند که خب به آنها تحویل داده می شود اما در وقف در جهات عامه مثل مساجد و مدارس و یا در وقف در عناوین عامه مثل فقراء و فقهاء لازم نیست به حاکم شرع تحویل داده شود بلکه اگر با اعلام کردن در معرض استفاده عموم قرار بدهیم قبض محقق می شود، ظاهرا همینطور است زیرا در روایاتمان که خواندیم و همچنین در توقیع امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف که خواندیم نیز به همین صورت (در معرض استفاده عموم قرار دادن) بیان شده است.

عبارت سید فقیه یزدی: «مسأله ۷: لو وقف مسجداً أو مقبره كفی فی قبضهما صلاه واحده فی المسجد و دفن میت واحد فی المقبره علی المشهور المدعی علیه الإجماع، و الظاهر أنّ ذلك لصدق القبض علی فرض اعتباره فیهما كما هو ظاهرهم، لكن لا بد من كون الصلاه و الدفن یاذن الواقف و بقصد كونه وقفاً و إلّا لم یکف، و كذا یکفی أيضاً قبض المتولی و مع عدمه فقبض الحاكم الشرعی» (۱).

عبارت آیت الله خوئی: «مسأله ۱۱۱۱: فی اعتبار القبض فی صحه الوقف علی الجهات العامه إشکال و لا یبعد عدم اعتباره و لا سیما إذا كان من نیه الواقف أن تبقى فی یده و یعمل بها علی حسب ما وقف.

مسأله ۱۱۱۲: بناء علی اعتبار القبض فی الوقف علی الجهات العامه فالظاهر عدم الحاجه إلى قبض الحاكم فإذا وقف مقبره كفی فی تحقق القبض الدفن فیها، و إذا وقف مکاناً للصلاه تكفی الصلاه فیها، و إذا وقف حسینیه تكفی إقامة العزاء فیها. و كذا الحكم فی مثل وقف الخان علی المسافرين و الدار علی سكنی العلماء و الفقراء فإنه یکفی فی قبضها السكنی فیها» (۲).

مطلب در مورد قبض از نظر فقهی برای ما روشن شده و بستگی به اجتهاد شما دارد که کدام قول را اختیار کنید و اما "بنده فکر می کنم قبض در جهات و عناوین عامه به همین است که در معرض استفاده عموم قرار بگیرد".

دیروز شعری از سید بحر العلوم خواندیم و عرض کردیم آقایان مدرک فقهی این اشعار را بیاورند:

ص: ۸۲

---

۱- تکمله العروه الوثقی، سید محمد کاظم یزدی، ج ۱، ص ۱۹۰.

۲- منهاج الصالحین، سید ابوالقاسم خوئی، ج ۲، ص ۲۳۳، مسئله ۱۱۱۱ و ۱۱۱۲.

برشه من دمه مطهره طهره الله لعبد ذکرة .

سید بحرالعلوم در باره قبله نیز اشعاری دارند:

آیت الله العظمی آقای بروجردی در بحث صلاه وقتی به قبله رسیدند (امام رضوان الله علیه می فرمودند اگر کسی از عبادات صلاه را و از معاملات بیع را خوب بخواند من به او اجازه اجتهاد می دهم) یک مطلبی فرمودند که تقریباً ابتکاری از ایشان بود، ایشان فرمودند قبله به این است که فرض کنید اگر یک خطی از پیکر انسان کشیده شود باید امتداد پیدا کند و به خانه کعبه بخورد یعنی باید طوری بایستد که اگر چنین خطی بکشیم امتدادش به خانه کعبه بخورد که این می شود استقبال، بعد ایشان می فرمودند اجسام با هم فرق دارند یا محدب (دارای برآمدگی) هستند و یا مسطح (صاف) و یا مقعر (دارای فرو رفتگی)، پیشانی انسان محدب است و مسطح نیست، پیشانی انسان محدب است و از جسم محدب وقتی خطوطی خارج می شود تماماً موازی پیش نمی روند بلکه هرچه بیشتر پیش می روند خطوط از هم جدا می شوند و فاصله بیشتری پیدا می کنند و چون ما از خانه کعبه دوریم بالاخره بعضی از آن خطوط به خانه کعبه می خورد و این همان معنی استقبال می باشد، ایشان در استقبال معتبر می دانستند که از جسم مستقیل نسبت به جسم مستقبل خطی خارج شود و این خط امتداد پیدا کند تا به مستقبل بخورد این مقدمه اول و مقدمه دوم اینکه پیشانی ها محدب است و از جسم محدب وقتی خطوطی خارج شود هر چه امتداد پیدا کنند و پیش بروند با هم موازی نیستند بلکه از هم فاصله دارند اما قطعاً یکی از آنها به مستقبل می خورد و این همان معنی استقبال خانه کعبه می باشد که در سجده قطعاً رخ می دهد زیرا پیشانی محدب است، این ابتکاری از آقای بروجردی بود که بنده از دیگران ندیدم.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

## قبض و اقباض / شرایط وقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: قبض و اقباض / شرایط وقف / کتاب الوقف

مسائل مربوط به اعتبار قبض در وقف به آن اندازه ای که لازم بود مطرح شد و مورد بحث قرار گرفت و عرض کردیم که یکی از شرایط صحت وقف قبض و اقباض می باشد و در صورتی وقف تنجز و صحت پیدا می کند و موثر اثر می شود که قبض صورت بگیرد.

در شرایط بعد از ذکر قبض یک عبارت مهمی ذکر شده که صاحب جواهر نیز متعرض آن شده، محقق فرموده: «و لا یلزم إلا بالاقباض و إذا تم كان لازماً لا یجوز الرجوع فیہ إذا وقع فی زمان الصحه.

أما لو وقف فی مرض الموت فإن أجاز الورثه و إلا اعتبر من الثلث ك الهبه و المحاباه (از باب مفاعله یعنی انسان مراعاتاً لطرف الآخر چیزی را ارزان تر از قیمت بفروشد و یا گرانتر بخرد) فی البیع و قیل یمضی من أصل التركة و الأول (از ثلث) أشبه» (۱).

در کتاب حجر بحث مرض منتهی به موت و منجزات و معلقات مریض مطرح شده است، معلقات آن است که معلق به موت است که همان وصیت است و هر تصرف مالی معلق به موت که می تواند وصیت شود تا ثلث می باشد و بیشتر از ثلث نافذ نیست مگر اینکه وراثت کبار باشند و اجازه بدهند و هر کدام که اجازه داد به اندازه سهمش نفوذ پیدا می کند، این مسئله بسیار مهم می باشد یادم است آیت الله العظمی آقای بروجردی وقتی درس می گفتند فرمودند سعد پدر عمر بن سعد مریض بود و پیغمبر خدا برای عیادت او رفتند و سعد به حضرت گفت من وصیت کرده ام که تمام مالم را بعد از خودم در راه خدا خرج کنند جبرئیل امین بر پیغمبر نازل شد و فرمود به سعد بگو تا یک ثلث حق وصیت در مورد اموالت را داری، خلاصه این مطلب بین فقهاء ما محرز است که معلقات مالی به عنوان وصیت فقط به اندازه ثلث نافذ می باشد.

ص: ۸۴

۱- شرایع الاسلام، محقق حلی، ج ۲، ص ۱۶۶، ط اسماعیلیان.

اما در منجزات مریض بحثی بوجود آمده که اگر کسی در حال مرضی که منتهی به موت است وقف یا هبه کرد یا تصدق داد و امثال اینها آیا این اصل مال است یا از ثلث مال؟ به عبارت دیگر آیا منجزات مریض در مرض موت مثل وصیت از ثلث مال است یا از اصل مال می باشد؟ اگر از ثلث باشد بیشتر از ثلث نمی تواند و اگر از اصل باشد در تمام اموالش حق نفوذ و بخشش دارد.

این بحث که آیا منجزات مریض از ثلث است یا از اصل اموال را مختصراً مطرح می کنیم، همان طور که خواندیم محقق

منجزات مريض را از ثلث می دانند، حالا- عبارت امام رضوان الله عليه را می خوانیم تا ببینیم نظر ایشان چیست، امام رضوان الله عليه در تحریر الوسیله می فرماید: «القول فی المرض المريض إن لم يتصل مرضه بموته فهو كالصحيح يتصرف فی ماله بما شاء وكيف شاء، وينفذ جميع تصرفاته فی جميع ما يملكه إلا- إذا أوصى بشئ من ماله بعد موته، فإنه لا ينفذ فیما زاد علی ثلث تركته، كما أن الصحيح أيضا كذلك، ویأتی تفصیله فی محله إن شاء الله تعالى، وأما إذا اتصل مرضه بموته فلا إشكال فی عدم نفوذ وصيته بما زاد علی الثلث كغيره، كما أنه لا إشكال فی نفوذ عقوده المعاوضیه المتعلقة بماله كالبيع بضمن المثل والإجاره بأجره المثل ونحو ذلك، وكذا لا إشكال فی جواز انتفاعه بماله كالأكل والشرب والانفاق علی نفسه ومن یعوله والصراف علی أضيفه، وفی مورد یحفظ شأنه واعتباره وغیر ذلك، وبالجملة كل صرف فی غرض عقلائی مما لا یعد سرفا ولا تبذیرا أی مقدار كان...الی آخر كلامه» (۱).

ص: ۸۵

---

۱- تحریر الوسیله، الامام الخمينی، ج ۲، ص ۲۲، مسئله ۲۱.



امام رضوان الله عليه برخلاف محقق در شرایع منجزات مریض را از اصل مال می داند، بنابراین دو قول در مورد منجزات مریض وجود داشت که به عرضتان رسید.

خب واما در خلاف و انتصار ذکر شده که این اختلاف نظر در مورد منجزات مریض در بین عامه نیز وجود دارد.

سید فقیه یزدی رساله ای در آخر حاشیه بر مکاسب درباره منجزات مریض نوشته بنام "رساله فی منجزات المریض" و در آنجا مثل امام رضوان الله علیه ثابت کرده که منجزات مریض از اصل مال می باشد و کلاً نافذ می باشد، ما شاید ۳۰ الی ۳۵ سال پیش این رساله سید فقیه یزدی را بحث کردیم و نوشته های بنده الان موجود است و مطالبی که شاید پنج الی شش روز مطالعه نیاز دارد الان در این نوشته هایم در اختیارم می باشد، بنده نوشته ام که سید در انتصار اینطور فرموده: «مسأله [۲۶۲]: الهبه فی مرض الموت، ومما انفردت به الإمامیه أن من وهب شیئاً فی مرضه الذی مات فیهِ إذا کان عاقلاً ممیزاً تصح هبته ولا یکون من ثلثه بل یکون من صلب ماله.

وخالف باقی الفقهاء فیهِ وذهبوا إلی أن الهبه فی مرض الموت محسوبه من الثلث.

دلینا الإجماع المتردد، ولأن تصرف العاقل فی ماله جائز وما تعلق للورثه بماله وهو حی حق فهبته جائزه، ولذلك صح بلا خلاف نفقته جمیع ماله علی نفسه فی مأکل ومشرب» (۱).

مطلب بسیار است ولی ما از خلاف و انتصار نوشته ایم که در بین فقهاء ما اینطور بوده که منجزات مریض باید از اصل مال باشد و صاحب جواهر نیز در جلد ۲۷ جواهر ۴۳ جلدی در کتاب حجر همین را فرموده و امام رضوان الله علیه نیز همین را فرمودند ولی محقق در شرایع فرموده منجزات مریض از ثلث می باشد.

ص: ۸۶

سید فقیه یزدی در رساله ای که در باب منجزات مریض نوشته در مورد دلیل ما بر اینکه منجزات مریض از اصل مال است اینطور فرموده: «و الحق هو القول الأول للأصل (استصحاب) بتقریراته و الإجماعات المنقوله المعترضه بالشهره و بالسیره المستمره علی عدم منع المریض أيام مرضه عن تبرعاته مع زیادتها علی الثلث و علی عدم ضبطها بطور ما و نحوه مضافاً إلى الأخبار الخاصه النَّاصه أو الظاهره...الی آخر کلامه».

خب و اما صاحب وسائل اخبار مربوط به این موضوع (منجزات مریض) را در کتاب الوصایا در باب ۱۷ از ابواب وصایا ذکر کرده، ایشان ۱۶ خبر در این باب ۱۷ ذکر کرده، آنهایی که سندشان صحیح است دلالت دارند بر اینکه منجزات مریض از اصل مال می باشد ولی بعضی از اخبار مذکور دلالت دارند بر اینکه از ثلث مال می باشد حالا یک فقیه باید این اخبار را بررسی کند و بعد فتوی بدهد، این بحث منجزات و معلقات مریض بود که لازم بود مقداری به آن اشاره کنیم.

مطلب دیگری که باز در شرایع ذکر شده و صاحب جواهر نیز در جلد ۲۹ از جواهر ۴۳ جلدی به آن پرداخته این است که اگر وصیت متعدد شد آیا باید آن وصیتی که تاریخاً متأخر است را بگیریم یا آنکه متقدم است را بگیریم خلاصه احتمالاتی ایشان در اینجا مطرح کرده است، اگر اولی را بگیریم به اندازه کل مال است و دومی و سومی باطل است، ایشان در ادامه بحث قرعه را مطرح کرده و فرموده باید قرعه بیاندازیم و ببینیم به نام کدامیک در می آید، البته در مورد قرعه اولاً باید دلیل بر قرعه داشته باشیم در هر مشتبهی نمی توان قرعه انداخت مثلاً در شبهات حکمیه که منشأ آن عدم النص یا اجمال النص یا تعارض النصین است قرعه نمی اندازیم اما در شبهات موضوعیه می توان قرعه انداخت مثلاً روایت داریم اگر ۱۰۰ گوسفند دارد و می داند یکی از آنها موطوئه است اول قرعه می اندازد و به دوتا پنجاه تایی تقسیم می کند و بعد یکی از این پنجاه تایی را به دو دسته ۲۵ تایی تقسیم می کند و همینطور قرعه انداخته می شود تا دوتا می ماند و در آخر قرعه می اندازیم که آیا موطوئه این است یا آن و حالا قرعه به نام هر کدام از این دوتا درآمد آن را موطوئه می دانیم، چنین روایاتی داریم اما آیا در هر مشتبهی می شود انسان قرعه بیاندازد؟ اینجوری خیلی کارها آسان می شود زیرا هر جا ما شک کنیم قرعه می اندازیم، در رسائل و کفایه نیز این بحث مطرح شده و نتیجه این شده که قرعه در شبهات موضوعیه هست ولی درجائی که فقهاء به آن عمل کرده باشند.

بقیه بحث بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی... .

## قبض و اقباض / شرایط وقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: قبض و اقباض / شرایط وقف / کتاب الوقف

عرض شد در شرائط وقف چهار شرط ذکر کرده اند؛ اول تأیید و دوام یعنی باید برای همیشه از ملک خودش خارج کند و ابدیت ببخشد.

دوم تنجیز است یعنی معلق بر چیزی نباشد، نذر تعلیق پذیر است اما وقف اینطور نیست و همچنین بیع نیز باید منجز باشد، امام رضوان الله علیه در تحریر الوسیله شقوق این مسئله را بیان کرده اند که گاهی معلق می کند به یک امر متوقع مثلاً می گوید اگر زید از سفر آمد وقف می کنم و یا معلق می کند بر زمان مثلاً در ماه مبارک رمضان وقف می کنم که در هیچکدام از این موارد وقف صحیح نیست اما یک صورت را امام رضوان الله علیه استثناء کرده و آن اینکه معلق باشد بر امر واقع یعنی امری که الان تحقق دارد و می داند آن امر الان واقعیت دارد مثلاً با اینکه می داند امروز نیمه شعبان است می گوید اگر امروز نیمه شعبان است این را برای امام زمان علیه السلام وقف کردم این در نظر اهل عرف نوعی احترام محسوب می شود.

سوم اقباض، ما از جهات مختلفی در مورد قبض و اقباض بحث کردیم و اقوال و ادله را مطرح و بررسی کردیم و گفتیم که نزد ما امامیه قبض شرط صحت وقف می باشد خلافاً للعامه.

یکی از آقایان مطالبی را نوشته که می خوانیم، ایشان در مقام اشکال به بنده نوشته اند حضرت تعالی در بحث قبض در مقابل قول مرحوم آقای خوئی فرمودید در وقف در جهات عامه نیز قبض لازم است (بله قبض به معنای در معرض استفاده عموم قرار دادن)، بحث در دو مقام است اولاً در خود شرطیت قبض، عرض می کنیم بر حسب اقوال و ادله ای که داریم شکی در اینکه قبض در بین ما امامیه جایگاه مهمی دارد نداریم و قبض لازم و شرط صحت وقف می باشد، ثانیاً اگر ما شک کنیم اصل عدم اعتبار قبض می باشد، عرض می کنیم که هر وقت ما در شرط یک عقدی شک کنیم مثلاً- اینکه عربیت معتبر است یا نه ماضویت معتبر است یا نه توالی بین ایجاب و قبول معتبر است یا نه و امثال ذلک در اینجا بعضی ها گفته اند اصل عدم اشتراط می باشد به استصحاب تمسک کرده اند البته این اصل در صورتی جاری می شود که دلیل اجتهادی نداشته باشیم، حالا اگر کسی گفت دلیل اجتهادی نداریم و به این اصل تمسک کرد گفتیم این اصل حاکم دارد، اصل جاری در مسبب همیشه حاکم بر اصل جاری در سبب می باشد مثلاً کسی وضو می گیرد و شک دارد که مسح با یک انگشت کافی است یا باید با سه انگشت انجام شود و یا مثلاً شک دارد تقدم مسح بر پای راست بر مسح بر پای چپ اعتبار دارد یا نه که می گوید اصل عدم اشتراط می باشد خب حالا یک اصل دیگری در اینجا داریم که حاکم بر این اصل عدم اشتراط می باشد و آن اصل طهارت است این شخص چون اشتغال یقینی دارد باید طهارت حاصل بشود و شک دارد اگر اینطور شود طهارت حاصل می شود یا نه که اصل عدم ترتب اثر در معاملات و اصل عدم امتثال امر در عبادات مقدم و حاکم بر این اصل عدم اشتراط می باشد بنابراین در صورت شک اصل عدم تحقق طهارت بدون مسح سه انگشت است و همچنین اصل عدم تحقق طهارت بدون تقدم پای

راست بر پای چپ می باشد بنابراین همیشه اصل جاری در مسبب بر اصل جاری در سبب حکومت دارد و در ما نحن فیه نیز همینطور است زیرا اصل در معامله عدم ترتب اثر می باشد البته قبلاً در این رابطه مفصلاً بحث کرده ایم علی‌آی حال ایشان مطالب زیادی نوشته اند اما از استحکام لازم برخوردار نیست.

ص: ۸۸

چهارم اخراجہ عن نفسه، یعنی در وقف نباید برای خودش سهمی قائل شود.

مطلبی را به عنوان شاهد بر عرائض خودم بیان می کنم، در این باب ۴ از ابواب وقوف و صدقات که باب بسیار مهمی است ۸ خبر ذکر شده که اولاً بر قبض دلالت دارند و ثانیاً یک خبری ذکر شده که شاهد بزرگی بر عرض بنده می باشد، خبر هشتم باب این خبر است: «وفی کتاب (اکمال الدین) عن محمد بن أحمد السنانی وعلی بن أحمد بن محمد الدقاق والحسین بن إبراهيم بن هشام المؤدب وعلی بن عبد الله الوراق کلهم عن أبي الحسين محمد بن جعفر الأسدی فیما ورد علیه من جواب مسائله عن محمد بن عثمان العمری، عن صاحب الزمان علیه السلام وأما ما سألت عنه من الوقف علی ناحیتنا وما يجعل لنا ثم یتحتاج إلیه صاحبه فکل ما لم یسلم فصاحبه فیه بالخیار، وکل ما سلم فلا خیار فیه لصاحبه احتاج أو لم یتحتاج، افتقر إلیه أو استغنی عنه "إلی أن قال: "وأما ما سألت عنه من أمر الرجل الذی یجعل لناحیتنا ضیعه ویسلمها من قیم یقوم فیها ویعمرها ویؤدی من دخلها خراجها ومؤنتها، ویجعل ما بقی من الدخل لناحیتنا فإن ذلک جائز لمن جعله صاحب الضیعه قیما علیها، إنما لا یجوز ذلک لغيره.

ورواه الطبرسی فی (الاحتجاج) عن أبي الحسين محمد بن جعفر. أقول: ویأتی ما یدل علی ذلک هنا وفی الهبه، ویأتی ما ظاهره المنافاه ونبین وجهه» (۱).

در خبر عبارت "فکل ما لم یسلم فصاحبه فیه بالخیار، وکل ما سلم فلا خیار فیه لصاحبه احتاج أو لم یتحتاج، افتقر إلیه أو استغنی عنه" بکار رفته یعنی کلمه قبض بکار نرفته بلکه کلمه تسلیم ذکر شده و این شاهد بر این است که قبض را بخصوصه باید معنی کرد و مراد از قبض این است که در معرض آن چیزی که برایش وقف شده قرار داده شود.

ص: ۸۹

---

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۳۰۰، ابواب وقوف و صدقات، باب ۴، حدیث ۸، ط الإسلامیه.

در مورد شرط چهارم یعنی اخراجہ عن نفسه بعدا بحث خواهیم کرد اما مطلب دیگر این است که آیا در قبض فوریت لازم است یا نه؟ این بحث در عقود و ایقاعات مطرح می باشد، عرض می کنیم که دلیلی بر فوریت قبض و اقباض نداریم و علامه در مفتاح الکرامه فرموده: «وفی اشتراط فوریه القبض فی الوقف و عدمه اشکالاً»، ظاهراً عقود با هم فرق دارند مثلاً در نکاح آیا لازم است بعد از ایجاب فوراً قبول ذکر شود یا نه؟ که ظاهراً در نکاح نیز فوریت لازم نیست و استدلال شده به اینکه زنی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت "زوجنی ها"، حضرت به حضار فرمودند آیا کسی هست که با این زن ازدواج کند یا نه، یک مردی از جایش برخاست و گفت من حاضریم با او ازدواج کنم، حضرت به او فرمود چه داری که به عنوان مهریه قرار بدهیم؟ گفت من چیزی ندارم، حضرت فرمود یاد دادن یک سوره از قرآن به این زن را به عنوان مهریه قرار بده، آن مرد قبول کرد و بعد حضرت فرمود "زوجتک" به اینکه یک سوره از قرآن را به این زن یاد بدهی، خب در اینجا فاصله افتاد اما این مقدار فاصله اشکالی ندارد باید به اندازه ای باشد که عرفاً آن را کالعدم حساب نکنند، علی ای حال این بحث فوریت و موالات یک بحث بسیار مهمی می باشد که هم در عبادات و هم در معاملات مطرح می باشد و اما در ما نحن فیه روایاتی داریم که دلالت دارند بر اینکه اگر مال موقوفه قبض نشد و واقف فوت کرد متعلق به ورثه می باشد که معلوم می شود تا وقت مرگ برای قبض مهلت دارد بنابراین در وقف فوریت در اقباض شرط نمی باشد.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

## قبض و اقباض / شرایط وقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: قبض و اقباض / شرایط وقف / کتاب الوقف

چهار شرط برای وقف ذکر شده؛ اول دوام و ابدیت، دوم تنجیز، سوم اقباض و چهارم اخراج عن نفسه.

در مورد سه شرط اول بحث کردیم و اما اخراج عن نفسه یعنی کسی که وقف می کند باید موقوف را از ملک خودش خارج کند زیرا ماهیت وقف نوعی ایثار و خدمت در راه هدفی مشخص می باشد لذا اگر انسان بخواهد برای خودش وقف کند درست نیست.

امام رضوان الله علیه در تحریر الوسیله می فرماید: «مسأله ۲۴ - من شرائط صحه الوقف إخراج نفسه عنه، فلو وقف علی نفسه لم یصح (تناقض است زیرا مال خودتان را از ملک خودتان خارج و دوباره در ملک خودتان داخل می کنید)، ولو وقف علی نفسه و غیره فإن کان بنحو التشریک بطل بالنسبه إلی نفسه دون غیره، وإن کان بنحو الترتیب فإن وقف علی نفسه ثم علی غیره فمن منقطع الأول، وإن کان بالعکس فمقطع الآخر، وإن کان علی غیره ثم نفسه ثم غیره فنقطع الوسط، وقد مر حکم الصور» (۱).

اگر مثلاً ده سال بر خودش و بعد بر زید وقف کند می شود منقطع الاول، و اگر مثلاً ده سال بر زید و بعد بر خودش وقف کند می شود منقطع الآخر و اگر مثلاً ده سال بر زید و بعد بر خودش و بعد بر عمرو وقف کند می شود منقطع الوسط، خلاصه وقف بر خودش صحیح نیست و منقطع می باشد چه خودش اول باشد یا وسط یا آخر حالا اینکه آیا در این صور سه گانه بقیه وقف نسبت به دیگری صحیح است یا نه بعداً بحث خواهیم کرد.

ص: ۹۱

۱- تحریر الوسیله، الامام الخمینی، ج ۲، ص ۶۷.

امام رضوان الله علیه در مسئله بعدی اینطور می فرماید: «مسأله ۲۵ - لو وقف علی غیره كأولاده أو الفقراء مثلاً و شرط أن یقضی دیونه أو یؤدی ما علیه من الحقوق المالیه کالزکاه والخمس أو ینفق علیه من غله الوقف لم یصح، وبطل الوقف (زیرا شرط وقف این است که از ملک انسان خارج شود و وقتی وقف شده دیگر مال صاحبش نیست تا با عائداتش دینش را اداء کنند) من غیر فرق بین ما لو أطلق الدین أو عین، و کذا بین أن یکون الشرط الانفاق علیه وإدراة مؤونته إلی آخر عمره أو إلی مده معینه، و کذا بین تعیین المؤونه وعدمه، هذا کله إن رجع الشرط إلی الوقف لنفسه، وأما إن رجع إلی الشرط علی الموقوف علیهم بأن یؤدوا ما علیه أو ینفقوا علیه من منافع الوقف التي صارت ملکاً لهم فالأقوی صحته، كما أن الأقوی صحه استثناء مقدار ما علیه من منافع الوقف (مثلاً این باغ را وقف کردم غیر از این پنج درخت را)، ثم إن فی صورته بطلان الشرط تختلف الصور، ففي بعضها یمکن

أن يقال بالصحة بالنسبه إلى ما يصح كما لو شرك نفسه مع غيره، وفي بعضها يصير من قبيل منقطع الأول، فيصح على الظاهر فيما بعده، لكن الاحتياط باجراء الصيغه في مواردھا لا ينبغي تركه» (۱).

این بحث یک بحث طولانی می باشد که به مرور آن را مطرح خواهیم کرد.

خب و اما در وسائل الشیعه روایاتی در این رابطه داریم که در باب ۳ از ابواب وقوف و صدقات ذکر شده اند، عنوان باب این است: «أن شرط الوقف اخراج الواقف له عن نفسه فلا يجوز أن يقف على نفسه ولا أن يأكل من وقفه وله أن يستثنى لنفسه شيئاً، وكذا الصدقه فلا يجوز له سكنى الدار إذا تصدق بها الا مع الاذن».

ص: ۹۲

---

۱- تحریر الوسیله، الامام الخمینی، ج ۲، ص ۶۷.

خبر اول از این باب ۳ این خبر است: «محمد بن یعقوب، عن محمد بن جعفر الرزاز، عن محمد بن عیسی، عن علی ابن سلیمان بن رشید قال: کتبت إلیه یعنی أبا الحسن (موسی بن جعفر علیهما السلام) علیه السلام: جعلت فداک لیس لی ولد " وارث. یب " ولی ضیاع ورثتها عن أبی وبعضها استفدتها ولا آمن الحدیثان (اتفاقات و جریانات روزگار) فإن لم یکن لی ولد وحدث بی حدث فما تری جعلت فداک لی أن أقف بعضها علی فقراء إخوانی والمستضعفین أو أبیعها وأتصدق بثمانها علیهم فی حیاتی؟ فانی أتخوف أن لا ینفذ الوقف بعد موتی فإن وقفها فی حیاتی فلی أن آکل منها أيام حیاتی أم لا؟ فکتب علیه السلام: فهمت کتابک فی أمر ضیاعک فلیس لک أن تأکل منها من الصدقه، فان أنت آکلت منها لم تنفذ إن کان لک ورثه فبع وتصدق ببعض ثمنها فی حیاتک، وأن تصدقت أمسکت لنفسک ما یقوتک مثل ما صنع امیر المؤمنین علیه السلام. ورواه الصدوق باسناده عن محمد بن أحمد بن یحیی، عن محمد بن عیسی. ورواه الشیخ بإسناده عن محمد بن یعقوب مثله» (۱).

کلینی معلوم است اما چند نفر بعد توثیق نشده اند منتهی این اخبار مورد عمل فقهاء ما هستند لذا ضعفشان جبران می شود. بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ... .

### قبض و اقباض / شرایط وقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: قبض و اقباض / شرایط وقف / کتاب الوقف

بحثمان در شروط صحت وقف بود و گفتیم که چهار شرط برای وقف ذکر شده؛ اول دوام و ابدیت، دوم تنجیز، سوم اقباض و چهارم اخراج عن نفسه.

ص: ۹۳

---

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۲۹۶، ابواب وقوف و صدقات، باب ۳، حدیث ۱، ط الإسلامیه.

در مورد سه شرط اول بحث کردیم و اما اخراج عن نفسه یعنی کسی که وقف می کند باید موقوف را به طور کامل از ملک خودش خارج کند.

اخراج عن نفسه صوری پیدا می کند من جمله اینکه برای خودش نمی تواند وقف کند زیرا در اینصورت تناقض پیش می آید چرا که اخراج از خود و مجددا ادخال بر خودش می باشد و این با ماهیت و مفهوم وقف سازگار نیست، البته در اینجا چند بحث بوجود می آید؛ اول کیفیت اخراج که چگونه باشد تا به خودش بر نگردد مثلا چه عباراتی باید بکار برد تا به خودش بر نگردد و اینکه اگر به نحو تشریک باشد و یا به نحو ترتیب باشد آیا نسبت به دیگری صحیح است و نسبت به خودش باطل است یا اینکه کلاً عقد باطل می باشد؟ صاحب جواهر در جلد ۲۹ جواهر ۴۳ جلدی تقریباً ۲۰ صفحه در این رابطه بحث کرده و اقوال متعددی را مطرح کرده و اقوال مختلف به این بر می گردد که ما در اینجا چند چیز داریم؛ اول عمومات و ادله ی داله ی بر وقف را داریم، دوم از طرفی «المؤمنون عند شروطهم» را داریم که گاهی شروطی را ملزم می کند و سوم روایت «الوقوف



علی حسب ما یوقفها اهلها»، بنابراین یک فقیه اولاً باید ببیند ادله داله بر صحت وقف در جائی است که مال فقط باید در راهی مشخص وقف شود یا اینکه اگر در آن راه و بر خودش وقف کرد نیز صحیح می باشد؟ برخی فرمودند عقد قابل تبعض نیست لذا باطل است ولی امام رضوان الله علیه و خود صاحب جواهر می فرمایند در نظر اهل عرف عقد تبعض پذیر است مثل اینکه گفته شود این مال را به زید و عمرو فروختم و بعد معلوم شود که آنچه مال زید بوده غصبی بوده و شرایط لازم را نداشته اما مال عمرو دارای شرایط کامل بوده و در مانحن فیه نیز اگر به نحو تشریک وقف شود مثلاً گفته شود وقف کردم برای خودم و زید آن بخشی که مربوط به خودش است باطل و آن بخشی که مربوط به زید است صحیح می باشد و یا مثلاً به صورت ترتیبی منقطع الاول و منقطع الوسط و منقطع الآخر وقف کرده باشد که در این موارد نیز آن مقداری که به خودش بر می گردد باطل و آن مقداری که به غیر بر می گردد صحیح می باشد.

مقداری از عبارت امام رضوان الله علیه در تحریر الوسیله را می خوانیم تا بحث مشخص شود، ایشان در مسئله ۲۵ از کتاب الوقف می فرمایند: «مسأله ۲۵ - لو وقف علی غیره كأولاده (وقف خاص) أو الفقراء (وقف عام) مثلا و شرط أن یقضی دیونه أو یؤدی ما علیه من الحقوق المالیه كالزکاه والخمس أو ینفق علیه من غله الوقف لم یصح، وبطل الوقف (زیرا شرط وقف این است که از ملک انسان خارج شود و برای خودش چیزی قائل نشود لذا وقتی وقف شده دیگر مال صاحبش نیست و سهمی از مال موقوفه ندارد تا با عائداتش دینش را اداء کنند و اساسا این شرط با مفاد و مقتضا و مفهوم عقد وقف منافات دارد و شرط فاسدی است که مفسد عقد می باشد) من غیر فرق بین ما لو أطلق الدین أو عین، وكذا بین أن یكون الشرط الانفاق علیه وإدراج مؤونته إلى آخر عمره أو إلى مده معینه، وكذا بین تعیین المؤونه وعدمه، هذا كله إن رجع الشرط إلى الوقف لنفسه، وأما إن رجع إلى الشرط علی الموقوف علیهم بأن یؤدوا ما علیه أو ینفقوا علیه من منافع الوقف التي صارت ملكا لهم فالأقوی صحته (زیرا در اینجا شرط مربوط به خود وقف نیست بلکه مربوط به موقوف علیهم می باشد و چنین شرطی منافاتی با عقد وقف ندارد)، كما أن الأقوی صحه استثناء مقدار ما علیه من منافع الوقف (مثلا این باغ را وقف کردم غیر از این پنج درخت را)، ثم إن فی صوره بطلان الشرط تختلف الصور، ففي بعضها یمكن أن یقال بالصحه بالنسبه إلى ما یصح كما لو شرك نفسه مع غیره (مثلا می گوید وقف کردم برای خودم و زید)، وفي بعضها یصیر من قبیل منقطع الأول، فیصح علی الظاهر فیما بعده، لكن الاحتیاط باجراء الصیغه فی مواردھا لا ینبغی تركه» (۱).

ص: ۹۵

در این مواردی که منقطع الاول یا منقطع الوسط یا منقطع الآخر می شود این بحث مطرح است که آیا اینها وقف هستند یا به سکنی و رقبی و عمری بر می گردد؟ که ظاهراً وقف نیستند چون وقف آن است که دوام داشته باشد درحالی که این موارد دوام ندارند فلذا به رقبی و عمری و سکنی که قبلاً از آنها بحث کردیم بر می گردند.

بقیه بحث بماند برای بعد از تعطیلات دهه آخر صفر إن شاء الله تعالی ...

## تأیید/شرایط وقف/کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: تأیید/شرایط وقف/کتاب الوقف

بحثمان در شروط صحت وقف بود و گفتیم که چهار شرط برای وقف ذکر شده؛ اول دوام و ابدیت، دوم تنجیز و عدم تعلیق، سوم قبض و اقباض و چهارم اخراج عن نفسه.

در اینجا بحثهای مختلفی بوجود آمد و مبانی نیز در اینجا متفاوت است، یکی از مباحث این است که آیا اصطلاح وقف منحصر به همین است که ابدیت داشته باشد یا اگر چیزی ابدیت نداشت نیز وقف محسوب می شود؟ کلمه وقف در روایات ما عام است یک نوع از وقف همینطور است که عرض شد (با شرط دوام و ابدیت) اما اگر نوع دیگری وقف و قصد کرد که ابدیت در آن نبود نیز صحیح است زیرا "العقود تابعه للقصد" مثلاً در وسائل خواهیم خواند که حضرت باقر علیه السلام مالی را وقف کردند که بعد از شهادتشان مردم هفت سال در مراسم حج برای ایشان عزاداری کنند و مصائب حضرت را یادآوری کنند، خب این هم نوعی وقف است که ابدیت در آن نیست و از این وقف ها در روایات زیاد ذکر شده است فلذا این مطلب به عنوان فرعی (إذا وقف و شرط عوده إليه عند حاجته) در بحث وقف مطرح شده است البته در این فرع اختلاف مبنی وجود دارد و هر کسی طبق مبنای خودش بحث کرده، برخی مثل آیت الله خوئی فرموده اند در وقف تأیید و دوام معتبر است و وقف باید خالی از هر قید و شرطی که ابدیت را به هم می زند باشد لذا اگر کسی وقف کند و شرط کند که در صورت احتیاج به خودم برگردد چنین وقفی باطل است ولی امام رضوان الله علیه طبق مبنای خودشان که ابدیت را به طور مطلق و در تمام وقف ها معتبر نمی داند فرموده چنین وقفی صحیح می باشد، بنابراین دو مبنی در اینجا وجود دارد؛ اول اینکه در وقف تأیید و دوام معتبر است و بدون این شرط وقف باطل است والقائل به السيد الخوئی، مبنای دیگر این است که وقف فقط منحصر در این نیست که دوام و ابدیت داشته باشد بلکه این خودش یک نوعی از انواع وقف می باشد والقائل به الامام الخميني رضوان الله عليه، مثلاً- اگر کسی بگوید زمین یا باغ خود را وقف می کنم تا زمانی که خودم احتیاج ندارم و در صورت احتیاج به خودم برگردد، خب طبق مبنای اول (اعتبار تأیید) چنین وقفی باطل است و از دو جهت اشکال دارد؛ اولاً ابدیت پیدا نمی کند و ثانیاً اخراج عن نفسه نیست و به خودش بر می گردد، اما طبق مبنای دوم (وقف منحصر در دوام و ابدیت نیست) وقف مذکور صحیح است و وقف عام است و این قسم نیز خودش نوعی از انواع وقف می باشد، چند دلیل در اینجا برای صحت ذکر شده است؛ اول عمومات وقف که دلالت بر ثواب وقف دارند و تشویق بر وقف کرده اند، دوم "المومنون عند شروطهم" زیرا در وقف مذکور شرط شده که در صورت احتیاج وقف به خودش برگردد، سوم بالاخره عرفاً این خودش نوعی عقد محسوب می

شود لذا مشمول "أوفوا بالعقود" می شود و اقتضاء می کند که صحیح باشد، چهارم "الوقوف علی حسب ما یوقفها أهلها" جمع محلی به الف و لام افاده عموم می کند یعنی تمام وقف ها تابع نیت واقف هستند و اما روایات دیگری نیز داریم که بعدا خواهیم خواند، خلاصه بحث ما در این است که بر اساس مبانی در اینجا اقوالی بوجود آمده است؛ قول اول اینکه باطل است والقائل به السيد الخوئی، قول دوم اینکه صحیح است والقائل به الامام الخمينی رضوان الله علیه، قول سوم اینکه صحیح است ولی وقف نیست بلکه به حبس (عمری و رقبی و سکنی) بر می گردد.

ص: ۹۶

خب و اما روایاتی که در این رابطه داریم در جلد ۱۳ و سائل ۲۰ جلدی ذکر شده اند، خبر اولی که می خوانیم این خبر است: (و یاسناده عن الحسين بن سعيد، عن فضاله والقاسم بن محمد، عن أبان، و یاسناده عن یونس بن عبد الرحمن، عن محمد بن سنان جمیعا، عن إسماعیل بن الفضل قال: سألت أبا عبد الله علیه السلام عن الرجل يتصدق ببعض ماله في حياته في كل وجه من وجوه الخير، قال: إن احتجت إلى شيء من المال فأنا أحق به، ترى ذلك له وقد جعله لله يكون له في حياته، فإذا هلك الرجل يرجع ميراثا أو يمضى صدقه؟ قال: يرجع ميراثا على أهله) (۱).

خبر خوب است و مورد عمل فقهاء می باشد و اگر ضعفی داشته باشد همین عمل فقهاء جابر ضعفش خواهد بود.

هر دو دسته (قائلین به صحت و بطلان) به این خبر استدلال کرده اند، از این جهت که اگر "یرجع میراثا علی أهله" را مطلق بگیریم معلوم می شود وقف باطل بوده که به خودش برگشته و بعد به ورثه اش رسیده والقائل به السيد الخوئی، اما اگر "یرجع میراثا علی أهله" را اینطور تفسیر کنیم که وقتی محتاج شد برگشته در اینصورت وقف صحیح بوده یعنی وقف شده و چند سال هم به عنوان وقف استفاده شده ولی وقتی محتاج شده برگشته والقائل به الامام الخمينی رضوان الله علیه و صاحب الجواهر والسید الفقیه الیزدی.

بنابراین بحثمان در این است که آیا در وقف ابدیت معتبر است یا نه؟ و اگر بگوئیم ابدیت شرط است وقفی که در آن شرط شده در صورت نیاز به خودش برگردد باطل می باشد زیرا اولاً- اخراجه عن نفسه نیست چون به خودش بر می گردد و ثانیاً دوام ندارد، حالا ما باید این مبانی و ادله را مطرح کنیم و بعد یکی را اختیار کنیم و طبق آن فتوی بدهیم.

ص: ۹۷

---

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۲۹۷، ابواب وقوف و صدقات، باب ۳، حدیث ۳، ط الإسلامیه.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

## تأیید/شرایط وقف/کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: تأیید/شرایط وقف/کتاب الوقف

گفتیم که در عقد وقف چهار شرط لازم است؛ اول تأیید یعنی ابدیت و دوام، دوم تنجیز یعنی عدم تعلیق عقد وقف، سوم قبض و اقباض، چهارم اخراجه عن نفسه یعنی برای خودش چیزی قائل نشود و خودش را به طور کلی از مال موقوفه محروم کند.

امروز بحثمان در تأیید است، عرض کردیم فرعی تحت این عنوان "إذا وقف و شرط عوده إلیه عند حاجته" مطرح شده و در آن نظرات مختلفی داده شده که همگی به همین اعتبار تأیید و عدمه بر می گردد.

همان طور که عرض شد در فرع مذکور اقوالی بوجود آمده: اول قول آیت الله خوئی است که فرمودند چنین وقفی (إذا وقف و شرط عوده إلیه عند حاجته) از دو جهت باطل است؛ اول از این جهت که تأیید و دوام ندارد و دوم اینکه گفته شده به خودم برگردد و این با شرط اخراجه عن نفسه منافات دارد و همچنین از ادله اینطور استفاده می شود که وقف یعنی اینکه انسان مال را برای همیشه از ملک خودش خارج کند و در راه وقف قرار بدهد و وقتی به موقوفات ائمه علیهم السلام نگاه می کنیم می بینیم که به همین صورت وقف کرده اند.

دوم قول امام رضوان الله علیه است که فرمودند چنین وقفی صحیح است و از اخبار اینطور استفاده می شود که لازم نیست چیزی که انسان وقف می کند لزوماً ابدیت داشته باشد مثلاً اگر کسی بگوید باغ یا مزرعه ام را به مدت پنج سال برای فقرا وقف کردم و بعد از آن برای خودم باشد که این می شود منقطع الآخر و اگر بگوید پنج سال مال خودم باشد و بعد برای فقرا می شود منقطع الاول و اگر بگوید پنج سال مال فقرا و بعد پنج سال مال خودم و بعد پنج سال مال فقهاء باشد می شود منقطع الوسط، خب تمام اینها وقف به نحو ترتیب هستند و گفتیم که وقف انواع و اقسام مختلفی دارد منتهی اینها در این اقسام سه گانه کلمه حبس را بکار برده اند یعنی وقف یک معنای عامی دارد که بر حبس نیز صدق می کند و باز گفته شده که ممکن است انسان به نحو تشریک وقف کند مثلاً بگوید باغ خود را وقف می کنم نصف عائداتش برای خودم و نصف دیگر برای فقرا در اینصورت آن نصف که برای فقرا می باشد صحیح و نصف دیگر که برای خودش است باطل می باشد زیرا یکی از شروط وقف اخراجه عن نفسه می باشد مانند بیع که اگر به نحو تشریک و تبعض باشد مثلاً نصفش غصبی و نصفش مال خودش است در این صورت بیع نسبت به نصفی که مال خودش است صحیح و نسبت به نصفی که غصبی است باطل می باشد خلاصه آنهایی که قائلند دوام و ابدیت شرط نیست این بحثها را مطرح کرده اند و عمری و سکنی و رقبی نیز به همین بحث بر می گردد.

خب واما همان طور که عرض شد اقول در این فرعی که مطرح شده (إذا وقف و شرط عوده إلیه عند حاجته) مختلف است، صاحب جواهر در صفحه ۱۶۰ از جلد ۲۹ جواهر ۲۰ جلدی سه قول نقل کرده و همینطور در مفتاح الکرامه سه قول نقل شده:

اول بطلان به دلیل عدم ابدیت و عدم اخراج عن نفسه.

دوم صحت، زیرا تأیید در وقف معتبر نیست و این خودش از انواع وقف می باشد و از طرفی "أوفوا بالعقود" و "المومنون عند شروطهم" اقتضا می کنند که چنین وقفی صحیح باشد والقائل به امام رضوان الله علیه و صاحب جواهر و صاحب عروه و صاحب ریاض و مهذب الاحکام.

سوم این حبس است زیرا در وقف دوام معتبر است و اگر دوام نبود می شود حبس و حبس نیز گفتیم که اقسامی دارد رقبی و سکنی و عمری و منقطع الاول و الوسط و الآخر همگی از اقسام حبس هستند و علامه نیز در تذکره همین را فرموده.

خب واما حالا ما باید بینیم ادله اینها (قائلین به صحت) چیست، صاحب جواهر و همینطور صاحب عروه استدلال کرده اند به ادله ای که اقتضا می کند این وقف باشد منتهی مقید به عدم احتیاج شخص و اما وقتی محتاج شد از وقف بودن خارج می شود و اما صاحب جواهر اول به سراغ "أوفوا بالعقود" می رود "العقود جمع محلی به الف و لام است لذا افاده عموم می کند یعنی ای اهل ایمان به پیمان ها وفا کنید و این عقد وقف به نحو تشریک یا ترتیب نیز عرفا وقف محسوب می شود لذا مشمول این عموم می شود. دلیل دوم اینها "المومنون عند شروطهم" می باشد، ما در تمام عقود شروطی را می گذاریم مثلا در بیع شرط خیار می کنیم البته شرط باید صحیح باشد و شرط باطل نباشد علی ای حال وقف مذکور (إذا وقف و شرط عوده إلیه عند حاجته) نیز مشروط است و مشمول عموم "المومنون عند شروطهم" می شود. دلیل سوم روایاتی هستند که در آنها گفته شده "الوقوف علی حسب ما یوقفها أهلها" یعنی وقوف تابع نیت و قصد واقف می باشند، این روایات در وسائل الشیعه ۲۰ جلدی جلد ۱۳ صفحه ۲۹۵ باب دوم از ابواب وقوف و صدقات ذکر شده اند، عنوان باب این است: «باب وجوب العمل بشرط الواقف وعدم جواز تغیره وحکم الوقف علی المسجد».

خبر اول: (محمد بن علی بن الحسین یاسناده عن محمد بن الحسن الصفار أنه كتب إلى أبي محمد الحسن بن علی علیهما السلام فی الوقف " وما روی فیہ " الوقوف وما روی فیها " عن آباءه علیهم السلام، فوقع علیه السلام: الوقوف تكون علی حسب ما یوقفها) (از اوقف یوقف و ثلاثی مزید است) (أهلها إن شاء الله) (۱).

سند حدیث: شیخ صدوق از طبقه ۱۰ و صفار از طبقه ۸ است و شیخ این حدیث را از کتاب صفار گرفته و طریق صدوق به صفار نیز صحیح است و در آخر جامع الروات طرق صدوق ذکر شده است.

همان طور که می بینید حضرت عسکری علیه السلام فرمودند وقوف تابع نیت واقف است لذا اگر نیت کرد دائم باشد و یا موقت باشد و یا شرطی گذاشت کلاً تابع نیت او می باشد.

خبر دوم: (محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی قال: كتب بعض أصحابنا إلى أبي محمد علیه السلام فی الوقوف وما روی فیها، فوقع علیه السلام: الوقوف علی حسب ما یقفها) (از وقف یقف و ثلاثی مجرد است) (أهلها إن شاء الله) (۲).

این دو خبر دلالت دارند بر اینکه وقف تابع نیت است پس دوام و عدم دوام نیز تابع نیت واقف می باشد.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

### تأیید/شرایط وقف/ کتاب الوقف کتاب الوقف

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: تأیید/شرایط وقف/ کتاب الوقف

عرض شد در بحث وقف چهار اصل ذکر شده و مورد بررسی قرار گرفته؛ اول تأیید یعنی ابدیت و دوام که گفتیم در این اصل بین ما و عامه اختلاف نظر وجود دارد و حتی بین خود عامه هم اختلاف نظر هست زیرا ابوحنیفه می گوید انسان هر وقت که دلش خواست می تواند وقف را به هم بزند و هر وقت بهم زد به ملک خودش بر می گردد و متعلق به ورثه اش می باشد اما شافعی می گوید هیچوقت نمی توان وقف را بهم زد ولی ما گفتیم در مواردی اشکالی ندارد و مال بر می گردد اما در مواردی بر نمی گردد، سکنی و عمری و رقبی همه اینها را مورد بحث قرار دادیم.

ص: ۱۰۰

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۲۹۵، ابواب وقوف و صدقات، باب ۲، حدیث ۱، ط الإسلامیه.

۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۲۹۵، ابواب وقوف و صدقات، باب ۲، حدیث ۲، ط الإسلامیه.

دوم تنجیز یعنی عدم تعلیق عقد وقف.

سوم قبض و اقباض.

چهارم اخراجہ عن نفسه یعنی برای خودش چیزی قائل نشود و خودش را به طور کلی از مال موقوفه محروم کند.

فقهاء ما در اینجا فروعی را مطرح کرده اند که ما کلام امام رضوان الله علیه در تحریر الوسیله را می خوانیم تا مطلب روشن شود، ایشان می فرمایند: «مسأله ۱۶ - لو وقف علی من ینقرض کما إذا وقف علی اولاده واقتصر علی بطن أو بطون ممن ینقرض غالباً ولم یذکر المصرف بعد انقراضهم ففی صحته وقفاً أو حبساً (والقائل به صاحب الشرایع) أو بطلانه رأساً أقوال (کسانی که تأیید را شرط می دانند قائل به بطلان چنین وقفی هستند زیرا اولاد انسان همیشه زنده نیستند)، والأقوی هو الأول (یعنی وقف صحیح است که قول صاحب جواهر و صاحب عروه و همچنین ما نیز همین است)، فیصح الوقف المنقطع الآخر بأن یکون وقفاً حقیقه إلى زمان الانقراض والانتقطاع، وینقضی بعد ذلك ویرجع إلى الواقف أو ورثته، بل خروجه عن ملكه فی بعض الصور محل منع» (۱).

در وقف دائم و ابدی شکی نیست که مال کلاً از ملک واقف خارج می شود اما در سکنی و عمری و رقبی مال در ملک مالک اصلی باقی است و موقوف علیه فقط از منافع مال استفاده می کند و ثمره در نماند مشخص می شود و اما در وقفی که مثل ما نحن فیه (منقطع الآخر که بطن اول منقرض شده) باشد ایشان می فرماید "یرجع" که معنایش این است که از ملک واقف خارج شده و بعد برگشته ولی خب ظاهراً اینطور نیست و می توان گفت در ملک واقف باقی بوده زیرا اگر شک هم بکنیم اصل بقاء مال در ملک مالک اول است، اگر دلیل اجتهادی نداشته باشیم به اصول عملیه رجوع می کنیم و در اینجا اصل عملیه استصحاب است که اقتضاء می کند مال در ملک مالک اصلی باقی باشد.

ص: ۱۰۱



امام رضوان الله عليه در مسئله بعدی اینطور می فرماید: «مسأله ۱۷ - الظاهر أن الوقف المؤبد يوجب زوال ملك الوقف، وأما الوقف المنقطع الآخر فكونه كذلك محل تأمل (زیرا شارع برای خروج مال از ملك انسان و همچنین برای خروج و برگشت مال راه هائی مشخص کرده که باید طبق همان باشد و اما در مانحن فیه نیز اگر شك کنیم اصل بقاء مال در ملك مالکش می باشد و ثمره اش در نمائات مشخص می شود)، بخلاف الحبس فإنه باق معه على ملك الحابس ويورث، ويجوز له التصرفات غير المنافية لاستيفاء المحبس عليه المنفعة (مثلا خانه را برای پنج سال جهت سکنی به کسی داده و الان می تواند آن را بفروشد بنحوی که بعد از پنج سال برای خریدار باشد) إلا التصرفات الناقلة (یعنی با حق فردی که مال را به عنوان سکنی یا رقبی یا عمری به او داده منافات دارد) فإنها لا تجوز، بل الظاهر عدم جواز رهنة أيضا (زیرا "لا رهن إلا فی ملك")، لكن بقاء الملك على ملك الحابس فی بعض الصور محل منع» (۱).

این دو فرع بود که از کلام امام رضوان الله عليه خواندیم بقیه بحث بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی...

### تأیید/ شرایط وقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: تأیید/ شرایط وقف / کتاب الوقف

گفتیم که برای عقد وقف چهار شرط ذکر شده؛ اول تأیید یعنی ابدیت و دوام، دوم تنجیز یعنی عدم تعلیق عقد وقف، سوم قبض و اقباض، چهارم اخراج عن نفسه.

فقهاء در مورد دوام و تأیید در وقف فروعی را مطرح کرده اند که ما برای روشن شدن مطلب کلام امام رضوان الله عليه در تحریر الوسيله را خواندیم ایشان در مسئله ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ از کتاب الوقف مطالبی را در مورد "وقف على من ينقرض" و "منقطع الآخر" بیان کردند و بحث رسید به اینجا که اگر موقوف عليهم منقرض شدند در صورتی که واقف زنده باشد به خودش بر می گردد در غیر این صورت به ورثه اش بر می گردد زیرا مال موقوفه ذاتاً از ملكش خارج نشده و در ملكش باقی است و موقوف عليهم از منافع آن استفاده کرده اند، حالا آیا در طول این مدت در ملكش باقی بوده یا از ملكش خارج بوده و برگشته؟ می توان گفت در ملكش باقی بوده و اصل نیز بر این است که در ملكش باقی بوده و آنها از منافعش استفاده می کردند و این تقریباً مثل حبس می باشد، در مورد این مسائل بحث کردیم فقط یک چیزی باقی می ماند و آن این است که بر فرض که واقف فوت کرده و ورثه ای دارد حالا - که به ملك واقف بر می گردد آیا ورثه حین الانقراض میزان است یا ورثه حین الموت؟ و فرض کنید بین موت واقف و انقراض اینها چند سال طول کشیده، وقتی که واقف وفات کرده دو پسر داشته اما هنوز انقراض حاصل نشده بلکه ده سال بعد انقراض طبقه اول حاصل شده، فرضاً در این مدت ده سال یکی از این پسرها وفات کرده و یکی از آنها زنده مانده و آن پسری که وفات کرده خودش یک پسر دارد، خب پس واقف حین الموت دو پسر داشته که خب اگر ورثه حین الموت را ملاک بدانیم بالسویه بین آن دو تقسیم می شود و اما واقف حین الانقراض یک پسر داشته و یک نوه از پسر دیگرش که وفات کرده که اگر ورثه حین الانقراض را ملاک بدانیم تمام اموال به همین یک پسر واقف می رسد و به پسر دیگر او که فوت کرده یعنی نوه واقف چیزی نمی رسد زیرا "الأقرب يمنع الأبعد"، و اما به نظر ما

قاعدتا حین الموت باید ملاک باشد زیرا بالاخره هر چیزی از اموال و حقوق که انسان مالک آن است بعد از موت به ورثه منتقل می شود، این تتمه بحث روز چهارشنبه بود که به عرضتان رسید.

ص: ۱۰۲

۱- تحریر الوسیله، الامام الخمینی (ره)، ج ۲، ص ۶۶.

اما امروز وارد بحث دیگری می شویم و آن اینکه: «مسأله ۴۶ - لو وقف علی اولاده اشترک الذکر والأنثی والخنثی ویقسم بینهم علی السواء (زیرا اصل در تشریک آن است که بالسویه باشد)، ولو وقف علی اولاد اولاده عم البنین والبنات ذکورهم وإنانهم بالسویه» (۱).

این مسئله بین ما امامیه خیلی روشن است اما چون در مجرای سیاست واقع شده بین ما و عامه اختلاف نظر بوجود آمده، ما قائلیم ولد اعم از دختر و پسر ولد هستند و در ولد نیز ولد دختر و ولد پسر هر دو برای آن شخص ولد محسوب می شوند ولی عامه در این مورد اختلاف نظر دارند و منشأ اختلافشان این است که بنی امیه سعی کردند که اهل بیت علیهم السلام را از پیغمبر جدا کنند و آنها را کنار بزنند لذا گفتند شما اهل بیت علیهم السلام پسران دختر پیغمبر هستید و پسر دختر اولاد نیست بلکه فقط پسر اولاد می باشد و حتی هرکسی که می گفت اهل بیت علیهم السلام اولاد پیغمبر هستند او را می کشتند و مجازاتهای بسیار سختی می کردند این سیاست بنی امیه بود و اما بعدا بنی عباس نیز آمدند و گفتند ما پسر عموی پیغمبر هستیم و شما اهل بیت علیهم السلام پسر دختر پیغمبر هستید و قطعا ما مقدم بر شما هستیم بنابراین بنی عباس نیز برای کنار زدن اهل بیت علیهم السلام این سیاست را در پیش گرفتند و لذا وقتی که امام کاظم علیه السلام با هارون الرشید کنار قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آمدند، هارون الرشید گفت السلام علیک یا عمی و پیغمبر را به عنوان عمو خطاب کرد و امام کاظم علیه السلام فرمودند السلام علیک یا ابی و پیغمبر را پدر خطاب کردند، هارون خیلی ناراحت شد زیرا بر خلاف سیاست آنها بود و به حضرت گفت شما اینطور فرمودید خواستید به من اعتراض کنید؟ حضرت فرمودند بله و بعد به هارون فرمودند من یک سوالی از شما می کنم اگر همین پیغمبر از جا برخیزد و دختر تو را بخواهد به او می دهی؟ هارون گفت بله افتخار هم می کنم حضرت فرمودند ولی من نمی توانم دخترم را به پیغمبر بدهم، هارون گفت چرا؟ حضرت فرمودند زیرا دختر تو می شود دختر عموی پیغمبر و ازدواج با او اشکالی ندارد اما من نوه پیغمبر هستم و دختر من دختر خود پیغمبر می شود، هارون الرشید در اینجا محکوم شد اما کینه ای در دل گرفت، علی ای حال این بحث را امام رضوان الله علیه مطرح کرده ولی متعرض این جزئیات نشده اند اما در کتب دیگر به طور مبسوط این بحث مطرح شده است.

ص: ۱۰۳

۱- تحریر الوسیله، الامام الخمینی، ج ۲، ص ۷۲، کتاب الوقف، مسئله ۴۶.

شیخ طوسی در خلاف اینطور می فرماید: «مسأله ۱۵: إذا وقف على أولاده وأولاد أولاده، دخل أولاد البنات فيه، ويشتركون فيه مع أولاد البنين، الذكر والأنثى فيه سواء كلهم. وبه قال الشافعي.

وقال أصحاب أبي حنيفة: لا يدخل أولاد البنات فيه. وحكى أن عيسى بن أبان قاضى البصره، فأخرج من الوقف أولاد البنات، وبلغ ذلك أبا خازم وكان قاضيا ببغداد، فقال: أصاب في ذلك، وقد نص محمد بن الحسن (شاگرد ابوحنيفه است اما خيلى مهم بوده) على أنه إذا عقد الأمان لولده وولد ولده خل فيه ولد ابنه دون ولد بنته.

ومنهم من يقول: إن أصحابنا يختلفون: منهم من يقول: يدخل فيه أولاد البنات.

ومنهم من يقول: لا يدخل فيه.

دليلنا: إجماع المسلمين على أن عيسى بن مريم من ولد آدم، وهو ولد بنته، لأنه ولد من غير أب.

وأيضا دعا رسول الله عليه وآله الحسن ابنه، وهو ولد بنته، فقال: "لا- ترموا ابني" "أى لا- تقطعوا عليه بوله. وكان قد بال فى حجره، فهموا بأخذه، فقال لهم ذلك.

فأما استشهادهم بقول الشاعر: بنونا بنو آبائنا وبناتا بنوهن أبناء الرجال الأباعد (پسران پسران ما فرزندان خود ما هستند اما فرزندان دختران ما فرزندان ما نیستند بلکه فرزندان داماد ما هستند) فإنه مخالف لقول النبي عليه السلام، وإجماع الأمه، والمعقول، فوجب رده، على أنه إنما أراد الشاعر بذلك الانتساب، لأن أولاد البنت لا ينتسبون إلى أمهم وإنما ينتسبون إلى أبيهم، وكلامنا فى غير الانتساب. (این بحث در خمس نیز مطرح شده که اگر از جهت پدر منتسب به سادات باشد خمس می برد اما اگر مادرش سیده باشد خمس نمی برد، البته در اینجا ما باید بینیم از روایت چه می فهمیم آیا خمس برای اولاد پیغمبر است یا برای من منتسب الی پیغمبر است یا برای هاشمی است؟ خلاصه بحث مفصلی می باشد و فقهاء ما ثابت کرده اند که از روایات یستفاد که خمس برای ساداتی است که انتساب به پیغمبر داشته باشند و از جهت دختر چنین انتسابی وجود ندارد، بحث دیگری در مورد ذریه وجود دارد بنابراین بحث در الفاظ اولاد، ذریه و انتساب است که ما باید فرقی را بفهمیم) واما قولهم: إن ولد الهاشمی من العامیه هاشمی.

فالجواب عنه: أن ذلك في الانتساب، وليس كلامنا فيه، بل كلامنا في الولاده، وهي متحققه من جهة الأم» (۱).

این بحث بسیار مفصل است و روایات فراوانی نیز در این رابطه داریم که بماند برای بعد إن شاء الله تعالی ...

## وقف بر اولاد و اولاد اولاد/شرایط وقف/کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag.

موضوع:وقف بر اولاد و اولاد اولاد/شرایط وقف/کتاب الوقف

بحث در این بود که اگر کسی بر اولاد خودش و بر اولاد اولادش وقف کرد در این صورت فقهاء ما فرمودند هم اولاد پسر و هم اولاد دختر مشمول این عبارت هستند، اما وقتی که با عامه مواجه می شویم می بینیم که مسئله فرق می کند و از اینجا معلوم می شود که سیاست در فقه تاثیر دارد لذا اگر سیاست های هر زمانی سیاست عادلانه و بر اساس فقه اهل بیت باشد و یا در مقابل خصمانه و ظالمانه باشد همین سیاست در فقه آنها نیز اثر می گذارد مثلاً قبلاً عرض کردیم که در کتب فقهی ما سه نوع جهاد قائلند ولی از کلام امام رضوان الله علیه هشت نوع جهاد استفاده می شود مثلاً در کتب فقهی ما جهاد برای نجات مستضعفین از سلطه مستکبرین و یا جهاد برای رفع فتنه و فساد و یا جهاد برای رفع ظلم و برقراری عدالت نبوده اما تمام این موارد در کلام امام رضوان الله علیه بیان شده است پس سیاست در فقه اثر گذار است علی ای حال در زمان بنی امیه و بنی عباس سیاستی حاکم بود که بین اولادی که از پسر بوجود می آید و اولادی که از دختر بوجود می آید فرق گذاشتند.

ص: ۱۰۵

۱- الخلاف، شیخ طوسی، ج ۳، ص ۵۴۶، مسئله ۱۵.

خب واما برای نمونه که بدانید حکومت ها و سیاست چقدر در فقه اثر گذارند کلامی از حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه را می خوانیم، حضرت در ضمن نامه ۵۳ که به مالک اشتر نوشته اند اینطور می فرمایند: (فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ، يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَى، وَتُطَلَّبُ بِهِ الدُّنْيَا) (۱)، در آن ۲۵ سال که سیاست از دست اهل بیت خارج شد دین اسیر بود در دست اشرار و به هوی و هوس عمل می کردند و دین را ابزاری برای به دست آوردن دنیا قرار داده بودند بنابراین برای ما مسلم است که سیاست های زمان در فقه اثر گذار است.

این بحث در کتب مختصر فقهی ذکر نشده اما در کتب مفصل مثل خلاف و تذکره مبسوطا بحث شده است، این بحث یک بحث فقهی، قرآنی، حدیثی، تاریخی می باشد که آیا اولاد دختر نیز جزء اولاد انسان محسوب می شوند یا نه؟.

آیت الله طباطبائی در تفسیر المیزان در تفسیر آیه ۸۵ از سوره انعام و همینطور در تفسیر برهان در تفسیر همین آیه مطالبی در این رابطه ذکر کرده اند و همچنین در جلد ۴۳ بحار الانوار در بخشی که مربوط به فاطمه زهراء سلام الله علیها است همین بحث را مطرح کرده زیرا آنها می گفتند حسن و حسین علیهما السلام از طرف مادر با پیغمبر مرتبط می شوند و اولاد دختر اولاد محسوب نمی شوند لذا اینها اولاد پیغمبر نیستند و همین خودش یک تکیه گاه بزرگی برای آنها در سیاست بود چراکه

می گفتند ما اسلام و پیغمبر را قبول داریم ولی اینها به پیغمبر مربوط نیستند و این یک حربه ای بود در دست آنها برای کنار زدن اهل بیت علیهم السلام و جایگاه و موقعیت آنها.

ص: ۱۰۶

---

۱- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، نامه ۵۳.

دیروز عبارت خلاف را خواندیم که شیخ فرمودند: «مسأله ۱۵: إذا وقف علی أولاده وأولاد أولاده، دخل أولاد البنات فيه، ويشترون فيه مع أولاد البنين، الذکر والأُنثیٰ فيه سواء کلهم...الی آخر کلامه» (۱).

همان طور که عرض کردیم آیت الله طباطبائی در تفسیر المیزان در ضمن تفسیر آیه ۸۵ از سوره انعام مفصل در این رابطه بحث کرده و اقوال عامه را نیز مطرح کرده، بالاخره الفاظ اولاد و ذریه و انتساب مطرح هستند و ما باید ببینیم کدامش مراد هست، آیت الله طباطبائی می فرمایند باید توجه داشته باشیم که تنها این یک بحث لغوی نیست بلکه یک بحث شرعی است و ما می خواهیم ببینیم که قرآن و احادیث اولاد دختر را اولاد شخص محسوب کرده اند یا نه، ایشان می فرمایند اهل بیت علیهم السلام با استناد به این آیه ۸۵ از سوره انعام و آیه تحریم و آیه مباحله فرزندان خود پیغمبر محسوب می شوند و اما یکی از روایاتی که ایشان به آن استدلال کرده اند این خبر است که از حضرت باقر علیه السلام نقل شده است که حضرت به ابی الجارود احتجاج می کند و می فرماید: (عن ابی الجارود عن ابی جعفر علیهما السلام قال: قال لی أبو جعفر: یا أبا الجارود ما یقولون فی الحسن والحسین علیهما السلام؟ قلت: ینکرون علینا أنهما ابنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: فبأی شیء احتججتهم علیهم؟ قلت: بقول الله عزوجل فی عیسی بن مریم «ومن ذریته داود وسلیمان - إلی قوله - وكذلك نجزی المحسنین» وجعل عیسی من ذریه إبراهیم، قال: فأی شیء قالوا لکم؟ قلت: قالوا: قد یكون ولد الابنه من الولد ولا یكون من الصلب قال: فبأی شیء احتججتهم علیهم؟ قال: قلت: احتججتنا علیهم بقول الله تعالی «قل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءکم ونساءنا ونساءکم» الایه قال: فأی شیء قالوا لکم؟ قلت: قالوا: قد یكون فی کلام العرب ابنی رجل واحد فبقول أبناءنا وإنما هما ابن واحد قال: فقال أبو جعفر علیهما السلام: والله یا أبا الجارود لا عینکها من کتاب الله تسمى لصلب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یردها إلا - کافر قال: قلت: جعلت فداک وأین؟ قال: حیث قال الله «حرمت علیکم امهاتکم وبناتکم - إلی أن ینتهی إلی قوله - وحلائل أبناءکم الذین من أصلابکم» فسألهم یا أبا الجارود هل حل لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نکاح حلیلتها، فإن قالوا: نعم فکذبوا والله وفجروا وإن قالوا: لا، فهما والله ابناه لصلبه وما حرمتا علیه إلا للصلب» (۲).

ص: ۱۰۷

۱- الخلاف، شیخ طوسی، ج ۳، ص ۵۴۶، مسئله ۱۵.

۲- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۳، ص ۲۳۳، حدیث ۹، ط دار الإحیاء التراث.

این یک جوابی است که حضرت باقر علیه السلام به ابی الجارود یاد داد تا در مقابل آنها بحث کند بنابراین معلوم می شود فرزندان دختر نیز ولو با چندین واسطه و هر تعدادی که باشند فرزند خود شخص هستند و حتی فرزند صلبی محسوب می شوند.

و اما بالاخره آیت الله طباطبائی می فرمایند مسئله لفظی نیست که فقط به لغت مراجعه کنیم بلکه اسلام نظر دارد به قرابت و مرثه مثلاً اسلام می گوید پسر خوانده پسر نیست ولی اعراب آن را پسر می دانستند بنابراین ما در اینجا تابع قرآن و روایات هستیم.

آدرس: تفسیر برهان جلد ۳. تفسیر المیزان در ضمن آیه ۸۵ از سوره انعام. بحار الانوار جلد ۴۳.

و اما آیه ۸۵ از سوره انعام که محل استشهاد است این آیه می باشد: (وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۸۴) وَ زَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ (۸۵) وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَ كَلَّا فَضَّلْنَا عَلَي الْعَالَمِينَ (۸۶)).

آیت الله طباطبائی می فرماید این آیات در مقام بیان سلسله هدایت می باشند و همان طور که می بینید در این آیات شریفه حضرت عیسی را از ذریه نوح و ابراهیم حساب کرده و حال آنکه از طرف مادرش منسوب به آنها می باشد.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

## وقف بر اولاد و اولاد اولاد/شرایط وقف/کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع:وقف بر اولاد و اولاد اولاد/شرایط وقف/کتاب الوقف

ص: ۱۰۸

بحثمان در این بود که سیاست در فقه تاثیر داشته و از جمله این تاثیراتش این بحث است که اولاد دختر جزء اولاد انسان حساب می شوند یا نه؟ در فقه ما بر اساس آیات قرآن و روایات مسلم است که اولاد بنات نیز مثل اولاد بنین اولاد خود انسان محسوب می شوند و اگر مثلاً کسی وقف کند و بگوید "وقف علی اولادی" هم شامل اولاد دختر و هم شامل اولاد پسر می شود اما در مقابل عامه قائلند که اولاد بنات اولاد انسان محسوب نمی شوند و منشأ این اختلاف این است که در زمان بنی امیه سخت جلوگیری می کردند از اینکه امام حسن و امام حسین علیهما السلام اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نامیده شوند و می گفتند اینها فرزندان فاطمه زهراء سلام الله علیها هستند و فرزند دختر فرزند انسان محسوب نمی شود و بر این مطلب اصرار داشتند و حتی اگر کسی چنین حرفی می زد او را می کشتند و کلاً نسبت به این مسئله بسیار سخت گیری داشتند.

مفسرین ما در تفسیر آیه ۸۵ از سوره انعام این مطالب را ذکر کرده اند که ما مطالبی از تفسیر المیزان را نقل کردیم، در تفسیر

فرقان که یک تفسیر روائی است و حدوداً ۱۲۰۰ روایت باسند ذکر کرده نیز بحث ما بیان شده است و بعد گفتیم در جلد ۴۳ بحار الانوار که مربوط به فاطمه زهراء سلام الله عليها است نیز این مطلب بیان شده است خلاصه ما مطالب فراوانی را در این رابطه بیان کردیم.

آیه ۸۵ از سوره انعام که محل استشهاد ماست این آیه می باشد البته از آیه ۸۴ شروع می شود: (وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كَلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۸۴) وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ (۸۵) وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكَلًّا فَضَلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ (۸۶)) . (۱)

ص: ۱۰۹

---

۱- انعام/سوره ۶، آیه ۸۴ و ۸۵ و ۸۶.



در اینجا ملاحظه می فرمائید که حضرت عیسی با اینکه پدر ندارد اما از طرف مادر و با چندین واسطه به عنوان ذریه حضرت ابراهیم ذکر شده است پس به طریق اولی فرزندان فاطمه زهراء که بدون واسطه هم هستند فرزندان پیغمبر محسوب می شوند و ذریه نیز به نسل انسان گفته می شود.

بنده مطلبی در بحارالانوار دیدم که به عنوان تتمه بحث عرض می کنم، در جلد ۴۳ بحار که "باب اولادها و ذریتها و أحوالهم و فضلهم و انهم من اولاد الرسول" است از عامر شعبی که از محدثین و علماء اهل سنت است و البته گاهی با انصاف حرف زده و در زمان بنی امیه بوده خبری نقل شده، در سفینه البحار در ماده "شعب و تسع" خبری از عامر شعبی در مورد امیرالمومنین علیه السلام نقل شده، خبر این است: (فی الخصال بسنده عن عامر الشعبي، قال: تكلم اميرالمومنين (عليه السلام) بتسع كلمات ارتجلهن ارتجالا- فقأن عيون البلاغ، و أیتمن جواهر الحکمه، و قطعن جميع الأنام عن اللحاق بواحدة منهن، ثلاث منها فی المناجاة، و ثلاث منها فی الحکمه، و ثلاث منها فی الأدب. فأما اللاتی فی المناجاة، فقال: الهی کفی بی عزا أن أكون لك عبدا، و کفی بی فخرا أن تكون لی ربا، أنت كما أحب فأجعلنی كما تحب. و أما اللاتی فی الحکمه فقال: قیمد کل امری ء ما یحسنه، و ما هلك امرؤ عرف قدره، و المرء مخبو تحت لسانه.

واللاتی فی الأدب، فقال: امنن علی من شئت تکن أمیره، و احتج الی من شئت تکن أسیره، و استغن عن من شئت تکن نظیره) (۱)

ص: ۱۱۰

ترجمه حدیث: در کتاب خصال صدوق رحمه الله به سندش از عامر شعبی روایت کرده که گوید: امیرالمومنین (علیه السلام) نه جمله بالبداهه و بدون تامل فرموده که چشمان بلاغت را از جای کنده و گوهرهای حکمت را یتیم کرده و قدرت همه مردم را گرفته است، از این که بتوانند جمله ای همانند آن بیاورند: سه جمله از آنها در مناجات و راز و نیاز با پروردگار بی نیاز، و سه مورد در حکمت و دانش درست و سه جمله در ادب و طریقه زندگی با دیگران است.

اما آنچه در مناجات است، آن که گوید: معبودا! در عزت من همین بس که بنده توأم و در فخر و سرفرازی ام همین بس که تو پروردگار منی، تو چنانی که من دوست دارم، مرا نیز چنان کن که تو دوست می داری. و اما آنچه درباره حکمت و فرزاندگی است، آن که فرماید: ارزش هر کس بدان است که او را نیکو سازد و کسی که قدر و اندازه خود را بداند، هلاک نشود و آدمی، در زیر زبانش نهفته است.

و اما آنچه درباره ادب است، این که فرمود: به کسی منت و احسان کن که می خواهی فرمانروایش باشی، و به کسی نیازمند شود، که می خواهی اسیرش گردی و از کسی بی نیازی بجوی که می خواهی، همتراز وی باشی.

خب و اما همان طور که عرض شد در بحار الانوار عامر شعبی خبری در مورد مانحن فیه نقل کرده، خبر این است: (عن عامر الشعبي أنه قال: بعث إلى الحجاج (حجاج بن يوسف در زمان بنی امیه ۲۰ سال از طرف عبدالملک مروان بر عراق مسلط بود و کشتارهای زیادی کرد قنبر و کمیل را همین به شهادت رسانده و می گفته بالاترین لذت برای من همین است که یک انسان را بکشم و در جلوی چشم من جان بدهد) ذات ليله فخشيت ففقت فتوضأت وأوصيت ثم دخلت عليه فنظرت فإذا نطلع منشور والسيف مسلول، فسلمت عليه فرد علي السلام فقال: لا تخف فقد أمنتك الليلة وغدا إلى الظهر وأجلسني عنده ثم أشار فاتي برجل مقيد بالكبول والاعلال فوضعه بين يديه فقال: إن هذا الشيخ يقول: إن الحسن والحسين كانا ابني رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليأتيني بحجة من القرآن وإلا لأضربن عنقه.

فقلت : يجب أن تحل قيده فانه إذا احتج فانه لا محاله يذهب وإن لم يحتج فان السيف لا يقطع هذا الحديد ، فحلوا قيوده وكيوله فنظرت فاذا هو سعيد بن جبير (از مفسرين قران و شاگردان عبدالله بن عباس است و مقام بسيار بالائي دارد) فحزنت بذلك وقلت : كيف يجد حجه على ذلك من القرآن فقال له الحجاج : ائتنى بحجه من القرآن على ما ادعيت وإلا- أضرب عنقك فقال له : انتظر فسكت ساعه ثم قال له مثل ذلك فقال : انتظرا! فسكت ساعه ثم قال له مثل ذلك فقال : أعود بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم ثم قال : « ووهبنا له إسحاق ويعقوب - إلى قوله - وكذلك نجزي المحسنين » ثم سكت وقال للحجاج : اقرء ما بعده فقرأ « وزكريا ويحيى وعيسى » فقال سعيد : كيف يلبق ههنا عيسى؟ قال : إنه كان من ذريته ، قال : إن كان عيسى من ذريه إبراهيم ولم يكن له أب بل كان ابن ابنته فنسب إليه معه بعده ، فالحسن والحسين أولى أن ينسبا إلى رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم مع قربهما منه فأمر له بعشره آلاف دينار وأمر بأن يحملوها معه إلى داره وأذن له في الرجوع.

قال الشعبي : فلما أصبحت قلت في نفسي : قد وجب على أن أتى هذا الشيخ فأتعلم منه معاني القرآن لاني كنت أظن أنى أعرفها فاذا أنا لا أعرفها فأتيته فاذا هو في المسجد وتلك الدنانير بين يديه يفرقها عشرا عشرا ويتصدق بها ثم قال : هذا كله ببركه الحسن والحسين عليهما السلام ، لئن كنا أغممنا واحدا لقد أفرحنا ألفا وأرضينا الله ورسوله (١).

ص: ١١٢

١- بحار الانوار، علامه مجلسى، ج ٤٣، ص ٢٢٩، حديث ١، ط باب الإحياء التراث.

در تنقیح المقال چاپ قدیم جلد ۲ صفحه ۲۶ نقل شده که وقتی حجاج شنید که سعید بن جبیر پولها را برده و به آن صورت بین فقرا تقسیم کرده او را خواست و گفت تورا آورده ام که بکشم حالا- به هر شکلی که خودت انتخاب کنی تورا خواهم کشت (هم تنقیح المقال و هم کشتی در حالات سعید بن جبیر نقل کرده اند که در دو رکعت نماز کل قران را می خوانده)، سعید در جواب حجاج گفت به هر شکلی که من را بکشی خداوند به همان شکل تورا قصاص خواهد کرد، سعید را رو به قبله کردند تا بکشند و وقتی رو به قبله کردند گفت: (إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ) (۱)، حجاج ناراحت شد و دستور داد تا از قبله او را برگردانند و اما وقتی سعید را از قبله برگردانند گفت: (فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ) (۲)، باز حجاج ناراحت شد و گفت او را روی خاک بخوابانید او را خوابندند و صورتش را روی خاک گذاشتند و سعید گفت: (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى) (۳)، خلاصه سعید را به شهادت رساندند و شهادت او یک حماسه ای می باشد.

امام رضوان الله علیه در تحریر الوسیله می فرمایند: «مسأله ۴۷ - لو قال: "وقفت على ذريتي" عم البنات والبنات وأولادهم بلا واسطه ومعا ذكروا وإناثا، وتشارك الطبقات اللاحقه مع السابقه (چون ذریه به معنای نسل می باشد)، ویکون علی الرؤوس بالسویه (چون وقف به نحو تشریک می باشد)، وكذا لو قال: "وقفت على أولادی وأولاد أولادی" فإن الظاهر منهما التعميم لجميع الطبقات أيضا، نعم لو قال: "وقفت على أولادی ثم على الفقراء" أو قال: "وقفت على أولادی وأولاد أولادی ثم على الفقراء" فلا یبعد أن یختص بالبطن الأول فی الأول وبالبنین فی الثانی خصوصا فی الصوره الأولى) (۴).

ص: ۱۱۳

۱- انعام/سوره ۶، آیه ۷۹.

۲- بقره/سوره ۲، آیه ۱۱۵.

۳- طه/سوره ۲۰، آیه ۵۵.

۴- تحریر الوسیله، الامام الخمینی، ج ۲، ص ۷۲.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

## بلوغ/ شرایط واقف/ کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: بلوغ/ شرایط واقف/ کتاب الوقف

بحثمان در این بود که عباراتی که واقف در انشاء وقف بکار می برد تا چه اندازه ای وسعت و دلالت دارند، درباره ولد گفتیم که در فقه ما ولد هم شامل اولاد بنین و هم شامل اولاد بنات می شود و کلمه ذریه نیز به معنای نسل می باشد و دیگر در اینجا طبقات ملاحظه نمی شود بلکه تمام نسل او در وقف سهیم هستند، اما بعضی عبارات هست که به اولاد بنین اختصاص پیدا می کند و شامل اولاد بنات نمی شود مثل کلمه هاشمی یا بردن نام فامیلی، در عرف هر کسی برای خودش نام فامیلی دارد که در اینصورت اولاد دختر جزء فامیلی پدر خودشان یعنی داماد محسوب می شوند و این مسئله در خمس خیلی تأثیر گذار است زیرا خمس فقط برای سادات و هاشمی است نه برای مطلق اولاد و یا نسل و در عرف سادات به کسانی گفته می شود که از طرف پدر به پیغمبر صلوات الله علیه و آله انتساب داشته باشند.

سید فقیه یزدی در کتاب الوقف عروه اینطور فرموده: «مسأله ۱۷: أو وقف علی من انتسب إليه، لم یدخل أولاد البنات (زیرا عرفاً در نسبت نام فامیلی و نسب از جهت پدر معیار است)، علی المشهور (در مسالک جلد ۵ صفحه ۳۹۲ خلافاً لسید مرتضی گفته شده علی الأشهر زیرا سید مرتضی فرموده اولاد بنات نیز در خمس سهم می برند)، وإن قلنا انهم أولاده حقیقه، ففرق بین عنوان الولدیه و عنوان الانتساب، فالحكم المعلق علی الولدیه یلحقهم بخلاف الحكم المعلق علی الانتساب، فلو وقف علی السادات اختص بمن انتسب إلی هاشم من ولد أبی طالب، والحارث، والعباس، وأبی لهب، من طرف الاب لا من طرف الام. نعم لو كان الواقف ممن یقول اجتهاداً أو تقلیداً بكفایه الانتساب من طرف الام دخل أولاد البنات أيضاً» (۱).

ص: ۱۱۴

۱- تکمله العروه الوثقی، ج ۱، ص ۲۲۱، مسئله ۱۷.

تا به حالا- درباره وقف و شرایط آن بحث کردیم و اما بحث دیگر مربوط به موقوف و اینکه چه چیزی باید وقف بشود می باشد و بحث دیگر نیز مربوط به موقوف علیه است یعنی اینکه بر چه کسانی وقف شده است و بعداً خواهیم خواند که علاوه بر وقف بر اولاد آیا وقف بر فرق و مذاهب نیز صحیح است یا نه؟.

اما فعلاً ما درباره واقف بحث خواهیم کرد، امام رضوان الله علیه در تحریر الوسیله درباره واقف اینطور می فرماید: «مسأله ۲۹ - یعتبر فی الواقف البلوغ (علی المشهور والأشهر از نظر سنی در دختر اکمال ۹ سال و در پسر اکمال ۱۵ سال است و اما در پسر روئیدن موی خشن و احتلام نیز از علائم بلوغ هستند، پس واقف باید بالغ باشد زیرا صبی مسلوب العبارة هست و نمی تواند عقدی را انشاء کند) والعقل (انشاء مجنون اثری ندارد) والاختیار (انشاء شخص مُکره و مجبور اثری ندارد) وعدم الحجر (واقف

ممنوع التصرف نباشد) لفلس (اگر شخصی بدهی زیادی دارد و مالش وافی به طلب همه طلبکاران نیست طلبکاران به حاکم شرع رجوع می کنند و حاکم شرع شخص بدهکار را محجور و ممنوع از تصرف می کند و اموالش بین طلبکاران بالنسبه برای اداء دین تقسیم می شود خب چنین شخصی چون ممنوع التصرف در اموالش است نمی تواند وقف کند) او سفه (سفيه کسی است که عقل درستی در مسائل اقتصادی ندارد و چنین شخصی نیز از تصرف در اموالش ممنوع است لذا نمی تواند وقف کند)، فلا یصح وقف الصبی وإن بلغ عسرا علی الأقوی (روایات متعددی داریم که وقف پسر در ده سالگی صحیح است لذا باید از آنها جواب بدهیم زیرا بر خلاف قواعد ما می باشند)، نعم حیث إن الأقوی صحه وصیه من بلغه کما یأتی (زیرا روایات صحت وصیت پسر ده ساله قوی است و فقهاء ما نوعاً آنها را پذیرفته اند، وصیت معلق به موت است و دو نوع است؛ اول وصیت به فعل مثلاً می گوید وصیت می کنم بعد از مرگ من این فرش را وقف مسجد کنید که بعد از مرگش وصی این کار را می کند، و دوم وصیت به نتیجه مثلاً وصیت می کند که این فرش بعد از مرگ من وقف برای مسجد باشد، حالا روایاتی داریم که دلالت دارند بر اینکه وصیت پسر ده ساله صحیح است اما وقفش صحیح نیست و علتش هم روایاتی هستند که بعداً عرض خواهیم کرد) فإن أوصی به صح وقف الوصی عنه» (۱).

ص: ۱۱۵

محقق در شرایع فرموده: «و يعتبر فيه البلوغ و كمال العقل و جواز التصرف و في وقف من بلغ عشرين ترده و المروى جواز صدقته و الأولى المنع (یعنی عدم جواز وقف پسر ده ساله) لتوقف رفع الحجر على البلوغ و الرشد... إلى آخر كلامه» (۱).

صاحب وسائل در باب ۱۵ از ابواب وقوف و صدقات روایات مربوط به این بحث را ذکر کرده، عنوان باب این است: «باب حکم صدقه من بلغ عشر سنين أو ثمانی سنين أو سبعا».

خبر اول: (محمد بن یعقوب، عن عده من أصحابنا، عن سهل بن زیاد وأحمد بن محمد ابن عيسى جميعا، عن صفوان بن يحيى، عن موسى بن بكر، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السلام قال: إذا أتى على الغلام عشر سنين فإنه يجوز في ماله ما أعتق أو تصدق أو أوصى على حد معروف وحق فهو جائز.

محمد بن الحسن باسناده عن علي بن الحسن، عن علي بن الحكم، عن موسى بن بكر مثله.

ورواه الصدوق باسناده عن صفوان بن يحيى مثله (۲).

سند حدیث: کلینی این حدیث را به دو سند نقل کرده، یکی عن عده من اصحابنا عن سهل بن زیاد و دیگری جمعیا عن صفوان بن يحيى عن موسى بن بكر عن زراره که با "جمعیا" در واقع دو نصفه سند را به هم پیوند داده، عرض کردیم که در آخر جلد ۲ جامع الروات "عده من اصحابنا" با نام و نشان ذکر شده، خبر از نظر سند خوب است فقط در وثاقت موسی بن بكر تردید شده که بنده در کتاب رجالی که نوشته ام عرض کرده ام که در معجم رجال حدیث نقل شده که موسی بن بكر ثقة می باشد زیرا اشخاص دیگری او را توثیق کرده اند و همان طور که دیدید شیخ طوسی و شیخ صدوق نیز همین خبر را از زراره نقل کرده اند پس خبر در سند مشایخ ثلاثه صحیح می باشد.

ص: ۱۱۶

۱- شرایع الاسلام، محقق حلی، ج ۲، ص ۱۶۷، ط اسماعیلیان.

۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۳۲۱، ابواب وقوف و صدقات، باب ۱۵، حدیث ۱، ط الإسلامیه.

خبر دوم: (وعنه، عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن أبي عمير، عن جميل بن دراج عن أحدهما عليهما السلام قال: يجوز طلاق الغلام إذا كان قد عقل وصدقته ووصيته وإن لم يحتلم) (۱).

خبر سندا صحیح است.

خبر سوم: (وعنه، عن هارون بن مسلم، عن ابن أبي عمير، عن حماد بن عثمان، عن عبيد الله الحلبي ومحمد بن مسلم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سئل عن صدقه الغلام ما لم يحتلم، قال: نعم إذا وضعها في موضع الصدقه) (۲).

بنابراین ما روایاتی داریم که بر خلاف قواعد و اصول دلالت دارند بر اینکه وقف بچه نابالغ ده ساله صحیح می باشد که حالا ما باید از این اخبار جواب بدهیم.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

### بلوغ/ شرایط واقف/ کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: بلوغ/ شرایط واقف/ کتاب الوقف

بحثمان در شرایط واقف بود، امام رضوان الله علیه در مسئله ۲۹ از کتاب الوقف تحریر الوسیله اینطور فرمودند: «مسأله ۲۹ - يعتبر فی الواقف البلوغ والعقل والاختیار وعدم الحجر لفلس أو سفه فلا یصح وقف الصبی وإن بلغ عشرة علی الأقوی نعم حیث إن الأقوی صحه وصیه من بلغه كما یأتی فإن أوصی به صح وقف الوصی عنه» (۳).

عرض کردیم روایات متعددی داریم که دلالت دارند بر اینکه صبی اگر به ده سالگی رسید صدقه اش صحیح است وقف نیز نوعی صدقه می باشد حالا ما می خواهیم ببینیم آیا این روایات که مخالف قواعد و ادله دیگری که بر اعتبار بلوغ داریم می باشند صحیح هستند یا نه و آیا طبق آنها فتوی بدیم یا نه؟ از طرفی دیگر روایاتی نیز داریم که دلالت دارند بر اینکه وصیت صبی وقتی به ده سالگی برسد صحیح است در حالی که خب وصیت نیز از عقود می باشد پس چطور است که عقد وقف صبی ده ساله باطل اما عقد وصیت او صحیح می باشد؟ .

ص: ۱۱۷

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۳۲۱، ابواب وقوف و صدقات، باب ۱۵، حدیث ۲، ط الإسلامیه.

۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۳۲۱، ابواب وقوف و صدقات، باب ۱۵، حدیث ۳، ط الإسلامیه.

۳- تحریر الوسیله، الامام الخمینی، ج ۲، ص ۶۹، مسئله ۲۹.

علم فقه ما علم منقول است و نمی توانیم آن را فقط با عقل درست کنیم، اهل سنت با استحسان و قیاس و عقل خودشان فقه



شان را درست کرده اند ولی ما قیاس و استحسان را قائل نیستیم بلکه فقه مان را بر اساس اخبار اهل بیت علیهم السلام تنظیم می کنیم فلذا در ما نحن فیه برای درک تفاوت بین صحت عقد وصیت و صدقه صبی ده ساله و عدم صحت وقف او باید به روایات مراجعه کنیم تا مسئله برایمان روشن شود.

صاحب وسائل اخبار مربوط به این بحث را در باب ۱۵ از ابواب وقوف و صدقات ذکر کرده، دیروز چند خبر از این باب ۱۵ خواندیم، خبر اول از زراره بود و سندش هم خوب بود خبر اول: (محمد بن یعقوب، عن عده من أصحابنا، عن سهل بن زیاد وأحمد بن محمد ابن عیسی جمیعا، عن صفوان بن یحیی، عن موسی بن بکر، عن زراره، عن أبی جعفر علیه السلام قال: إذا أتى علی الغلام عشر سنین فإنه یجوز فی ماله ما أعتق أو تصدق أو أوصی علی حد معروف وحق فهو جائز.

محمد بن الحسن باسناده عن علی بن الحسن، عن علی بن الحکم، عن موسی بن بکر مثله.

ورواه الصدوق باسناده عن صفوان بن یحیی مثله (۱).

وقف نوعی تصدق است و خبر دلالت دارد بر صحت وقف صبی که در سالگی وقف کند.

خبر دوم: (وعنه، عن یعقوب بن یزید، عن محمد بن أبی عمیر، عن جمیل بن دراج عن أحدهما علیهما السلام قال: یجوز طلاق الغلام إذا کان قد عقل وصدقته ووصيته وإن لم یحتلم) (۲).

ص: ۱۱۸

---

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۳۲۱، ابواب وقوف و صدقات، باب ۱۵، حدیث ۱، ط الإسلامیه.

۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۳۲۱، ابواب وقوف و صدقات، باب ۱۵، حدیث ۲، ط الإسلامیه.

خبر سندا صحیح است، خبر قبلی مربوط به عقد بود این خبر علاوه بر عقد وصیت و صدقه دلالت دارد بر اینکه طلاق صبی ده ساله که از ایقاعات است نیز صحیح می باشد.

خبر سوم: (وعنه، عن هارون بن مسلم، عن ابن أبي عمير، عن حماد بن عثمان، عن عبيد الله الحلبي ومحمد بن مسلم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سئل عن صدقه الغلام ما لم يحتلم، قال: نعم إذا وضعها في موضع الصدقه) (۱).

خبر چهارم: (وعنه، عن العبدی، عن الحسن بن راشد، عن العسکری علیه السلام قال: إذا بلغ الغلام ثمانی سنین فجاز امره فی ماله، وقد وجب علیه الفرائض والحدود، وإذا تم للجاریه سبع سنین فکذلك) (۲).

همان طور که می بینید در این خبر چهارم هشت سالگی ذکر شده است.

خب و اما در باب روایات اولاً ما باید توجه داشته باشیم که خبر واحد از این جهت حجت است که مفید اطمینان می باشد، از اول ما اصل عدم حجیت ظن یعنی غیر علم را تاسیس کردیم و بعد گفتیم ظنون استثنائاتی دارند مثل ظواهر کتاب، ظواهر سنت و تا رسیدیم به خبر واحد که چون مفید اطمینان است آن را از ظنون معتبره و حجت می دانیم یعنی عقلاء وقتی به خبری اطمینان پیدا می کنند به آن ترتیب اثر می دهند بنابراین حجیت خبر واحد از این جهت است که مفید اطمینان می باشد اما همه جا اینطور نیست، در مورد خبر واحد اولاً باید به رجال مراجعه کنیم و از نظر سند رجال حدیث را بررسی کنیم، ثانیاً اگر صحیح السند هم باشد اما فقهاء ما به آن عمل نکرده باشند و از آن اعراض کرده باشند و شهرت عملیه بر خلافش وجود داشته باشد خبر از حجیت می افتد زیرا مسلماً فقهاء بزرگ ما بدون دلیل از خبری اعراض نکرده اند بلکه قطعاً آن خبر نقص و خللی داشته ولو ما ندانیم آن نقص و خلل چیست، در ما نحن فیه نیز همینطور است از طرفی ما روایات و ادله فراوانی داریم که در عقود و ایقاعات بلوغ شرط انشاء است و غیر بالغ مسلوب العبارة می باشد و از طرفی اصحاب به این روایاتی که خواندیم عمل نکرده اند لذا ما نمی توانیم روایات مذکور را قبول کنیم.

ص: ۱۱۹

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۳۲۱، ابواب وقوف و صدقات، باب ۱۵، حدیث ۳، ط الإسلامیه.

۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۳۲۲، ابواب وقوف و صدقات، باب ۱۵، حدیث ۴، ط الإسلامیه.

محقق در شرایع فرموده: «و يعتبر فيه البلوغ و كمال العقل و جواز التصرف و في وقف من بلغ عشرين ترده و المروى جواز صدقته و الأولى المنع (یعنی عدم جواز وقف پسر ده ساله) لتوقف رفع الحجر على البلوغ و الرشد... إلى آخر كلامه» (۱).

شهید در مسالك بعد از نقل روایات مذکور فرموده: «ومثل هذه الاخبار الشاذة (زیرا اخبار فراوانی بر خلافش داریم) المخالفه لاصول المذهب (که بلوغ پسر اتمام ۱۵ سالگی و بلوغ دختر اتمام ۹ سالگی می باشد) بل إجماع المسلمین لا تصلح لتأسيس هذا الحكم (که وقف پسر ده ساله صحیح است)... إلى آخر كلامه» (۲).

نکته: ما قبلا- درباره بلوغ بحث می کردیم که یک نفری نوشته ای دادند که در آن نوشته شده بود بلوغ و احتلام بر حسب رشد جسمی در بلاد مختلف می باشد لذا نباید بگوئیم در همه جا بلوغ پسر ۱۵ سالگی و دختر ۹ سالگی است، ما در جواب عرض کردیم در درس امام جعفر صادق علیه السلام ۴ هزار نفر بنام از شهرها و بلاد مختلف شرکت می کردند از بلاد حاره و معتدله و غیرهما و امام صادق علیه السلام به تمام آنها فرمودند بلوغ پسر اتمام ۱۵ سالگی و بلوغ دختر اتمام ۹ سالگی می باشد لذا ما نمی توانیم بلوغ را در هر بلادی مختلف بدانیم بلکه ما تابع اخبار هستیم.

صاحب جواهر بعد از نقل روایات مذکور می فرماید صبی مسلوب العبارة است و انشائش اثری ندارد و بعد ایشان کلام مسالك را نقل کرده و فرموده: «و حينئذ فلا ريب في أن الأولى المنع بل هو الأصح لما عرفت ، و معلومیه توقف رفع الحجر على البلوغ والرشد و من المعلوم عدم تحقق الأول منهما ببلوغ العشر ، و دعوى كونه بلوغا بالنسبه إلى خصوص ذلك و اضحه المنع ، ضروره أن البلوغ مرتبه خاصه لا تفاوت فيها في ذلك» (۳).

ص: ۱۲۰

۱- شرایع الاسلام، محقق حلی، ج ۲، ص ۱۶۷، ط اسماعیلیان.

۲- مسالك، شهید ثانی، ج ۵، ص ۳۲۳.

۳- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی، ج ۲۸، ص ۲۲.

صاحب ریاض نیز بعد از نقل عبارت مختصر النافع محقق فرموده: «\* والأولی المنع \* عن الصحه، لقوه الأدله المانعہ فی نفسہا، مع اعتضادہا فی خصوص المسأله بالشہرہ العظیمہ، واستصحاب الحالہ السابقہ، وضعف النصوص المزبورہ عن المقاومہ لہا من وجوہ عدیدہ» (۱).

ایشان استصحاب حالت سابقہ را نیز اضافه کرده، ما می دانیم کہ صبی قبل از ده سالگی وقفش صحیح نبود و بخاطر وجود اخبار مذکور شک می کنیم کہ آیا وقف صبی در ده سالگی صحیح است یا نہ کہ عدم صحت را استصحاب می کنیم تا برسد بہ ۱۵ سالگی کہ یقین داریم حجر مرتفع شدہ است.

بالاخرہ مسئلہ از لحاظ فقہ ما بہ این ترتیبی کہ عرض کردیم روشن می باشد.

امام رضوان اللہ علیہ در تحریر الوسیلہ بعد از ذکر مطالب مذکور در مسئلہ ۳۰ آخرین شرط واقف را بیان فرمودہ: «مسأله ۳۰ - لا- یعتبر فی الواقف أن یکون مسلماً، فیصح وقف الکافر فیما یصح من المسلم (با شرایط کامل مثلاً عین مملو کہ حلال باشد وغیرہما) علی الأقوی، وفیما یصح منہ علی مذهبہ إقراراً لہ علی مذهبہ» (۲).

در اینجا چند بحث بوجود آمدہ؛ اولاً آیا قصد قربت شرط است یا نہ؟ کہ اگر شرط باشد می شود عبادت و معلوم است کہ عبادت کافر صحیح نیست البتہ قبلاً بحث کردیم کہ امام رضوان اللہ علیہ قصد قربت را شرط ندانستند و ما نیز شرط نمی دانیم، ثانیاً از جهت "الزموہم بما الزموا بہ انفسہم" کہ بماند برای روز یکشنبہ إن شاء اللہ تعالی... .

ص: ۱۲۱

---

۱- ریاض المسائل، السید علی الطباطبائی، ج ۹، ص ۳۰۴.

۲- تحریر الوسیلہ، الامام الخمینی، ج ۲، ص ۶۹.

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: بلوغ/شرایط واقف/کتاب الوقف

یکی از سوالاتی که مکتوب فرمودند این است که در قران کریم گفته شده: (مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ □ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا) (۱)، بحث سابق ما این بود که اولاد هم شامل فرزندان بنین و هم شامل فرزندان بنات می شود و به همین مناسبت ما اهل بیت علیهم السلام را اولاد پیغمبر صلوات الله علیه و آله می دانیم اما در این آیه گفته شده پیغمبر اسلام پدر هیچ یک از مردان شما نیست و معلوم است که ابوت و بنوت با هم نسبت تضایف دارند لذا وقتی محمد صلوات الله علیه و آله اب نیست خب آنها نیز ابن نیستند.

شأن نزول آیه: زید بن حارثه از اصحاب بوده و با پیغمبر اسلام خیلی مربوط بوده، قبلا جنگهایی بین عربها واقع می شد در یکی از این جنگها زید بن حارثه اسیر شد و او را به مدینه آوردند، اسیرها را می فروختند زید بن حارثه نزد پیغمبر آمد و گفت من مسلمان هستم ولی فعلا فروخته شده ام و فلان مقدار از من پول می خواهند، حضرت رفتند و پول را دادند تا اینکه از زید صرف نظر کردند و زید نزد پیغمبر ماند و از نظر فرهنگ و اعتقاد در سطح بسیار بالائی قرار گرفت و از کسانی شد که بالاخره در جنگ موته شهید شد، پدر و مادر زید اطلاع پیدا کردند فرزندشان در مدینه خدمت پیغمبر اسلام می باشد لذا آمدند تا فرزندشان را ببرند و حضرت فرمودند من زید را معیر می کنم بین اینکه پیش من بماند یا اینکه با شما بیاید، زید بس که از حضرت کرم و مروت و خوبی دیده بود گفت من خدمت پیغمبر خدا می مانم و با پدر و مادرش نرفت و حضرت نیز وقتی این فداکاری و نیت و فرهنگ و اعتقاد زید را دید گفت این پسر من است و کم کم مردم او را پسر پیغمبر خواندند و در آن زمان نیز پسر خوانده شدن مرسوم بود اما در قران گفته شده بود که پسر خوانده پسر نیست، قریش گفتند پیغمبر خودش می گوید پسر خوانده پسر نیست ولی از طرفی می گوید زید بن حارثه پسر من است، الان نیز وهابیت به همین آیه برای اثبات اینکه حسنین علیهما السلام فرزند پیغمبر نیستند استدلال می کنند اما در جواب عرض می کنیم که این آیه در جواب اعتراض قریش نازل شد زیرا گفته شده "رجالکم" در حالی که در آن زمان حسنین علیهما السلام بچه بوده اند و جزء رجال محسوب نمی شدند، طیب و طاهر و قاسم و ابراهیم همگی جزء فرزندان پیغمبر هستند اما اینها نیز در آن موقع بچه بوده اند و حتی به حد بلوغ نیز نرسیده بودند و خطاب آیه نیز به قریش می باشد بنابراین آیه مربوط به یک موضوع خاصی است و به بحث ما مرتبط نیست.

ص: ۱۲۲

۱- احزاب/سوره ۳۳، آیه ۴۰.

جریان زید و زینب: زینب یکی از دختر عمه های پیغمبر صلوات الله علیه و آله می باشد، زید بن حارثه از سیاه چهرگان بود اما زینب از بنی هاشم و بسیار با شرافت بود، زید به خواستگاری زینب رفت ولی زینب قبول نکرد منتهی پیغمبر صلوات الله

علیه و آله به زینب امر فرمودند که با زید ازدواج کند و زینب نیز پذیرفت، جبرئیل امین لیستی از آسمان برای پیغمبر صلوات الله علیه و آله آورد که در آن اسم زنان حضرت نوشته شده بود و در بین آنها نام زینب نیز بود، حضرت نام زینب را در آن لیست دید ولی به کسی چیزی نگفت و پنهان کرد، مدتی گذشت و بین زید و زینب مشاجرات زیادی واقع شد و بالاخره زید زینب را طلاق داد و در آیه شریفه اینطور آمده که بعد از طلاق خداوند همین زینب را به ازدواج پیغمبر در آورد: (وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ ۖ فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكُنِيَ لَا يَكُونُ عَلَىٰ الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا ۚ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا) (۱)، مردم از اینکه زن پسر خوانده خود را بگیرند احتراز می کردند خداوند این کار را کرد که دیگر حرجی بر مردم نباشد، جالب است زینب خیلی بر زن های دیگر تفاخر می کرد و می گفت من مزیت هایی دارم که شما ندارید؛ اولاً "زوجناکها" خداوند من را تزویج کرده و هیچکدام از زنهای پیغمبر را خدا تزویج نکرده، ثانیاً جبرئیل از آسمان نام من را آورد خلاصه زینب یک شرافت خاصی پیدا کرد، بنابراین آیه مذکور مرتبط به بحث ما نمی باشد.

ص: ۱۲۳

ما قبلاً گفتیم که طبق روایاتمان پسری که به ده سالگی برسد وصیتش صحیح است ولی وقفش صحیح نیست، حالا ایشان نوشته اند در قران کریم هست که: (فَإِنْ أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشِدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ) (۱) لذا اگر پسر ده ساله نیز رشد داشته باشد می تواند تصرف مالی کند و اموال خودش را وقف کند، در جواب عرض می کنیم که این آیه مربوط به یتامی می باشد و در آن گفته شده یتامی را امتحان کنید به حد بلوغ و رشد که رسیدند اموالشان را به آنها بدهید: (وَإِتْلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشِدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ) (۲) در حالی که ما از پسر ده ساله که غیر بالغ بحث می کردیم.

بحثمان در شروط واقف بود، امام رضوان الله علیه در تحریر الوسیله به عنوان آخرین شرط واقف فرمودند: «مسأله ۳۰ - لا يعتبر فی الواقف أن یکون مسلماً، فیصح وقف الکافر فیما یصح من المسلم علی الأقوی، وفیما یصح منه علی مذهبه إقراراً له علی مذهبه» (۳).

ما در قران دو جور تعبیر درباره کفار داریم، در سوره ممتحنه اول اینطور ذکر شده: (لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ) (۴)، خدا شما را از کسانی (از کفار) که با شما درباره دین جنگیده و شما را از خانه هایتان بیرون نکرده اند منع نمی کند که به آنها نیکی کنید و با قسط و عدل رفتار نمایید، زیرا خدا عدالت پیشگان را دوست دارد. سپس در آیه بعدی اینطور ذکر شده: (إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) (۵)، جز این نیست که خداوند شما را از دوستی کسانی منع می کند که با شما درباره دین جنگیده اند و شما را از خانه هایتان بیرون رانده اند و بر بیرون راندن شما همدیگر را یاری داده اند، و هر کس با آنها دوستی کند چنین کسانی که ستمکارند. بنابراین اصل وقف برای کفار دسته اول در آن جهتی که اگر مسلمان وقف می کرد پذیرفته می شد اشکالی ندارد چون معتبر نیست که واقف مسلمان باشد.

ص: ۱۲۴

۱- نساء/سوره ۴، آیه ۶.

۲- نساء/سوره ۴، آیه ۶.

۳- تحریر الوسیله، الامام الخمینی، ج ۲، ص ۶۹.

۴- ممتحنه/سوره ۶۰، آیه ۸.

۵- ممتحنه/سوره ۶۰، آیه ۹.

بحث دیگر این است که آیا وقف از عبادات است یا نه؟ اگر از عبادات باشد عبادات کافر صحیح نیست زیرا قصد قربت ندارد، قبلاً عرض کردیم که امام رضوان الله علیه فرمودند در وقف قصد قربت معتبر نیست و ما نیز همین را پذیرفتیم، حالا این بحث نیز به همان بحث قصد قربت بر می گردد.

محقق در شرایع وقف را جزء عبادات نشمرده بلکه وقوف و صدقات را جزء عقود و معاملات شمرده و حساب کرده و چون جزء معاملات دانسته قصد قربت را در آن معتبر ندانسته، البته خود وقف یک کار قربی و ارزشی است ولی قصد قربت نیاز ندارد و از عبادات نیست تا اینکه از کافر صحیح نباشد.

علامه در تذکره فرموده چقدر خوب است که مسلمانان برای کفار چیزی وقف کنند زیرا باعث می شود که آنها به اسلام توجه کنند و به مسلمانان تمایل پیدا کنند.

امام رضوان الله علیه در آخر کلامشان فرمودند: "و فیما یصح منه علی مذهبہ إقرارا له علی مذهبہ" ما یک قاعده ای در فقه درباره دیگر مذاهب و ادیان داریم بنام "الزموهم بما الزموا به انفسهم" یعنی آنچه که آنها بین خودشان قبول دارند و ملزم به آن هستند شما بپذیرید و قبول کنید لذا امام رضوان الله علیه می فرماید اگر در مذهب آنها چیزی باشد که مشمول این قاعده الزام شود ما قبول می کنیم.

بحث بعدی این است که اگر کسی مالش را برای فقراء وقف کرد آیا فقط فقراء بلاد خودش مراد است یا مطلق فقیر ولو از بلاد دیگر؟ که بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .



Your browser does not support the audio tag

موضوع: وقف كافر / شرايط واقف / كتاب الوقف

امام رضوان الله عليه در مسئله ۹ از تحرير الوسيله مى فرمايند: «مسأله ۳۹ - لا- يصح الوقف على الجهات المحرمه وما فيه إعانه على المعصيه (زيرا در روايات وقف به عنوان يك ارزش الهى مطرح شده است)، كمعونه الزنا وقطع الطريق وكتابه كتب الضلال، وكالوقف على البيع (معابد يهود) والكنائس (معابد نصارى) وبيوت النيران (آتشكده ها) لجهه عمارتها وخدمتها وفرشها ومعلقاتها وغيرها، نعم يصح وقف الكافر عليها (زيرا طبق مذهب خودشان چنين وقفى صحيح است)» (۱).

مسئله ۴۰ كه مهم مى باشد اين است كه: «مسأله ۴۰ - لو وقف مسلم على الفقراء أو فقراء البلد انصرف (بعضى از الفاظ انصراف دارند مثلا ماء برای آب وضع شده و اگر كسى بگويد جئنى بماءٍ از آب شور انصراف دارد زيرا قرينه حالیه بر این مطلب وجود دارد و در انصراف كثر وجود و حتى كثر استعمال میزان نیست) إلى فقراء المسلمين (چون مسلمان وقف کرده منصرف می شود در فقراء مسلمين)، بل الظاهر أنه لو كان الواقف شيعيا انصرف (علت انصراف همان قرينه حالیه ای است كه وجود دارد) إلى فقراء الشيعة، ولو وقف كافر على الفقراء انصرف إلى فقراء نحلته، فاليهود إلى اليهود، والنصارى إلى النصارى وهكذا، بل الظاهر أنه لو كان الواقف مخالفا انصرف إلى فقراء أهل السنه، نعم الظاهر أنه لا يختص بمن يوافقه فى المذهب، فلا- انصراف لو وقف الحنفى إلى الحنفى والشافعى إلى الشافعى (زيرا اختلافشان اعتقادى نیست بلکه فقهى است) وهكذا» (۲).

ص: ۱۲۶

۱- تحرير الوسيله، الامام الخمينى، ج ۲، ص ۷۱، كتاب الوقف، مسئله ۳۹.

۲- تحرير الوسيله، الامام الخمينى، ج ۲، ص ۷۱، كتاب الوقف، مسئله ۴۰.

برخى از اقوال فقهاء ديگر را مى خوانيم مثلا- در مفتاح الكرامه كه شرح قواعد علامه است اينطور ذكر شده: «(و لو وقف المسلم على الفقراء اختص بفقراء المسلمين)» {۱}.

{۱}: كما فى "الشرائع" و النافع و التحرير و الإرشاد ۶ و التبصره و الدروس و جامع المقاصد و المسالك. و فى "السرائر" كان للمحققين من المسلمين. و فى "الكفايه": "أنه لا يبعد انصرافه إلى فقراء نحلته من فرق الإسلام. قلت: قد تقدم لنا فيما إذا وقف على المسلمين تقويه قول ابن إدريس، و أنّ كلّ من يشترط القربه يلزمه عدم صحّح الوقف من المحقّق على جميع فرق المسلمين و مستندهم فى المسأله يقضى بذلك لأنهم استندوا إلى العرف و شهاده الحال و قضاء العاده، قالوا: فيخصّص بها ما يقتضيه لفظ الفقراء من العموم، و معناه أنّ إرادته المسلمين من الفقراء فى المقام ليس من حيث كونهم حقيقه فيهم دون غيرهم فى عرف الواقف كما يتوهم من كلام "المسالك" حيث قال: تعارض المفهوم اللغوى و العرف مقدّم، إذ هو خطأ من وجهين: الأوّل أنّ ذلك إنّما هو فى كلام الشارع لا فى العرف، للإجماع على تقدّم اصطلاحه على اللغه و الشرع، و الثانى أنّ ذلك ليس من هذا

القبيل، بل من قبيل إرادته بعض أفراد الحقيقه لمكان القرينه، وإن عمّت اللفظه في عرف المتكلم غير ذلك. و مقتضى ذلك انصراف وقف الإمامي إلى فقراء الإماميه خاصه. و لو لا ما تقدّم لهم في مسأله الوقف على المسلمين لقلنا: إنّ مرادهم ما ذكرناه. فقاعدتهم و دليلهم يقتضيان بخلاف ما أطلقوه. "فيما لو وقف الكافر على الفقراء" قوله: "و لو وقف الكافر اختصّ بفقراء نحلته" (١).

ص: ١٢٧

---

١- مفتاح الكرامه، السيد جواد الحسيني العاملی، ج ٢١، ص ٦٣١. ط جماعه المدرسين.

صاحب جواهر نیز در جلد ۲۹ جواهر بعد از ذکر عبارت شرایع: "لو وقف الی الی الفقراء انصرف الی فقراء المسلمین" چند بحث پیش کشیده، اول اینکه حالا که منصرف شد به فقراء مسلمین و اگر شخصی شیعه است فقراء شیعه، آیا لازم است که ما همه فقراء بلد را استیعاب و استصقاء کنیم یا اینکه اگر به دو سه نفر بدهیم کافی می باشد؟ این مسئله در باب زکات نیز مطرح است که در اینجا گفته شده استیعاب لازم نیست بلکه اگر زکات را به چند فقیر نیز بدهد کافی می باشد. دوم اینکه آیا این وقف بر جهت است یا وقف بر عناوین، گاهی وقف بر جهت است مثلاً می گوید من این را وقف کردم برای رفع فقر و یا برای کتابت قران اما گاهی بر عناوین است مثلاً می گوید وقف کردم برای قاریان قران، یا مثلاً گاهی می گوید وقف کردم برای مسجد که می شود وقف بر جهت اما گاهی می گوید وقف کردم برای کسانی که نماز جماعت می خوانند که این می شود وقف بر عنوان بنابراین وقف بر جهت با وقف بر عنوان فرق دارد و اگر وقف بر جهت شد دیگر همان جهت میزان است مثلاً اگر وقف کند برای کتابت قران اگر دو سه نفر هم انجام دهند کافی است و دیگر لازم نیست برود ببینید در شهر چند نفر کاتب قران وجود دارد اما اگر بر کاتبین قران وقف کند لازم است در شهر بگردد و کاتبین قران را استصقاء و استیعاب کند علی‌أی حال صاحب جواهر بحث را برده به وقف بر جهات و وقف بر عناوین و بعد فرموده اگر وقف بر فقراء وقف بر جهات مثل رفع فقر باشد در این صورت دو سه نفر از فقراء را پیدا کند و فقرشان را برطرف کند کافی است و اما ملاک فقر نیز این است که شخص نتواند مؤونه سال خود را تأمین کند و اما اگر وقف بر عنوان باشد باید تتبع کند و افراد فقیر را تحت عنوان وقف جمع کند.

گاهی برای احراز عنوان وقف عسر و حرج پیش می آید که در اینجا یک روایتی در این رابطه داریم که تا حدودی مطلب را روشن می کند، خبر این است: (محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن محمد بن أحمد، عن موسی بن جعفر، عن علی بن محمد بن سلیمان النوفلی قال: کتبت إلی أبی جعفر الثانی علیه السلام أسأله عن أرض وقفها جدی علی المحتاجین من وُلد فلان بن فلان، وهم کثیر متفرقون فی البلاد، فأجاب: ذکرت الأرض التي وقفها جدک علی فقراء ولد فلان وهي لمن حضر البلد الذی فیہ الوقف، ولس لک أن تتبع من کان غائباً.) (۱).

سند حدیث: کلینی عن محمد بن یحیی ابو جعفر عطار قمی که از اساتید مهم کلینی است عن محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری که خیلی خوب است عن موسی بن جعفر بغدادی که توثیق نشده عن علی بن محمد بن سلیمان نوفلی که این هم توثیق نشده، این خبر مورد عمل فقهاء ما می باشد لذا ضعف سندش جبران می شود زیرا ملاک حصول اطمینان به صدور می باشد و وقتی فقهاء بزرگ ما به خبری عمل کرده اند معلوم می شود مقترن به قرائنی بوده که مورد عمل آنها قرار گرفته است و همینطور اعراض فقهاء ما نیز باعث می شود خبر از حجیت بیافتد ولو اینکه خبر سنداً صحیح باشد.

"لیس علیک" یعنی بر تو واجب و لازم نیست اما "لیس لک" یعنی اصلاً بر تو جائز نیست لذا صاحب جواهر در اینجا فرموده این نهی در مقام توهم حذر است و در ادامه فرموده وقف بر جهت نیست بلکه وقف بر اشخاص است اما حضرت فرموده لازم نیست دنبال همه فقراء بلد بگردید بلکه به تعدادی باشند کافی است خصوصاً که چنین تبعی گاهها مستلزم حرج می باشد، به عبارت دیگر این محمول بر متعارف است و وقتی اینطور باشد وقف بر عنوان است نه وقف بر جهت لذا به اندازه ای که لازم است باید در آن عنوان تفحص شود، البته بعداً خواهیم خواند که موقوفات معمولاً متولی و متصدی دارند که وظیفه اش تفحص در مورد عنوان وقف می باشد.

ص: ۱۲۹

---

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۳۰۸، ابواب وقوف و صدقات، باب ۸، حدیث ۱، ط الإسلامیه.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

## وقف کافر / شرایط واقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: وقف کافر / شرایط واقف / کتاب الوقف

بحث در این بود که اگر مسلمانی مالی را وقف فقراء کرد انصراف در فقراء مسلمین دارد، عباراتی را در این رابطه از مفتاح الکرامه نقل کردیم و مفتاح الکرامه نیز از قواعد و شرایع و تحریر و جامع المقاصد و ارشاد و نافع و تبصره و دروس و مسالک و سرائر و دیگر کتب نقل کرد منتهی یک چیزی را امام رضوان الله علیه اضافه کردند و فرمودند: "بل الظاهر أنه لو كان الواقف شیعیا انصرف إلى فقراء الشیعیه" البته این مطلب در کلام آیت الله خوئی نیز بیان شده اما در کلمات دیگر فقهاء که دیروز خواندیم این مطلب ذکر نشده است حالا- ما می خواهیم ببینیم دلیل امام رضوان الله علیه چه بوده و آیا ما نیز همین را باید بگوئیم یا نه؟ اجتماع مسلمانان گاه طوری بوده که شیعه و سنی در یک شهر کنار هم زندگی می کردند و رفت و آمد و ارتباط داشتند و اهل بیت علیهم السلام نیز سفارش می کردند در نماز آنها شرکت کنید و با آنها معاشرت داشته باشید و الان نیز می بینید که در حشد الشعبی عراق شیعه و سنی باهم متحد شدند و توانستند در موصل غلبه پیدا کنند خلاصه اینکه باید ببینیم این مطلبی که امام رضوان الله علیه فرموده (اگر واقف شیعه باشد انصراف به شیعیان دارد) تا چه حد صحیح است و آیا زمان و مکان و شرایط مختلف تاثیری در این مسئله دراد یا نه؟ شاید این اختصاص یک فاصله ای بین مسلمین ایجاد کند و وحدت بین شیعه و سنی را بر هم بزند لذا پذیرفتن این مطلب قدری مشکل به نظر می رسد، حالا عبارت امام رضوان الله علیه را می خوانیم و بعد درباره آن بحث می کنیم، ایشان می فرمایند: «مسأله ۴۰ - لو وقف مسلم علی الفقراء أو فقراء البلد انصرف إلى فقراء المسلمین (چون مسلمان وقف کرده منصرف می شود در فقراء مسلمین و قطعاً شامل کفار نمی شود)، بل الظاهر أنه لو كان الواقف شیعیا انصرف إلى فقراء الشیعیه، ولو وقف کافر علی الفقراء انصرف إلى فقراء نحلته، فالیهود إلى الیهود، والنصارى إلى النصارى وهکذا، بل الظاهر أنه لو كان الواقف مخالفا انصرف إلى فقراء أهل السنه، نعم الظاهر أنه لا یختص بمن یوافق فی المذهب، فلا انصراف لو وقف الحنفی إلى الحنفی والشافعی إلى الشافعی وهکذا» (۱).

ص: ۱۳۰

۱- تحریر الوسيله، الامام الخمينی، ج ۲، ص ۷۱، کتاب الوقف، مسئله ۴۰.

صاحب جواهر این بحث (لو كان الواقف شیعیا انصرف إلى فقراء الشیعیه) را مطرح نکرده، علامه در تذکره و مفتاح الکرامه به نقل از ابن ادریس همین (لو وقف مسلم علی الفقراء أو فقراء البلد انصرف إلى فقراء المسلمین) را قبول کرده اند و شاهد حال و قرینه حالیه بر این مطلب دلالت دارد .

دیروز عرض کردیم که بعضی از الفاظ انصراف دارند مثلاً ماء برای آب وضع شده و اگر کسی بگوید جنئی بماء از آب شور انصراف دارد زیرا قرینه حالیه بر این مطلب وجود دارد که آب شیرین و قابل شرب طلب شده است و گفتیم که در انصراف

کثرت وجود و حتی کثرت استعمال میزان نیست.

اما بنده نیز فکر می کنم مکان و زمان موثر است و همیشه و همه جا اینطور نیست که امام رضوان الله علیه فرمودند بلکه چنین کارهائی بین شیعه و سنی فاصله ایجاد می کند درحالی که اسلام وحدت مسلمین و عدم فاصله بین شیعه و سنی را می خواهد بنابراین اگر شیعیان بخواهند فقط به فکر فقراء خودشان باشند شاید با آن وحدت و اتحادی که مد نظر اسلام است منافات داشته باشد از این جهت نمی توانیم کلام امام رضوان الله علیه را به طور مطلق بپذیریم بلکه می توانیم به کلام ایشان حاشیه بزنیم و اینطور بگوئیم که اگر واقف شیعه بود منصرف در فقراء شیعه می شود مگر اینکه این قبیل اقدامات در بعضی زمان ها و مکان ها باعث ایجاد اختلاف و فاصله و به هم خوردن وحدت و اتحاد بین شیعه و سنی بشود که این حالت بر خلاف فرهنگ اصیل اسلام و اهل بیت علیهم السلام می باشد.

ص: ۱۳۱

امام رضوان الله عليه مطلب دیگری را در مسئله ۵۳ مطرح می کنند که اهمیت بیشتری دارد، ایشان می فرمایند: «مسأله ۵۳ - لو وقف على العلماء انصرف إلى علماء الشريعة، فلا يشمل غيرهم كعلماء الطب والنجوم والحكمة» (۱).

آیت الله خوئی نیز در منهاج الصالحین فرمودند: «إذا وقف على العلماء فالظاهر منه علماء الشريعة فلا- يشمل علماء الطب و النجوم و الهندسه و الجغرافيا و نحوهم» (۲).

این مسئله را فقط امام رضوان الله عليه و آیت الله خوئی ذکر کرده اند و در کتب فقهاء دیگر وجود ندارد.

ما اول باید ببینیم مراد از علماء شریعه چیست؟ لابد مراد فقهاء هستند که با کتاب سنت سرکار دارند و احکام الهی را از آنها استنباط می کنند، مسائل و احکام دینی به طور کلی به سه قسم تقسیم می شوند؛ اول مسائل اعتقادی که مربوط به باور و اعتقاد قلبی است و در علم کلام از آن بحث می شود، دوم مسائل اخلاقی که مربوط به روحيات و ملکات انسان می باشد، سوم مطالب عملی که در فقه از آن بحث می شود و ظاهراً مراد از علماء شریعت کسانی هستند که علمشان در راه فهمیدن اعتقادات و اخلاق و فقه اسلامی به کار برده می شود.

سابقاً معارف اسلام را به ده قسم تقسیم کرده بودیم:

اول معارف کلامی که مربوط به اعتقادات است (شرح تجرید، شوارق، گوهر مراد).

دوم معارف عبادی که مربوط به عبادات است و قصد قربت نیاز دارد.

ص: ۱۳۲

---

۱- تحریر الوسيله، الامام الخميني، ج ۲، ص ۷۳، کتاب الوقف، مسئله ۵۳.

۲- منهاج الصالحين، السيد ابوالقاسم الخوئي، ج ۲، ص ۲۴۳، مسئله ۱۱۶۵.

سوم معارف اخلاقی که مربوط به ملکات و روحيات انسان می باشد (معراج السعاده، جامع السعادات، المهجه البيضاء فی احیاء الإحیاء).

چهارم معارف اقتصادی که مربوط تحصیل و توزیع ثروت و امثال ذلک می باشد.

پنجم معارف مدنی که مربوط به نحوه زندگی و معاشرت انسان ها می باشد.

ششم معارف فرهنگی که مربوط به علوم و فراگیری علوم و تفاوت علوم می باشد.

هفتم معارف سیاسی که مربوط به تدبیر و مدیریت کلان جامعه می باشد.

هشتم معارف حکومتی که مربوط به قوانین و اجراء آنها می باشد.

نهم معارف قضائی که مربوط به قضاوت می باشد.

دهم معارف جهادی که مربوط به جهاد و آداب و احکام آن می باشد.

خب و اما امام رضوان الله علیه و آیت الله خوئی فرمودند اگر کسی برای علماء وقف کند بر علماء شریعت انصراف دارد حالا مرادشان از علماء شریعت چه کسانی می باشد؟ اگر بگوئیم مرادشان فقهاء می باشد آیا مشمول مفسرین که عمر خود را در راه قران و تفسیر سپری کردند می شود یا نه؟ سابقاً در حوزه های علمیه فقه و طب توأم باهم بوده و بعداً استعمار با سیاست شوم خود این دو را از هم جدا کرد و علم طب را به دانشگاه ها بردند و علم فقه را به ما دادند و بین و ما دانشگاه جدایی انداختند مثلاً- در مکتب امام صادق علیه السلام جابر بن حیان هم بود و زراره هم بود، حالا ما باید ببینیم دقیقاً مراد از علماء شریعت چه کسانی هستند؟ ایشان فرمودند علماء طب و نجوم و هندسه و جغرافیا را شامل نمی شود بلکه فقط شامل علماء شریعت می شود، این بحث را فقط امام و آیت الله خوئی مطرح کردند و در کتب دیگر فقهاء ذکر نشده حالا شما فکر کنید تا ببینیم چه باید بگوئیم.

ص: ۱۳۳



بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

## وقف بر علماء شریعت / شرایط واقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: وقف بر علماء شریعت / شرایط واقف / کتاب الوقف

بحثمان در این بود که امام رضوان الله علیه و آیت الله خوئی فرمودند: "لو كان الواقف شیعیا انصرف إلى فقراء الشیعه" با اینکه فقهاء ما که کلام برخی از آنها را نقل کردیم همگی فرموده اند: "لو وقف مسلم علی الفقراء أو فقراء البلد انصرف إلى فقراء المسلمین"، "الفقراء" جمع محلی به الف و لام است و مشمول عموم مسلمانان می شود البته از نظر قرینه حالیه اینطور است که کسی که شیعه است و وقف می کند در نظرش فقراء شیعه می باشد ولی خب گفتیم زمان ها و مکان ها در این مورد فرق می کند و ما نیز نظیرمان این است که در کلام بزرگان دقت کنیم و زود رد نشویم، اینکه می گوئیم فقراء مسلمان علتش این است که مسلمانان چه شیعه و چه سنی در دوره هائی از تاریخ با هم وحدت و اتحاد داشتند علماء سنی نزد علماء شیعه درس می خواندند و بالعکس حوزه ها و درس و بحثشان یکی بوده رفت و آمد و معاشرت می کردند در نماز جماعت همدیگر شرکت می کردند خلاصه اینطور وحدت و اتحاد بین علماء و مردم برقرار بوده، البته گاهی مناظرات علمی داشتند ولی بر اساس فرهنگ اهل بیت علیهم السلام چالش و تنش بین شیعه و سنی وجود نداشته حالا در چنین جاهائی اگر کسی از شیعیان بخواهد چیزی وقف کند و ما بگوئیم تمامش باید صرف فقراء شیعه شود این باعث یک نوع ایجاد فاصله و شکاف می شود و اگر آنها نیز چنین کنند شاید با آن وحدت و اتحاد و صمیمیت و برادری که باید بین شیعه و سنی برقرار باشد منافات داشته باشد علی ائی حال به نظر بنده اینطور آمد که زمان و مکان را باید در نظر گرفت لذا به طور کلی فرمایش این دو بزرگوار را نمی توانیم قبول کنیم.

ص: ۱۳۴

امام رضوان الله علیه مطلب دیگری را در مسئله ۵۳ مطرح کردند و فرمودند: «مسألة ۵۳ - لو وقف علی العلماء انصرف إلى علماء الشریعه، فلا یشمل غیرهم کعلماء الطب والنجوم والحکمه» (۱).

آیت الله خوئی نیز در منهاج الصالحین فرمودند: «إذا وقف علی العلماء فالظاهر منه علماء الشریعه فلا یشمل علماء الطب و النجوم و الهندسه و الجغرافیا و نحوهم» (۲).

این مسئله را نیز فقط امام رضوان الله علیه و آیت الله خوئی ذکر کرده اند و در کتب فقهاء دیگر وجود ندارد.

مسئلاً مراد از علماء شریعت فقط فقهاء نیست بلکه مفسرین و محدثین و دیگر علماء را نیز شامل می شود زیرا تمام شاگردانی که ائمه علیهم السلام تربیت می کردند فقیه نبودند، در رجال کشی نقل شده: (عن هشام بن سالم، قال کنا عند أبی عبد الله علیه السلام جماعه من أصحابه، فورد رجل من أهل الشام فاستأذن فأذن له، فلما دخل سلم فأمره أبو عبد الله علیه السلام

بالجلوس ، ثم قال له حاجتك أيها الرجل قال بلغنى أنك عالم بكل ماتسأل عنه فصرت إليك لأناظرك فقال أبو عبد الله عليه السلام فيما ذا قال فى القرآن وقطعه وإسكانه وخفضه ونصبه ورفعه ، فقال أبو عبد الله عليه السلام يا حمران دونك الرجل فقال الرجل إنما أريدك أنت لا حمران ، فقال أبو عبد الله عليه السلام إن غلبت حمران فقد غلبتني ، فأقبل الشامى يسأل حمران حتى غرض وحمران يجيبه ، فقال أبو عبد الله عليه السلام كيف رأيت يا شامى قال رأيت حاذقا ماسألته عن شىء إلا أجابنى فيه ، فقال أبو عبد الله عليه السلام يا حمران سل الشامى فما تركه يكشر ، فقال الشامى أريد يا أبا عبد الله أناظرك فى العريه فالتفت أبو عبد الله عليه السلام فقال يا أبان بن تغلب ناظره ، فناظره فما ترك الشامى يكشر ، فقال أريد أن أناظرك فى الفقه فقال أبو عبد الله عليه السلام يازراره ناظره فناظره فما ترك الشامى يكشر ، قال أريد أن أناظرك فى الكلام قال يا مؤمن الطاق ناظره ، فناظره فسجل الكلام بينهما ثم تكلم مؤمن الطاق بكلامه فغلبه به ، فقال أريد أن أناظرك فى الاستطاعه فقال للطيار كلمه فيها قال فكلمه فما تركه يكشر ، ثم قال أريد أكلمك فى التوحيد ، فقال لهشام بن سالم كلمه فسجل الكلام بينهما ثم خصمه هشام ، فقال أريد أن أتكلم فى الإمامه ، فقال لهشام بن الحكم كلمه يا أبا الحكم فكلمه فما تركه يرتتم ولا يحلى ولا يمر ، قال فبقى يضحك أبو عبد الله عليه السلام حتى بدت نواجده ، فقال الشامى كأنك أردت أن تخبرنى أن فى شيعتك مثل هؤلاء الرجال قال هو ذاك... الى : فقال الشامى اجعلنى من شيعتك وعلمنى فقال أبو عبد الله عليه السلام يا هشام علمه فإنى أحب أن يكون تلميذا لك (٣) .

ص: ١٣٥

- ١- تحرير الوسيله، الامام الخمينى، ج ٢، ص ٧٣، كتاب الوقف، مسئله ٥٣.
- ٢- منهاج الصالحين، السيد ابوالقاسم الخوئى، ج ٢، ص ٢٤٣، مسئله ١١٦٥.
- ٣- رجال الكشى، شيخ طوسى، ص ٢٧٥، حديث ٤٩٤.

این حدیث را مرحوم محدث قمی در کتاب "الکنى والألقاب" جلد ۲ صفحه ۴۱۷ نیز نقل کرده است و همان طور که ملاحظه می فرمائید شاگردان امام صادق علیه السلام دارای چنین طبقه بندی هستند و هر کدام در یک علمی تخصص دارند منتهی همگی علماء شریعت هستند فلذا علماء شریعت منحصر در فقهاء نیستند و ظاهراً منظور امام رضوان الله علیه از ذکر علماء شریعت علمائی هستند که علمشان با اسلام ارتباط دارد حتی گاهی علماء متخصص فقهی نیستند ولی کارشان با اسلام ارتباط دارد که بنده چند نمونه یادداشت کرده ام، مثلاً سردار کابلی متخصص در علم هیئت بود و کتابی بنام "تحفه الأجله فی معرفه القبله" دارد، ایشان ساکن کرمانشاه بود، آیت الله طباطبائی در تفسیر المیزان در بحث قبله می فرماید تا زمان سردار کابلی فکر می کردند در مسجد مدینه محراب پیغمبر صلوات الله علیه و آله انحراف دارد و همچنین فکر می کردند در مسجد کوفه محراب حضرت امیر علیه السلام نیز انحراف دارد و حتی علامه مجلسی برای زیارت رفته بودند و تحقیقی در این زمینه کرده بودند و در حدود ۳۰ درجه انحراف وجود داشته و در جواهر نیز در بحث قبله تحفه الأجله را خیلی تمجید کرده خلاصه سردار کابلی در هیئت تخصص داشته و در بحث قبله با دقت بسیار زیادی و با توجه به طول و عرض جغرافیایی بلاد قبله را محاسبه کرده، خب حالا ما آیا سردار کابلی را نباید از علماء شریعت محسوب کنیم؟.

گاهی برخی مسلمان نیستند اما به اندازه ای در علوم اسلامی کار کرده اند که یک متخصص بزرگی شده اند یکی از آنها اسحاق صابئی است، در قران نیز صابئین ذکر شده: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالصَّابِئِينَ مِنَ آمَنَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْمَآخِرِ وَعَمِلُوا صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) (۱)، صابئین گروهی بودند که قائل بودند کواکب و سیارات در این عالم موثرند و خداوند حوادث این دنیا را بین سیارات و کواکب تقسیم کرده علی ای حال در کنار یهود و نصاری ذکر شده اند، آیت الله طباطبائی می فرماید صابئین دینی داشتند که قسمتی از آن را از یهود گرفتند و قسمتی را از نصاری و بخشهای دیگر را از ادیان دیگر گرفته اند و آیه شریفه مربوط به همان زمان هاست نه زمان ما یعنی کسانی که در زمان خودشان یهودی بودند و به تورات عمل کردند و نصرانی بودند و به انجیل عمل کردند و صابئین به همان کتاب خودشان که مأخوذ از تورات و انجیل بود عمل کردند نزد خدا مأجورند، در کتاب عیون اخبار رضا علیه السلام نیز نقل شده که مأمون ده طایفه از علماء آن زمان که در خراسان بودند را جمع کرده بود تا با حضرت مناظره کنند که یکی از آنها همین صابئین بودند که از آنها عمران صابئی مسلمان و شیعه و از علاقه مندان امام رضا علیه السلام شد.

ص: ۱۳۶

در زمان سید رضی اسحاق صابئی که از علماء بزرگ صابئین بود از دنیا رفت این اشعار را سید رضی در وصف اسحاق صابئی سروده:

أعلمت من حملوا على الأعواد / أرأيت كيف خبا ضياء الناديجبل هوى لو خر بالبحر اغتدى / من وقعه متتابع الإزبادما كنت أعلم  
قبل وضعك في الثرى / أن الثرى يعلو على الأطوادبعداً ليومك في الزمان فإنه / أقذى العيون وقت في الأعضاء لا ينفد الدمع  
الذي يبكي به / إن القلوب له من الإمداد.

بنده خاطر هست که بعد از وفات آیت الله بروجردی جمعیت در همین مسجد اعظم جمع شده بودند و از بنده به عنوان شاگرد ایشان خواستند تا صحبت کنم و بنده همین اشعار را در وصف آیت الله بروجردی خواندم.

به سید رضی گفتند او یک صابئی بود چرا چنین اشعاری را در وصفش گفتید؟ ایشان فرمودند او استاد من در ادبیات عرب بود، بنابراین هر کسی که در علم و فنی تخصص پیدا کند که با اسلام ارتباط دارد مشمول علماء شریعت می شود و حضرت امیر علیه السلام نیز در روایتی فرمودند: "العلم أربعة؛ الفقه للأديان، والطب للأبدان، والنحو للسان، والنجوم لمعرفة الأزمان" بنابراین جای بحث دارد که چرا امام رضوان الله علیه و آیت الله خوئی علماء طب و نجوم و جغرافیا را از علماء شریعت محسوب نکردند.

بقیه بحث بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی... .

## لو وقف على الجيران / شرايط واقف / كتاب الوقف كتاب الوقف

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: لو وقف على الجيران / شرايط واقف / كتاب الوقف

بحثمان درباره مفهوم و معنای الفاظ و عباراتی است که واقف بکار می برد و مال خود را وقف می کند.

ص: ۱۳۷

بحث امروز ما در تحریر الوسيله امام رضوان الله علیه وجود ندارد اما در شرایع و جواهر و قواعد و مفتاح الکرامه مطرح شده.

علامه در شرایع فرموده: «و لو وقف على الجيران رجع إلى العرف (زیرا برای فهم الفاظی که به عنوان موضوع متعلق حکم واقع می شوند باید به عرف مراجعه کرد) و قيل لمن يلي داره إلى أربعين ذراعاً (از مرفق تا سر انگشت و صاحب جواهر می گوید ۲۴ انگشت بسته) و هو حسن و قيل إلى أربعين داراً من كل جانب و هو مطرح» (۱).

در مفتاح الکرامه اینطور گفته شده: «قوله: و لو وقف على الجيران فهو لكل من يصدق عليه عرفاً أنه جار كما في الشرائع و النافع و كشف الرموز و التذکره و التحرير و المختلف و الإيضاح و جامع المقاصد فی موضعين منه و الروض و المسالك و الکفایه و الروضه فی الوصایا. و فی حواشی الشهید أنه قوی و استحسنة صاحب إيضاح النافع. و قد نسبه إلى جماعه من الأصحاب فی

جامع المقاصد لأنه الحكم في مثله، أعنى الألفاظ الصادرة من أهل العرف و اللغة المتداوله بينهم فإنّها تحمل على حقائقهم لا الشرعيه، و لو سلّمنا ثبوت الحقيقه الشرعيه و أنّه يجوز حمل ألفاظ أهل العرف عليها فلا بدّ من التوقّف و الفحص عن القرينه المعينه لإحدى الحقيقتين، كما هو الشأن في الألفاظ المشتركه، لكنّ المقدمتين في محلّ المنع كما ستسمع. و هذا أحسن ممّا قالوه من أنّه الحكم فيما لم يرد به من الشرع بيان، لأنّ ذلك فيما ورد من الشارع. و من الغريب قوله في الرياض: إنّي لم أقف على قائل به عدا الماتن هنا و الفاضل في جمله من كتبه» (٢).

ص: ١٣٨

---

١- شرايع، علامه حلي، ج ٢، ص ١٦٩، ط اسماعيليان.

٢- مفتاح الكرامه، السيد جواد الحسيني العاملي، ج ٢١، ص ٥٩٢، ط جماعه المدرسين.

قول سوم این بود که از هر طرف تا ۴۰ خانه همسایه محسوب می شوند و اخبار معتبری داریم که بر این مطلب دلالت دارند منتهی اصحاب از آنها اعراض کرده اند حالا علتش را بعدا عرض خواهیم کرد.

بحثهای مختلفی در اینجا مطرح است من جمله اینکه اگر مثلا گفته یک دینار به جیران من بدهید آیا باید به هر خانه ای یک دینار بدهیم تا بین خودشان تقسیم کنند یا اینکه به هر نفر صغیر و کبیر و زن و مرد یک دینار بدهیم که بعدا بحث خواهیم کرد.

صاحب جواهر نیز در جلد ۲۹ جواهر ۴۳ جلدی همین سه قول را در مورد همسایگان ذکر کرده:

اول رجوع به عرف. دوم از دیوار خانه تا چهل ذراع. سوم از خانه خود از هر طرف تا چهل خانه.

همان طور که خواندیم محقق در شرایع بعد از قول آخر (أربعین دارا من کل جانب) با اینکه روایات معتبری در این رابطه داریم فرمودند "مُطْرَحٌ" ، صاحب جواهر در اینجا فرموده شاید از جهت اینکه حمل بر تقیه کردند چهل خانه را قبول نکرده اند زیرا از طرق عامه از عایشه نقل شده که: "إن النبی صلوات الله علیه و آله سئل عن حد الجوار قال الی اربعین داراً" این خبر در کنز العمال و سنن بیهقی و جامع الصغیر نقل شده است.

صاحب وسائل روایات مذکور را در جلد ۸ و سائل ۲۰ جلدی در کتاب الحج و در ابواب آداب العشره تحت عنوان "ابواب الجار" ذکر کرده.

بالاخره ما در اینجا باید به اخبار مراجعه کنیم و طبق اخبار نظر بدهیم ولی صاحب جواهر می گوید همانطور که شارع مقدس گفته در وضو صورت را بشورید اما اندازه اش را می دانیم که مابین انگشت سیبانه و انگشت ابهام می باشد و یا گفته در مسافرت نماز شکسته است و اما اینکه مسافرت چقدر است خودش گفته هشت فرسخ رفت و برگشت می باشد در ما نحن فیه نیز همان قول اول یعنی رجوع به عرف اقوی می باشد.

صاحب جواهر درباره روایاتی که دلالت دارند بر اینکه تا چهل خانه از هر از طرف همسایه محسوب می شود اینطور می فرماید: «وإن رواه جميل بن دراج في الحسن أو الصحيح (در ابراهیم بن هاشم بحث است بعضی آن را عادل می دانند که خبر می شود صحیح و بعضی آن را موثق می دانند که خبر می شود حسن) عن أبي عبد الله عليه السلام حد الجوار أربعون دارا من كل جانب ، من بين يديه ومن خلفه ، وعن يمينه وعن شماله.

وعمر بن عكرمه عنه عليه السلام أيضا قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : كل أربعين دارا جيران من بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن شماله .

وعمر بن عكرمه عنه عليه السلام أيضا في حديث طويل في آخره : أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أمر عليا وسلمان وأبا ذر أن ينادوا في المسجد بأعلى أصواتهم بأنه لا إيمان لمن لم يأمن جاره بوائقه فنادوا بها ثلاثه ، ثم أوماً بيده إلى أربعين دارا من بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن شماله.

لكنها محموله على التقية من العامه الذين حكموا بذلك للمرسل عن عائشه " أن النبي سئل عن حد الجوار ، فقال : إلى أربعين دارا " أو على إرادة جوار الشرف كساكني النجف و كربلاء وغيرهما بعنوان المجاوره لقبورهم ، أو غير ذلك ، فمن الغريب ميل ثاني الشهيدين إلى هذا القول مع شده مخالفته للقواعد الشرعيه ، ضروره اقتضائه الوقف أو الوصيه لمن يعلم بعدم إرادته الواقف والموصى إياه كما هو واضح» (1).

صاحب وسائل در باب ۸۹ و ۹۰ از ابواب العشره روايات مربوط به جيران را ذکر کرده، که برخی از آنها را می خوانیم:

ص: ۱۴۰

---

۱- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۲۸، ص ۴۳.

خبر اول: (محمد بن یعقوب، عن عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن أبي جميله، عن سعد بن طریف، عن أبي جعفر علیه السلام قال: من القواصم التي تقصم الظهر جار السوء إن رأى حسنه أخفاها، وإن رأى سيئه أفشاها) (۱).

خبر دوم: (محمد بن علی بن الحسین یاسناده عن حماد بن عمرو و أنس بن محمد، عن أبيه، عن جعفر بن محمد، عن آبائه علیه السلام (فی وصیه النبی صلی الله علیه وآله لعلی علیه السلام) قال: یا علی أربعه من قواصم الظهر: إمام یعصی الله ویطاع أمره، و زوجته تحفظها زوجها و هی تخونه، و فقر لا یجد صاحبه مداریا، و جار سوء فی دار مقام) (۲).

مسئله فقر خیلی مشکل است در سفینه البحار در ماده "فقر" نقل شده که لقمان گفت من همه مرارتهای زندگی را چشیدم ولی از فقر تلخ تر و ناگوار تر چیزی وجود ندارد، اسلام سعی می کند فقر را از بین ببرد و اصلاً در برنامه اسلامی فقر وجود ندارد بلکه راههای درمان بعد از عروض فقر ذکر شده است، معارف اسلامی طوری تنظیم شده که اولاً خدا انفال را در اختیار پیغمبر و امام و رهبر جامعه اسلامی قرار داده، انفال کل منابع ثروتی مثل معادن و دریاها و جبال و بستر رودخانه ها و... می باشد خلاصه تمام منابع ثروت در اختیار ولی فقیه می باشد و باید طوری برنامه ریزی و مدیریت شود که اصلاً فقر در میان نباشد بعلاوه اغنیاء نیز وظیفه دارند فقر زدایی کنند.

ص: ۱۴۱

- 
- ۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۸، ص ۴۹۱، ابواب العشره، باب ۸۹، ح ۱، ط الإسلامیه.
  - ۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۸، ص ۴۹۱، ابواب العشره، باب ۸۹، ح ۳، ط الإسلامیه.



بنابراین بحث از این جهت مهم است که باید بینیم فقهاء ما اخبار موجود در این دو باب در مورد همسایه را به چه دلیلی قبول نکرده اند.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ... .

## لو وقف علی الجیران / شرایط واقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: لو وقف علی الجیران / شرایط واقف / کتاب الوقف

بحثمان در فرعی بود که در شرایط در مورد همسایه ذکر شده: «و لو وقف علی الجیران رجع إلى العرف و قيل لمن یلی داره إلى أربعین ذراعاً و هو حسن و قيل إلى أربعین داراً من کل جانب و هو مُطْرَحٌ» (۱).

نکته: مطلبی که خیلی مهم و قابل توجه می باشد این است که ما هزاران روایت داریم که چون از مستحبات هستند فقهاء ما به آنها خیلی توجه نکرده اند و این روایات به کتب فقهی و جامعه نیامده اند و حال آنکه اگر اینطور می شد فرهنگ جامعه عوض می شد مثلاً اینکه مسلمان بر مسلمان دیگر ۷۰ حق دارد که اینها اصلاً برای جامعه گفته نشده درحالی که قطعاً اهل بیت علیهم السلام از بیان این مطالب اهدافی داشتند و اگر اینها برای جامعه بیان شود قطعاً تحول بزرگی ایجاد خواهد شد، به مناسبتی عرض کردیم که صاحب وسائل در جلد ۸ و سائل ۲۰ جلدی ۵۳ باب در مورد سفر تحت عنوان ابواب آداب السفر و بعد ۱۶۶ باب تحت عنوان ابواب العشره منعقد کرده که هیچکدام از اینها دقیقاً وارد فقه نشده و برای جامعه بیان نشده.

خب و اما درباره همسایه بحث می کنیم و این مطلب به قدری مهم است که حضرت امیر علیه السلام در نامه ۴۷ نهج البلاغه للحسن والحسین علیهما السلام می فرماید: (وَاللَّهِ اللَّهُ فِي جِيرَانِكُمْ، فَإِنَّهُمْ وَصِيَّتُهُ نَبِيِّكُمْ مَا زَالَ يُوصِي بِهِمْ حَتَّى ظَنَّنَا أَنَّهُ سَيُورُ نُهُمْ) (۲).

ص: ۱۴۲

۱- شرایط، علامه حلی، ج ۲، ص ۱۶۹، ط اسماعیلیان.

۲- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص ۲۸۶، نامه ۴۷.

اول کلام صاحب جواهر در فرع مذکور را نقل می کنیم زیرا به نظر بنده کلام ایشان دارای اشکالاتی می باشد، ایشان اینطور می فرمایند: «ولو وقف علی الجیران رجع إلى العرف كما فی القواعد و كشف الرموز والتذکره والتحریر والمختلف والإيضاح وجامع المقاصد والروض والمسالك والكفایه علی ما حکى عن بعضها، وقواه بعض، واستحسنه آخر، و حکاه فی جامع المقاصد عن جماعه، لأنه المدار فی الألفاظ الصادرة من أهله. وقيل: لمن یلی داره إلى أربعین ذراعاً کل ذراع أربعه وعشرون إصبعا من کل جانب وهو حسن بل فی غیر کتاب نسبته إلى الأ- کثر، بل فی المسالك و غیرها نسبته إلى المشهور، بل فی محکی الغنیمه و ظاهر التنقیح الإجماع علیه، بل قيل إنه یلوح أو یظهر من السرائر بل عن موضعین من الخلاف نسبته إلى روایات

أصحابنا وإجماعهم ، بل قد افتى به من لا- يعمل إلا بالقطعيات كالتقى وابنى زهره وإدريس ، وذكره من عادته التعبير بمتون الأخبار كالمقنعه والنهائيه وغيرهما من كتب القدماء ، ولعله غير مناف للأول ضروره أنه تحديد للعرف بذلك ، كما هي عاده الشارع فى مثل ذلك ، كالوجه والمسافه ونحوهما مما يشك فى بعض الافراد منها ، بعدم معرفه التحقيق فى العرف على وجه يعلم الداخلى فيه ، والخارج عنه فيضبطه الشارع الذى لا- يخفى عليه الشئ ء بما هو حد له فى الواقع ، وليس ذلك منه معنى جديد ، ولا إدخال لما هو معلوم الخروج فى العرف وبالعكس.

ومن هنا كان ما قيل وإن لم نعرف قائله كما اعترف به فى المسالك من تحديده بما يلى داره إلى أربعين دارا من كل جانب صغيره كانت أو كبيره ضعيفا جدا ، بل فى المتن وهو مطرح وفى غيره شاذ وفى ثالث ليس بشئ ء ، كل ذلك للقطع بمخالفه العرف له وجعله عرفا شرعيا غير مجد فى الألفاظ المتداوله بين أهل العرف فى غيره كما هو المفروض.

وإن رواه جميل بن دراج في الحسن أو الصحيح عن أبي عبد الله عليه السلام: حد الجوار أربعون داراً من كل جانب، من بين يديه ومن خلفه، وعن يمينه وعن شماله.

وعمر بن عكرمة عنه عليه السلام أيضاً: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: كل أربعين داراً جيران من بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن شماله.

وعمر بن عكرمة عنه عليه السلام أيضاً في حديث طويل في آخره أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أمر علياً وسلمان وأبا ذر أن ينادوا في المسجد بأعلى أصواتهم بأنه لا إيمان لمن لم يأمن جاره بوائقه فنادوا بها ثلاثه، ثم أوماً بيده إلى أربعين داراً من بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن شماله. لكنها محمولة على التقيه من العامه الذين حكموا بذلك للمرسل عن عائشه "أن النبي سئل عن حد الجوار، فقال: إلى أربعين داراً" أو على إرادة جوار الشرف كساكني النجف وكربلاء وغيرهما بعنوان المجاوره لقبورهم، أو غير ذلك، فمن الغريب ميل ثاني الشهيدين إلى هذا القول مع شده مخالفته للقواعد الشرعيه، ضروره اقتضائه الوقف أو الوصيه لمن يعلم بعدم إرادته الواقف والموصى إياه كما هو واضح... إلى آخر كلامه» (١).

صاحب حدائق (اخباری بوده البته منصف و مودب بوده، در جلد اول روضات الجنات ٢٨ فرق بین ما اصولیین و اخباریین ذکر شده) در حدائق به همین روایات استناد کرده و می فرماید سه خبر صحیح و حسن و موثق را کنار گذاشته اید و به یک خبری تکیه کرده اید که در آن گفته شده اربعین ذراعاً و اصلاً در دست ما نیست و خلاصه ایشان اشکالاتی دارد که بعداً عرض خواهیم کرد.

ص: ١٤٤

---

١- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ٢٨، ص ٤٢.

ایشان قول اول یعنی رجوع به عرف را انتخاب کردند که دلیلی ندارد و ائمه علیهم السلام اینطور نفرمودند و بعد ایشان سراغ قول دوم یعنی خبری که می گفت "اربعین ذراعا" می رود و این را نیز تقویت می کند و با اینکه خبر سندش در دست نیست می فرماید خیلی خوب است بلکه می توان گفت این همان تحدید جار از طرف شارع می باشد و بالاخره قول سوم که "اربعین دارا" بود را رد می کند و همان کلام شرایع که فرمود "مَطْرَحٌ" را تقویت می کند و می گوید این اخبار مطروح هستند زیرا خبری از اهل تسنن داریم که عایشه از پیغمبر صلوات الله علیه و آله نقل کرده که حضرت فرمودند "اربعین دارا" و چون این خبر مرسل است و از عامه می باشد مقبول نیست و آن اخبار دیگر نیز حمل بر تقیه می شوند، ما عرض می کنیم حمل بر تقیه جا دارد ما چند نوع تقیه داریم؛ اول اضطراریه که انسان میان اهل سنت رفته و ناچار است برای حفظ جاننش طبق اعمال آنها عمل کند مثل علی بن یقطین که به امر موسی بن جعفر علیهما السلام تا چند روز مثل آنها اعمالش را انجام داد، دوم تقیه مداراتیه که ما بین اهل تسنن می رویم و پشت سر آنها نماز می خوانیم و یا به حج می رویم طبق رویت هلال آنها عمل می کنیم و امثال ذلک، خب حالا صاحب جواهر در اینجا فرموده ما اخبار دیگر را حمل بر تقیه می کنیم در حالی که نه اضطراری هست و نه خوفی و نه نیاز به مدارا هست خب چرا باید این اخبار حمل بر تقیه شوند؟ خلاصه این اشکالات به صاحب جواهر وارد می باشد.

خب و اما همان طور که عرض کردیم صاحب وسائل اخبار مربوط به جیران را در کتاب الحج و در ابواب العشره ذکر کرده عنوان باب ۹۰ این است: «باب أن حد الجوار الذى يستحب مراعاته أربعون داراً من كل جانب».

خبر اول: (محمد بن يعقوب، عن على بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن جميل بن دراج، عن أبي جعفر عليه السلام قال: حد الجوار أربعون داراً من كل جانب من بين يديه، ومن خلفه، وعن يمينه، وعن شماله) (۱).

خبر سنداً صحیح است و کلاً چند خبر در این باب نقل شده که برخی صحیح و برخی موثق هستند.

صاحب حدائق در جلد ۲۲ حدائق در باب وقف همین بحث را مطرح کرده و اخبار مذکور را ذکر کرده و بعد فرموده: «أقول: والعجب كل العجب منهم (رضوان الله عليهم) في هذه المسألة حيث اختلفوا فيها كما عرفت، وقالوا ما قالوا، مع أنه قد روى ثقه الاسلام في الكافي هنا روايات تدل على القول الثالث الذى حكم المحقق فى الشرايع باطراحه، وجمله منهم كما عرفت إنما استندوا فيه إلى الروايه العامه، مع أن الكتاب المذكور فى أيديهم، عاكفون على درسه وشرحه ومطالعته، فمن الأخبار المشار إليها...الى قوله: وهذه الأخبار كما ترى واضحه الدلاله فى القول المذكور، وبه يظهر أنه هو المختار المنصور، وأن ما عداه بمحل من القصور، ولم أعر على من تنبه لهذه الروايات وذكرها فى هذا المقام منهم سوى شيخنا الشهيد الثانى فى المسالك، والعجب قوله بعد ذكرها ولولا شذوذ القول به بين أصحابنا لكان القول به حسناً " لكثرة رواياته من الطرفين، وكثيراً " ما يثبت الأصحاب قولاً " بدون هذا المستند، والعامه عاملون برواياتهم فى ذلك، انتهى» (۲).

ص: ۱۴۶

۱- وسائل الشيعه، شيخ حر عاملی، ج ۸، ص ۴۹۱، ابواب العشره، باب ۹۰، حدیث ۱، ط الإسلامیه.

۲- الحدائق الناظره، الشيخ يوسف البحرانى، ج ۲۲، ص ۲۱۰.

صاحب مفتاح الكرامه همان قول صاحب جواهر را تقویت کرده و اما عباراتی را در مورد صاحب حدائق بکار برده که بسیار عجیب است ایشان اینطور فرموده: «فما تحذلق (ادعای مهرات کردن) به صاحب الحدائق و شنع به علی الأصحاب و أنه لم یعر علی من تنبه لها غیر صاحب المسالك فی غیر محلّه، شیخ مسکین لا یتبع کلامهم و لا یجری علی اصولهم بل لا یعرفها و یأخذ فی التشنیع علیهم کأنّ بینه و بینهم عداوه. و كذلك لا یعجبنی فی المقام کلام صاحب المسالك...الی آخر کلامه» (۱).

## لو وقف علی الجیران / شرایط واقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: لو وقف علی الجیران / شرایط واقف / کتاب الوقف

بحثمان در این بود که اگر بر همسایگان وقف کرد به چه معنایی باید تفسیر و حمل شود، در جواهر و مفتاح الكرامه و امثال آن سه قول را از شرایط نقل کردند: «و لو وقف علی الجیران:

(۱): رجع إلى العرف

(۲): وقيل لمن یلی داره إلى أربعین ذراعاً و هو حسن

(۳): وقيل إلى أربعین داراً من کل جانب و هو مُطْرَحٌ» (۲).

تنها کسی که اصرار داشت بر اینکه قول سوم یعنی "أربعین داراً" درست است صاحب حدائق بود که بعد از ذکر اخباری که ما آنها را از جلد ۸ وسائل از باب ۹۰ از ابواب العشره خواندیم و گفتیم بعضی صحیح و برخی دیگر حسن و موثق می باشند قائل به قول سوم شد، خب ظاهر این است وقتی در یک موضوعی روایات صحیح داریم باید همان را اخذ کنیم و طبق همان فتوی بدهیم و همان روایات را معیار و ملاک عمل خودمان قرار بدهیم و تعجب است که با وجود چنین روایاتی فقهاء ما به آنها عمل نکرده اند.

ص: ۱۴۷

۱- مفتاح الكرامه، السيد جواد الحسينی العاملي، ج ۲۱، ص ۵۹۶.

۲- شرایع، علامه حلی، ج ۲، ص ۱۶۹، ط اسماعیلیان.

مرحوم آیت الله سید عبدالاعلی سبزواری در مذهب الاحکام همین بحث را مطرح کرده و بعد آن روایاتی که صاحب حدائق ذکر کرده و ما گفتیم سندشان خیلی خوب است را نقل کرده و فرموده: «و هذه الروایات مخالفه للمشهور و موافقه للعامه، و إباء العرف فی مثل هذه الأزمان و جمله من البلدان التي يتخلل شوارع وسیعه بین کل سته دور بل أقل فلا بد من حملها علی بعض مراتب الفضل فی المجاملات الأخلاقیه لا الإلزامیات التکلیفیه هذا مع عدم وجود قائل بها من القدماء، و لذا نسبت إلى الشذوذ. ثم أن الجار یعم المالك للدار أو الساکن فیها بالاستئجار أو غیره للسیره و ظهور الإطلاق» (۱).

ما در جواب عرض می کنیم که اولاً- شهرت سه قسم است؛ اول شهرت فتوایی، دوم شهرت روائی، سوم شهرت عملیه، در مانحن فیه شهرت فتوائیه وجود دارد که حجت نیست زیرا قول اول و دوم که نقل کردیم صرفاً فتوای مشهور بودند و روایت و دلیلی نداشتند اما قول سوم (أربعین دارا) که صاحب حدائق نیز قائل شده شهرت روائی دارد و در مقابل آن خبر متعارضی نداریم بنابراین اشکال ما به مهذب الاحکام این است که آن مرحومی که در تعارض خبرین است شهرت روائی می باشد نه شهرت فتوایی که دلیلی بر آن وجود ندارد و حجیتش ثابت نیست و اساساً مخالفت با شهرت فتوایی دلیل بر ضعف خبری نمی شود.

ثانیاً در مورد موافقت با عامه باید عرض کنیم که دیروز یک خبری از طریق عامه از عایشه نقل شد که پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده تا أربعین داراً، خب حالا- این اخباری که خواندیم و صحیحه هم در بینشان بود نیز می گفتند تا أربعین داراً منتهی باید توجه شود در اخباری که در باب مرحجات خبرین متعارضین ذکر شده امام صادق علیه السلام به زراره فرموده از بین دو خبری که هر دو مشهور هستند آن خبری که با عامه مخالف است را أخذ کن در حالی که در مانحن فیه آن طرف (قول اول و قول دوم) اصلاً خبر و مستند روائی ندارند بلکه فقط شهرت فتوایی دارند اما در قول سوم اخبار معتبری داریم که چهل خانه میزان است بنابراین بحثی که مربوط به خبرین متعارضین است را نباید به اینجا بیاوریم لذا کلام مهذب الاحکام صحیح نیست.

ص: ۱۴۸

"بنابراین قول صاحب جواهر فمن یحذو حذوه و قول مهذب الاحکام فمن یحذو حذوه را ما قبول نکردیم و گفتیم روایات معتبری داریم که تا چهل خانه را همسایه می داند و همین روایات میزان می باشند".

چند فرع در این مسئله بوجود می آید؛ اول اینکه آیا در جار ملکیت معتبر است یا نه؟ خیر ملکیت معتبر نیست بلکه چه مالک باشد و چه مستأجر و چه مستعیر همسایه محسوب می شود.

دوم اینکه اگر صاحب دار خانه اش را وقف کرد برای همسایه ها و وفات کرد و بعد تا بیایند و به این وقف عمل کنند همسایه عوض شد مثلاً خانه اش را فروخت و دیگری بجای او آمد حالا آیا در تشخیص جار حال تقسیم و عمل به وقف میزان است یا حال وقف واقف که وقف کرد و وفات کرد میزان می باشد؟ این یک امر عرفی است و در بعضی موارد باید به حاکم شرع رجوع کنیم البته بعداً خواهیم گفت که نوعاً واقف متولی و ناظر قرار می دهد لذا نظر آنها بسیار مهم می باشد.

سوم اینکه اگر همسایه ای در خانه اش سکونت ندارد و خانه اش را خالی گذاشته و رفته باز همسایه محسوب می شود یا نه؟

چهارم اینکه حین تقسیم وقف آیا باید به طور کلی به هر خانه ای مقداری بدهیم یا اینکه به تمام رئوس و نفراتی که در خانه ساکن هستند؟ اگر واقف گفته باشد به خانه ها بدهید خب به خانه می دهیم و آنها بین خودشان قسمت می کنند اما اگر گفته به خود همسایگان بدهید باید به تمام نفرات بدهیم زیرا مثلاً همان طور که زید همسایه اش است زن او فرزندان او نیز همسایه اش محسوب می شوند.



خب و اما در مورد آپارتمان ها که شاید ۴۰ طبقه یا بیشتر داشته باشد باید عرض کنیم که این مشمول آن روایات نیست زیرا الفاظ روایات این بود که "أربعین داراً من يمينه و شماله و أمامه و خلفه" که آپارتمان اینطور نیست بلکه خانه ها بالای سرش هستند لذا مشکل است بگوئیم تا چهل طبقه بالای سرش همسایه محسوب می شوند بلکه در اینجا عرف میزان می باشد لذا باید به عرف مراجعه کنیم و ببینیم تا چه اندازه ای همسایه حساب می کند.

چند فرع از امام رضوان الله عليه در تحرير الوسيله می خوانيم: «مسأله ۵۴ - لو وقف على أهل مشهد كالنجف مثلاً- اختص بالمتوطنين والمجاورين، ولا يشمل الزوار والمترددین.

مسأله ۵۵ - لو وقف على المشتغلين في النجف مثلاً من أهل بلد كطهران أو غيره اختص بمن هاجر من بلده إليه للاشتغال، ولا يشمل من جعله وطناً له معرضاً عن بلده.

مسأله ۵۶ - لو وقف على مسجد فمع الاطلاق صرفت منافعه في تعميره وضوئه وفرشه وخادمه، ولو زاد شيء يعطى لإمامه» (۱).

امام رضوان الله عليه در مسئله ۵۶ خادم مسجد را بر امام مسجد مقدم می دارد که این جای بحث دارد و ما باید ببینیم آیا امام مسجد مقدم است یا خادم مسجد؟ یختلف باختلاف الأحوال والعوارض گاهی خادم نقش بسیار مهم و ضروری برای مسجد دارد و از امام نقش بیشتری در مسجد دارد، حالا بعداً در این رابطه بحث خواهیم کرد إن شاء الله تعالى... .

### عبارات وقف/شرايط واقف/كتاب الوقف كتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: عبارات وقف/شرايط واقف/كتاب الوقف

ص: ۱۵۰

۱- تحرير الوسيله، الامام الخميني، ج ۲، ص ۷۴.

مسائلی را از تحرير الوسيله عرض کردیم و به اینجا رسیدیم که: «مسأله ۵۶ - لو وقف على مسجد فمع الاطلاق صرفت منافعه في تعميره وضوئه وفرشه وخادمه، ولو زاد شيء يعطى لإمامه» (۱).

گفتیم سه جور وقف داریم؛ وقف خاص، وقف عام که دو قسم است وقف بر جهت و وقف عناوین کلیه، وقف بر مسجد وقف بر جهت می باشد.

کلام در این است که این ترتیبی که برای وقف بر مسجد ذکر کردند و در آخر فرمودند اگر اضافه آمد يعطى لإمامه دلیلش چیست؟ .

(در شبهات موضوعیه به عرف عام و لغت مراجعه می شود مثلاً گفته شده آب پاک کننده است ولی الان با خاک مخلوط و

گِل شده حالا اینکه آیا هنوز آب محسوب می شود یا نه باید به عرف رجوع کنیم و اما در شبهات حکمیه باید به شارع رجوع کنیم، منشأ شبهه حکمیه یا عدم النص یا اجمال النص یا تعارض النصین می باشد، اگر شبهه بدویه باشد مجرای براءت است اگر مقرون به علم اجمالی باشد مجرای اشتغال است که شبهه محصوره و غیر محصوره دارد، اگر حالت سابقه داشته باشد مجرای استصحاب است خلاصه همه اینها را ما باید در دست داشته باشیم و اگر حل نشد به اصول رجوع می کنیم).

اینطور که امام رضوان الله علیه فرمودند مشکل است خصوصاً که زمان و مکان فرق می کند گاهی امام مسجد رکن مسجد است و اگر نباشد مسجد به طور کلی تعطیل می شود اما گاهی اینطور نیست بلکه اشخاص مختلفی امامت جماعت می کنند و طوری نیست که امام یک نفر و رکن مسجد باشد.

ص: ۱۵۱

ایشان در مسئله بعدی می فرمایند: «مسأله ۵۷ - لو قوف علی مشهد یصرف فی تعمیره وضوئه وخدامه المواظین لبعض الاشتغال اللازمه المتعلقه به» (۱).

در ایران امام زاده های فراوانی وجود دارد که همین نشانه علاقه و اعتقاد مردم ما به اهل بیت علیهم السلام می باشد، یکی از مطالبی که از ما خیلی می پرسند این است که مردم خیلی برای این امام زاده ها وقف می کردند منتهی گفتند که این موقوفات را در یک جا جمع می کنند و بعدا آن را برای امام زاده ها خرج می کنند که این درست نیست زیرا واقف پول را برای امام زاده مشخصی داده و نمی شود در جای دیگری خرج کرد زیرا بر خلاف نیت واقف خواهد بود "إن الوقوف علی ما یوقفها أهلها" باید نیت واقف در نظر گرفته شود و بر اساس آن نیت باید عائدات هر امام زاده را برای خود همان امام زاده خرج شود.

مسئله بعدی: «مسأله ۵۸ - لو وقفت علی سید الشهداء علیه السلام یصرف فی إقامة تعزیته من أجره القارئ وما یتعارف صرفه فی المجلس للمستمعین و غیرهم» (۲).

امام رضوان الله علیه وقف بر سید الشهداء علیه السلام را منصرف در عزاداری کرده ولی ظاهرا اینطور نباشد و این فرمایش ایشان خالی از تأمل نیست زیرا وقف بر سید الشهداء علیه السلام فقط منحصر در عزاداری نیست بلکه مثلا برای شناساندن و تاریخ و خواندن احادیث حضرت نیز می توان مصرف کرد علیّی حال برای فهمیدن نظر واقف در این موارد باید به اهل عرف رجوع کنیم.

ص: ۱۵۲

---

۱- تحریر الوسيله، الامام الخمينی، ج ۲، ص ۷۴.

۲- تحریر الوسيله، الامام الخمينی، ج ۲، ص ۷۴.

خب و اما يك مسئله ديگري در شرايع مطرح شده: «السابعه إذا وقف مسجدا فخرّب و خربت القرية أو المحله لم يعد إلى ملك الواقف ولا- تخرج العرصه عن الوقف و لو أخذ السيل ميتا فيئس منه كان الكفن للورثه (زيرا وقتي انسان مُرد اول كفن و دوم ديون و سوم وصيت و چهارم ميراث در نظر گرفته مي شود و در فرض مذکور كفن به وارث بر مي گردد)» (۱).

معلوم است كه در اجتماع هر چيزي كه مسئول و مديري ندارد حاكم شرع مسؤل آن مي باشد لذا بايد به فقيه مراجعه شود تا تكليفش مشخص شود و در اينجا ايشان مي فرمايد عرصه مسجد هنوز از وقف خارج نشده لذا بايد به فقيه مراجعه شود زيرا بالاخره مسجد احكامي دارد كه با خراب شدنش نيز باقي مي باشند البته خود همين بحثي است كه اگر مسجد خراب شود عرصه آن هنوز مسجد محسوب مي شود يانه، خاطر م هست كه آيت الله خوئي در كتابهاي خودشان دارند كه در اينصورت ديگر مسجد نخواهد بود زيرا مسجد به آن هيئت و شكل خاص گفته مي شود كه ديگر از آن حالت خارج شده لذا احكام مسجد بر آن بار نمي شود بر خلاف برخي ديگر از فقهاء كه مي گویند عرصه نيز حكم مسجد را دارد و اگر مثلا شهرداري مي خواهد خراب كند و خيابان بسازد بايد علامتي بگذارد تا مثلا اشخاص جنب و حائض وارد آنجا نشوند و يا اعمالی كه هتك حرمت مسجد محسوب مي شود بجا آورده نشود.

فرع ديگري كه مطرح شده اين است كه واقف مي تواند وقف كند و شرط كند كه خودش ناظر باشد يعني نظارت بر وقف را براي خودش قرار بدهد و همچنين مي تواند نظارت را براي ديگري قرار بدهد، صاحب جواهر اين بحث (نظارت بر وقف) را بنحو وافي و كافي در جواهر مطرح کرده و فرموده: «و كيف كان فلا إشكال في أنه يجوز أن يجعل الواقف النظر في الموقوف لنفسه خاصه ولغيره كذلك ولهما معا على الاشتراك والاستقلال...الي آخر كلامه» (۲).

ص: ۱۵۳

۱- شرايع، علامه حلي، ج ۲، ص ۱۷۴، ط اسماعيليان.

۲- جواهر الكلام، شيه محمد حسن نجفي جواهری، ج ۲۸، ص ۲۲.

صاحب جواهر در ادامه یک مطلبی را بیان کرده و فرموده برای عدالت ناظر دلیلی نداریم اما در وقف حضرت امیر علیه السلام که بعدا خواهیم گفت حضرت فرموده کسی بر این وقف نظارت کند که اهل اعتماد و اهل امانت باشد، در وسائل الشیعه و در باب ۱۰ از ابواب وقوف و صدقات احادیث زیادی از اهل بیت علیهم السلام در این رابطه نقل شده است که مطالعه بفرمائید، حضرت امیر علیه السلام در وقفشان فرمودند وقف کردم ولیکن باید در اختیار کسی باشد که هدی و مشی او خوب باشد مسلمان و مورد وثوق باشد و اهل امانت باشد حالا ما باید بینیم آیا اینکه حضرت اینطور فرموده دلیل بر اعتبار این اوصاف در مورد ناظر در وقف می باشد یا نه؟ که ما عرض می کنیم خیر اینطور نیست زیرا اولاً حضرت این کار را کرده ولی لا یتفاد منه که اینها شرط باشند بلکه کار بسیار خوب و پسندیده ای می باشد ثانیاً برای اعتبار چنین اوصافی در مورد ناظر در وقف نیاز به دلیل دیگری داریم که چنین دلیلی وجود ندارد.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ... .

### متولی و ناظر / شرایط واقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: متولی و ناظر / شرایط واقف / کتاب الوقف

عرض کردیم واقف می تواند ناظر یا متولی برای چیزی که وقف می کند قرار بدهد تا بعد از خودش آن را مدیریت کند زیرا اگر اینطور نکند ممکن است غاصبی آن را غصب کند، ناظر کسی است که در انجام کارهایی که مربوط به وقف است با او مشورت می کنند و از او مصلحت خواهی می کنند.

ص: ۱۵۴

امام رضوان الله علیه در این رابطه (ناظر و متولی) ۱۳ مسئله از مسئله ۷۸ به بعد در تحریر الوسیله ذکر کرده که ما اول مسائل را یک به یک می خوانیم و بعد دلائل آنها را مورد بررسی قرار می دهیم.

مسئله ۷۸: «يجوز للواقف أن يجعل توليه الوقف ونظارته لنفسه دائماً أو إلى مده مستقلاً ومشاركاً مع غيره (زیرا اختیار مال با صاحبش است، الناس مسلطون على اموالهم)، وكذا يجوز جعلها للغير كذلك (مثلاً برای زید به تنهایی یا برای زید و عمرو باهم و در اینصورت نیز هر کدام مستقل و یا مشترک باهم و همچنین دائمی و یا إلى مده، زیرا شارع مقدس فرموده الوقف على ما يوقفها أهلها)، بل يجوز أن يجعل أمر جعل التولية بيد شخص (مثلاً بگوید بعد از من زید اختیار دارد که برای وقف متولی تعیین کند)، فيكون المتولى من يعينه ذلك الشخص، بل يجوز جعل التولية لشخص ويجعل أمر تعيين المتولى بعده بيده، وهكذا يقرر أن كل متول يعين المتولى بعده» (۱).

مسئله ۷۹: «إنما يكون للواقف جعل التولية لنفسه أو لغيره حين إيقاع الوقف وفي ضمن عقده، وأما بعد تماميته فهو أجنبي عن الوقف، فليس له جعل التولية ولا عزل من جعله متولياً إلا إذا اشترط في ضمن عقد لنفسه ذلك (عزل المتولی)، بأن جعل التولية

لشخص و شرط أنه متى أراد أن يعزله عزله» (٢).

مسألة ٨٠: «لا إشكال في عدم اعتبار العدالة فيما إذا جعل التولية والنظر لنفسه، والأقوى عدم اعتبارها لو جعلها لغيره أيضا، نعم يعتبر فيه الأمانة (أمين باشد) والكفاية (با كفايت باشد)، فلا يجوز جعلها خصوصا في الجهات والمصالح العامه لمن كان خائنا غير موثوق به (زيرا اگر اينطور نباشد يك كار سفهي مي شود و از طرفي ادله ي داله ي بر مشروعيت وقف انصراف دارند از جائي كه متولى سفيه و خائن باشد)، وكذا من ليس له الكفاية في توليه أمور الوقف، ولا يجوز جعل التولية للمجنون ولا الطفل حتى المميز إن أريد عمل التولية من إجاره الوقف وأمثالها مباشرة، وأما إذا جعل التولية له حتى يقوم القيم بأمرها ما دام قاصرا فالظاهر جوازه ولو كان غير مميز، بل لا يبعد الجواز في جعلها لمجنون متوقع برؤه ويقوم الولي مقامه إلى أن يفيق» (٣).

ص: ١٥٥

- 
- ١- تحرير الوسيله، الامام الخميني، ج ٢، ص ٨٢، مسئله ٧٨.
  - ٢- تحرير الوسيله، الامام الخميني، ج ٢، ص ٨٢، مسئله ٧٩.
  - ٣- تحرير الوسيله، الامام الخميني، ج ٢، ص ٨٢، مسئله ٨٠.

در اسلام عدالت یک مسئله بسیار مهمی می باشد و اسلام عنایت زیادی به آن دارد لذا ما باید بینیم معنای دقیق عدالت چیست؟ آیا عدالت ملکه است یعنی انسان در نتیجه ممارست می تواند آن را کسب کند یا اینکه عدالت این است که انسان گناه نکرده باشد؟ فرق این دو این است که اگر بگوئیم عدالت یعنی ترک معصیت کسی که بالغ شد در همان لحظه اول چون گناهی نکرده باید بگوئیم عادل است اما اگر بگوئیم عدالت ملکه است باید مدتی ممارست کند تا ملکه عدالت در وجودش و در روحش بوجود بیاید یا مثلاً- اگر فرضاً خداوند متعال کسی را خلق الساعه شخصی را بالغ آفرید در این صورت اگر بگوئیم عدالت ملکه است باید مدتی را مداومت بر ترک معصیت و انجام وظیفه کند تا عادل بشود اما اگر بگوئیم عدالت ترک معصیت است چون این شخص همین الان آفریده شده و گناهی نکرده پس عادل می باشد.

فقهاء ما نوعاً می فرمایند عدالت ملکه می باشد یعنی هر شخصی باید ممارست بر ترک گناه و انجام فرائض داشته باشد تا اینکه یک حالتی در روحش بوجود بیاید که گناه نکند اما صاحب جواهر می فرماید عدالت ملکه نیست و اگر ملکه باشد من فقط دو نفر را در بین علماء سراغ دارم که این ملکه را دارند یکی سید ماجد بحرانی صاحب تفسیر برهان و دیگری مقدس اردبیلی رضوان الله علیهما از این جهت عدالت ترک معصیت می باشد.

مسأله ۸۱: «لو جعل التولیه لشخص لم یجب علیه القبول (زیرا طرفینی است)، سواء كان حاضراً فی مجلس العقد أو غائباً بلغ إلیه الخیر ولو بعد وفاه الواقف».

ولو جعل التولية لأشخاص على الترتيب وقيل بعضهم لم يجب القبول على من بعده، ومع عدم القبول كان الوقف بلا- متول منصوب (که در اینصورت حاکم شرع مشخص می کند).

ولو قبل التولية فهل يجوز له عزل نفسه كالوكيل أم لا؟- قولان لا يترك الاحتياط بعدم العزل، ومعه يقوم بوظائفه مع المراجعة إلى الحاكم ونصبه» (۱).

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

## متولی و ناظر / شرایط واقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: متولی و ناظر / شرایط واقف / کتاب الوقف

در بحث گذشته درباره وقف بر همسایگان سه قول وجود داشت، مشهور فقهاء ما فرمودند برای تشخیص اینکه همسایه به چه کسانی گفته می شود باید به عرف مراجعه کرد، قول دوم این بود که از هر خانه تا چهل ذراع و مادونه همسایه محسوب می شوند و قول سوم این بود که از هر طرف تا چهل خانه همسایه محسوب می شوند و گفتیم چند خبر در باب ۹۰ از ابواب العشره که برخی از آنها صحیح هستند وجود دارد که بر این قول سوم دلالت دارند و از حدائق نقل کردیم که ایشان تعجب کرده بود که فقهاء توجهی به این اخبار ندارند، حالا یکی از بزرگواران در این رابطه مطالبی را نوشته اند، ابتدا ذکر شده که در قران کریم خداوند متعال درباره همسایه اینطور فرموده: (وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْجَارِ الْجُنُبِ) (۲) و بعد ایشان چند نکته ذکر کرده اند؛ اول اینکه خبر ۴۰ ذراع شاذ است، بله اصلاً در اصول همچین خبری نداشتیم و خبر بودنش اصلاً معلوم نیست البته احتمال سهو القلم نیز وجود دارد یعنی "اربعین جارا" بوده و سهواً "اربعین ذراعاً" نوشته شده چرا که سابقاً با خط کوفی می نوشتند و نقطه هم نمی گذاشتند.

ص: ۱۵۷

۱- تحریر الوسيله، الامام الخميني، ج ۲، ص ۸۳، مسئله ۸۱.

۲- نساء/سوره ۴، آیه ۳۶.

دوم اینکه وقتی در اخبار باب ۹۰ گفته شده "اربعین داراً" می شود اینها را با احسان و وحدت مومنین و "إنما المومنون إخوه" تأیید کرد، منتهی ما عرض می کنیم که اینطور نیست و نمی تواند اربعون داراً را تأیید کند آن یک کبرای کلی در مورد کمک و احسان به همسایگان است ولی این بحث در صغری است که همسایه به چه کسی گفته می شود لذا نمی توانیم به آن کبری تمسک کنیم زیرا می شود تمسک به عام در شبهات مصداقیه خود عام.

خب و اما بحثمان در ناظر و متولی بود، دیروز عرض کردیم که امام رضوان الله علیه ۱۳ موضوع را در تحریر الوسيله در مورد ناظر و متولی در ضمن مسائلی مطرح کرده که مقداری از آنها را خواندیم و اما مسئله بعدی این است که: «مسأله ۸۳ - لو عين



الواقف وظيفه المتولى وشغله فهو المتبع، ولو أطلق كانت وظيفته ما هو المتعارف من تعمیر الوقف وإجارته وتحصيل أجرته وقسمتها على أربابه وأداء خواجه ونحو ذلك، كل ذلك على وجه الاحتياط ومراعاة الصلاح (زیرا مال خودش نیست و امین است)، و ليس لأحد مزاحمته فيه حتى الموقوف عليهم (زیرا موقوف عليهم فقط مصرف کننده هستند)، ويجوز أن يجعل الواقف توليه بعض الأمور لشخص وبعضها لآخر، فجعل أمر التعمير وتحصيل المنافع مثلا لأحد وأمر حفظها وقسمتها على أربابها لآخر أو جعل لواحد أن يكون الوقف بيده وحفظه وللآخر التصرفات ولو فوض إلى واحد أمرا كالتعمير وتحصيل الفائدة وأهمل باقى الجهات من الحفظ والقسمه وغيرهما كان الوقف بالنسبه إلى غير ما فوض إليه بلا متول (و هر چیزی که متولی نداشته باشد باید به حاکم شرع مراجعه شود) منصوب، فيجرى عليه حكمه الآتى» (1).

ص: ۱۵۸

---

۱- تحرير الوسيله، الامام الخميني، ج ۲، ص ۸۳، مسئله ۸۳.

مسألة ٨٤: «لو عين الواقف للمتولى شيئاً من المنافع تعين، وكان ذلك أجره عمله ليس له أزيد منه وإن كان أقل من أجره مثله، ولو لم يعين شيئاً فالأقرب أن له أجره المثل» (١).

مسألة ٨٥: «ليس للمتولى تفويض التولية إلى غيره (زيراً واقف أو را تعين كرده و الوقوف على حسب ما يوقفها أهلها) حتى مع عجزه عن التصدي إلا- إذا جعل الواقف له ذلك عند جعله متولياً، نعم يجوز له التوكيل في بعض ما كان تصديده وظيفته إن لم يشترط عليه المباشرة» (٢).

مسألة ٨٦: «يجوز للواقف أن يجعل ناظراً على المتولى، فإن أحرز أن المقصود مجرد اطلاعه (أى الناظر) على أعماله لأجل الاستيثاق فهو (أى المتولى) مستقل في تصرفاته ولا- يعتبر إذن الناظر في صحتها (أعمال المتولى) ونفوذها، وإنما اللازم عليه (أى الناظر) اطلاعه، وإن كان المقصود إعمال نظره (ناظر) وتصويبه لم يجز له (متولى) التصرف إلا بإذنه (ناظر) وتصويبه، ولو لم يحرز مراده فاللازم مراعاة الأمرين (يعنى متولى هم باید کارها را انجام بدهد و هم باید به نظر و اطلاع ناظر برساند و با تصویب او قدم بردارد و کار کند)» (٣).

مسألة ٨٧: «لو لم يعين الواقف متولياً أصلاً ففي الأوقاف العامة (مساجد و مشاهد و أمثال ذلك) يكون الحاكم أو المنصوب من قبله متولياً على الأقوى، وكذا في الخاصة (زيراً حاكم شرع و امام به امور اجتماعى نظر دارد و این نیز یکی از همین مسائل اجتماعى مى باشد) فيما يرجع إلى مصلحة الوقف ومراعاة البطون من تعميره وحفظ الأصول وإجارتها للبطون اللاحقه، وأما بالنسبة إلى تنميته وإصلاحاته الجزئية المتوقف عليها حصول النماء الفعلى كتنقيه أنهاره وكرية وحرثه وجمع حاصله وتقسيمه وأمثال ذلك فأمرها راجع إلى الموقوف عليهم (زيراً فعلاً موقوف عليهم مالك هستند) الموجودين» (٤).

ص: ١٥٩

- ١- تحرير الوسيلة، الامام الخميني، ج ٢، ص ٨٣، مسئله ٨٤.
- ٢- تحرير الوسيلة، الامام الخميني، ج ٢، ص ٨٤، مسئله ٨٥.
- ٣- تحرير الوسيلة، الامام الخميني، ج ٢، ص ٨٤، مسئله ٨٦.
- ٤- تحرير الوسيلة، الامام الخميني، ج ٢، ص ٨٤، مسئله ٨٧.

مسأله ۸۸: «فی الأوقاف التي توليتها للحاكم ومنصوبه، مع فقدهما وعدم الوصول إليهما توليتها لعدول المؤمنين» (۱).

این یک بحث بسیار مهمی در فقه ما می باشد، ما قائل به ولایت فقیه هستیم اما در صورتی که فقیه نباشد باید به عدول مومنین مراجعه شود و در این رابطه روایاتی داریم که از اهل بیت علیهم السلام سوال می شود گاهی که ما به شما و حاکم دسترسی نداریم به چه کسی باید مراجعه کنیم و بعد شخص سائل می گوید در صورت نبودن فقیه و حاکم من و عبدالحمید به امورات مختلف نظارت و رسیدگی می کنیم، حضرت در جوابش می فرمایند: "إن كان مثلك و مثل عبدالحمید فلا بأس" یعنی اگر افراد مثل تو که عادل و مورد وثوق هستی و مثل عبدالحمید هستند اشکالی ندارد، اسلام هیچوقت نمی خواهد جامعه و مردم بدون ولی و مدیر باشند و شکی نیست که جامعه مدیر می خواهد لذا در صورت نبودن فقیه و حاکم مردم را به عدول از مومنین ارجاع داده.

مسأله ۸۹: «لا فرق فيما كان أمره راجعا إلى الحاكم بين ما إذا لم يعين الواقف متوليا وبين ما إذا عين ولم يكن أهلا لها أو خرج عن الأهلية، فإذا جعل للعادل من أولاده ولم يكن بينهم عادل أو كان ففسق كان كأن لم ينصب متوليا (که در این صورت حاکم شرع متولی آن می شود)» (۲).

### متولی و ناظر / شرایط واقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: متولی و ناظر / شرایط واقف / کتاب الوقف

فروعی از امام رضوان الله علیه در اینکه واقف می تواند ناظر و یا متولی برای عین موقوفه قرار بدهد تا آن را اداره کند عرض کردیم اما حالا بحث در دلایل این فروع می باشد.

ص: ۱۶۰

۱- تحریر الوسيله، الامام الخميني، ج ۲، ص ۸۴، مسئله ۸۸.

۲- تحریر الوسيله، الامام الخميني، ج ۲، ص ۸۴، مسئله ۸۹.

آدرس: مفتاح الكرامه جلد ۲۱، جواهر جلد ۲۹، تذکره جلد ۲۰، مهذب الاحکام جلد ۲۲، در این کتب دلایل فروعی که عرض کردیم ذکر شده است.

اول اینکه جائز است واقف ناظری قرار بدهد تا نظارت داشته باشد بر اینکه وقف با همان کیفیتی که در نظر واقف بوده اجراء و عملی شود و دوم جواز قرار دادن متولی برای اداره موقوفه طبق نظر واقف.

"ادله جواز قرار دادن ناظر و متولی توسط واقف بر موقوفه:"

در میان امامیه اختلافی نیست در اینکه واقف می تواند یک متولی و ناظر برای وقف قرار بدهد و بر این مطلب اجماع وجود دارد اما خب معلوم است که این قبیل اجماعات نمی توانند دلیل مستقل باشند زیرا اجماع مدرکی هستند یعنی مدرک مجمعین در دست ماست و آنها اجتهاد کرده اند و از این روایات اینطور فهمیده اند و ما نیز اجتهاد می کنیم منتهی این اجماع خودش نمی تواند یک دلیل مستقل و تعبدی باشد و چه بسا اجتهاد آنها با اجتهاد ما متفاوت باشد مثلاً قرن ها معتقد بودند آب چاه با ملاقات نجاست نجس می شود و باید برای هر نجاستی چند دلو از آب چاه کشیده شود تا آب چاه پاک شود و بر این مطلب اجماعات زیادی نیز وجود داشت ولی خب بعداً فقهاء ما فهمیدند که ادله وافی بر این مطلب نیستند یا روایات ضعیف هستند و یا معارض دارند و خلاصه دلالت بر این مطلب ندارند لذا فقهاء ما مدرک مجمعین را مورد بررسی قرار دادند و اجتهاداً فرمودند آب چاه نیز مانند آب جاری و کر و باران تا اُحد از اوصاف ثلاثه (رنگ و بو و مزه) بواسطه ملاقات با نجاست تغییر نکند نجس نمی شود، علیّی حال اجماع مذکور در ما نحن فیه مدرکی است نه تعبدی لذا حجت نمی باشد.

دلیل دوم: روایاتی که دلالت دارند بر اینکه: "الوقوف علی حسب ما یوقفها أهلها".

خبر اول: (محمد بن علی بن الحسین یاسناده عن محمد بن الحسن الصفار أنه كتب إلى أبي محمد الحسن بن علی علیهما السلام فی الوقف " وما روی فیہ " الوقوف وما روی فیها عن آباءہم علیہم السلام، فوقع علیہ السلام: الوقوف تكون علی حسب ما یوقفها أهلها إن شاء الله.

ورواه الشيخ یاسناده عن محمد بن الحسن الصفار مثله (۱).

سند حدیث: شیخ صدوق طبقه ۱۰ و صفار طبقه ۸ است و شیخ این حدیث را از کتاب صفار گرفته و اسناد صدوق به صفار صحیح است و نجاشی در مورد صفار که محمد بن حسن بن فروخ است فرموده کان وجهاً فی اصحابنا القمیین، ثقہ عظیم القدر، مات بقم فی سنه مئیین و تسعین، آیت الله العظمی آقای خوئی در معجم رجال حدیث در مورد صفار فرموده وقع بهذا العنوان (محمد بن حسن بن صفار) فی اسناد کثیر من الروایات تبلغ خمس مئه و اثنین و سبعین در ۵۷۲ خبر اسم این شخص واقع شده است، خبر سنداً صحیح می باشد.

خبر دوم: (محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی قال: كتب بعض أصحابنا إلى أبي محمد علیه السلام فی الوقوف وما روی فیها، فوقع علیہ السلام: الوقوف علی حسب ما یقفها أهلها إن شاء الله) (۲).

این دو خبر در واقع یک خبر است که مشایخ ثلاثه آن را نقل کرده اند و دلالت دارد بر اینکه واقف هر شرطی که در نظر بگیرد و در وقف بگنجاند وقف بر همان اساس واقع می شود و نافذ و صحیح می باشد.

ص: ۱۶۲

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۳، ص ۲۹۵، ابواب وقوف و صدقات، باب ۲، حدیث ۱، ط الإسلامیه.

۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۳، ص ۲۹۵، ابواب وقوف و صدقات، باب ۲، حدیث ۲، ط الإسلامیه.

دلیل سوم: در هر معامله ای عقد باشد یا ایقاع آن شخصی که صاحب مال است می تواند شروطی بگذارد منتهی اولاً نباید مخالف مقتضای عقد باشد و ثانیاً نباید مخالف کتاب و سنت باشد و در مانحن فیه نیز همین طور است مال متعلق به واقف است و "الناس مسلطون علی أموالهم" لذا می تواند شرط نظارت کند و یا شرط کند یک نفر متولی مال موقوفه باشد و این شروط هیچ اشکالی ندارند زیرا با مقتضای عقد منافاتی ندارند و کل شرط لم یکن منافياً لمقتضی العقد صحیح و نافذ، این خودش یک دلیل است و مطلبی می باشد که ارتکاز متشرعه و فقهاء بر این جاری است.

دلیل چهارم: روایاتی داریم که دلالت دارند بر اینکه متولی و ناظر برای وقف قرار داده شده و ائمه علیهم السلام بر آن صحه گذاشته اند که این اخبار در باب ۴ از ابواب وقوف و صدقات ذکر شده اند.

خبر اول: (وفی کتاب (اکمال الدین) عن محمد بن أحمد السنانی وعلی بن أحمد بن محمد الدقاق والحسین بن ابراهیم بن هشام المؤدب وعلی بن عبد الله الوراق کلهم عن ابي الحسين محمد بن جعفر الأسدی فیما ورد علیه من جواب مسائله عن محمد بن عثمان العمری، عن صاحب الزمان علیه السلام وأما ما سألت عنه من الوقف علی ناحیتنا وما يجعل لنا ثم یتحتاج إلیه صاحبہ فکل ما لم یسلم (قبض و اقباض صورت نگرفته) فصاحبہ فیہ بالخیار، وکل ما سلم فلا خیار فیہ لصاحبہ احتیاج أو لم یتحتاج، افتقر إلیه أو استغنی عنه " إلی أن قال: " وأما ما سألت عنه من أمر الرجل الذی يجعل لناحیتنا ضیعہ (مزرعه و باغستان) ویسلمها من قیم یقوم فیها ویعمرها ویؤدی من دخلها خراجها ومؤنتها، ویجعل ما بقی من الدخل لناحیتنا فإن ذلک جائز لمن جعله صاحب الضیعہ فیما علیها (این عبارت دلیل بر جواز قرار دادن ناظر و متولی می باشد)، إنما لا یجوز ذلک لغيره (قیم)) (۱).

ص: ۱۶۳

سند حدیث: محمد بن أحمد السنانی وعلی بن أحمد بن محمد الدقاق والحسین بن إبراهيم بن هشام المؤدب وعلی بن عبد الله الوراق، این چهار نفر از اساتید صدوق هستند ولیکن تصریح به توثیق هیچکدامشان نشده منتهی از این جهت که از اساتید صدوق هستند خودش یک جایگاهی برایشان معین می کند، این چهار نفر جمیعاً از اَبی الحسین محمد بن جعفر الأَسَدی که ثقه است و توقیعات زیادی به نام او وارد شده نقل کرده اند، این شخص توقیعاتی را خدمت نواب امام عصر علیه السلام می داده و جواب را تحویل می گرفته و این خیر را از محمد بن عثمان العمری نایب دوم حضرت گرفته، نواب چهارگانه مقام بسیار بالایی دارند اولین آنها عثمان بن سعید و دوم محمد بن عثمان و سوم حسین بن روح و چهارم علی بن محمد سمری می باشد در نماز شب حتماً برای این نواب اربعه دعا کنید.

دلیل پنجم: موقوفات خود ائمه علیهم السلام که در بعضی از آنها ناظر و متولی قرار داده اند از جمله در خبر ۴ از باب ۱۰ از ابواب وقوف و صدقات که در آن أبو ابراهیم یعنی حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام ناظر و متولی قرار داده که از اینجا نیز معلوم می شود قرار دادن ناظر و متولی برای وقف جایز می باشد.

نتیجه بحث: جایز است که واقف برای مال موقوفه خود ناظر و متولی قرار بدهد.

### متولی و ناظر / شرایط واقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: متولی و ناظر / شرایط واقف / کتاب الوقف

بحثمان در ادله ی مسائلی بود که امام رضوان الله در تحریر الوسیله مطرح کردند، ایشان بعد از بحث و اثبات اینکه جایز است واقف یک ناظر و متولی برای آن چیزی که وقف کرده قرار بدهد در مسئله ۸۰ اینطور فرمودند: "لا إشکال فی عدم اعتبار العداله فیما إذا جعل التولیه والنظر لنفسه"، فعلاً بحث عدالت ناظر و متولی مطرح است، در جائی که نظارت و تولیت با خودش باشد عدالت لازم نیست چون دلیلی بر این مطلب نداریم و اما: "والأقوی عدم اعتبارها لو جعلها لغيره أيضاً" چون برای این مطلب نیز دلیلی نداریم و ادله عامه نیز چنین دلالتی ندارند بلکه فقط دلالت دارند بر اینکه: "الوقوف علی ما یوقفها اهلها" لذا اگر بخواهیم چیزی مثل همین عدالت را اضافه کنیم دلیل نیاز دارد و از طرفی عدالت یک مرتبه بسیار بلند و بزرگی می باشد و قبلاً گفتیم که عدالت یعنی اینکه انسان یک ملکه ای داشته باشد و بر اساس آن از ارتکاب گناه خود داری کند، صاحب جواهر نیز فرموده اقوی این است که لازم نیست متولی و ناظر عادل باشد و همچنین صاحب عروه نیز فرموده والأقوی ما قواه صاحب الجواهر اما صاحب ریاض قائل است که باید متولی عادل باشد، صاحب ریاض بیشتر توجهش به اجماعات است البته اجماعاتی که ایشان بیان می کنند بیشتر اجماعات منقول هستند، "نعم یعتبر فیہ الأمانه والكفایه" بالاخره متولی و ناظر باید مورد وثوق باشد زیرا در عرف عقلاء چنین سمتی را به خائن و فاسق نمی دهند و همچنین ادله ی داله ی بر مشروعیت وقف از این موارد انصراف دارند و دلالت دارند بر اینکه وقف یک جایگاه بلندی دارد و یک عمل قربی بسیار مهمی می باشد خب حالا- در یک عمل به این مهمی که انسان دارد ایثار می کند و از مال خودش می گذرد و آن را در اختیار موضوع مورد نظرش قرار می دهد قطعاً مالش را در اختیار یک فاسق و خائن و فاجر قرار نمی دهد لذا ادله داله بر مشروعیت وقف از این

مورد انصراف دارند و از طرفی ارتکاز متشرعه نیز قرار دادن فاسق و خائن به عنوان متولی و ناظر بر وقف را قبیح می‌داند و قبول نمی‌کند، "فلا يجوز جعلها خصوصا في الجهات والمصالح العامه لمن كان خائنا غير موثوق به"، زیرا اگر اینطور نباشد یک کار سفهی می‌شود و از طرفی ادله‌ی داله‌ی بر مشروعیت وقف انصراف دارند از جایی که متولی سفیه و خائن باشد و وقتی مشمول ادله نشد فاسد می‌شود و اصل در عقود فساد است إلا ما خرج بالدلیل، "و کذا من لیس له الکفایه فی تولیه أمور الوقف"، یعنی بتواند وظیفه و کار و شغلی که به عهده اش گذاشته می‌شود را بر اساس اسلوب و قواعد و قوانینی که برای آن شغل و کار در نظر عقلاء هست به خوبی انجام بدهد، و بعد ایشان در مورد تولیت و نظارت مجنون و طفل اینطور می‌فرماید: "ولا يجوز جعل التولیه للمجنون ولا الطفل حتی المميز إن أريد عمل التولیه من إجاره الوقف وأمثالها مباشره، وأما إذا جعل التولیه له حتی یقوم القیم بأمرها ما دام قاصرا فالظاهر جوازہ ولو كان غير مميز، بل لا یبعد الجواز فی جعلها لمجنون متوقع برؤه ویقوم الولی مقامه إلی أن یفیک"، این مسئله تقریبا روشن می‌باشد.

ص: ۱۶۴

صاحب وسائل در باب ۱۰ از ابواب وقوف و صدقات روایاتی ذکر کرده که برخی گمان کرده اند دلیل بر عدالت ناظر و متولی می‌باشد، خبر ۴ از این باب ۱۰ خیلی مفصل است و از ابو ابراهیم یعنی موسی بن جعفر علیهما السلام نقل شده که در آن حضرت برای عبد الرحمن بن حجاج موقوفات فاطمه زهراء و ائمه علیهم السلام را توضیح می‌دهند، در روایت ذکر شده که فاطمه زهراء سلام الله علیها اینطور وقف فرمودند که: "فإن وجد فيهم من یرضی بهداه (هیدی صحیح است به معنای مشی) وإسلامه وأمانته فإنه یجعلہ إلیه إنشاء"، منتهی ما عرض می‌کنیم که این غیر از آن عدالتی است که در امام جماعت و قاضی و شاهد و استماع طلاق و امثال ذلک وجود دارد بلکه این فقط می‌خواهد بگوید کسی باید باشد که مورد وثوق و اعتماد باشد.

امام رضوان الله علیه در مسئله ۸۱ فرمودند: "لو جعل التولیه لشخص لم یجب علیه القبول (زیرا یک امر طرفینی است)، سواء كان حاضرا فی مجلس العقد أو غائبا بلغ إلیه الخیر ولو بعد وفاه الواقف.

ولو جعل التولیه لأشخاص علی الترتیب (در طول هم مثلا- زید و بعد عمرو و بعد بکر) وقبل بعضهم لم یجب القبول علی من بعده (همان طور که از اول قبول برای این شخص واجب نبود الان که در ترتیب قرار گرفته نیز قبول بر او واجب نیست)، ومع عدم القبول كان الوقف بلا متول منسوب (که در اینصورت حاکم شرع مشخص می‌کند).

ولو قبل التولیه فهل یجوز له عزل نفسه کالوکیل (وکالت از عقود جائزه است و طرفین هر وقت که بخواهند می‌توانند عقد را به هم بزنند مگر اینکه در ضمن یک عقد لازمی شرط شده باشد که در اینصورت "المومنون عند شروطهم" اقتضاء می‌کند که نتوانند به هم بزنند) أم لا؟ قولان لا یترک الاحتیاط بعدم العزل (زیرا در عقدی که مثل وکالت است از اول معلوم بود که هر وقت هر کدام بخواهند می‌توانند کنار بروند و در واقع معیار اذن هر کدام از وکیل و موکل برای دیگری می‌باشد اما در اینجا وقف عقد لازم است و شخص متولی بودن را قبول کرده و دلیل مسموع و مقبولی نداریم که بتواند خودش را عزل کند)، ومعہ یقوم بوظائفه مع المراجعہ إلی الحاکم ونصبه (شاید وقتی خودش را عزل کرده عزلش مثل وکالت درست و نافذ بوده که در اینصورت موقوفه می‌شود موقوفه بلا متولی لذا ما می‌گوئیم احتیاط آن است که هم خودش کار کند و هم آن کسی که



حاکم شرع نصب می کند و اگر حاکم شرع با ولایتش خود همین شخص را نصب کرد صحیح است» (۱).

ص: ۱۶۵

---

۱- تحریر الوسیله، الامام الخمینی، ج ۲، ص ۸۳، مسئله ۸۱.

مسأله ۸۲: «لو جعل التولية لاثنين فإن جعل لكل منهما مستقلا استقلال، ولا يلزم عليه مراجعه الآخر، وإذا مات أحدهما أو خرج عن الأهلية انفرد الآخر، وإن جعلهما بالاجتماع ليس لأحدهما الاستقلال، وكذا لو أطلق (تصريح نکرد که مشترک کار کنید یا مستقل) ولم تكن على إرادة الاستقلال قرائن الأحوال، فحينئذ لو مات أحدهما أو خرج عن الأهلية يضم الحاكم إلى الآخر شخصا آخر على الأحوط لو لم يكن الأقوى» (۱).

### متولی و ناظر / شرایط واقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: متولی و ناظر / شرایط واقف / کتاب الوقف

مسأله ۸۴: «لو عين الواقف للمتولى شيئاً من المنافع تعين (زیرا عقدی است که بین الطرفين منعقد شده و فرض بر این است که طرفین آن را قبول کرده اند لذا "أوفوا بالعقود" اقتضاء می کند که اگر واقف برای متولی چیزی معین کرد تعین پیدا کند)، وكان ذلك أجره عمله ليس له أزيد منه وإن كان أقل من أجره مثله (چون خودش آن مقدار معین را قبول کرده)، ولو لم يعين شيئاً فالأقرب أن له أجره المثل (واقف چیزی معین نکرده و از طرفی یکی از قواعد فقهی ما این است که عمل مسلمان محترم است یعنی اگر کاری انجام داد باید چیزی به او داده شود، البته اگر کسی تبرعاً کار کرد و یا غصباً و بدون اجازه کار کرد شرعاً مستحق چیزی نیست در غیر اینصورت اگر تبرعی کار نکند و با اذن صاحب کار باشد مستحق اجره المثل می باشد)» (۲).

چند سال قبل از شورای اسلامی مراجعه کردند و سوال کردند زن هائی که مدتی در خانه شوهر کار کرده اند و حالا می خواهند طلاق بگیرند و یا اصلاً طلاق در کار نیست بلکه زن می گوید من در این چند سال کار کرده ام لذا مستحق اجرت هستم آیا در این موارد اجرت ثابت است یا نه؟ ما در جواب همین دو شرط را عرض کردیم یعنی اگر زن تبرعاً کار کرده مستحق چیزی نیست زیرا نوعاً زن ها خانه خودشان را تبرعاً مدیریت می کنند و اما اگر به قصد گرفتن اجرت کار کرده و شوهر نیز طبق قرینه حالیه یا مقالیه راضی به کار کردن و دادن اجرت به او بوده در اینصورت ظاهر امر این است که با دو شرط مذکور زن مستحق اجرت می باشد.

ص: ۱۶۶

۱- تحریر الوسيله، الامام الخميني، ج ۲، ص ۸۳، مسئله ۸۲.

۲- تحریر الوسيله، الامام الخميني، ج ۲، ص ۸۳، مسئله ۸۴.

صاحب عروه نیز فرموده همین حرف (اگر تبرعی کار نکند و با اذن کار کند) درست است منتهی صاحب حدائق در آن مناقشه کرده و فرموده بعد از اینکه وقف انجام شد و در متن وقف نامه اجرتی برای متولی معین نشده مال موقوفه متعلق به موقوف علیهم می باشد حالا شما می گوئید باید اجرت المثل را به متولی بدهند خب این را از کجا باید بدهند اگر از عایدات وقف بخواهند بدهند خب مال موقوفه به موقوف علیهم منتقل شده و دیگر ما نمی توانیم در مال آنها تصرف کنیم و از مال و منافع

که متعلق به آنهاست اجرت متولی را بدهیم و این با قواعد سازگار نیست زیرا مستلزم تصرف در مال غیر می باشد.

جواب شیخنا الاستاذ حفظه الله:

جواب صاحب حدائق که در عروه نیز ذکر شده این است که بله مال متعلق به صاحبش یعنی واقف است و هر شرطی که در ضمن عقد در نظر بگیرد باید عملی بشود "الوقوف علی حسب ما یوقفها أهلها" خب واقف در وقف نامه مشخص کرده که متولی باید این کارها را انجام بدهد و معلوم است که عمل او مجانی نیست و ممکن است متولی در برابر عملش توقع اجرت داشته باشد لذا این جزء همان وقف نامه است و جدای از آن نیست یعنی وقف نامه اینطور منعقد شده که متولی اداره کند و در همان حال اداره و قبل از مالک شدن موقوف علیهم متولی فلان مقدار حق دارد بنابراین اجرت متولی خارج از وقف نیست و اشکال صاحب حدائق وارد نیست.

بقیه بحث بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی ...

ص: ۱۶۷

Your browser does not support the audio tag

موضوع: وقف بر فرق / شرایط واقف / کتاب الوقف

یکی از بحثهای وقف بحث وقف بر فرق اسلامی است که در بعضی کتب وجود ندارد ولی علامه در تذکره این مطلب را ذکر کرده و فرموده: «مسأله ۷۴: إذا وقف على المسلمين كان لمن أقر بالشهادة ولمن هو في حكمه من أطفالهم ومجانينهم لأنه المتبادر إلى الفهم ولا فرق في ذلك بين طوائف أهل الإسلام ما لم يرتكب ما يعلم بطلانه من الدين ضروره كالغلاة (قائل به حلول و اتحاد هستند و قائل به حلول خداوند در وجود حضرت علی علیه السلام هستند) والمجبره (کسانی هستند که می گویند ما مجبور هستیم و دارای هیچ اختیاری نیستیم) والمشبهه (کسانی که خداوند را تشبیه به انسان می کنند) وخصص بعض علمائنا ذلك إذا صدر من المسلم المحق بالمحق من المسلمين (و به قال ابن ادریس فی السرائر) وليس جيدا ونحو ما قلناه قال الشيخ ره فإنه قال إذا وقف المسلم شيئا على المسلمين كان لجميع أقر بالشهادتين وأركان الشريعة من الصلاة والزكاة والصوم والحج وان اختلفوا في الأداء والديانات وقال بعض علمائنا يكون لمن صلى إلى القبلة وهو قريب ان لم يقصد الصلاة بالفعل بل يقصد اعتقاد الصلاة إلى القبلة» (۱).

یکی از مسائل مهم طوائف اهل اسلام است که پیغمبر اکرم صلوات الله عليه و آله فرمودند یهود ۷۱ فرقه شدند و نصرانی ها ۷۲ فرقه شدند و امت من ۷۳ فرقه خواهند شد حالا اینکه فرقه ناجی از امت رسول الله صلی الله علیه و آله کدام است یک بحث بسیار مهمی می باشد البته این ۷۳ فرقه از مسلمانان نیز اصول هستند و إلا بعضی از اینها خودشان چندین فرقه هستند مثلا صوفیه هفتاد و چند فرقه هستند لذا در اینجا چند بحث بوجود آمده؛ اول همین مسئله افتراق و شناخت طوائف و فرق اسلامی می باشد، برای مطالعه شما عرض می کنم که در سفینه البحار جلد ۷ صفحه ۷۱ از طبع جدید بابی منعقد شده بنام: "باب افتراق الأئمة بعد النبي صلی الله علیه و آله وسلم" و بعد ایشان مباحثی را در مورد فرقه ناجیه مطرح کرده و خبری را از خصال نقل کرده، عبارت سفینه البحار این است: «باب افتراق الأئمة بعد النبي صلی الله علیه و آله وسلم على ثلاث و سبعين فرقه و أنه يجري فيهم ما جرى في غيرهم من الأمم "سِنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا" (۲) ،

ص: ۱۶۸

۱- تذکره الفقهاء، علامه حلی، ج ۲، ص ۴۳۰، ط قدیم.

۲- احزاب /سوره ۳۳، آیه ۶۲.

الفرقه الناجیه:

"الخصال: عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول: ان أمه موسى عليه السلام افتقرت بعده على إحدى و سبعين فرقه، فرقه منها ناجیه و سبعون في النار و افتقرت أمه عيسى عليه السلام بعده على اثنتين و سبعين فرقه، فرقه منها ناجیه و إحدى و سبعون في النار، و ان أمتي ستفتقر بعدی على ثلاثة و سبعين فرقه، فرقه منها ناجیه و اثنتان

و سبعون في النار، و بمضمونها روايات كثيره» (١).

قبلا بنده بحثی در مورد فرقه ناجیه داشتم و عرض کردم که به نظر بنده محکم ترین دلیل حدیث ثقلین می باشد زیرا شکی نیست که این حدیث هم در نزد اهل سنت و هم در نزد ما متواتر است و این حدیث بسیار معتبر می باشد بنابراین هر فرقه ای که به کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام تمسک کند و از راهی که آنها گفته اند برود ناجی می باشد.

محقق در مسئله بعدی می فرماید: «مسأله ۷۵: إذا وقف علی المؤمنین کان مصرفه الاثنی عشریه عند علمائنا لأنه المتعارف من هذا الاطلاق وهل يشترط فيه اجتناب الكبائر قال الشيخ ره نعم فلا يجوز للفساق من الامامیه اخذ شیء منه وأطلقه سلار وقال يكون للامامیه كما اخترناه نحن لان الفسق لا يخرج المؤمن عن ايمانه وللشيخ ره قول اخر فی التبیان (تفسیر شیخ طوسی است که اقوال فقهی نیز در آن ذکر شده) یقتضی دخول الفساق فیهم» (٢).

مسئله ۷۶: «مسأله إذا وقف علی الشیعہ ولم یميز صرف ذلك إلى من يقدم علیا علیه السلام فی الإمامه علی المشایخ وقال الشیخان (شیخ طوسی و شیخ مفید) ره يكون ذلك ماضیا فی الامامیه والجارودیه من الزیدیه دون البتریه وقال ابن إدريس إذا كان الواقف من إحدى فرق الشیعہ كالجارودیه والکیسانیه والناووسیه والفتحیه والواقفیه والاثنی عشریه حمل کلام العام علی شاهد حاله وفحوی قوله وخصص به وصرّف فی أهل نحلته دون من عداهم من سایر المنطوق عملا بشاهد الحال ولا بأس به ولو وقف علی الزیدیه كان مصروفا علی القایلین بامامه زید بن علی بن الحسین علیهما السلام وامامه کل من خرج بعده بالسيف من ولد فاطمه سلام الله علیها من ذوی الرؤی والعلم والصلاح قال الشیخان ره وقال ابن إدريس هذا الاطلاق ليس بجيد بل إذا كان الواقف زیدیا كان كذلك فإن كان امامیا كان الوقف باطلا بناء منه علی أن وقف المحق علی غیر المحق باطل» (٣).

ص: ۱۶۹

۱- سفینه البحار، محدث قمی، ج ۷، ص ۷۱.

۲- تذکره الفقهاء، علامه حلی، ج ۲، ص ۴۳۰، ط قدیم.

۳- تذکره الفقهاء، علامه حلی، ج ۲، ص ۴۳۰، ط قدیم.

علامه مجلسی در بحار الانوار جلد ۶۹ صفحه ۱۷۸ چاپ بیروت بابی منعقد کرده بنام: "باب المرجئه والزیدیه والبتریه والواقفیه"، بیشتر این فرقه ها را بنی عباس و بنی امیه بوجود آوردند تا اینکه شیعیان را تضعیف کنند و شمشیر و منطق آنها را سست کنند مثلا مجبره را بنی امیه بوجود آوردند و آنها می گفتند امام حسین علیه السلام که کشته شده کار خداست، مثلا ابن زیاد به حضرت زینب سلام الله علیها گفت کیف رأیت صنع الله بأخیک الحسین؟ یعنی می خواهد بگوید ما مقصر نیستیم "فقلت ما رأیت إلا جمیلاً" و یا مثلا همین ابن زیاد به امام سجاد علیه السلام گفت شنیده ام که در صحرای کربلا علی را خدا کشت حضرت در جوابش فرمود او برادر من علی اکبر بود خدا او را نکشت بلکه لشکر تو او را کشتند خلاصه اینکه اینها سعی می کردند خودشان را تبرئه کنند و تقصیرها را به گردن خدا بیاندازند و کم کم یک مذهبی بنام مجبره بوجود آوردند و یا مذهب دیگری بنام مرجعه بوجود آوردند که می گفتند اگر کسی در طول عمرش یک عمل خوب انجام دهد دیگر قیامت عذاب ندارد، علی ای حال علامه مجلسی در بابی که عرض کردم چندین صفحه درباره این فرقه ها بحث کرده که مطالعه بفرمائید.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ... .

## وقف بر فرق / شرایط واقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: وقف بر فرق / شرایط واقف / کتاب الوقف

بحثمان در موضوع وقف بر فرق اعم از فرقه های اسلامی و غیر اسلامی بود که یک بحث مفصلی در کتب فقهی ما می باشد از طرفی معلوم است که وقف یک خدمت و تقویت و حمایت می باشد لذا باید ببینیم آیا وقف بر فرق مختلفی که با ما امامیه متفاوت هستند صحیح می باشد یا نه؟ .

ص: ۱۷۰

برای نمونه عبارت علامه در تذکره را می خوانیم، ایشان می فرماید: «مسأله ۶۹: اختلف علماءنا فی صحه وقف المسلم علی الذمی (وقف بر کافر حربی که قطعا صحیح نیست اما کفار ذمی کسانی هستند که زیر سیطره حکومت اسلامی قرار دارند و تن به قوانینی که در حکومت اسلامی جاری می شود داده اند و به آنها عمل می کنند) فقال بعضهم یجوز مطلقا وهو الأقوی لقوله تعالی: "لا ینهیکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین ولم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم وتقسطوا إلیهم" (۱) (در آیه بعدی نیز اینطور گفته شده: "إِنَّمَا یَنْهَاکُمُ اللّٰهُ عَنِ الذِّیْنِ قَاتَلُوکُمْ فِی الدِّیْنِ وَ أَخْرَجُوکُمْ مِنْ دِیَارِکُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَی إِخْرَاجِکُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ") (وقال علیه السلام: علی کل کبد حری (کبد مونث صناعی است و حری مونث حران و صفت کبد است و کبد حری کنایه از کسی است تشنگی و عطش دارد) اجر، دل علی جواز الصدقه والوقف نوع منها وبه (وقف بر کفار ذمی) قال الشافعی وقال بعضهم لا یجوز الا ان یكونوا أقارب الواقف (این قول شیخ طوسی در خلاف نیز می باشد) لان الوقف علیهم یقتضی مودتهم وقد نهی عنها فی قوله تعالی: "لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله"، وانما یجوز علی القریب لما فیہ من صلہ الرحم ولما روی أن صفیه (ابنته حُئی)؟ زوج (در لغت عرب و استعمال قران

هم به مرد و هم به زن زوج گفته می شود مثل "اسكن أنت و زوجك الجنة" و تاء در زوجه بعدا اضافه شده (رسول الله صلی الله علیه و آله وقت علی أخ لها یهودی) وقتی در جنگ خیبر مسلمانان غلبه پیدا کردند عده ای از زنان را اسیر کردند که یکی از آنها صفیه بود که پیغمبر او را به همسری گرفت) والحجه انما هو فی تقریر النبی صلی الله علیه و آله ولم یثبت، وقال آخرون (ابن ادریس) لا- تجوز الوقف علی الذمی الا ان یكون أحد الأبوين لما فیہ من البر بالأبوين وقد قال تعالی: "وصاحبهما فی الدنیا معروفًا"، وقال بعضهم لا- یجوز لقوله: "تعالی ولو كانوا ابائهم أو أبنائهم أو اخوانهم أو عشیرتهم" نهی عن موده الكافرون وإن كان أبًا» (۲).

ص: ۱۷۱

---

۱- ممتحنه/سوره ۶۰، آیه ۸.

۲- تذکره الفقهاء، علامه حلی، ج ۲، ص ۴۲۹، ط قدیم.

نکته: یک بحث مهمی که بعداً مفصلاً از آن بحث خواهیم کرد این است که تا چه اندازه ای حکم تکلیفی در حکم وضعی اثر دارد؟ بحث ما در صحت و بطلان وقف است که یک حکم وضعی است حالا آیا می توانیم بگوئیم چون صلّه رحم ثواب دارد وقف بر اقوام کافر اشکالی ندارد؟ یا مثلاً فروختن شراب حرام است اما آیا می توان گفت اگر یکی از قوم و خویشان به ما شراب فروخت اشکالی ندارد؟ پس ما نمی توانیم احکام تکلیفیه را مبنا برای احکام وضعیه قرار بدهیم.

علامه در مسئله بعدی اینطور می فرماید: «مسأله ۷۰: لا يجوز الوقف على كتبه التوراه والإنجيل لأنهما منسوخان (با آمدن پیغمبر اسلام و قران همه کتب قبلی نسخ شده اند زیرا در پیغمبران اولوالعزم وقتی پیغمبر لاحق آمد شریعت و کتاب پیغمبر سابق نسخ می شود) محرفان (تورات و انجیل فعلی تحریف شده و اشکالات زیادی دارد مثلاً نسبت‌هایی مثل کشتی گرفتن خدا با حضرت نوح به خدا داده شده و یا نسبتی بر خلاف فطرت و عقل مثل شرب خمر به پیغمبر خدا داده شده و بعلاوه تناقض های فراوانی در آن ها وجود دارد و مطالبی بر خلاف عقل و توحید و موازین و امتیازات پیغمبران در آنها ذکر شده و تقریباً مثل یک کتاب تاریخی هستند) ولا نعلم فيه خلافاً، لما روی العامه: "ان رسول الله خرج إلى المسجد فرأى في يد عمر صحيفة فيها شيء من التوراه فغضب النبي صلى الله عليه وآله لما رأى الصحيفة مع عمر وقال له أفي شك أنت يا ابن الخطاب ألم آت بها بيضه نقيه لو كان أخي موسى حيا ما وسعه الا- اتباعي"، ولا ان ذلك معصيه لما غضب منه وكذا لا يجوز الوقف على كتبه كتب الضلال وجميع ما لا- يحل كتابته لأنها جهة محرمة، قال الشيخ ره المنع من الوقف على كتبه التوراه والإنجيل لاعتبار انهما مبدلان محرفان لا- باعتبار انهما منسوخان لان النسخ لا يذهب بحرمتها كما أن في آيات القران ما هو منسوخ ولم يذهب حرمتها قال وهذا لا- خلاف فيه ثم قال ويجب ان يقال في حفظه وتلاوته انه محرّم إما لو وقف الكافر فقد قال بعض علمائنا بالجواز ومنعه الشافعي واحمد وغيرهم من العامه لان ما لا يصح الوقف عليه لا يصح من الذمى كالوقف على غير معين ثم اعترضوا على أنفسهم فان أهل الذمه إذا عقدوا عقوداً فاسده وتقابضوا ثم أسلموا وترافعوا إلينا لم ينقض ما فعلوه فكيف أجزتم الرجوع فيما وقفوه على كنايسهم وأجابوا بان الوقف ليس عقد معاوضه وانما هو إزالة الملك في الموقوف على وجه القربة فإذا لم يقع صحيحاً لم يزل الملك فيبقى بحاله كالتق» (۱).

ص: ۱۷۲



بقیه بحث بماند برای بعد إن شاء الله تعالی... .

## وقف بر فرق / شرایط واقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: وقف بر فرق / شرایط واقف / کتاب الوقف

بحثمان با توفیق پروردگار متعال در وقف بر فرق اعم از اسلامی و غیر اسلامی بود، یکی از مسائل بحث وقف مسلمان بر کافر است و از طرفی می دانیم که وقف نوعی خدمت و حمایت و کمک می باشد و خلاصه یک عمل خوب و قربی است و جنبه مثبت دارد لذا باید ببینیم آیا وقف مسلمان بر کافر صحیح است یا نه.

علامه حلی در تذکره در مسئله ۶۹ که قبلا خواندیم اختیار می کند که وقف بر کفار ذمی صحیح است، کلام علامه این است: «اختلف علماؤنا فی صحه وقف المسلم علی الذمی فقال بعضهم یجوز مطلقا وهو الأقوی لقوله تعالی: "لا ینهیکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین ولم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم وتقسطوا إلیهم" (۱)... الی آخر کلامه» (۲).

علامه در جای دیگر می فرماید اگر بر مسلمانان وقف کند جایز است مگر مسلمانانی که منکر ضروری دین هستند مثل مجبره و مشبه و مجسمه و یا مثل زیدیه که خود چند فرقه هستند مانند جارودیه و بتریه و امثال ذلک، خب ما عرض می کنیم چه فرقی بین اینها و کفار ذمی هست که ایشان می فرماید وقف بر کفار ذمی صحیح است اما بر اینها صحیح نیست؟ پس کلام ایشان دارای تناقض می باشد.

برای مطالعه در مورد فرق آدرس هائی را خدمتتان عرض کردیم؛ اول سفینه البحار: «باب الباء بعده التاء، البتریه، بضمّ الموحّده: قسم من الزیدیه یقولون انّ أبا بکر و عمر إمامان و إن أخطأت الأمه فی البیعہ لهما مع وجود علیّ علیه السّلام، لکنّه خطأ لم ینته الی درجه الفسق، و توقّفوا فی عثمان، و هم کالسلیماتیّه الاّ انّهم کفّروا عثمان و طلحه و عایشه» (۳).

ص: ۱۷۳

۱- ممتحنه/سوره ۶۰، آیه ۸.

۲- تذکره الفقهاء، علامه حلی، ج ۲، ص ۴۲۹، ط قدیم.

۳- سفینه البحار، محدث قمی، ج ۱، ص ۲۲۱.

دوم بحار الانوار: «باب المرجئه والزیدیه والبتریه والواقفیه وسایر فرق أهل الضلال وما یناسب ذلک» (۱).

خب واما مسئله دیگر اینکه اگر واقف که خودش شیعه اثنا عشری است بر مومنین وقف کرده باشد آیا قرینه بر این است وقفش فقط به شیعیان اثنا عشری اختصاص دارد یا نه؟ ابن ادریس می گوید چون واقف خودش مذهب خاصی دارد اگر بر مومنین وقف کند مومنین منصرف بر مذهب خود واقف می شود بنابراین اگر لفظ عام بود باید به مذهب واقف مراجعه شود،

اما صاحب جواهر می فرماید نخیر ما الفاظ را باید بر معانی واقعی خودشان حمل کنیم لفظ مومنین برای مومنین وضع شده و این اعم از شیعه اثنا عشری و زیدیه و بقیه فرق شیعیان نیز می باشد، در واقع بحث در قرینه است ما دو جور قرینه داریم؛ قرینه صارفه و قرینه معینه، درجایی که لفظ مشترک لفظی است مثل کلمه عین که هم به چشمه و هم به ذهب و فضه گفته می شود اگر گفته شود "جئنی بعین جاریه" معلوم می شود چشمه را می گوید زیرا جاریه قرینه معلومه است و اگر بگوید "جئنی بعین براق" معلوم می شود ذهب و فضه مراد است زیرا براق قرینه معینه می باشد، اما گاهی قرینه صارفه است مثل "رأیت اسداً یرمی" که یرمی قرینه صارفه است و از آن می فهمیم که مراد رجل شجاع می باشد و اما در مانحن فیه آیا اینکه خود واقف دارای مذهب خاصی است قرینه می شود بر اینکه مرادش از وقف فقط افرادی که با او هم مذهب هستند می باشد یا نه؟ صاحب جواهر می گوید خیر اینطور نیست و ما لفظ را بر معنای عام خودش حمل می کنیم اما ابن ادریس می گوید بله همینطور است یعنی مراد افرادی هستند که با واقف هم مذهب هستند، خلاصه بحث در این است که اگر واقف اهل یک ملتی باشد این قرینه صارفه می شود که لفظی را که معنای عامی دارد حمل بر هم مذهب خودش کنیم یا نه؟ که صاحب جواهر می گوید خیر قرینه نیست و لفظ بر معنای عام خودش حمل می شود اما بیشتر فقهاء می فرمایند قرینه صارفه می شود و اما به عقیده ما در این مورد لفظ نمی تواند قرینه صارفه باشد بله اگر خود واقف تصریح می کرد حرفی نبود اما الفاظ باید بر معانی خودشان حمل شوند مگر اینکه قرینه صارفه متیقنی بدست بیاید.

ص: ۱۷۴

بقیه بحث بماند برای جلسه بعد إن شاء الله تعالی... .

## وقف بر فِرَق / شرایط واقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: وقف بر فِرَق / شرایط واقف / کتاب الوقف

بحثمان در وقف بر فِرَق اعم از اسلامی و غیر اسلامی بود، در بعضی موارد در وقف لغتاً معنای عام مراد است مثل مومنین اما در عرف متشرعه مومن به کسی گفته می شود که امامی المذهب و معتقد به ائمه اثنا عشر باشد فلذا در اینجا بحث های مختلفی بوجود آمده که البته بعضی از این بحثها از محل ابتلاء خارج هستند و برخی از این فِرَق مثل کیسانیه و فطحیه منقرض شده اند.

ابن ادریس گفته لفظ حمل می شود بر آن معنایی که با آن شخص واقف هم مذهب باشد لذا اگر کسی مومن اثنا عشری باشد و وقف کند ولو اینکه کلمه مومن عام است ولی حمل می شود بر آن کسی که خود واقف آن را مومن می داند و با آن هم مذهب و هم عقیده است یعنی ایشان می خواهد بگوید ولو اینکه لفظ مفهوماً عام است ولی خب قرینه معینه و صارفه وجود دارد و قرینه همین است که واقف از یک ملت و مذهب خاصی است که لفظ حمل بر همین می شود ولیکن فقهاء دیگر فرمودند باید قرینه حالیه و شاهد حال را در نظر بگیریم، و اما صاحب جواهر فرموده لفظ حمل بر همان معنای عام لغوی می شود مثلاً زیدیه چند فرقه هستند؛ زیدیه جارودیه و زیدیه بتریه و امثال ذلک که خب اگر اینها با اثنا عشریه در شرایطی در یک مکان و زمان زندگی کنند کلمه مومن بر همه اینها حمل می شود بنابراین بحث صغروی است که آیا در این قبیل الفاظ که لغتاً وسیع است باید آن را حمل کنیم بر معنای لغوی و عرف عام یا اینکه هم کیش و هم ملت و هم عقیده بودن اقتضا می کند و قرینه است بر اینکه حمل بر هم کیش و هم ملت و هم عقیده خودش بشود؟ بنده فکر می کنم که حرف صاحب جواهر درست است زیرا اصل بر این است که الفاظ بر همان مفاهیم لغوی و عرفی عام حمل بشوند و از طرفی موارد فرق می کند و شرایط زمان و مکان نیز موثر می باشد بالاخره با توجه به لغت و قرائن باید حمل شود بر آنچه که عرف عام از این لفظ می فهمد و اما اگر در جایی نتوانستیم تشخیص بدهیم باید ببینیم اصل در وقف چیست اگر در اصل وقف شک کردیم اصل عدم وقف است و اگر اصل وقف مسلم است و ما موقوف علیه را نمی شناسیم و کلاً در هر جایی که شک و شبهه ای داریم باید قدر متیقن را بگیریم و اگر نشد به حاکم شرع مراجعه کنیم.

ص: ۱۷۵

خب و اما می رسیم به صوفیه، علامه در تذکره بسیار مختصر و در چند سطر صوفیه را ذکر کرده منتهی مسئله بسیار مهم می باشد زیرا از اول علماء بزرگ ما درگیر طائفه صوفیه بوده اند، از چند جهت باید بحث کنیم؛ اول روایاتی که از اهل بیت علیهم السلام در مورد صوفیه داریم، دوم اینکه این فرقه را چه کسی بوجود آورده؟ بنی عباس نمی توانستند با ائمه علیهم السلام کنار بیایند زیرا ائمه آنها را ظالم و جبار و فاسد می دانستند و می گفتند امامت و رهبری باید به عهده کسی باشد که ظالم نباشد از طرفی ائمه در نظر مردم خیلی جایگاه داشتند لذا بنی عباس برای اینکه ائمه را به کنار بزنند یک طائفه ای بنام

صوفیه درست کردند و به آنها مشروعیت بخشیدند و گفتند مسلمانان واقعی اینها هستند تا بتوانند حکومت خودشان را تحت عنوان دین و مذهب و اسلام حفظ کنند، صوفیه افرادی بودند که در ظاهر شب زنده داری می کردند و لباس مندرس می پوشیدند و به قول خودشان ترک دنیا می کردند و بالاخره یک ظاهر زاهدانه ای برای خودشان درست کرده بودند و دارای خانقاه و تشکیلاتی بودند و البته در مقابل صوفیه نیز به بنی عباس امیرالمومنین می گفتند و آنها را تقویت می کردند علی ای حال از اول فقهاء و علماء ما با استناد به روایاتمان با اینها مخالفت می کردند اما آنها نیز برای خودشان بزرگانی مثل جنید بغدادی و معروف کرخی و بایزید بسطامی ساخته بودند.

صوفیه که سرکار آمدند صوفیه را تقویت کردند لذا علماء ما نمی توانستند ساکت بنشینند و یکی از علمائی که بر علیه آنها فعالیت می کرد مقدس اردبیلی بود که کتاب حدیقه الشیعه را نوشت که در این بحثمان حتما باید این کتاب شریف که در مورد صوفیه است را مطالعه کنیم، مقدس اردبیلی در این کتاب تا ۷۰ فرقه برای صوفیه برشمرده، و اما کتاب دیگری که در این زمینه باید مطالعه کنید جلد ۱۳ شرح نهج البلاغه خوئی می باشد که تقریبا ۱۰۰ صفحه در مورد صوفیه مطالبی را ذکر کرده و همچنین میرزای قمی نیز در جلد اول جامع الشتات چندین صفحه بر علیه صوفیه مطلب نوشته و امام رضوان الله علیه نیز صحیفه نور مطالبی را بر علیه صوفیه دارد ایشان می فرماید با سر تکان دادن و شعر خواندن که انسان عارف نمی شود بنابراین اولین بحث کلمات فقهاء در مورد صوفیه است و دوم اخبار اهل بیت علیهم السلام بر علیه صوفیه می باشد و سوم

مطالعه احوالات بزرگان صوفیه می باشد و اینکه بینیم چه می گفتند و از کتابهای خودشان مطالبی را بر علیه خودشان بدست بیاوریم مثلاً ذکر شده که جنید بغدادی از جایی عبور می کرد و دید که می خواهند دست دزدی را قطع کنند او جلو آمد و پای آن دزد را بوسید و گفت این شخص مردانگی کرده خب وقتی یک شخصی دزدی کردن را مردانگی حساب کند چگونه می تواند پیشوا باشد، بنابراین از کلمات خودشان خیلی مطالب بر علیه خودشان به دست می آید، و یا مثلاً مولوی صوفی و سنی است و قائل به ولایت نوعی می باشد، ما امامت را منحصر در اشخاص خاصی می دانیم که از حضرت امیر علیه السلام شروع می شود و به امام زمان علیه السلام ختم می شود اما آنها امامت را نوعی می دانند لذا برای خودشان اقطابی دارند و آنها را امام می دانند و مولوی نیز در مثنوی می گوید:

آزمایش تا قیامت دائم است/ پس به هر دوری ولی لازم است/ پس امام حی مطلق آن ولی است/ خواه از نسل عمر خواه از علی است،

خلاصه اینکه لغزشهای فراوانی در کتابها و گفته های خودشان وجود دارد، و اما آخرین نمونه که ذکر می کنیم کتابی است بنام تذکره الاولیاء تالیف شیخ عطار که صوفیه را ذکر کرده و خیلی از آنها تمجید کرده، اولاً خیلی سعی کرده اند که چهره سازی کنند و بعد سعی کرده اند چهره آرائی کنند و کمالاتی برای آنها ذکر کنند و آنها را مهم و بزرگ جلوه بدهند و بعد کلماتی از آنها نقل کنند، ما چون اخبار و روایات را مطالعه می کنیم کلمات صوفیه خیلی به نظرمان آشنا آمد و موارد زیادی پیدا کردیم که احادیث ائمه علیهم السلام را بنام بزرگان خودشان ذکر کرده اند و این یک دزدی و ثرت می باشد.

مطلب دیگر اینکه بعضی از افرادی که واقعا خوب هستند و ما آنها را خوب می دانیم از خودشان دانسته اند مثل اویس قرنی که بسیار مهم است و از اصحاب خاص امیرالمومنین علیه السلام می باشد خب اویس را از خودشان دانسته اند، علی ای حال ما بر خورد می کنیم با صحنه ای که صوفیه در آن خیلی کار کرده اند و اسلام جوشان و خروشان را در کشکول و خرقه و قیافه خلاصه کرده اند، در زمان ما نیز در جنگ تحمیلی هشت ساله حتی یک صوفی به جبهه نرفت چراکه اینها اساساً اسلام جوشان و خروشانی که با ظلم و ستم مبارزه می کند را کنار زده اند و به دنبال کشکول و خرقه و امثال ذلک افتاده اند.

حضرت امیر علیه السلام در بصره یک خطبه ای ایراد فرموده اند که خوئی در شرح آن خطبه به مناسبتی وارد بحث صوفیه شده البته این خطبه در شرح خوئی خطبه ۲۰۸ است و اما در فیض الاسلام خطبه ۲۰۰ و در شرح بحرانی خطبه ۲۰۰ و در شرح فی ظلال خطبه ۲۰۷ می باشد، قبلاً عرض کردیم که چهار شرح بسیار مهم هستند و ما برای فهم نهج البلاغه باید به آنها مراجعه کنیم و این مطلبی که می خواهیم بخوانیم در شروح اربعه مذکور به این ترتیب ذکر شده؛ شرح خوئی جلد ۱۳ صفحه ۱۲۰، شرح بحرانی جلد ۴ صفحه ۱۶، شرح فی ظلال جلد ۳ صفحه ۲۳۸، شرح ابن ابی الحدید، جلد ۱۱ صفحه ۳۲.

خب و اما آن کلام حضرت که خوئی به مناسبت آن وارد بحث صوفیه شده این است که حضرت امیر علیه السلام بعد از اتمام جنگ جمل به شهر بصره آمدند و به عیادت برخی از کسانی که در جنگ حاضر بودند و زخمی و مریض شده بودند رفتند، کلام حضرت در نهج البلاغه این است: (ومن کلام له علیه السلام بالبصره، وقد دخل علی العلاء بن زیاد الحارثی وهو من أصحابه، یعوده، فلما رأى سعه داره قال: مَا كُنْتُ تَصْنَعُ بِسَعِهِ هَذِهِ الدَّارِ فِي الدُّنْيَا، وَأَنْتَ إِلَيْهَا فِي الْآخِرَةِ كُنْتَ أَحْوَجَ؟ وَبَلَىٰ إِنْ شِئْتَ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ: تَقْرَىٰ فِيهَا الضَّيْفَ، وَتَصِلُ فِيهَا الرَّحِمَ، وَتُطَلِّعُ مِنْهَا الْحُقُوقَ مَطَالِعَهَا، فَإِذَا أَنْتَ قَدْ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ.

فقال له العلاء: يا أمير المؤمنين، أشكو اليك أخى عاصم بن زياد. قال: وما له؟ قال: لبس العباءه وتخلي عن الدنيا، قال: عليّ به. فلما جاء قال:

يَاعُدِّي (تصغير عدو است به معنای شیطان و دشمن) نَفْسِهِ! لَقَدْ اسْتَهَامَ بِكَ الْخَيْثُ! أَمَا رَحِمْتَ أَهْلَكَ وَوَلَدَكَ؟! أَتَرَى اللَّهَ أَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ، وَهُوَ يَكْرَهُ أَنْ تَأْخُذَهَا؟! أَنْتَ أَهْوَى عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكْ!، قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَذَا أَنْتَ فِي خُشُونِهِ مَلْبَسَكَ وَجُشُونِهِ مَا كَلِمَتَكَ!، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيَحْكُ، إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَى أُمَّهِ الْعِدْلِ (الحق) أَنْ يُعَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفِهِ النَّاسِ، كَيْلًا يَسْبِغَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ! (١).

بقیه بحث بماند برای فردا! إن شاء الله تعالی ...

### وقف بر فرق / شرایط واقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: وقف بر فرق / شرایط واقف / کتاب الوقف

چند روز قبل بحثمان در این بود که اگر واقف برای مدیریت وقف متولی یا ناظر معین کند آیا لازم است و دلیلی داریم که ناظر یا متولی عادل باشد یا نه؟ ناظر و متولی عرفاً باید مورد وثوق باشد و ادله از آدم خائن و فاسق انصراف دارند و قطعاً عدالت یک مرتبه بالاتر از وثاقت می باشد، ما گفتیم که دلیلی بر عدالت ناظر و متولی نداریم و ما تابع دلیل هستیم وقتی به ادله وقف نگاه می کنیم می بینیم که هیچ دلیلی نداریم بر اینکه خود واقف و یا ناظر و متولی باید عادل باشند، حالا یک آقائی بنام محمد محمدی برای بنده نوشته اند که این مطلب اشکال دارد زیرا آیات شریفه ای در قران کریم درباره عدالت داریم من جمله این آیات شریفه: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ) (٢) و (اعِدُّوا لَهُمْ هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى) (٣) و یا در حدیث نبوی صلوات الله علیه و آله ذکر شده: "بالعدل قامت السماوات والارض"، خب چرا ما از اینها برای لزوم عدالت واقف و یا ناظر و متولی در وقف استفاده نکنیم؟ در جواب عرض می کنیم که اینها یک کبریاتی هستند که مربوط به بحث ما نیستند مثلاً در آیات شریفه گفته شده مراعات حق را کنید عادل باشید و ظالم نباشید و در جائی که امر دایر بین حق و ظلم است از حق تخلف نکنید و ظلم نکنید که خب اینها دلیل برای ما نحن فیه نمی شوند مثلاً نمی توانیم به اینها تمسک کنیم و بگوئیم در بیع و صلح و وقف و طلاق و دیگر معاملات نیز طرفین عقود یا ایقاعات باید عادل باشند.

ص: ۱۷۹

۱- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص ۲۱۸، کلام ۲۰۹.

۲- نساء/سوره ۴، آیه ۱۳۵.

۳- مائده/سوره ۵، آیه ۸.

خب و اما بحثمان در وقف بر فرق بود که عرض کردیم برخی از فرق الان منقرض شده اند اما یکی از فرقی که الان موجود

هستند صوفیه می باشند که از اول برای علماء و فقهاء اسلام در کلمات و اعمالشان مشکلات زیادی بوجود آورده اند و گفتیم علتش هم این بوده که ظاهرشان بسیار آراسته و فریبنده بود و کارهایی می کردند که بسیار جلب توجه مردم را می کردند ولی خب به آن اصول معتقد نبودند و مراعات نمی کردند از طرفی چون حکام جور بنی امیه و بنی عباس و دیگران اعمال و رفتار و گفتارشان با ائمه علیهم السلام هماهنگ و یکنواخت نبود بلکه در تضاد بود و از طرفی باید مردم را قانع می کردند که متشرع هستند و در راه شرع گام بر می دارند آمدند و فرقه صوفیه را ساختند که دارای ظاهر بسیار خوبی بودند، صوفیه آنها را تایید می کردند و به آنها امیرالمومنین می گفتند و بالعکس حکام جور نیز صوفیه را تایید و حمایت می کردند، خب یک بدل سازی به این عنوان بوجود آوردند و مردم را فریب دادند تا اینکه ائمه علیهم السلام را کنار بزنند و حکومت خودشان را حفظ و تقویت کنند مثلاً هارون الرشید حضرت امام کاظم علیه السلام را در زندان کرده بود و بعد می گفت بروید یک واعظی بیاورید تا کمی ما را موعظه کند و فضیل بن عیاض که صوفی بود را می آوردند تا او را موعظه کند و هارون نیز اشک می ریخته! خلاصه یک جریانی به اینصورت در داخل عالم اسلام بوجود آورده بودند لذا برای ما لازم است که قدری در مورد صوفیه بحث کنیم.



لازم است که در چند جهت بحث کنیم؛ اول اخبار اهل بیت علیهم السلام در مورد صوفیه، اخبار زیاد هستند اما سفینه البحار در ماده "ص و ف" روایاتی را علیه صوفیه از اهل بیت علیهم السلام نقل کرده و یک کتابی نیز هست بنام "رساله اثنا عشریه فی الرد علی الصوفیه" تالیف شیخ حر عاملی که روایاتی را در رد صوفیه نقل کرده.

ابتدا از سفینه البحار نقل می کنیم، «صوف: فی الصوفیه:

فیما جرى بين الصادق عليه السلام و بين سفیان الثوری و غیره من المتصوّفه و احتجّاه علیه السلام علیهم.

دخول الصوفیه علی أبی الحسن الرضا علیه السّلام بخراسان و اعتراضهم علیه علیه السلام و قولهم أنّ الأمّه تحتاج الی من یأکل الجشب و یلبس الخشن و یركب الحمار و یعود المریض. و جوابه علیه السّلام لهم: أنّ یوسف علیه السّلام کان نبیّاً یلبس أقبیه الدیباچ المزروه بالذهب و یجلس علی متکآت آل فرعون، و یحکم إنّما یراد من الإمام قسطه و عدله، إذا قال صدق و إذا حکم عدل و إذا وعد أنجز، إنّ الله لم یحرّم لبوسا و لا مطعما، ثمّ قرأ: "قُلْ مَنْ حَرَّمَ زینةَ الله (۱) " الآیه» (۲).

محدث قمی در ادامه شروع به نقل روایات بر علیه صوفیه کرده که یکی از آنها را می خوانیم: (فی: وصیّه النبّی صلّی الله علیه و آله و سلّم لأبّی ذر رضی الله عنه قال: یا باذر یكون فی آخر الزمان قوم یلبسون الصوف فی صیفهم و شتائهم یرون أنّ لهم الفضل بذلك علی غیرهم أولئک یلعنهم ملائکه السماوات و الأرض) (۳).

ص: ۱۸۱

۱- اعراف/سوره ۷، آیه ۳۲.

۲- سفینه البحار، شیخ عباس قمی، ج ۵، ص ۱۹۵.

۳- سفینه البحار، شیخ عباس قمی، ج ۵، ص ۱۹۶.

خب حالا به سراغ رساله اثنا عشریه تالیف شیخ حر عاملی می رویم، ایشان چند باب در این رساله ذکر کرده، اول اینکه اینها مذموم هستند و اعتقاد به حلول و اتحاد دارند و قائل به وحدت وجود هستند، وجود مفهوماً واحد است و به معنای هستی می باشد ولی مصادیق متعدد و همچنین مراتبی دارد وجود را به نور تشبیه کرده اند نور یعنی روشنایی ولی مراتب متعدد دارد و مشکک می باشد، یک وجود واجب الوجود است که همان پروردگار متعال است بعد از آن ممکن الوجود است که مراتب دارد ما اینطور قائلیم ولی صوفیه می گویند یک وجود مصداقاً در عالم وجود دارد و همان وجود خداست و بقیه همه شعاعی و پرتویی از وجود خدا هستند و یکی از کسانی که اینطور قائل است مولوی صاحب کتاب مثنوی می باشد که در جایی از مثنوی گفته:

چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد

موسیقی با موسیقی در جنگ شد

هم فرعون موسی است و هم موسی فرعون است و فقط رنگشان فرق می کند و همه در واقع متحد و یکی هستند! یکی از چیزهایی که قائلند این است که العیاذ بالله یا خدا در موجودات حلول کرده یا اینکه اتحاد و وحدت وجود دارند و بعد می گویند ما مجبوریم هر چیزی هست از خداست:

ما همه شیران ولی شیر علم

حمله شان از باد باشد دم بدم

حمله شان پیداست و ناپیداست باد

آنک ناپیداست هر گز گم مباد

خلاصه صوفیه اینطور قائلند لذا شیخ حر عاملی سعی کرده در رساله اثنا عشریه هر چه که قائلند را جواب بدهد و بالاخره به سراغ روایات آمده و اخبار زیادی را نقل کرده.

در مورد روایات اولاً این بحث مطرح است که مسند هستند یا مرسل؟ چون خبر مرسل حجت نیست بلکه باید مسند باشد و آیا اگر مسند است صحیح است یا ضعیف می باشد؟ و بعد ایشان روایاتی را ذکر می کند که صحیح السند هستند.

یکی از کتابهایی که باید مطالعه کنید حدیقه الشیعه مقدس اردبیلی و همچنین جلد ۱۳ شرح خوئی بر نهج البلاغه می باشد.

صوفیه قائلند اسلام چند مرحله دارد؛ شریعت، طریقت و حقیقت، شریعت یعنی اینکه راه را بشناسی و طریقت یعنی اینکه آن راه را طی کنی و آخر به حقیقت و فانی فی الله شدن خواهی رسید، شریعت مثل شمعی است که روشن است و راه را نشان می دهد و طریقت یعنی اینکه انسان مقصداری عمل و حرکت کند و حقیقت یعنی اینکه به مقصد برسد و فانی فی الله شود و حال آنکه اسلام یک مرحله بیشتر ندارد اسلام است و اعتقاد و عمل و خلاصه اسلام ما اسلام شیخ مفیدها و اسلام ائمه اطهار علیهم السلام است.

إن شاء الله فردا اخبار اهل بیت علیهم السلام در مورد صوفیه را خواهیم خواند.

### صوفیه/وقف بر فرق/شرایط واقف/کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: صوفیه/وقف بر فرق/شرایط واقف/کتاب الوقف

جلسه قبل حدیثی درباره سفیان ثوری به عنوان یکی از سران صوفیه خوانده شد، یکی از کتابهایی که حتماً باید مطالعه بفرمائید تذکره الاولیاء عطار است که در آن صوفیه و حرکات و رفتار و آداب و زندگیاش به طور کامل معرفی شده که یکی از این افراد سفیان ثوری می باشد، در تنقیح المقال چاپ جدید جلد ۳۲ و چاپ قدیم جلد ۲ صفحه ۳۷ حدیث به همان ترتیبی که خواندیم نقل شده، البته در تنقیح المقال دو حدیث درباره سفیان ثوری نقل شده یکی همان بود که خواندیم و دیگری را از جلد ۵ کافی نقل کرده، خبر این است: (و منها: ما رواه هو رحمه الله مسندا، عن سدیر، قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام وهو داخل و أنا خارج و أخذ بیدی، ثم استقبل البيت فقال: یا سدیر! إنما أمر الناس أن یأتوا هذه الأحجار (خانه کعبه) فیطوفوا بها، ثم یأتونا فیعلمونا و لا یتهم لنا، و هو قول الله تعالی: "وَإِنِّي لَعَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى" (۱) ثم أوماً بیده إلى صدره: و لا- یتنا ثم قال: یا سدیر! فأریک الصادین عن دین الله ثم نظر إلى أبي حنیفه و سفیان الثوری و هم حلق فی المسجد، فقال: هؤلاء الصادون عن دین الله بلا- هدی من الله و لا- کتاب مبین، إن هؤلاء الأخابث لو جلسوا فی بیوتهم فجال الناس فلم یجدوا أحداً یخبرهم عن الله تبارک و تعالی و عن رسوله صلی الله علیه و آله و سلم حتی یأتونا فنخبرهم عن الله تبارک و تعالی و عن رسوله صلی الله علیه و آله) (۲).

ص: ۱۸۳

۱- طه/سوره ۲۰، آیه ۸۲.

۲- تنقیح المقال، مرحوم مامقانی، ج ۳۲، ص ۱۳، ط جدید.

عرض کردیم شیخ حر عاملی صاحب وسائل کتابی دارد بنام رساله اثنا عشریه که در رد صوفیه نوشته، در این رساله چندین باب علیه آنها منعقد کرده، ایشان ابتدا سراغ آیات قران رفته و خواسته به آیات قران برای رد صوفیه استشهاد کند البته کلیات هستند و ما فعلا کاری به آیات نداریم و به سراغ روایات می رویم که برخی از آنها سناً خیلی خوب هستند.

خبر اول: (عنه أيضا بسنده عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب قال: كنت مع الهادي علي بن محمد عليهما السلام في مسجد النبي صلى الله عليه وآله وسلم، فأتاه جماعه من أصحابه منهم أبو هاشم الجعفری رضی الله عنه و كان رجلا بليغا و كانت له منزله عظيمه عنده عليه السلام، ثم دخل المسجد جماعه من الصوفيه و جلسوا في جانب مستديرا و أخذوا بالتهليل فقال عليه السلام: لا تلتفتوا الى هؤلاء الخداعين فانهم حلفاء الشياطين و مخزبوا قواعد الدين، يتهددون (باب تفعل است و به معنای بستن چیزی به خود یعنی زاهد نیستند بلکه زهد را به خودشان بسته اند) لراحه الأجسام و يتهددون لتصيد الأنعام، يتجوعون عمرا حتى يدبخوا للايكاف حمرا، لا يهللون الا لغرور الناس و لا يقللون الغذاء الا لملا العساس و اختلاس قلب الدفانس، يتكلمون الناس باملانهم في الحب و يطرحونهم بأدليلهم في الجب، أورادهم الرقص و التصديه (امام رضوان الله عليه نیز در صحیفه نور به این مطلب اشاره کرده و فرموده با سر تکان دادن و گردن کج کردن و مثنوی خواندن کسی عارف نمی شود و یکی از بحثهای مهم این است که برخی بین عارف و صوفی خلط کرده اند و فکر می کنند که هر عارفی صوفی است و هر صوفی عارف می باشد و حال آنکه عرفان غیر از تصوف است و باید بگوئیم که عرفان اسلامی که امام رضوان الله عليه نیز داشتند خودش یک علم و فن است و جزء اخلاق سلوکی می باشد، صوفیه مورد انتقاد و لعن ائمه علیهم السلام هستند اما عرفای اسلامی دارای مقام و منزلت بسیار بالائی می باشند) و أذکارهم الترتم و التغنيه، فلا يتبعهم الا السفهاء و لا - يعتقد بهم الا الحمقاء، فمن ذهب الى زيارة أحد منهم حيا أو ميتا فكأتما ذهب الى زيارة الشيطان و عبده الأوثان (الان در ترکیه برای مولوی صاحب مثنوی گنبد و بارگاهی ساخته اند و می روند دور قبر او می خوانند و می گردند و می زنند و می رقصند)، و من أعان أحدا منهم فكأتما أعان يزيد و معاويه و أبا سفيان، فقال له رجل من أصحابه عليه السلام: و إن كان معترفا بحقوقكم؟ قال: فنظر إليه شبه المغضب و قال: دع ذا عنك، من اعترف بحقوقنا لم يذهب في عقوقنا، أما تدرى أنهم أحسن طوائف الصوفيه و الصوفيه كلهم من مخالفينا و طريقتهم مغايره لطريقتنا و إن هم الا نصارى و مجوس هذه الأئمه (بعدا خواهیم گفت که آیت الله مرعشی نجفی رحمه الله عليه در جلد اول کتاب احقاق الحق که درباره صوفیه بحث کرده دلیل می آورد که اصلا صوفیها احکام و آدابشان را از یهود و نصاری گرفته اند زیرا آنها رهبانیت داشتند و برای خود معابدی می ساختند و از مردم کناره گیری می کردند و ترک دنیا می کردند و کم کم این فکر به میان مسلمانان آمد و از آنها تبعیت کردند) اولئك الذي يجهدون في إطفاء نور الله (یعنی ائمه علیهم السلام) و الله يتم نوره و لو كره الكافرون) (۱).

ص: ۱۸۴

خبر دوم: (عن الرضا عليه السلام قال: لا يقول بالتصوّف أحد إلا لخدعه (فريب مردم) أو ضلاله (گمراه کردن مردم) أو حماقه (رها کردن حق و اخذ باطل حماقت است)، و أمّا من سمّى نفسه صوفيًا للتقيّه فلا- إثم عليه، و في رواية أخرى عنه بزيادة قوله: و علامته أن يكتفى بالتسميه و لا يقول بشيء من عقائدهم الباطله) (۱).

شیخ حر عاملی در ادامه می فرماید و رواه الشيخ المفيد في كتاب الرد على اصحاب الحلاج، حسين بن منصور حلاج یکی از روسای صوفیه است که بخاطر ارتداد او را کشتند منتهی در میان صوفیه خیلی مهم می باشد، مرحوم آیت الله العظمی آخوند همدانی رحمه الله علیه که بنده چندسالی در همدان در خدمت ایشان بودم یک وقتی در درسشان به مناسبتی همین بحث را پیش کشیدند و این شعر را از مولوی در مثنوی خواندند:

چون قلم در دست غداری بود

بی گمان منصور بر داری بود

و بعد ایشان فرمودند آن کسی که توقعی از او برای کشتن منصور صادر شد امام زمان علیه السلام است و مولوی امام زمان علیه السلام را العیاذ بالله غدار خوانده و این خیلی عجیب است، مثنوی از لحاظ طبع و ذوق شعر و تمثیل و نصیحت خیلی خوب و بالاست اما یک کتاب گمراه کننده ای می باشد.

خبر سوم: (عن البزنطی و إسماعیل بن بزيع عن الرضا عليه السلام قال : من ذکر عنده الصوفیة و لم ینکرهم بلسانه و قلبه فلیس منّا، و من أنکرهم فکأنما جاهد الکفار بین یدی رسول الله صَلَّى الله علیه و آله و سلّم) (۲).

ص: ۱۸۵

۱- سفینه البحار، محدث قمی، ج ۵، ص ۲۰۰، حدیث ۶۸۲۲.

۲- سفینه البحار، محدث قمی، ج ۵، ص ۱۹۷، حدیث ۶۸۱۷.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

## صوفیه/وقف بر فرق/شرایط واقف/کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: صوفیه/وقف بر فرق/شرایط واقف/کتاب الوقف

بحثمان در روایاتی بود که بر علیه و در مذمت صوفیه وارد شده که دیروز از کتاب اثنا عشریه تالیف شیخ حر عاملی چند خبر خواندیم و امروز نیز چند خبر دیگر می خوانیم.

خبر سوم: (عن البزنطی و إسماعیل بن بزيع عن الرضا عليه السّلام قال : من ذكر عنده الصوفیة و لم ينكرهم بلسانه و قلبه فليس منّا، و من أنكرهم فكأنّما جاهد الكفّار بين یدی رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم) (۱).

شیخ حر عاملی این خبر را از کتاب حدیقه الشیعه که یکی از کتابهای بسیار عالی در زمینه رد صوفیه است نقل کرده، بزنطی و اسماعیل بسیار خوب هستند و از طبقه ششم می باشند.

خبر چهارم: (عن البزنطی أنّه قال: قال رجل من أصحابنا للصادق جعفر بن محمّد عليه السّلام: قد ظهر فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیه فما تقول فیهم؟ قال علیه السّلام: أنّهم أعداؤنا فمن مال الیهم فهو منهم و يحشر معهم، و سيكون أقوام یّدعون حبّنا و یمیلون الیهم و یتشبهون بهم و یلقّبون أنفسهم بلقبهم و یاؤلّون أقوالهم، ألا فمن مال الیهم فليس منّا و أنا منه براء، و من أنكرهم وردّ علیهم كان كمن جاهد الكفّار بين یدی رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم) (۲).

این اخبار که تا حالا خواندیم مهم و موید هستند و شیخ حر عاملی نیز می فرماید تصریح دارند اما خبر پنجم و ششم که می خوانیم اهمیت بیشتری دارند.

ص: ۱۸۶

۱- سفینه البحار، محدث قمی، ج ۵، ص ۱۹۷، حدیث ۶۸۱۷.

۲- سفینه البحار، محدث قمی، ج ۵، ص ۱۹۷، حدیث ۶۸۱۸.

خبر پنجم: (عن قرب الإسناد للشیخ الأقدم علی بن بابویه القمّی عن سعد بن عبد الله عن محمّد بن عبد الجبار عن أبی محمّد الحسن العسکریّ علیه السّلام أنّه قال: سئل أبو عبد الله، یعنی جعفر الصادق علیه السّلام، عن حال أبی هاشم الکوفیّ (بنیان گذرا صوفیه و اهل شام است) فقال علیه السّلام: أنّه کان فاسد العقیده جدّاً و هو الذی ابتدع مذهبا یقال له التصوّف و جعله مفرّاً لعقیدته الخبیثه، و رواه بسند آخر عنه علیه السّلام و فیه: و جعله مفرّاً لنفسه الخبیثه و أكثر الملاحده و جنّه لعقائدهم الباطله) (۱)

علی بن حسین بن بابویه قمی پدر شیخ صدوق معروف است که در قم مدفون می باشد و در زمان خودش خیلی مهم بوده، عن سعد بن عبدالله ابی خلف اشعری قمی که بسیار جلیل القدر و از اشعریین قم می باشد شیخ هذه الطائفة فقیهها و وجهها له کتب و در سند ۱۱۴۲ حدیث واقع شده است، در اوایل قرن دوم اشعریین به قم آمدند اینها طائفه ای از شیعیان بودند که نتوانستند حکومت بنی امیه را تحمل کنند لذا به قم آمدند و خیلی از رجال و محدثین قم از همین اشعریین هستند حاج شیخ عباس قمی در الفوائد الرضویه نوشته وقتی اینها آمدند به قم و حوزه قم خیلی رونق پیدا کرد ۲۰۰ هزار محدث در قم وجود داشت که این خیلی مهم است باز حاج شیخ عباس قمی نقل می کند که در نیشابور ۳۰۰ هزار محدث وجود داشت خلاصه در آن زمان ها تشیع در ایران خیلی پیشرفت کرده بوده، عن محمد بن عبدالجبار که نجاشی گفته قمی کان من اصحاب ابی الحسن الثالث و در اسناد ۹۰۰ حدیث واقع شده است، خبر سنداً صحیح می باشد.

ص: ۱۸۷

---

۱- سفینه البحار، محدث قمی، ج ۵، ص ۱۹۸، حدیث ۶۸۱۹.

خبر ششم: (عن السيد المرتضى الرازي بسنده عن الإمام الحسن العسكري عليه السلام أنه قال لأبي هاشم الجعفری (از اصحاب حضرت بوده): يا أبا هاشم سيأتي زمان على الناس وجوههم ضاحكه مستبشرة و قلوبهم مظلمه منكدره، السنه فيهم بدعه و البدعه فيهم سنه، المؤمن بينهم محقر و الفاسق بينهم موقر، أمراؤهم جائرون و علماءؤهم في أبواب الظلمه سائرون (آيت الله طباطبائي اعلى الله مقامه در تفسير الميزان می فرمایند مردم باید بدانند زمانی معاویه و يزيد بر مردم حکومت می کردند خب در دربار آنها علماء فراوانی وجود داشتند که فقه و حدیث می نوشتند و همه آنها از حکومت ارتزاق می کردند)، أغنياؤهم يسرقون زاد الفقراء و أصاغرهم يتقدمون على الكبراء، كل جاهل عندهم خير و كل محيل عندهم فقير، لا يميزون بين المخلص و المرتاب و لا يعرفون الضأن من الذئب، علماءؤهم شرار خلق الله على وجه الأرض لأنهم يميلون الى الفلسفه و التصوف، و أيم الله أنهم من أهل العدوان و التحرف، يبالغون في حب مخالفتنا و يضلون شيعتنا و موالينا، فإن نالوا منصبا لم يشبعوا عن الرشا و إن خذلوا عبدوا الله على الرياء، الا أنهم قطاع طريق المؤمنين و الدعاه الى نحله الملحدين، فمن أدرکهم فليحذرهم و ليصن دينه و إيمانه، ثم قال: يا أبا هاشم، هذا ما حدثني أبي عن آبائه عن جعفر بن محمد عليهم السلام و هو من أسرارنا فاکتمه إلا عن أهله (۱).

مقدس اردبیلی در حدیقه الشیعه این خبر را اینطور نقل کرده؛ نقل سید المرتضی عن الشیخ المفید عن احمد بن محمد بن حسن بن ولید که استاد شیخ مفید و بسیار مهم است عن ابیه عن سعد بن عبدالله عن محمد بن عبدالجبار که همگی از ثقات می باشند.

ص: ۱۸۸



یک کتابی هست بنام آشنائی با علوم اسلامی تالیف آیت الله شهید مطهری رحمه الله علیه، ایشان در این کتاب بحثی در مورد عرفان و تصوف دارد، ایشان عرفان را با تصوف مخلوط کرده درحالی که ما دیروز گفتیم عرفان اسلامی هیچ ربطی به تصوف ندارد، بعدا خواهیم خواند که صوفیه برای اینکه در بین مردم نفوذ کنند آمدند همان مزایا و کرامات و مقاماتی که ما برای اهل بیت علیهم السلام قائل هستیم را برای اقطاب و بزرگان خودشان قائل شدند مثلا ما می گوئیم ائمه علیهم السلام علم غیب دارند و مرده زنده می کنند و طی الارض دارند و امثال ذلک تمام اینها را برای اقطاب خودشان ذکر کرده اند اما متاسفانه آیت الله شهید مطهری همین اقطاب و افراد صوفیه را از بزرگان و برجستگان معرفی کرده در حالی که ما از کلمات خودشان پیدا کردیم که افراد گمراهی بودند و اینها در پناه سلاطین جور و آلت دست آنها و در مسیر تایید آنها بودند و تمام این مطالب را ما از کلمات خودشان پیدا کردیم منتهی ایشان در کتاب آشنائی با علوم اسلامی تا حدی از اینها تعریف می کند و این یک اختلاف نظری هست بین بنده حقیر با آیت الله شهید مطهری اعلی الله تعالی مقامه و اما تحقیقش با شما ولی بالآخره حوزه است و محل بحثهای علمی و نقل اقوال علمی.

خبر هفتم: (کشکول شیخنا البهائی رحمه الله عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه قال: لا يقوم الساعه على أمتی حتی يقوم قوم من أمتی اسمهم الصوفیه لیسوا منی و أنهم یحلقون للذکر و یرفعون أصواتهم یظنون أنهم علی طریقتی بل هم أضل من الکفار و هم أهل النار لهم شهیق الحمار... الخ. قال الحسن بن محمّد المعروف بالنظام النیسابوری فی تأویل قوله تعالی: "إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ": من تفسیره قالوا هو الصوفی یتکلم قبل أوانه) (۱).

ص: ۱۸۹

## صوفیه/وقف بر فرق/شرایط واقف/کتاب الوقف کتاب الوقف

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: صوفیه/وقف بر فرق/شرایط واقف/کتاب الوقف

از جمله چیزهایی که در بحثمان باید به آن توجه کنیم مسئله هدایت پروردگار متعال می باشد خداوند همان طوری که مخلوقات را آفریده راه بقاء و سعادت و کمال را نیز به آنها نشان داده: (قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) (۱) آثار هدایت و راهنمایی پروردگار متعال را در عالم جمادات و نباتات و حیوانات و انسان ها می بینیم: (وَلَمْ يُخَلِّ اللَّهُ سُبْحَانَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَبِيِّ مُرْسِلٍ أَوْ كِتَابٍ مُنْزَلٍ أَوْ حُجَّةٍ لَمَازِمَةٍ أَوْ مَحَجَّةٍ قَائِمَةٍ) (۲) ، بنابراین مسئله هدایت الهی به طور کلی مسلم می باشد.

خب و اما در بحث ما صوفیه یک راه دیگری در پیش گرفته اند ما راهمان روشن است راه هدایت پروردگار متعال و پیغمبر و ائمه علیهم السلام می باشد و به اندازه ای این مهم و حساس است که در نمازهای پنجگانه تکرار می کنیم "اهدنا الصراط المستقیم" و در روایاتمان نیز صراط مستقیم به همان ولایت اهل بیت علیهم السلام تفسیر شده است، تفاوت مهمی که ما با صوفیه داریم همین است که آنها یک سقیفه بنی ساعده دومی درست کردند، در سقیفه بنی ساعده اول اهل بیت علیهم السلام را با شمشیر و زور کنار زدند اما در سقیفه بنی ساعده دوم اهل بیت را با تزویر و حيله کنار زدند با بدل سازی و ساختن یک فرقه ای به عنوان راهنما و ساختن قطب هائی به عنوان امام و راهنما اهل بیت علیهم السلام را کنار زدند زیرا ائمه علیهم السلام نمی توانستند با حکام جور و ظلم بنی امیه و بنی عباس سازش کنند و از طرفی آنها برای اینکه در بین مردم خودشان را متشرع نشان بدهند آمدند و صوفیه را بوجود آوردند که ظاهرا زاهد و عابد بودند برای آنها خانقاه ساختند و حمایتشان کردند و صوفیه نیز به حکام جور و ظلم امیرالمومنین می گفتند و به آنها مشروعیت می بخشیدند بنابراین این یک جریانی است که بر علیه اسلام جوشان و خروشان و سازنده و عزت بخش بوجود آوردند و آن را به یک اسلام خرقه پوشیدن و چله نشینی کردن و کشکول انداختن و نشستن و شعر خواندن و اسلام تحقیر آور و ذلت پذیر تبدیل کردند و به همین اکتفاء نکردند بلکه گفتند:

ص: ۱۹۰

۱- طه/سوره ۲۰، آیه ۵۰.

۲- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص ۵، خطبه اول.

ما ز قران مغز را برداشتیم

پوست را بهر خران بگذاشتیم

خلاصه اینکه بحث امروز را از مسئله هدایت الهی شروع می کنیم.

در جلد اول کافی بعد از شناساندن خدا و توحید به سراغ حجت می رود و ابوابی را در مورد حجت یعنی شناساندن ائمه علیهم السلام و نقش آنها در عالم هستی و در عالم تکوین و تشریح ذکر می کند بنابراین ما از همین راه باید وارد بشویم اما صوفیه این راه را کنار گذاشته اند و به سراغ اقطاب خودشان رفته اند حالا ما ارکان صوفیه را یک به یک ذکر خواهیم کرد و از کتب و گفته های خودشان ضلالت و گمراهی آنها را ثابت خواهیم کرد مثلاً یکی از آنها فضیل بن عیاض است، امام کاظم علیه السلام در زندان هارون بود و هارون برای زیارت خانه خدا به مکه رفته بود و شبی به وزیرش گفت برو و یک واعظی بیاور تا قدری من را نصیحت کند زیرا دل من گرفته شده و او رفت و فضیل بن عیاض را آورد و او هارون را نصیحت کرد و هارون نیز اشک ریخت!

عرض کردیم آیت الله شهید مطهری رحمه الله علیه در کتاب آشنائی با علوم اسلامی فقهاء و فلاسفه و عرفا را ذکر می کند ایشان عرفان را با تصوف و پشت سر هم ذکر کرده و تقریباً یکی دانسته و سعی کرده که حلول و اتحاد که صوفیه قائلند را کمی پایین بیاورد و بعد اقطاب آنها را ذکر کرده و قدری با تجلیل و تکریم از آنها اسم برده و حال آنکه ضال و مضل هستند آنها دانسته حکومتهای جور و ظلم را تایید و تقویت کردند مثلاً یکی از افرادی که ایشان ذکر کرده حسن بصری می باشد، بنده درباره انحرافات حسن بصری نزدیک به ۳۰ صفحه مطلب از کتب خودشان نوشته ام و در سفینه البحار (ج ۲ ص ۲۰۷) نیز مطالبی در معرفی حسن بصری ذکر شده است، در کتاب تذکره الاولیاء نیز حسن بصری معرفی شده، شیخ عطار که خودش صوفی بوده در نیشابور بود و در جریان حمله مغل کشته شد، نقل شده که یکی از مغل ها عطار را در جایی دید و او را شناخت و خواست که او را بکشد عطار رو به او کرد و گفت تو خدای منی و من آرزو داشتم که به دست توی خدا کشته بشوم تو خدایی که در لباس مغل ها درامدی و خلاصه از این حرفها می زد تا اینکه آن مغل با شمشیر زد و عطار را کشت.

حسن بصری در اواخر در بصره بود و حضرت امیر علیه السلام روانه جنگ جمل شدند و به بصره آمدند، حدیثی از اهل سنت نقل شده که پیغمبر صلوات الله علیه و آله روزی خطاب به زنانشان فرمودند: "أیتکن صاحب الجمل الأدیب تبجا کلاب الحوآب" و بعد رو به عایشه کردند و فرمودند ای عایشه بترس که آن شخص تو باشی، خلاصه طلحه و زبیر و عایشه با تعدادی از اصحاب راهی شدند به سمت بصره سر راه رسیدند به قبیله حوآب و صدای سگهای آنها بلند بود، یکی از همراهان یاد حدیث مذکور افتاد و گفت من برمیگردم، طلحه و زبیر رفتند و به چهل نفر پول دادند و گفتند بیاید و شهادت بدهید که این برای قبیله حوآب نیست و اولین شهادت دورغ در اسلام نیز همین بود، علی ای حال حضرت امیر وارد بصره شدند و جنگ جمل تمام شد و حضرت پیروز شدند و بعد از جنگ به مسجد رفتند تا برای مردم صحبت و نصیحت کنند، در راه مسجد دیدند که حسن بصری بروی پشت بام مشغول وضو گرفتن است و خیلی هم وسواس دارد، حضرت به او فرمودند درست وضو بگیر و آب را اسراف نکن، حسن بصری به حضرت گفت دیروز شما در جنگ جمل خون های مسلمانان را ریختید حالا به من می گوئید آب کمتر مصرف کن! حضرت فرمودند آیا آن کسانی که خونشان ریخته شد بر حق بودند؟ حسن بصری گفت بله، حضرت فرمودند پس چرا به آنها کمک نکردی؟ گفت من لباس پوشیدم و غسل کردم که به میدان جنگ بیایم یک صدایی به من گفت نرو که قاتل و مقتول هر دو در آتش هستند و من برگشتم، روز دوم و سوم نیز همین طور شد، حضرت فرمودند آیا می دانی آن کسی که آن جمله را گفت که بود؟ آن برادر تو شیطان بود بله کسانی که طرفدار دشمنان باشند چه قاتل باشند و چه مقتول در آتش جهنم خواهند بود، خلاصه حضرت به مسجد آمدند و دیدند یک نفری نشسته و هر چیزی که حضرت می گویند او می نویسد به او فرمودند تو که هستی، گفت حسن بصری هستم و کلمات شما را می نویسم تا برای مردم بیان کنم! حضرت فرمودند این سامری این امت است دیروز در میدان جنگ نبود و حالا کلمات ما را می نویسی، کسی که با ماست کلا در جنگ و علم و فرهنگ باید با ما باشد، خب این برای ما یک درس بزرگی است و می فهمیم کسی که با ائمه علیهم السلام هست هم باید در فرهنگ و هم در جهاد و مبارزه باید با ائمه علیهم السلام باشد، خلاصه مطالب بر علیه حسن بصری زیاد است اما تذکره الاولیاء سعی کرده که او را تطهیر کند و وجهه و جایگاهی برایش درست کند مثلاً- نوشته شب در پشت بام عبادت می کرد و به اندازه ای اشک می ریخت که ناودان از اشک چشم او جاری بود و اشک چشمش به لباس رهگذر سرایت کرد و گفت این چه آبی است آیا نجس است یا پاک است؟ گفت برو لباست را آب بکش این اشک چشم عاصیان و گنه کاران است! مگر می شود یک نفر انقدر گریه کند که اشک چشمش از پشت بام راه بیافتد و به ناودان برسد و بعد به لباس کسی برسد! از این قبیل موارد برای او زیاد درست کرده اند مثلاً گفته اند حسن بصره نماز صبح را در بصره می خواند و بعد طی الارض می کرد و نماز ظهرین را در مسجدالحرام می خواند! علی ای حال مطالب فراوانی بر علیه حسن بصری ذکر شده است.

بقیه بحث بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی... .

## صوفیه/وقف بر فرق/شرایط واقف/کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: صوفیه/وقف بر فرق/شرایط واقف/کتاب الوقف

حدیث اول: از پیغمبر اکرم محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله و سلم نقل شده: «إذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه فمن لم یفعلیه لعنه الله» (۱).

حدیث دوم: از پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم: «من کان عنده علم فکتمه ألجمه الله یوم القیامه بلجام من نار» (۲). بحثمان در کلام استاد شهید مطهری در مورد عرفان و تصوف بود نه تنها ایشان بلکه در بسیاری از کتب ما صوفیه نفوذ پیدا کرده اند و خودشان را به عنوان عارف و قطب و ولی خدا جا زده اند، راه بسیار روشن است و ما معتقدیم سرپرست و امام و رهبر و مدیریت جامعه فقط از جانب خداوند متعال است زیرا خود خداوند اول ولی و مدیر و مدبر است و کرامت انسان ها اقتضاء می کند که مدیر و امام و ولی جامعه نیز از طرف خداوند معین بشود اما فرقه صوفیه با جنگ نرم پیش آمده و خیلی هم موثر بوده، امام صادق علیه السلام فرمودند "إنهم أعدائنا" و فرمودند کسی که بشنود و سکوت کند و جهاد نکند مثل همان هاست و کسی که جهاد کند مثل شهداء بدر می باشد خلاصه ائمه علیهم السلام به شدت با اینها برخورد کرده اند.

آیت الله مطهری اعلی الله مقامه در کلامشان از کتاب تذکره الاولیاء شیخ عطار نام می برد، تذکره الاولیاء دو جلد است در جلد اول ۴۰ نفر و در جلد دوم ۵۷ نفر و کلاً ۹۷ نفر از سران و اقطاب صوفیه را ذکر کرده اما اگر کسی دقت کند اصل کتاب یک تزویر و دامی در مقابل شیعه و ائمه علیهم السلام می باشد، برای گمراهی و مغالطه در ابتدای جلد اول امام صادق علیه السلام و در آخر جلد دوم حضرت باقر علیه السلام را ذکر کرده و می خواهد بگوید این دو امام علیهما السلام نیز مثل اقطاب صوفیه هستند البته این دو امام علیهما السلام را خیلی گمراشته معرفی کرده و مطلب خاصی هم در مورد ایشان نوشته اما وقتی مثلاً به بایزید بسطامی رسیده مطالب و کرامات فراوانی برای او ذکر کرده.

ص: ۱۹۳

۱- الکافی، مرحوم کلینی، ج ۱، ص ۵۴، ط الاسلامیه.

۲- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۷، ص ۳۱۰، ط دارالاحیاء التراث.

چند اشکال در کتاب تذکره الاولیاء وجود دارد:

اول ساختن ولی و امام و قطب.

دوم برای گمراهی و مغالطه نامی از امام صادق و امام باقر علیهما السلام برده که در مقایسه با بقیه افراد بسیار گمراشته می

سوم ما اگر چیزی از پیغمبر و ائمه علیهم السلام نقل می کنیم مستدل و برهانی هستند خود قران ابتدا به ۱۱۴ سوره و بعد به ۱۰ سوره و بعد به یک سوره تحدی شده است و مرتب و منظم مطالب بیان شده و احادیث اهل بیت علیهم السلام نیز به همین ترتیب می باشند و قبلا خواندیم که امام صادق علیه السلام فرمودند: "حدیثی حدیث اُبی و حدیث اُبی حدیث جدی و حدیث جدی حدیث الحسین و حدیث الحسین حدیث الحسن و حدیث الحسن حدیث امیرالمومنین و حدیث امیرالمومنین حدیث رسول الله و حدیث رسول الله قول الله عز و جل" بالاخره تمام اینها به خدا می رسد و در مورد صحتشان نیز ما علم رجال و درایه داریم با سنجیدن و دقت تمام این احادیث بررسی می شوند خلاصه اینکه از این طریق راه ما بسیار روشن شده است و حتی اولی الامر نیز در کلام پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم دقیق و مرتب ذکر شده اند که همان ائمه علیهم السلام می باشند و مطلب بسیار روشن است و اصلا ابهامی ندارد اما صوفیه ائمه را رها کرده و به سراغ اقطاب خودشان رفته اند البته بیشتر کراماتشان در خواب است مثلاً می گویند خدا را در خواب دیدم! همان طور که در بیداری نمی توان خدا را دید در خواب نیز نمی توان دید زیرا چشم ما اجسام را می بیند و خدا جسم نیست و هر جسمی مرکب است خدا مرکب نیست و هر جسمی محتاج به مکانی دارد خدا مکان ندارد و هر جسمی حادث است خدا حادث نیست بنابراین خدا را در خواب دیدن اصلاً معنی ندارد ولی در کلمات صوفیه زیاد ذکر شده که خدا را در خواب دیده اند خلاصه بدون مدرک و دلیل مطالب باطلی ذکر کرده اند و همچنین کرامات و معجزاتی برای خودشان ذکر کرده اند.

چهارم آن مزایا و مقامات و کراماتی که برای ائمه علیهم السلام قائلیم مثل اخبار از غیب و طی الارض و زنده کردن مردگان و تسلط بر حیوانات و امثال ذلک را تماماً بلکه بالاتر از اینها را برای اقطاب خودشان ذکر کرده اند.

پنجم عبادتهای من در آوردی، مثلاً می گویند شبها رفتی و بر در چاه چیز گذاشتی و خودش را به کله آویزان کردی و آنقدر الله الله گفتی تا از بینی و صورت و چشمش اشک و خون جاری شدی و چندین سال این کار را کردی تا فلان شدی، خب اینها باطل است زیرا عبادت راه دارد.

ششم وقتی کلمات و مواعظ و نصیحتهای آنان را ذکر می کند اگر کسی حافظه خوب و قوی داشته باشد می بیند که همان روایات اهل بیت علیهم السلام را سرقت کرده و بنام خودشان بیان می کنند و بنده چون با اخبار آشنا هستم تتبع کردم و همان اخبار را در بحار و کافی و دیگر کتب پیدا کردم خلاصه تذکره الاولیاء عطار یک کتاب انحرافی به این ترتیب که ذکر شد است منتهی آیت الله مطهری رحمه الله علیه از این کتاب تعریف می کند و رد می شود، کلام ایشان این است:

" ب . شیخ فریدالدین عطار . از اکابر درجه اول عرفا است . در نثر و نظم تألیف دارد "تذکره الاولیاء" او که در شرح حال عرفا و متصوفه است و از امام صادق علیه السلام آغاز می کند و به امام باقر علیه السلام ختم می نماید از جمله ماخذ و مدارک محسوب می شود و شرقشناسان اهمیت فراوان به آن می دهند . همچنین کتاب "منطق الطیر" او یک شاهکار عرفانی است . مولوی درباره او و سنائی گفته است :

و هم او گفته است :

مقصود مولوی از هفت شهر عشق هفت ودایی است که خود عطار در " منطق الطیر " شرح داده است . محمود شبستری در گلشن راز می گوید :

عطار شاگرد و مرید شیخ مجدالدین بغدادی از مریدان و شاگردان شیخ نجم الدین کبرا بوده است . و همچنین صحبت قطب الدین حیدر را که او نیز از مشایخ این عصر است و در تربت حیدریه مدفون است و انتساب آن شهر به او است نیز درک کرده است . عطار مقارن فتنه مغول درگذشت و به قولی به دست مغولان در حدود سالهای ۶۲۶ - ۶۲۸ کشته شد .

کتب دیگری که وقتی به شیخ عطار می رسند تعریف و تمجید می کنند " ریحانه الأدب " و " روضات الجنات " هستند و عجیب این است که صوفیه با این همه انحراف در کتب ما رخنه کرده اند!

برای نمونه تعاریف عطار از شیخ ابوبکر شبلی را می خوانیم تا ببینید با چه عباراتی از هم تعریف می کنند:

" آن غرق بحر دولت آن برق ابر عزت آن گردن شکن مدعیان آن سرافراز منقیان آن پرتو از عالم حسی و عقلی شیخ وقت ابوبکر شبلی رحمہ اللہ علیہ از کبار و اجله مشایخ بود و از معتبران و محتشمان طریقت و سید قوم و امام اهل تصوف و وحید عصر و بحال و علم ب ی همتا و نکت و اشارات و رموز و عبارات و ریاضات و کرامات او بیش از آنست که در حد حصر و احصاء آید جمله مشایخ عصر را دیده بود و در علوم طریقت یگانه و احادیث بسی نوشته بود و شنوده و فقیه به مذهب مالک و مالکی مذهب و حجتی بود بر خلق خدای... الی آخر " نزدیک به ۱۵ صفحه با همین عبارات از شیخ شبلی تعریف کرده.

ص: ۱۹۶



یکی از کتابهایی که بسیار دقیق و عالی در نقد و رد صوفیه نوشته شده و حتما باید مطالعه کنید کتاب "حدیقه الشیعه" مقدس اردبیلی رحمه الله علیه می باشد که تمام فرق آنها با تفکرات و انحرافاتشان را ذکر کرده و یکی از مطالب خوبی که دارد این است که مقدس اردبیلی می فرماید هر وقت ما از بایزید بسطامی انتقاد می کنیم آنها می گویند بایزید دو تاست و آنکه شما می گوئید بد بوده! ولی مقدس اردبیلی می فرماید بیخود و دروغ می گویند هر وقت ما یک نفر از آنها را مورد نقد قرار می دهیم و انحرافاتش را بیان می کنیم می گویند دو نفر بوده اند و اینکه شما می گوئید بد است! آگاه باشید که برای فریب دیگران اینطور می گویند، خلاصه باید تفکرات و انحرافات صوفی ها را مطالعه و بررسی کرد و مطلب در مورد شبلی نیز زیاد است.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ... .

### صوفیه/وقف بر فرق/شرایط واقف/کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: صوفیه/وقف بر فرق/شرایط واقف/کتاب الوقف

علماء بزرگ ما اعلی الله تعالی مقامهم در چند جبهه برای حفظ دین و بیان احکام آن کار کرده اند که یکی از آنها بُعد کلامی است که در بحثمان با صوفیه با آن مواجه هستیم از این جهت در بُعد کلامی نیز باید بحث کنیم و سه موضوع در اینجا مورد بحث قرار می گیرد:

اول موضوع حلول ، دوم موضوع اتحاد و سوم موضوع وحدت وجود.

بحث را از کتاب بزرگ و ارزشمند "کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد" پی می گیریم، تجرید الاعتقاد تالیف خواجه نصیرالدین طوسی است که شاگرد او یعنی علامه حلی آن را شرح کرده و نامش را کشف المراد گذاشته و از لحاظ عقاید شیعه امامیه خوب بحث کرده و جواب تمام مخالفین را داده.

ص: ۱۹۷

در بحث توحید و خداشناسی بحث را اینطور شروع کرده اند: «و اعلم أن التركيب قد يكون عقليا و هو التركيب من الجنس و الفصل (مثل انسان که جنسش حیوان و فصلش ناطق است)، و قد يكون خارجيا (مثل اعضاء و جوارح انسان) کترکيب الجسم من المادة (همان هیولا است که شکل خاصی ندارد ولی قابلیت تشکل دارد) و الصورة (تشکل هیولا به اشکال مختلف) و ترکیب المقادير من غيرها و الجميع منفی عن الواجب تعالی لا اشتراك المركبات فی افتقارها إلى الأجزاء فلا جنس له و لا فصل له و لا غیرهما من الأجزاء العقلیه و الحسیه» (۱).

مسئله ۱۱: «المسألة الحادية عشرة فی أنه تعالی لا ضد له (زیرا ضد از اعراض است، وجود اینگونه تقسیم شده: اول واجب الوجود و بعد ممکن الوجود و ممکن الوجود نیز به جوهر و عرض تقسیم شده، اگر ممکن الوجود قائم به ذات باشد و نیاز به

موضوع نداشته باشد می شود جوهر مثل سنگ اما آن چیزی که حلول در اینها دارد و از مقوله کیف است مثل سفیدی و سیاهی عرض می باشد و ضد نیز یعنی چیزی که اگر در جایی حلول کند با چیز دیگر ترکیب نمی شود مثلا اگر سیاه باشد دیگر سفید نیست و خداوند متعال ضد نیز ندارد زیرا ضد متعلق به اعراض می باشد و جوهر و عرض هر دو پایین تر از واجب الوجود هستند و خداوند متعال فوق جوهر و عرض می باشد) قال: و الضد « (۲) .

مسئله ۱۲: «المسألة الثانية عشرة في أنه تعالى ليس بمتحيز (متحيز یعنی اینکه در مکانی قرار بگیرد و خداوند متحيز نیست و نمی شود گفت مثلا در آسمان و یا زمین است زیرا اگر چیزی متحيز باشد به مکان محتاج است و خداوند غنی مطلق است) قال: و التحيز. أقول: و الدليل على ذلك أنه لو كان متحيزا لم ينفك عن الأكوان الحادثة» (۳) .

ص: ۱۹۸

---

۱- کشف المراد، علامه حلی، ج ۱، ص ۲۹۲.

۲- کشف المراد، علامه حلی، ج ۱، ص ۲۹۲.

۳- کشف المراد، علامه حلی، ج ۱، ص ۲۹۳.

خب واما مسئله ای که به بحث ما در مورد صوفیه مربوط است مسئله ۱۳ می باشد: «المسأله الثالثه عشره فی أنه تعالی لیس بحال فی غیره(صوفیه قائلند خداوند در وجود اقطاب آنها حلول کرده! در حالی که خداوند متعال حال نیست زیرا اگر حال باشد نیاز به محل دارد و اگر حلول در محلی کند مرکب از حال و محل می شود و خداوند مرکب نیست)قال: و الحلول.

أقول: هذا عطف علی الزائد فإن وجوب الوجود یقتضی کونه تعالی لیس حالا فی غیره و هذا حکم متفق علیه بین أكثر العقلاء و خالف فیہ بعض النصارى القائلین بأنه حل فی المسيح(در قران نیز به حضرت عیسی اینطور گفته شده: "وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمَّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ") و بعض الصوفیه القائلین بأنه حال فی أبدان العارفين و هذا المذاهب لا شك فی سخافته لأن المعقول من الحلول قیام موجود بوجود آخر علی سبیل التبعية بشرط امتناع قیامه بذاته و هذا المعنی منتف فی حقه تعالی لاستلزامه الحاجه المستلزمه للإمكان» (۱).

مسئله ۱۴ که باز مربوط به بحث ما در مورد صوفیه است این است که: « المسأله الرابعه عشره فی نفی الاتحاد عنه تعالی(صوفیه معتقدند خداوند با اقطاب آنها متحد است!)قال: و الاتحاد.

أقول: هذا عطف علی الزائد فإن وجوب الوجود ینافی الاتحاد لأننا قد بینا أن وجوب الوجود یستلزم الوحده(آن دو بیت شعر را اینجا باید در نظر داشته باشید: صفات ثبوتیه: عالم و قادر حی است و مرید و مدرك/هم قدیم و ازلی پس متکلم خالق . صفات سلبيه: نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل/بی شریک است و معانی تو غنی دان خالق . تفاوت خداوند با غیر خداوند متعال در این است که غیر خدا مثل ما انسان ها علم و سخاوت و شجاعت و امثال ذلك معانی متعددی عارض بر وجود ما هستند اما خداوند اینطور نیست بلکه صفاتش عین ذاتش می باشد لذا خداوند متعال همانطور که بی شریک است معانی نیز در او راه ندارد زیرا معانی متعدد هستند و تعدد ذات و صفات لازم می آید در حالی که خداوند متعال از همه جهات واحد است)فلو اتحد بغيره لكان ذلك الغير ممكنا فيكون الحكم الصادق علی الممكن صادقاً علی المتحد به فيكون الواجب ممكنا و أيضا فلو اتحد بغيره لكانا بعد الاتحاد إما أن يكونا موجودين كما كانا فلا اتحاد و إن عدما أو عدم أحدهما فلا اتحاد أيضا و يلزم عدم الواجب فيكون ممكنا هذا خلف» (۲).

ص: ۱۹۹

۱- کشف المراد، علامه حلّی، ج ۱، ص ۲۹۳.

۲- کشف المراد، علامه حلّی، ج ۱، ص ۲۹۳.

اینها همه مقدمه ای هستند برای بیان انحرافات صوفیه و اما سومین چیزی که آنها قائلند وحدت وجود می باشد، اگر مفهوماً مراد باشد بله ما نیز قائلیم مفهوماً وجود وحدت دارد و وجود یعنی هستی منتهی هستی مراتب دارد و مشکک می باشد، گاهی واجب الوجود است و گاهی ممکن الوجود است و خود ممکن الوجود اقسامی دارد اما همگی مفهوماً وحدت دارند، ممتنع الوجود نیز یعنی چیزی که وجودش محال است، شیء وجود ذهنی و وجود خارجی دارد و وجود ذهنی مخلوق ذهن شما می باشد و شما خودتان ممکن الوجود هستید و چیزی که مخلوق ذهن شما باشد معلوم می شود که مثل خود شماست و شریک شما در وجود می شود درحالی که خداوند شریک کسی نیست پس مخلوق ذهن شما نمی تواند شریک خداوندی که واجب الوجود است باشد.

میرزای قمی در جامع الشتات چندین صفحه در مورد وحدت وجود بحث کرده و اول شروع کرده و از شاه نعمت الله ولی گفته که یکی از اقطاب صوفیه می باشد، شاه نعمت الله اهل ماهان کرمان است و الان نیز در آنها گنبد و بارگاهی دارد او در اشعارش در مورد خودش اینطور گفته:

بهر الفی الف قدی بر آید

الف قدم که در الف آمدستم

خلاصه میرزای قمی شروع به بحث از صوفیه کرده و بسیار خوب در مورد آنها بحث کرده و این شعر را به عنوان نمونه از ملای رومی ذکر کرده:

هر لحظه به شکلی بت عیار بر آمد

دل برد و نهان شد

هر دم به لباس دگر آن یار بر آمد

ص: ۲۰۰

گه پیر و جوان شد

گه نوح شد و کرد جهانی به دعا غرق

خود رفت به کشتی

گه گشت خلیل و به دل نار بر آمد

آتش گل از آن شد

یوسف شد و از مصر فرستاد قمیصی

روشنگر عالم

از دیده یعقوب چو انوار بر آمد

تا دیده عیان شد

حقا که هم او بود کاندرا ید بیضا

میکرد شبانی

در چوب شد و بر صفت مار بر آمد

زان فخر کیان شد

می گشت دمی چند بر این روی زمین او

از بهر تفرج

عیسی شد و بر گنبد دوار بر آمد

تسبیح کنان شد

بالجمله هم او بود که می آمد و می رفت

هر قرن که دیدی

تا عاقبت آن شکل عرب وار بر آمد

دارای جهان شد

منسوخ چه باشد؟ نه تناسخ به حقیقت

آن دلبر زیبا

شمشیر شد و در کف کرار بر آمد

قتال زمان شد

نی نی که هم او بود که می گفت انا الحق

در صوت الهی

منصور نبود آن که بر آن دار بر آمد

نادان به گمان شد

رومی سخن کفر نگفته ست و نگوید

منکر مشویدش

کافر بود آن کس که به انکار بر آمد

از دوزخیان شد.

خلاصه اینها قائل به وحدت وجود مفهوماً و مصداقاً هستند و می گویند کلاً یک وجود بیشتر نیست و آن وجود خداست منتهی العیاذ بالله خداوند به شکلهای مختلفی در می آید، توضیح بیشترش بماند برای بعد إن شاء الله تعالی... .

**صوفیه/وقف بر فرق/شرایط واقف/کتاب الوقف کتاب الوقف**

Your browser does not support the audio tag

موضوع: صوفیه/وقف بر فرق/شرایط واقف/کتاب الوقف

بحثمان در این جنگ نرمی است که بین فرق مخالف اسلام نسبت به اسلام صورت گرفته است در جنگ سخت همان آلات و ابزار جنگی نیاز است اما در جنگ نرم به علم و اطلاعات و هوشیاری در سطح بالا و کامل نیاز است و فعلاً بحثمان در جنگ نرم با صوفیه می باشد چراکه امام صادق علیه السلام فرمودند "إنهم أعدائنا" و یا فرمودند مبارزه با آنها مثل جهاد در بدر و حنین و امثال ذلک است و کسی که کوتاهی کند نزد خداوند متعال مسئول است و از این قبیل تعبیرات داشتیم.

عرض کردیم یکی از بحث‌هایی که در مورد صوفیه مطرح است این است که آنها قائل به وحدت وجود و حلول و اتحاد می باشند، صوفیه در مقابل ائمه علیهم السلام برای مشایخ و اقطاب خودشان کرامتها و امتیازات فراوانی درست کرده اند تا حدی که گفته اند خداوند حلول کرده در وجود بایزید بسطامی و حلاج و دیگر اقطابشان و تذکره الاولیاء نیز در جلد اول ۴۰ نفر و در جلد دوم ۵۷ نفر از اقطاب و بزرگان خودشان را ذکر کرده منتهی برای خلط مبحث و فریب در ابتدای جلد اول از امام صادق علیه السلام و در آخر جلد دوم از حضرت باقر علیه السلام بسیار مختصر مطالبی را نوشته، خلاصه علماء ما از اول پی بردند به این مطلب که صوفیه برای پیشوایان خودشان سه چیز قائلند و با این سه چیز خواسته اند مذهب خودشان را توجیه کنند؛ اول حلول، دوم اتحاد و سوم وحدت وجود، که ما دیروز درباره حلول و اتحاد بحث کردیم و کلام علامه در کشف المراد را نیز در این رابطه نقل کردیم، درباره وحدت وجود نیز گفتیم که وجود مفهوماً یعنی هستی و این مفهوم بر هر موجودی صدق می کند اما آنها قائل به وحدت موجود شده اند یعنی می گویند موجودات مصداقاً نیز با هم وحدت دارند و میرزای قمی رحمه الله علیه نیز در اواخر جامع الشتات در سه الی چهار صفحه از صوفیه بحث می کند و همین را می فرماید که صوفیه قائل به وحدت وجود هستند و می گویند یک وجود در عالم هستی وجود دارد و آن خداست منتهی خداوند متعال به رنگها و شکلهای مختلف در می آید: چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد/ موسی با موسی در جنگ شد، موجودات همه جلوه ها و شکلهای مختلفی از خدا هستند و غیر از خداوند چیزی وجود ندارد و همه کارها را خدا انجام می دهد، گاهی خداوند به شکل فرعون در می آید و گاهی به شکل موسی در می آید و هکذا که این تفکر باعث می شود تمام حقائق و اعتقادات اسلامی از بین برود و یکی از کتابهایی که از این حرفها زیاد زده مثنوی است مثلاً گفته شده حضرت امیر علیه السلام به ابن ملجم می گوید: غم مخور جانا شفیع تو منم! یعنی تو دست حق بودی و خدا منو کشته و تو یک آلتی بودی و خلاصه به این صورت ابن ملجم را تبرئه می کند، البته مولوی خیلی خوش ذوق و ادیب است و زبان شعرش خیلی خوب است ولی خب قائل به وحدت وجود و حلول و اتحاد می باشد و مقدس اردبیلی در حدیقه الشیعه می فرماید صفحه ای از صفحات مثنوی نیست که حرفهای خلاف این چینی در آن نباشد.

مسئله وحدت وجود در فقه ما در کتاب طهارت و در بحث نجاست کفار وارد شده شده است، صاحب عروه اینطور فرمودند: «مسأله ۲: لا- إشکال فی نجاسه الغلامه والخوارج والنواصب، وأما المجسمه والمجبره والقائلین بوحده الوجود من الصوفیه إذا التزموا بأحكام الإسلام فالأقوی عدم نجاستهم، إلا مع العلم بالتزامهم بلوازم مذاهبهم (همان وحدت وجود و حلول و اتحاد، البته ما در حاشیه نوشته ایم که شاید عوام آنها ندانند ولی قطعاً خواص آنها همین طور قائل و ملتزم هستند) من المفاسد» (۱).

خب حالا- ما باید نمونه هائی را از کتب مختلف نقل کنیم تا مسئله برای شما روشن شود، یکی از بزرگان صوفیه حسین بن منصور حلاج است ما از حالاتی که برای خودشان ذکر کرده اند مطالبی را عرض می کنیم تا ببینید تا چه اندازه ای با اسلام مخالفت دارد، قبلاً از رساله اثنا عشریه شیخ حر عاملی روایاتی را در مذمت صوفیه خواندیم ایشان در آنجا (فصل سوم صفحه ۱۷۸) از کتب معتبر شیعه نقل می کند که یکی از کسانی که مذموم است و قائل به حلول و اتحاد و وحدت وجود است همین حسین بن منصور حلاج می باشد، ایشان در ادامه می فرماید توقیعاتی از ناحیه امام عصر علیه السلام بر علیه اینها صادر شده است، صوفیه در زمان غیبت صغری خیلی پرو بال و قوت گرفتند و حتی ادعا می کردند ما نایب امام زمان علیه السلام هستیم و بعد به جایی رسیدند که گفتند ما خود امام زمان هستیم! شیخ حر عاملی در مورد منصور حلاج اینطور می فرماید که وقتی او خواست فضیحت خودش را ظاهر کند به قم آمد چرا که قم مرکز تشیع بوده، در آن زمان علی بن بابویه در قم فقیه بسیار قدرتمند و دارای جایگاهی بود لذا منصور حلاج اول یک نامه ای به علی بن بابویه نوشت و گفت من فلانی هستم و در فلان نقطه مستقر شده ام شما بیایید تا دیداری داشته باشیم اما علی بن بابویه توجهی نکرد و نرفت تا اینکه خودش آمد، علی بن بابویه در عین حال که یک فقیه و عالم بسیار بزرگی بود یک دکان و کسب و کاری نیز داشته، وقتی علی بن بابویه صبح آمد که دکانش را باز کند افرادی که منتظر ایشان بودند همگی به احترامش ایستادند اما یک نفر پانصد و او همان منصور حلاج بود که نشسته بود، علی بن بابویه از این رفتار او حدس زد که آدم عادی نیست، وقتی وارد دکانش شد جلو آمد و گفت من حسین بن منصور حلاج هستم و چنین و چنان هستم، علی بن بابویه به او گفت بیخود به این شهر آمدی و بعد دستور داد با پس گردنی او را از قم بیرون کردند، خلاصه علت اصلی اینکه بنده این را نقل کردم این است که هم در رساله اثنا عشریه و هم در جلد ۵۱ بحار الانوار صفحه ۳۸۰ نقل شده که توقیعی از ناحیه امام عصر علیه السلام بر علیه و اظهار برائت از منصور حلاج صادر شده است منتهی مولوی در مثنوی اینطور می گوید: چون قلم بر دست غداری فتاد/ لاجرم منصور بر داری فتاد، که العیاذ بالله نسبت غدار به امام زمان علیه السلام می دهد! و منصور حلاج را خیلی بالا می برد، در سفینه البحار جلد ۲ صفحه ۳۱۱ نیز در مورد حسین بن منصور حلاج مطالب زیادی نقل شده که مطالعه بفرمائید.

ص: ۲۰۳



بعضی از عزیزان مطالبی را نوشته اند، یکی اینکه در حدیثی که قبلاً خواندید امام صادق علیه السلام فرمودند: "وکتب عن أهله" مراد چیست؟ باید توجه داشته باشیم که ائمه علیهم السلام در زمان خودشان در مقابل نقشه های دشمنان و معاندین بیکار نبودند بلکه نقشه ها و طرح ها و برنامه هایی داشتند که بتوانند جلوی آنها را بگیرند و مسائل را روشن کنند لذا ائمه علیهم السلام می فرمودند کسی که سرّ ما را فاش کند ما را کشته است و این خودش نوعی تقیه می باشد که افرادی تربیت شوند و تحت تشکیلی قرار بگیرند برای مقابله با دشمنان و معلوم است که هر تشکیلی یک اسراری دارد که اگر بنا باشد زود فاش شود از بین خواهد رفت و مواردی از اصحاب ائمه بوده اند که بخاطر عدم فاش کردن اسرار شهید شدند مثل معلی بن خنیس بنابراین ائمه علیهم السلام سفارش فراوان می کردند که اسرار ما را فاش نکنید.

مطلب دیگری که زیاد می پرسند و می نویسند این است که در اشعاری که از امام رضوان الله علیه باقی مانده نامی از منصور حلاج برده شده، خب این دلیل بر تایید او نیست زیرا منصور یک جهتی داشته و امام رضوان الله علیه فقط در همان جهت خاص قصد تشبیه داشته اند، وقتی خواستند منصور را دار بزنند خیلی با شهامت و شجاعت جلوی چوبه دار رفت، برخی علت را از او پرسیدند و او طبق نقشه و کلک خودش گفت من طبق هدف و مقصد خودم دارم عمل می کنم لذا خوشحالم، خب حالا اگر از جهت خاصی تشبیهی صورت گرفته باشد دلیل بر تایید او نیست و در مورد شعر علامه طباطبائی اعلی الله مقامه نیز باید عرض کنیم که بعداً مفصلاً خواهیم خواند که ایشان بر علیه صوفیه کلمات فراوانی دارند خصوصاً در کتاب شیعه در اسلام که بسیار عالی است و در آنجا وقتی به صوفیه می رسد همه را رد می کند.

در جلد ۲ تذکره الاولیاء در وصف منصور حلاج اینطور گفته شده: "آن قتیل الله، فی سبیل الله، آن شیر بیشه تحقیق، آن شجاع صفدر صدیق، آن غرقه دریای موج، حسین بن منصور حلاج - رحمه الله علیه"، خلاصه برای چهره سازی افراد مطالب بسیار در تذکره الاولیاء بیان شده است مثلاً گفته شده نقل است یکبار چهار هزار نفر همراه منصور بودند تا به مکه بروند در بین راه رسیدند به جائی که نیاز به غذا داشتند خب قبلاً این مکان ها را شناسایی کرده بود و دستور داده بود در زیر خاک میوه و نان و غذا مخفی کنند و وقتی به آنجا می رسیدند و اظهار گرسنگی می کردند برای فریب این دو رکعت نماز می خواند و از خدا می خواست و بعد همان مکانهای خاص را می شکافتند و غذا در می آوردند! خلاصه از این فریبکاریها و شعبده بازیها زیاد داشته اند.

یکی از مطالبی که باید توجه داشته باشیم این است که قاضی نور الله شوشتی با اینکه از علماء بزرگ ماست و صاحب کتاب ارزشمند احقاق الحق است نسبت به صوفیه نرمش نشان داده که حالا بعداً در این رابطه صحبت خواهیم کرد.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

### صوفیه/وقف بر فرق/شرایط واقف/کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: صوفیه/وقف بر فرق/شرایط واقف/کتاب الوقف

بخثمان در وقف بر فرق بود و به بحث وقف بر صوفیه رسیدیم، بعضی از برادران فکر می کنند که ما همینطور رمیه من غیر رام وارد بحث صوفیه شده ایم درحالی که با بحث وقف ارتباط دارد و در وقف بر فرق آن فرقه هائی که مخالف اسلام یا تشیع هستند را نام برده اند از جمله اشاره ای به وقف بر صوفیه کرده اند و همین باعث شد که ما وارد بحث صوفیه شدیم و در اینجا با مطالب فراوانی مواجه هستیم و از طرفی برای بنده با توجه به مطالعات فراوان و یادداشت هائی که دارم ثابت است که صوفیه یک فرقه بسیار متخلف در برابر اسلام ناب و تشیع و اهل بیت علیهم السلام هستند که جنگ نرمی به راه انداخته اند و ضررهای زیادی به اسلام زده اند و لذا امام صادق علیه السلام فرمودند "إنهم أعدائنا" و کسی اگر نام آنها را بشنود و بر علیه آنها موضع نگیرد و با آنها مقابله نکند مسئول است و اگر دفاع کند مانند کسی است که در جنگ بدر همراه پیغمبر بوده و خلاصه از این قبیل تعبیرات زیاد داریم.

ص: ۲۰۵

در بحث صوفیه با کلمات آیت الله شهید مطهری و آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامهما مواجه هستیم لذا بخثمان تحقیقی است زیرا حرفهای آنها را بیان می کنیم و حرف خودمان هم مطرح می کنیم تا ببینیم نتیجه چه خواهد شد.

بعضی از آقایان نوشته اند که حسین بن منصور حلاج دو نفر بوده اند ولی ما عرض کردیم که مقدس اردبیلی در حدیقه الشیعه فرموده هر وقت ما با صوفیه بحث می کنیم و انحرافات بزرگان آنها من جمله همین حسین بن منصور حلاج را بیان می

کنیم آنها می گویند دو نفر بوده اند آنکه شما می گوئید بد است ولی آنکه ما می گوئیم خوب است اما اینطور نیست او یک نفر بوده و یکی از حیلہ ها و ترفندهای آنها در بحث ها همین است که هر کسی را که ما انحرافات و بدبهای او را از کلمات خودشان ثابت می کنیم فوراً می گویند دو نفر بوده اند اینکه شما می گوئید غیر از آن است که ما می گوئیم!

حالا برای نمونه چند مطلب در مورد حلاج عرض می کنیم، عطار که خودش از بزرگان صوفیه است در تذکره الأولیاء تماماً مطالب و مباحث را خلط کرده مثلاً در ابتدای جلد اول از امام صادق علیه السلام و در آخر جلد دوم از امام باقر علیه السلام نام برده و در بین نیز او اویس قرنی که ما آن را از اصحاب حضرت امیر علیه السلام و خیلی خوب می دانیم را از خودشان ذکر کرده او اویس قرنی کسی است که در جنگ صفین در رکاب حضرت امیر علیه السلام به شهادت رسید و نقل شده که شبی را در رکوع و شبی را سجده به سر می برده و عبادت می کرده خلاصه بسیار خوب بوده، نقل شده بعد از اینکه پیغمبر از دنیا رفت یک روز به مدینه آمد و دید که کس دیگری به عنوان خلیفه بجای حضرت امیر علیه السلام نشسته است خیلی ناراحت شد و گفت پیغمبر این را معین نکرده بود، عمر به او گفت شنیده ام تو خیلی مقامت بالا است شبها برای من دعا کن، او اویس گفت من شب به مسلمانان دعا می کنم حالا- شما جزء آنها هستی یا نه نمی دانم، خلاصه او اویس قرنی در جنگ صفین به شهادت رسید و مزارش در سوریه می باشد.

در تذکره الاولیاء عطار در مورد منصور حلاج اینطور گفته شده: "نقلست که در زندان سیصد کس بودند چون شب در آمد گفت: ای زندانیان شما را خلاص دهم گفتند چرا خود را نمی دهی گفت: ما در بند خداوندیم و پاس سلامت می داریم اگر خواهیم بیک اشارت همه بندها بگشائیم پس بانگشت اشاره کرد همه بندها از هم فرو ریخت ایشان گفتند اکنون کجا رویم که در زندان بسته است اشارتی کرد رخنه ها پدید آمد. گفت: اکنون سر خویش گیرید گفتند تونمی آئی گفت: ما را با او سری است که جز بر سردار نمی توان گفت: دیگر روز گفتند زندانیان کجا رفتند گفت: آزاد کردیم گفتند تو چرا نرفتی گفت: حق را با من عتابی است نرفتم این خبر به خلیفه رسید گفت: فتنه خواهد ساخت او را بکشید یا چوب زنید تا از این سخن برگردد سیصد چوب بززند بهر چوبی که می زدند آوازی فصیح می آمد که لاتخف یا ابن منصور شیخ عبدالجلیل صفار گوید که اعتقاد من در آن چوب زننده بیش از اعتقاد من در حق حسین منصور بود از آنکه تا آن مرد چه قوت داشته است در شریعت که چنان آواز صریح می شنید و دست او نمی لرزید و همچنان می زد پس دیگر بار حسین را بردند تا بردار کنند صد هزار آدمی گرد آمدند و او چشم گرد می آورد و می گفت: حق حق اناالحق و هر قطره خونی که بر زمین می افتاد در آنجا الله الله نقش می بست... "خب در اینجا می توانیم بگوئیم آیا خون این از خون امام حسین علیه السلام بالاتر بوده! خلاصه اینکه همچنین تعبیراتی در مورد او بکار رفته است.

خب و اما امروز مطالبی را از کتاب شیعه در اسلام تالیف مرحوم آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه بیان می کنیم، ایشان اول می فرمایند سعی شده که از سه راه مسلمانان به شریعت اسلام و آنچه که خدا گفته پی ببرند؛ اول ظواهر دینی مثل کتاب و احادیث، دوم طریق عقلی و سوم کشف که مربوط به بحث ماست، کشف آن است که وقتی انسان بخواهد به موضوعی پی برد از راه باطنش یک ظاهری را می بیند و بعد از دیدن آن ظواهر با فطرت و ذهن صاف خودش مطالبی را درک می کند مثلاً درک خداوند از راه دیدن نعمتهایش و دیدن محبت خداوند نسبت به خودش و خلاصه خدا را از راه باطن کشف می کند که به آن عرفان می گویند، ایشان مثال می زند به اینکه وقتی قنبر و کمیل و سلمان و اباذر حضرت امیرالمومنین علیه السلام و رفتار و عبادتها و خطبه های حضرت را می دیدند از این راه پی می بردند که شخص بسیار فوق العاده ای است و خدا را نیز از راه دیدن موجودات و نعمتها و امثال ذلک درک می کنیم و به وجودش پی می بریم خلاصه عرفان مربوط به یک کشف عقلی و باطنی از دیدن بعضی از موضوعات می باشد و البته عرفان کلاً مربوط به خدا و راه خداست، ایشان در ادامه اینطور می فرمایند:

"هر انسان (علی رغم سوفسطی ها و شکاکان که هر حقیقت و واقعیتی را پندار و خرافه می نامند) به واقعیت ثابتی ایمان دارد و گاهی که با ذهنی صاف و نهادی پاک به واقعیت ثابت جهان آفرینش تماشا می کند، از سوی دیگر ناپایداری اجزای جهان را درک می نماید. جهان و پدیده های جهان را مانند آینه هایی می یابد که واقعیت ثابت زیبایی را نشان می دهند که لذت درک آن هر لذت دیگری را در چشم بیننده خوار و ناچیز می نمایاند و طبعاً از نمونه های شیرین و ناپایدار زندگی مادی باز می دارد.

این همان جذبه عرفانی است که انسان خداشناس را به عالم بالا متوجه ساخته و حجت خدای پاک را در دل انسان جایگزین می‌کند و همه چیز را فراموش می‌دارد و گرداگرد همه آرزوهای دور و دراز وی خط بطلان می‌کشد و انسان را به پرستش و ستایش خدای نادیده که از هر دیدنی و شنیدنی روشن تر و آشکارتر است وا می‌دارد و در حقیقت هم این کشش باطنی است که مذاهب خداپرستی را در جهان انسانی به وجود آورده است. عارف کسی است که خدا را از راه مهر و محبت پرستش می‌کند نه به امید ثواب و نه از ترس عقاب و از این جا روشن است که عرفان را نباید در برابر مذاهب دیگر مذهبی شمرد بلکه عرفان راهی است از راه های پرستش - (پرستش از راه محبت نه از راه بیم یا امید) و راهی است برای درک حقایق ادیان در برابر راه ظواهر دینی و راه تفکر عقلی".

آیت الله طباطبائی در ادامه اینطور می‌فرماید:

"ظهور عرفان در اسلام:

در میان صحابه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله (که نزدیک به دوازده هزار نفر از ایشان در کتب رجال ضبط و شناخته شده اند) تنها علی علیه السلام است که بیان بلیغ او از حقایق عرفانی و مراحل حیات معنوی به ذخایر بیکرانی مشتمل است و در آثاری که از سایر صحابه در دست است خبری از این مسائل نیست. در میان یاران و شاگردان او کسانی مانند سلمان فارسی و اویس قرنی و کمیل بن زیاد و رشید هجری و میثم تمار پیدا می‌شود که عامه عرفا که در اسلام به وجود آمده اند ایشان را پس از علی علیه السلام در رأس سلسله های خود قرار داده اند و پس از این طبقه کسان دیگری مانند طاوس یمانی و مالک بن دینار و ابراهیم ادهم و شقیق بلخی در قرن دوم هجری به وجود آمده اند که بی این که به عرفان و تصوف تظاهر کنند درزی زهاد و پیش مردم، اولیای حق و مردان وارسته بودند ولی در هر حال ارتباط تربیتی خود را به طبقه پیشین خود نمی‌پوشانیدند.

ص: ۲۰۹

پس از این طبقه، طایفه دیگری در اواخر قرن دوم و قرن سوم مانند بایزید بسطامی و معروف کرخی و جنید بغدادی و نظایرشان به وجود آمدند که به سیرو سلوک عرفانی پرداختند و به عرفان و تصوف تظاهر نمودند و سخنانی به عنوان کشف و شهود زدند که به واسطه ظواهر زنده ای که داشت فقها و متکلمین وقت را برایشان می شورانید و در نتیجه مشکلاتی برایشان به وجود می آورد و بسیاری از ایشان را به دخمه زندان یا زیر شکنجه یا پای دار می کشانید.

با این همه در طریقه خود در برابر مخالفین خود سماجت کردند و بدین ترتیب روز به روز، طریقت در حال توسعه بود تا در قرن هفتم و هشتم هجری به اوج وسعت و قدرت خود رسید و پس از آن نیز گاهی در اوج و گاهی در حضيض، تاکنون به هستی خود ادامه داده است.

اکثریت مشایخ عرفان که نام هایشان در تذکره ها ضبط شده است به حسب ظاهر مذهب تسنن را داشته اند و طریقت به شکلی که امروز مشاهده می کنیم (مشمول به یک رشته آداب و رسوم که در تعالیم کتاب و سنت خبری از آنها نیست) یادگار آنان می باشد اگر چه برخی از آداب و رسوم شان به شیعه نیز سرایت نموده است... تا اینکه می رسد به اینجا که می فرماید: از این روی هر یک از مشایخ طریقت آنچه را از آداب و رسوم صلاح دیده در برنامه سیر و سلوک گذاشته و به مریدان خود دستور داده است و تدریجاً برنامه وسیع و مستقلى به وجود آمده است.

مانند مراسم سرسپردگی و تلقین ذکر و خرقه (سید حیدر حلی که اهل آمل است یک کتابی نوشته و خواسته صوفی ها را با شیعیان پیوند بدهد و خیلی سعی کرده خرقه را توجیه کند) و استعمال موسیقی و غنا و وجد در موقع ذکر و گاهی در بعضی سلسله ها کار به جایی کشیده که شریعت در سویی قرار گرفته و طریقت در سوی دیگر و طرفداران این روش عملاً به باطنیه ملحق شده اند ولی با ملاحظه موازین نظری شیعه آنچه از مدارک اصلی اسلام (کتاب و سنت) می توان استفاده نمود خلاف این است و هرگز ممکن نیست بیانات دینی به این حقیقت راهنمایی نکند یا در روشن کردن برخی از برنامه های آن اهمال ورزد یا در مورد کسی (هر که باشد) از واجبات و محرمات خود صرف نظر نماید".

این کلمات آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه بود منتهی اشکال ما این است که ایشان افرادی را نام می برد که ما آنها را خوب نمی دانیم بلکه افرادی متقلب و فریبکار و شعبده باز می دانیم که جلوی فرهنگ اسلام و اهل بیت علیهم السلام را گرفتند و مردم را گمراه کردند، بنده در مطالعاتی که داشتم به این نتیجه رسیدم که اگر کلماتی که خودشان درباره خوشان گفته اند را مطالعه کنیم مطلب روشن می شود در مطالعات کلماتشان برخورد کردم به مواردی که احادیث اهل بیت علیهم السلام را بنام اینها قالب زده اند به عنوان نمونه از ابراهیم ادهم که پادشاه بوده و بعدا از صوفیه شده نقل شده که شبی در کاخ خودش خوابیده بود و دید که صدایی می آید گفت چه خبر شده یک نفری گفت من شترم گم شده و به دنبالش می گردم ابراهیم گفت مگر شتر در بالای پشت بام می رود که او را در آنجا می طلبی آن شخص گفت بر تخت سلطنت خوابیده ای خدا را روی تخت سلطنت می طلبی و همین کلمه باعث شد فردا متحول شد و از کاخش بیرون آمد و در راه سیرو سلوک افتاد! و بالاخره به جایی رسید که از سرکرده های صوفیه شد و خرقه ای به دست آورد و به دوش خودش انداخت، نقل شده که کنار دریا نشسته بود و خرقه اش را وصله می زد که سوزنش به دریا افتاد یک نفری گفت تو سلطنت را کنار گذاشتی و نشسته ای خرقه ات را وصله می زنی و حالا سوزنت به دریا افتاده ابراهیم گفت ماهی ها هر کدام سوزن من را برده اید بیاروید که هزار ماهی بیرون آمد و هر کدام در نوکشان یک سوزنی بود! بعد او گفت من سوزن خودم را می خواهم یک ماهی رفت و سوزن خودش را آورد! خلاصه مطالب زیادی از این قبیل در مورد او نقل شده و از جمله مطلبی را از ابراهیم ادهم درباره دعا نقل می کنند که همین مطلب حدیثی از حضرت امیر علیه السلام است که دزیده اند و بنام او زده اند و یکی از کارهای آنها همین است .



## صوفیه/وقف بر فرق/شرایط واقف/کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: صوفیه/وقف بر فرق/شرایط واقف/کتاب الوقف

یکی از آقایان نوشته اند در بحث صوفیه اخباری در مذمت و همچنین اخباری به نفع آنها داریم بنابراین بر اساس بحثی که در تعادل و ترجیح داریم باید بین این اخبار جمع کنیم تا ببینیم ماحصل چه می شود.

ما عرض کردیم بعضی از روایاتی که بر مذمت صوفیه دلالت دارند و خواهیم خواند سنداً صحیح می باشند اما آنها هیچ روایت صحیح و با سندی ندارند و در تعادل و ترجیح بحث بین دو دسته از اخبار است که از نظر سند دارای حجیت می باشند منتهی تعارضی بوجود آمده که ما بر اساس قواعد و قوانینی که داریم و از اخبار اهل بیت علیهم السلام گرفته ایم بین آنها جمع می کنیم بنابراین صوفیه خبر مسند و صحیحی بر له خودشان ندارند که با اخبار مسند و صحیحی که بر علیه آنها وجود دارد تعارض کنند تا بعد بخواهیم وارد بحث تعادل و ترجیح و جمع بین اخبار متعارض بشویم.

همان طور که عرض شد بنده دیدم بهترین راه برای شناخت صوفیه این است که کلمات خودشان را درباره خودشان مطالعه کنیم که وقتی این کار را می کنیم می بینیم که هیچوقت با اسلام سازگاری ندارد.

حالا یک خبری که بر علیه و در مذمت صوفیه است را به عنوان نمونه می خوانیم، گفتیم که شیخ حر عاملی رساله اثنا عشریه را تالیف کرده که تماماً در رد صوفیه می باشد در این کتاب از حدیقه الشیعه مقدس اردبیلی اخباری را نقل کرده که یکی از آنها این خبر است: (عنه) شیخ مفید) أيضاً بسنده عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب قال: كنت مع الهادي علي بن محمد عليهما السلام في مسجد النبي صلى الله عليه وآله وسلم، فأتاه جماعه من أصحابه منهم أبو هاشم الجعفری رضی الله عنه و كان رجلاً بليغاً و كانت له منزله عظيمه عنده عليه السلام، ثم دخل المسجد جماعه من الصوفيه و جلسوا في جانب مستديرا و أخذوا بالتهليل فقال عليه السلام: لا تلتفتوا الى هؤلاء الخداعين فانهم حلفاء الشياطين و مخربوا قواعد الدين، يترهبون لراحه الأجسام و يتهجدون لتصيد الأنعام، يتجوعون عمراً حتى يدخوا للايكاف حُمراً، لا يهللون إلا لغرور الناس و لا يقللون الغذاء إلا لملاء العساس و اختلاس قلب الدفناس، يتكلمون الناس باملانهم في الحب و يطرحونهم بأدليلهم في الجب، أورادهم الرقص و التصديه و أذكارهم الترم و التغنيه، فلا يتبعهم إلا السفهاء و لا يعتقد بهم إلا الحمقاء، فمن ذهب الى زيارة أحد منهم حياً أو ميتاً فكأنما ذهب الى زيارة الشيطان و عبده الأوثان و من أعان أحداً منهم فكأنما أعان يزيد و معاويه و أبا سفیان، فقال له رجل من أصحابه عليه السلام: و إن كان معترفاً بحقوقكم؟ قال: فنظر إليه شبه المغضب و قال: دع ذا عنك، من اعترف بحقوقنا لم يذهب في عقوبنا، أما تدرى أنهم أحسن طوائف الصوفيه و الصوفيه كلهم من مخالفينا و طريقتهم مغايره لطريقتنا و إن هم إلا نصارى و مجوس هذه الأمة اولئك الذي يجهدون في إطفاء نور الله و الله يتم نوره و لو كره الكافرون (1).

امام هادی علیه السلام واقعا کلمات عجیبی دارند و پرده را کنار زده و باطن صوفیه را آشکار کرده اند.

این یکی از اخباری بود که سندش هم خوب بود خب حالا این اخبار را با کدام خبر باید جمع کنیم اصلا ما از آن طرف حتی یک خبر مسند و صحیح بر له صوفیه نداریم که بگویید آنها بر حق هستند البته ملای رومی یک حدیثی در مثنوی نقل می کند که در آن گفته شده: "من أراد أن يجلس مع الله فليجلس مع أهل التصوف" اما صرفاً ادعاست و هیچ سندی ندارد بنابراین از آن طرف هیچ روایت صحیح و مسندی بر له و تایید صوفیه نداریم که بخواهد با روایات مسند و صحیحی که بر علیه و در مذمت صوفیه است تعارض کند تا بعد بخواهیم وارد بحث تعادل و تراجیح بشویم و به دنبال جمع بین روایات باشیم.

یکی دیگر از آقایان نوشته اند که شما فرمودید توقیعی از ناحیه امام زمان علیه السلام بر علیه منصور حلاج صادر شده در حالی که اینها دو نفر بوده اند! ما از مقدس اردبیلی نقل کردیم که در حدیقه الشیعه فرمودند وقتی ما به بزرگان صوفیه انتقاد می کنیم و انحرافاتشان را بیان می کنیم آنها می گویند مثلا دو تا منصور حلاج داریم اینکه شما می گوئید بد است اما آنکه ما می گوئیم خوب است! نخیر منصور حلاج یک نفر بیشتر نیست و تمام کلمات مربوط به همان یک نفر است، و توقیعاتی نیز از امام زمان علیه السلام بر علیه اینها من جمله منصور حلاج صادر شده و علتشم این بود که وقتی امام عصر علیه السلام در غیبت صغری بودند خیلی ها به دروغ ادعای نیابت از حضرت را کردند و کم کم بالاتر رفتند و مدعی شدند خود امام هستند لذا در اکمال الدین صدوق و غیبت شیخ طوسی همه اینها ذکر شده علی ای حال توقیعی که از ناحیه امام عصر علیه السلام بر علیه منصور حلاج صادر شده هم در کتاب رساله اثنا عشریه شیخ حر عاملی و هم در جلد ۵۱ بحار الأنوار نقل شده بعد ما گفتیم که مولوی که خودش یک سنی صوفی وحدت وجودی سرسخت است وقیحانه اینطور گفته:

چون قلم بر دست غداری فتاد

لاجرم منصور بر داری فتاد

از منصور طرفداری می کند و امام زمان علیه السلام را العیاذ بالله غدار معرفی می کند و قبلاً نیز گفتیم که در مورد قطبهای خودشان گفته:

آزمایش تا قیامت دائم است

پس به هر دوری ولی لازم است

پس امام حی مطلق آن ولی است

خواه از عمر خواه از علی است

ما ائمه را با اسامی و تعداد مشخص می شناسیم اما اینها می گویند قطبهای ما ولی ما هستند!، خب واما اینجا نوشته اند که منصور را امام عصر علیه السلام نکشته که شما می گوئید مولوی حضرت را غدار خوانده پس مولوی آنها را می گوید نه امام عصر علیه السلام را، ایشان تقریباً خواسته از مولوی پشتیبانی کند، ما در جواب می گوئیم اولاً بعضی جاها سبب اقوی از مباشر است درست است که امام زمان مباشرةً منصور را به دار نزد اما کلام حضرت در مذمت و لعن منصور به اندازه ای نافذ بود و طرفدار داشت که عده ای رفتند و او را به دار زدند پس مراد از غدار در کلام مولوی در واقع العیاذ بالله امام عصر علیه السلام می باشد.

مثنوی از لحاظ ذوق شعری و ادبیات و تمثیل بسیار قوی و عالی می باشد و اساساً شعرای بزرگ ما هر کدامشان از یک جهتی برجستگی دارند مثلاً فردوسی در ادبیات حماسی و جنگ و رزم مهارت دارد و سعدی در نصیحت و موعظه که از آیات قران و کلمات اهل بیت علیهم السلام گرفته شده مهارت دارد و نظامی در بزم آرای می مهارت دارد و مولوی نیز در تمثیل بسیار قوی می باشد و در ما نحن فیه نیز اینطور گفته که اگر حکم و قلم در دست افراد حسود باشد بزرگان را از بین می برند، در اشعرش اینطور گفته:

ص: ۲۱۴

چونکه حکم اندر کف زندان بود

لاجرم ذالنون در زندان بود

و بعد اینطور گفته:

چون قلم در دست غداری بود

بی گمان منصور بر داری بود

چون سفیهان راست این کار و کیا

لازم آمد یقتلون الانبیا

انبیا را گفته قومی راه گم

از سفه انا تطیرنا بکم

جهل ترسا بین امان انگیخته

زان خداوندی که گشت آویخته

و بعد در ادامه اینطور گفته:

از حسد بر یوسف مصری چه رفت

این حسد اندر کمین گرگ است زفت

لاجرم زین گرگ یعقوب حلیم

داشت بر یوسف همیشه خوف و بیم

گرگ ظاهر گرد یوسف خود نگشت

این حسد در فعل از گرگان گذشت...

خب معلوم است که مرادش از غدار در این شعر امام زمان علیه السلام می باشد.

دیروز نیز عرض کردیم که با مطالعه کتب و آثار صوفیان از جمله تذکره الاولیاء دیدیم که احادیث اهل بیت علیهم السلام را

دزدیده و بنام خودشان زده و بیان کرده اند که این مطلب نیاز به تحقیق و تفحص دارد که إن شاء الله آقایان مراجعه و تحقیق و مطالعه بفرمایند.

بقیه بحث بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی... .

## صوفیه/وقف بر فرق/شرایط واقف/کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: صوفیه/وقف بر فرق/شرایط واقف/کتاب الوقف

با توفیق پروردگار آنچه از مدارکی که عرض کردیم و عرض خواهیم کرد بدست می آید این است که یک فرقه ای بنام صوفیه را در برابر ائمه علیهم السلام بوجود آورده اند و قرائن متعددی وجود دارد که اینها یک سقیفه بنی ساعده ماندی در مقابل اهل بیت علیهم السلام داشته اند و روایات متعددی از ائمه علیهم السلام در مذمت آنها وارد شده است، در اینجا ما به چند مطلب برخورد می کنیم:

ص: ۲۱۵

مطلب اول اینکه متاسفانه در کتابهای علماء ما نیز از این فرقه باطل و گمراه با تکریم و تعظیم نام برده شده از قبیل روضات الجنات و کتب دیگری که می بینیم مشایخ اینها را با یک القاب و عناوین بلندی ذکر کرده اند .

مطلب دوم اینکه عرفان و تصوف را با هم خلط کرده اند عارف دارای مقام بسیار بلندی است و اولین عارف حضرت امیر علیه السلام می باشد و امثال امام رضوان الله علیه و استادشان آیت الله شاه آبادی از عرفا هستند و عرفان کلاً یک رشته ای است که بسیار مقدس می باشد اما هیچ صوفی عارف نیست و هیچ عارفی صوفی نیست، ما دیدیم بهترین راه برای شناخت صوفیه این است که حالات و کلمات مشایخ آنها که خودشان ذکر کرده اند را مطالعه کنیم که می بینیم هیچ ارتباطی با اسلام ندارد و خلاف شرع و گناه کبیره و امثال ذلک در حالات اینها وجود دارد مثلاً می گویند فلانی که از بزرگان ماست یک هفته گل می خورد! یا یک ماه ریگ می خورد! یا خدا را در خواب می دید! و خلاصه کراماتی بدون دلیل و سند برای بزرگان خودشان خودشان ذکر می کنند.

مطلب سوم اینکه اینها برای پیشرفت خودشان آمده اند احادیث اهل بیت علیهم السلام را سرقت کرده و بنام خودشان قالب زده و ذکر کرده اند که نمونه های فراوانی وجود دارد و شما می توانید با تتبع دقیق در احادیث و بعد در کتب آنها مثل تذکره الاولیاء این مطلب را ببینید.

گاهی از برخی علماء کلماتی درباره صوفیه نقل می شود که انسان گمان می کند درست است اما اینطور نیست مثلاً از شیخ بهائی درباره ملای رومی نقل شده:



من نمی گویم که آن عالیجناب/هست پیغمبر ولی دارد کتاب،

که این صحیح نیست.

خود مولوی درباره مثنوی خودش اینطور می گوید:

مثنوی من چو قران مدل/هادی بعضی و بعضی را مدل.

امروز برای نمونه احوالات یکی از آنها بنام ابراهیم ادهم را ذکر می کنیم، در جلد اول تذکره الاولیاء در شرح حال ابراهیم ادهم که گفته اند اول پادشاه بوده(که دلیلی بر این مطلب وجود ندارد)و بعدا از اقطاب صوفیه شده اینطور ذکر شده:

"آن سلطان دنیا و دین، آن سیمرخ قاف یقین، آن گنج عالم عزلت، آن خزینه سرای دولت، آن شاه اقلیم اعظم، آن پرورده لطف و کرم، پیروقت ابراهیم بن ادهم رحمه الله علیه، متقی وقت بود، و صدیق دولت بود، و حجت و برهان روزگار بود، و در انواع معاملات ملت و اصناف حقایق حظی تمام داشت، و مقبول همه بود و بسی مشایخ را دیده بود و با امام ابوحنیفه صحبت داشته بود، و جنید گفت: رضی الله عنه مفاتیح العلوم ابراهیم. کلید علمهای این طریقت ابراهیم است. و یک روز پیش ابوحنیفه رضی الله عنه درآمد. اصحاب ابوحنیفه وی را به چشم تقصیر نگرستند، بوحنیفه گفت: سیدنا ابراهیم! اصحاب گفتند: این سیادت به چه یافت؟ گفت: بدانکه دایم به خدمت خداوند مشغول بود و ما به خدمت تن های خود مشغول. و ابتدای حال او آن بود که او پادشاه بلخ بود و عالمی زیر فرمان داشت، و چهل شمشیر زرین، و چهل گرز زرین در پیش و پس او می بردند. یک شب بر تخت خفته بود. نیم شب سقف خانه بجنید، چنانکه کسی بر بام می رود. آواز داد که: کیست؟ گفت: آشناست. اشتری گم کرده ام بر این بام طلب می کنم. گفت: ای جاهل! اشتر بر بام می جویی؟ گفت: ای غافل! تو خدا را در جامه اطلس خفته بر تخته زرین می طلبی؟ از این سخن هیبتی به دل او آمد و آتش در دلش افتاد تا روز نیارست خفت چون روز برآید بصفه شد و برتخت نشست متفکر و متحیر و اندوهگین. ارکان دولت هریکی بر جایگاه خویش ایستادند. غلامان صف کشیدند، و بارعام دادند. ناگاه مردی با هیبت از در درآمد. چنانکه هیچ کس را از حشم و خدم زهره نبود که گوید تو کیستی؟ جمله را زبانهها به گلو فروشد همچنان می آمد تا پیش تخت ابراهیم. گفت: چه می خواهی؟

ص: ۲۱۷

گفت: در این رباط فرو می آیم.

گفت: این رباط نیست. سرای من است! تو دیوانه ای.

گفت: این سرای پیش از این از آن که بود؟

گفت: از آن پدرم.

گفت: پیش از آن؟

گفت: از آن پدر پدرم.

گفت: پیش از آن؟

گفت: از آن فلان کس.

گفت: پیش از آن؟

گفت: از آن پدر فلان کس.

گفت: همه کجا شدند؟

گفت: برفتند و بمردند.

گفت: پس نه رباط این بود که یکی می آید و یکی می گذرد؟

این بگفت و ناپدید شد، واو خضر بود علیه السلام. سوز و آتش جان ابراهیم زیاده شد و دردش بر درد بیفزود تا این چه حال است و آن حال یکی صد شد که دید روز با شنید شب جمع شد، و ندانست که از چه شنید، و نشناخت که امروز چه دید. گفت: اسب زین کنید که به شکار می روم که مرا امروز چیزی رسیده است. نمی دانم چیست. خداوندا! این حال به کجا خواهد رسید؟ اسب زین کردند. روی به شکار نهاد. سراسیمه در صحرا می گشت. چنانکه نمی دانست که چه می کند. در آن سرگشتگی از لشکر جدا افتاد. در راه آوازی شنید که: انتبه بیدار گرد. ناشنیده کرد و برفت. دوم بار همین آواز آمد. هم به گوش درنیامورد. سوم بار همان شنود. خویشتن را از آن دور افکند. چهارم بار آواز شنود که: انتبه قبل ان تنبه بیدار گرد، پیش از آن کت بیدار کنند. اینجا یکبارگی از دست شد. ناگاه آهویی پدید آمد. خویشتن را مشغول بدو کرد. آهو بدو به سخن آمد که مرا به صید تو فرستاده اند. تو مرا صید نتوانی کرد. الهذا خلقت او بهذا امرت تو را از برای این کار آفریده اند که می کنی. هیچ کار دیگری نداری. ابراهیم گفت: آیا این چه حالی است؟ روی از آهو بگردانید. همان سخن که از آهو شنیده بود از قریوس زین آواز آمد. فزعی و خوفی درو پدید آمد و کشف زیادت گشت. چون حق تعالی خواست کار تمام کند، سدیگر بار از گوی گریبان همان آواز آمد. آن کشف اینجا به اتمام رسید، و ملکوت برو گشاده گشت. فرو آمد، و یقین



حاصل شد، و جمله جامه و اسب از آب چشمش آغشته گشت. توبه ای کرد نصوح، و روی از راه یکسو نهاد. شبانی را دیدنمدی پوشیده، و کلاهی از نمد بر سر نهاده، گوسفندان در پیش کرده. بنگریست. غلام وی بود. قبای زر کشیده و کلاه معرق بدو داد، و گوسفندان بدو بخشید، و نمد از او بستد و درپوشید، و کلاه نمد بر سر نهاد و جمله ملکوت به نظاره او بایستادند که زهی سلطنت، که روی نمد پسر ادهم نهاد. جامه نجس دنیا بینداخت و خلعت فقر درپوشید. پس همچنان پیاده در کوهها و بیابانهای بی سر و بن می گشت و بر گناهان خود نوحه می کرد تا به مرور رسید. آنجا پلی است. مردی را دید که از آن پل درافتاد، و اگر آبش بپردی در حال هلاک شدی. از دور بانگ کرد: اللهم احفظه. مرد معلق در هوا بماند، تا برسیدند و او را برکشیدند، و در ابراهیم خیره بماندند تا این چه مردی است. نقل است که روزی بر لب دجله نشسته بود و خرقة ژنده خود -پاره - می دوخت. سوزنش در دریا افتاد. کسی از او پرسید: ملکی چنان، از دست بدادی چه یافتی؟ اشارت کرد به دریا که: سوزنم باز دهید. هزار ماهی از دریا برآمد، هر یکی سوزنی زرین به دهان گرفته. ابراهیم گفت: سوزن خویش خواهم. ماهیکی ضعیف برآمد، سوزن او به دهان گرفته. ابراهیم گفت: کمترین چیزی که یافتم به ماندن ملک بلخ این است! دیگرها را توندانی.

نقل است که یک روز به سر چاهی رسید. دلو فرو گذاشت، پر زر برآمد. نگوسار کرد. باز فرو گذاشت، پرمروارید برآمد. نگوسار کرد، وقتش خوش شد. گفت: الهی خزانه بر من عرضه می کنی، می دانم که تو قادری و دانی که بدین فریفته نشوم. آیم ده تا طهارت کنم.

نقل است که یک روز جماعتی با او می رفتند. به حصاری رسیدند. در پیش حصار هیزم بسیار بود. گفتند: امشب اینجا باشیم که هیزم بسیار است تا آتش کنیم. آتش برافروختند و به روشنایی آتش نشستند. هر کسی نان تهی می خوردند، و ابراهیم در نماز ایستاد. یکی گفت: کاشکی مرا گوشت حلال بودی تا بر این آتش بریان کردم. ابراهیم نماز سلام داد و گفت: خداوند قادر است که شما را گوشت حلال دهد. این بگفت و در نماز ایستاد. در حال غریدن شیر آمد. شیری دیدند که آمد گوره خری در پیش گرفته، بگرفتند و کباب می کردند و می خوردند، و شیر آنجا نشسته بود، در ایشان نظاره می کرد.

نقل است که چون ابراهیم را وفات رسید هاتفی آواز داد: الا ان امان الارض قد مات. آگاه باشید که امان روی زمین وفات کرد، همه خلق متحیر شدند تا این چه تواند؟ بود تا خبر آمد که ابراهیم ادهم قدس الله روح العزیز وفات کرده است "

و باز نقل شده که ابراهیم ادهم در سفری بود زادهش نماند چهل روز صبر کرد و گِل خورد و به کس نگفت! و باز نقل شده که یک بار ابراهیم ادهم پانزده روز ریگ خورد!.

خب و اما دو حدیث ما از ائمه علیهم السلام داریم که بنام ابراهیم ادهم ذکر شده:

حديث اول:(دعائم الدين:روى فى كتاب التنبيه عن أمير المؤمنين عليه السّلام أنّه خطب فى يوم جمعه خطبه بليغه فقال فى آخرها: أيها الناس سبع مصائب عظام نعوذ بالله منها:

عالم زلّ و عابد ملّ و مؤمن خلّ و مؤتمن غلّ و غنى أقلّ و عزيز ذلّ و فقير اعتلّ،فقام اليه رجل فقال:صدقت يا أمير المؤمنين أنت القبله إذا ما ضللنا و النور إذا ما أظلمنا و لكن نسألك عن قول الله سبحانه:"ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ" (١) فما بالنا ندعو فلا نجاب؟قال:إنّ قلوبكم خانت بثمان خصال:أولها أنّكم عرفتم الله فلم تؤدّوا حقّه كما أوجب عليكم فما أغنت عنكم معرفتكم شيئاً،و الثانيه أنّكم آمنتم برسوله ثمّ خالفتم سنّته و أمّتم شريعته فأين ثمره إيمانكم؟و الثالثه أنّكم قرأتم كتابه المنزل عليكم فلم تعملوا به و قلتكم:سمعنا و أطعنا ثمّ خالفتم،و الرابعه أنّكم قلتكم أنّكم تخافون من النار و أنتم فى كلّ وقت تقدمون إليها بمعاصيكم فأين خوفكم؟ و الخامسه أنّكم قلتكم أنّكم ترغبون فى الجنه و أنتم فى كلّ وقت تفعلون ما يباعدكم منها فأين رغبتكم فيها؟و السادسه أنّكم أكلتم نعمه المولى و لم تشكروا عليها، و السابعه أنّ الله أمركم بعداوه الشيطان و قال: "إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا" فعاديتموه بلا- تولّ و واليتموه بلا- مخالفه،و الثامنه أنّكم جعلتم عيوب الناس نصب عيونكم و عيوبكم وراء ظهوركم تلومون من أنتم أحقّ باللوم منه،فأى دعاء يستجاب لكم مع هذا و قد سدّتم أبوابه و طرقه؟ فاتّقوا الله و أصلحوا أعمالكم و أخلصوا سرائركم و أمروا بالمعروف و انهوا عن المنكر فيستجيب الله لكم دعاءكم) (٢) .

ص: ٢٢٠

١- غافر/سوره ٤٠، آيه ٦٠.

٢- سفينه البحار، محدث قمى، ج ٣، ص ٥٧، حديث ٣٤٨٤.

خب حالا این حدیث را سرقت کرده و بنام ابراهیم ادهم به این صورت ذکر کرده اند:

"نقل است که از ابراهیم ادهم پرسیدند: که سبب چیست که خداوند را می خوانیم و اجابت نمی آید؟ گفت: از بهر آنکه خدای را می دانید و طاعتش نمی دارید، و رسول را می دانید و طاعتش نمی دارید، و متابعت سنت وی نمی کنید و قرآن می خوانید و بدان عمل نمی کنید، و نعمت خدای می خورید و شکر نمی کنید و می دانید که بهشت آراسته است برای مطیعان و طلب نمی کنید، و می شناسید که دوزخ ساخته است با اغلال آتشین برای عاصیان، و از آن نمی گریزید و می دانید که مرگ هست و ساز مرگ نمی سازید، و مادر و پدر و فرزندان را در خاک می کنید و از آن عبرت نمی گیرید، و می دانید که شیطان دشمن است با او عداوت نمی کنید، بلکه با او می سازید، و از عیب خود دست نمی دارید، و به عیب دیگران مشغول می شوید. کسی که چنین بود دعای او چگونه مستجاب باشد؟"

این دقیقاً عین همان حدیثی است که از حضرت امیر علیه السلام نقل کردیم که از ابراهیم ادهم نقل شده!

حدیث دوم: (جامع الأخبار: روی أن الحسين بن علي عليهما السلام جاءه رجل وقال: أنا رجل عاص ولا أصبر عن المعصية فعظني بموعظه فقال عليه السلام: افعل خمسة أشياء وأذنب ما شئت، فأول ذلك: لا تأكل زرق الله وأذنب ما شئت، والثاني: اخرج من ولايته الله وأذنب ما شئت، والثالث: اطلب موضعا لا يراك الله وأذنب ما شئت، والرابع: إذا جاء ملك الموت ليقبض روحك فادفعه عن نفسك وأذنب ما شئت، والخامس: إذا أدخلك مالك في النار فلا تدخل في النار وأذنب ما شئت) (۱).

ص: ۲۲۱

این حدیث از سید الشهداء علیه السلام بود حالا ابراهیم ادهم همین حدیث را بنام خودش ذکر کرده.

بنابراین یکی از راههای شناخت صوفیه همین هست که بزرگان آنها احادیث اهل بیت علیهم السلام را سرقت کرده و بنام خودشان ذکر کرده اند و همچنین وقتی کلمات و رفتار خودشان را مطالعه می کنیم می بینیم که بزرگانشان خلاف شرع زیاد مرتکب شده اند فلذا فرقه ای که بزرگانشان اینطور هستند معلوم است که راه باطل رفته اند.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

## صوفیه/وقف بر فرق/شرایط واقف/کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: صوفیه/وقف بر فرق/شرایط واقف/کتاب الوقف

گاهی یک حکم کلی است و موضوعش نیز کلی می باشد اما گاهی حکمی وجود دارد که موضوعش اشخاص خاصی هستند، در قسم اول شارع مقدس حکمی را آورده که کلی است و دارای مصادیق متعددی بر حسب زمان ها می باشد مثلاً در حدیث مقبوله عمر بن حنظله نقل شده که دو نفر از شیعیان در ارث و میراث با هم تنازع داشتند و بعد برای رفع خصومت به قضاة حکومتی و عامه رجوع کردند که حضرت فرموده اند: "يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ" یعنی به طاغوت رجوع کرده اند و بعد از حضرت سوال شده پس این دو نفر باید چه کار کنند و به چه کسی مراجعه کنند که در جواب فرمودند: "من كان منكم ممن قد روي حديثنا و نظر في حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا فليرضوا به حكماً فاني قد جعلته عليكم حاكماً" این یکی از ادله ای است که دلالت دارد بر اینکه امام صادق علیه السلام حکومت را برای فقیه با این اوصاف جعل کرده است خب این یک حکم کلی برای موضوعی کلی می باشد و یا مثلاً باز در حدیثی دیگر امام صادق علیه السلام فرمودند: "فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ" که این نیز جعل حکم کلی برای موضوع کلی است که دارای مصادیق متعددی می باشد.

ص: ۲۲۲

خب و اما بحث ما در مقابل صوفیه در واقع این است که می خواهیم بگوئیم حوزه علمیه قم در مقام هدایت است و ما قصد نداریم کسی را بگوئیم و مخالفت کنیم، یکی از چیزهایی که در حوزه های علمیه معمول است بیان احکام خدا و هدایت برای جلوگیری از تفرقه و برای ایجاد وحدت و اتحاد می باشد بنابراین ما نیز با این نظر داریم بحث می کنیم.

بحث مهمی که در اینجا وجود دارد این است که ما قائلیم بعد از خدا و پیغمبر ائمه علیهم السلام به طور خاص و مشخص ولی امر و هادی و امام و رهبر و مدیر هستند اما صوفیه می گویند مسئله ولایت و امامت یک امر نوعی است لذا برای خودشان چهره هائی بنام ولی و قطب ساخته اند ولی ما می گوئیم در همه زمینه ها باید از خداوند متعال دستور بگیریم کما اینکه در سوره نساء نیز اینطور ذکر شده: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (۱)، خب اولی الامر باید

کسانی باشند که مانند خدا و رسول اطاعت شوند پس قطعاً باید معصوم و افراد خاصی باشند که روایات ما در تفسیر این آیه فرموده اند مراد از اولی الامر اهل بیت علیهم السلام می باشد، بنده از تفاسیر تبیان شیخ طوسی و مجمع البیان شیخ طبرسی و صافی ملا محسن فیض کاشانی و برهان سید هاشم بحرانی و المیزان علامه طباطبائی یادداشت کرده ام که همگی در چندین صفحه با نقل روایات فراوانی در تفسیر آیه مذکور فرموده اند مراد از اولی الامر اهل بیت علیهم السلام می باشد ولی عامه با ما در اینجا اختلاف نظر دارند برخی از آنان مثل تفسیر طبری می گویند مراد از اولی الامر امراء السرایا است و برخی دیگر گفته اند مراد علماء است اما ائمه علیهم السلام فرمودند مراد اهل بیت علیهم السلام می باشد بنابراین ما قائل به ولایت شخصیه هستیم ولی آنها قائل به ولایت نوعیه می باشند و بر همین اساس قطبهای خودشان را به عنوان ولی و امام قبول دارند که مولوی نیز در مثنوی همین را گفته:

ص: ۲۲۳

پس به هر دوری ولی قائم است/ تا قیامت آزمایش دائم است/ پس امام حی مطلق آن ولی است/ خواه از نسل عمر خواه از علی است/ مهدی و هادی وی است ای راه جو/ هم نهران و هم نشسته پیش رو.

خب و اما اول از تفسیر تبیان شروع می کنیم، شیخ طوسی در جلد سوم تفسیر تبیان در تفسیر آیه ۵۹ سوره نساء بعد از نقل اقوال عامه می فرماید حضرت باقر و صادق علیهما السلام در روایاتی اهل بیت علیهم السلام را به عنوان اولی الامر معرفی کرده و یک یک همه را از حضرت امیر علیه السلام تا امام زمان علیه السلام نام برده اند.

دوم در تفسیر صافی جلد اول روایات فراوانی ذکر کرده و حتی خبری نقل کرده که در آن جابر بن عبدالله انصاری عرض کرد یا رسول الله اولی الامر چه کسانی هستند حضرت یک یک اهل بیت را تا امام زمان علیه السلام نام برد، بعد از ذکر اخبار مذکور که مراد از اولی الامر اهل بیت علیهم السلام هستند یک خبری از امام صادق علیه السلام نقل کرده که از حضرت سوال شده که اهل سنت می گویند اگر شما می گوئید مراد از اولی الامر ائمه علیهم السلام هستند پس چرا خداوند متعال یک یک نام آنها را نبرده تا مطلب برای مردم روشن شود؟ حضرت فرمودند به آنها بگوئید قرآن مبین نیاز دارد در خیلی از جاها قرآن کلی گفته و بعد پیغمبر مشخص و معین کرده مثلا گفته شده: "أقیموا الصلاه" و دیگر رکعات آن ذکر نشده و یا مثلا گفته شده: "آتوا الزکاه" و دیگر نصاب ها بیان نشده و یا گفته شده: "علی الناس حج البیت" و دیگر گفته نشده هفت بار طواف کنید و امثال ذلک و در مانحن فیه نیز گفته شده "و اولی الامر منکم" که بعد پیغمبر همه را یکی یکی نام برده و بعلاوه حدیث ثقلین را بیان فرموده خلاصه این مطالب تفسیر صافی ذکر شده که مطالعه می فرمائید.

سوم در تفسیر مجمع البیان جلد سوم نیز روایات فراوانی ذکر شده که در آنها امام باقر و امام صادق علیهما السلام اولی الامر را به اهل بیت علیهم السلام تفسیر کرده اند و بعد ایشان اقوال عامه در تفسیر اولی الامر را نیز بیان کرده.

چهارم در تفسیر برهان ۳۰ خبر از ائمه علیهم السلام نقل کرده فرموده اند خداوند متعال ما را قصد کرده و مراد از اولی الامر ما هستیم.

قبلا- در بحث ولایت فقیه عرض کردیم امام رضوان الله علیه در صحیفه نور در دو جا به همین آیه ۵۹ سوره نساء برای اثبات ولایت فقیه استناد کرده و فرموده مراد از اولی الامر بعد از الله و رسول و ائمه همان فقیهی است که امر و حکومت و قدرت در دستش می باشد این را در مقابل اهل سنت در کردستان بیان فرمودند که بر علیه انقلاب قیام کرده بودند.

خب و اما یکی از ۳۰ روایتی که در تفسیر برهان نقل شده را می خوانیم، حدیث دومی که نقل کرده این خبر است: (علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير، عن محمد بن حكيم، عن ابي مسروق عن ابي عبد الله (عليه السلام) قال: قلت: إنا نكلم الناس فنحتج عليهم بقول الله عز وجل: "أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولى الأمر منكم" فيقولون: نزلت في امراء السرايا، فنحتج عليهم بقوله عز وجل: "إنما وليكم الله ورسوله إلى آخر الآية" فيقولون: نزلت في المؤمنين، ونحتج عليهم بقول الله عز وجل: "قل لا أسألكم عليه أجرا إلا المودة في القربى" فيقولون: نزلت في قربي المسلمين، قال: فلم أدع شيئا مما حضرني ذكره من هذه وشبهه إلا ذكرته، فقال لي إذا كان ذلك فادعهم إلى المباهلة، قلت: وكيف أصنع؟ قال: أصلح نفسك ثلاثا وأظنه قال: وصم واغتسل وأبرز أنت وهو إلى الجبان فشبك أصابعك من يدك اليمنى في أصابعه، ثم أنصفه وابدأ بنفسك وقل: "اللهم رب السماوات السبع ورب الأرضين السبع، عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم، إن كان أبو مسروق جحد حقا وادعى باطلا فأنزل عليه حسابا من السماء أو عذابا أليما" ثم رد الدعوه عليه فقل: "وإن كان فلان جحد حقا وادعى باطلا فأنزل عليه حسابا من السماء أو عذابا أليما" ثم قال لي: فإنك لا تلبث أن ترى ذلك فيه، فوالله ما وجدت خلقا يجيبني إليه (۱).

ص: ۲۲۵

---

۱- کافی، مرحوم کلینی، ج ۲، ص ۵۱۳، حدیث ۱، ط الإسلامیه.



خب واما آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه نیز در تفسیر المیزان بسیار مفصل بحث کرده و اقوال اهل سنت را نیز نقل کرده و از همگی آنها جواب داده و بالاخره فرموده فقط مراد از اولی الامر ائمه علیهم السلام می باشند اما صوفیه بر خلاف این آیه و روایات زیادی که داریم برای خودشان قطب درست کرده اند و آنها را ولی و امام خودشان می دانند و بعد بسیار تلاش کرده و از آنها چهره سازی کرده اند و مقامات و کرامات دورغین و بی مدرکی در مورد آنها ذکر کرده اند مثلاً می گویند بایزید بسطامی نیز مثل پیغمبر به معراج رفته! و یا ذکر شده وقتی او می خوابید جانورهای مختلف می آمدند او را باد می زدند! و امثال ذلک و همچنین در حالاتشان ذکر شده که در بسیاری از موارد خلاف شرع نیز انجام می دهند.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ... .

## صوفیه/وقف بر فرق/شرایط واقف/کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: صوفیه/وقف بر فرق/شرایط واقف/کتاب الوقف

بحثمان در مسئله هدایت و امامت و ولایت بود که عرض کردیم ما اینجور می دانیم که بعد از خدا و رسول اشخاص خاصی از طرف پیغمبر اسلام معرفی شده اند و ولایت به اشخاص خاصی قائم است اما در مقابل صوفیه ولایت را نوعی می دانند لذا اقطابی برای خودشان درست کرده اند و آنها را ولی امر از جانب خداوند متعال می دانند، خلاصه مطلب این است که ما به آیه شریفه: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (۱) تمسک کردیم و با تفاسیری که از اهل بیت علیهم السلام در ضمن روایات معتبر و صحیح آمده اولی الامر به اهل بیت علیهم السلام تفسیر شده و یک یک نام آنها نیز بیان شده و هیچ تردیدی از این جهت برای ما وجود ندارد و بالاخره ما می خواهیم بگوئیم که ولایت و امامت جنبه الهی دارد و توسط پروردگار متعال جعل شده: (وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) (۲)، ما امامت را مانند نبوت یک امر الهی می دانیم و می گوئیم جعل امام نیز مانند جعل نبی یک امر الهی است و ما امام را منصوص و معصوم می دانیم و امامت را بخاطر جایگاه بلند و عالی که دارد از اصول می دانیم بر خلاف اهل سنت که آن را از فروع می دانند اما شما صوفیه به عنوان مخاطب ما در بحثمان جنگ نرم به راه انداخته اید و ولایت را نوعی معرفی و بدل سازی کرده اید و چهره هائی را ساخته و آراسته کرده و به عنوان ولی و امام معرفی کرده اید و برای آنها امتیازات و کراماتی ذکر کرده اید و مقامشان را نیز خیلی بالا- برده اید، اول گفته اید اینها کسانی هستند که با خدا متحد هستند و به قدری مقامشان بالاست که خداوند با آنها متحد است! و بعد گفتید خداوند در اجسام اینها حلول کرده! و بعد قائل به وحدت وجود شده اید خلاصه تفاوت ما با شما در همین موارد است و مورد بحث ما نیز همین موارد می باشد، علماء ما اعتقادات ما را با دلائل محکمی ثابت کرده اند اما آنچه شما می گوئید صرف ادعاست و دلیلی برای آن نیاورده اید قرآن کردیم می فرماید: (قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) (۳) هر حرف راستی برهان نیاز دارد و شما هیچ دلیل و برهانی ندارید ولی ما قرآن را به عنوان کلام الهی داریم و روایات اهل بیت علیهم السلام را داریم امام صادق علیه السلام می فرمایند: "حدیثی حدیث آبی، و حدیث آبی حدیث جدی، و حدیث جدی حدیث الحسین، و حدیث الحسین حدیث الحسن، و حدیث الحسن حدیث أميرالمؤمنین، و حدیث أميرالمؤمنین حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و حدیث رسول الله

صلی الله علیه وآله وسلم قول الله عزّ وجلّ " پس برهان ما به خدا متصل می شود اما شما صوفیه در مقابل اهل بیت علیهم السلام که قران و احادیث بر امامت و ولایت آنها دلالت دارد افرادی را به عنوان امام و ولی ذکر کرده اید و امتیازات و مقاماتی را برای آنها قائل شده اید و به ادعای خودتان هیچ دلیلی بر این مطلب ندارید.

ص: ۲۲۶

۱- نساء/سوره ۴، آیه ۵۹.

۲- بقره/سوره ۲، آیه ۱۲۴.

۳- نمل/سوره ۲۷، آیه ۶۴.

یکی از کتابهایی که باید مطالعه بفرمائید "اثبات الهداه من نصوص والمعجزات" تالیف شیخ حر عاملی می باشد ایشان سعی کرده پیغمبر و ائمه علیهم السلام را با نصوص و معجزات اثبات کند خب ما از این راه پیش آمده ایم اما شما صوفیه یک ادعاهائی بدون دلیل دارید و بدل سازی کرده اید و افرادی را به جای ائمه علیهم السلام قرار داده اید، خب حالا ما برای اینکه در مقابل شما بتوانیم دقیقاً بحث و استدلال کنیم به سراغ همان افرادی که شما آنها را به عنوان امام معرفی کرده اید رفتیم تا ببینیم چه کسانی هستند، وقتی رجوع کردیم دیدیم اینها آدمهای منحرفی هستند و اقوال و افعالی بر خلاف شرع دارند و بعلاوه برخی از احادیث اهل بیت علیهم السلام را نیز شما سرقت کرده و بنام بزرگان زده اید خلاصه بحث ما با شما در این موارد می باشد.

امروز مقداری از احوالات بایزید بسطامی خواهیم گفت، در جلد اول تذکره الاولیاء حدود ۴۰ صفحه در مورد بایزید بسطامی مطلب نوشته شده:

" آن خلیفه الهی، آن دعامه نامتناهی، آن سلطان العارفین، آن حجهالخلائیق اجمعین، آن پخته جهان ناکامی، شیخ بایزید بسطامی رحمهالله علیه، اکبر مشایخ و اعظم اولیا بود، و حجت خدای بود، و خلیفه بحق بود، و قطب عالم بود، و مرجع اوتاد، و ریاضات و کرامات و حالات... واقعه با او همراه بوده است از شکم مادر. چنانکه مادرش نقل کند: هرگاه که لقمه به شبهت در دهان نهادمی، تو در شکم من در طپیدن آمدی، و قرار نگرفتی تا بارانداختمی (در مورد بعضی از ائمه نقل شده که در شکم مادر حرف می زدند مثل فاطمه زهراء منتهی ما با دلیل محکم این را اثبات می کنیم اما اینکه در مورد بایزید گفته شده ادعایی بی دلیل است)... پس بایزید از بسطام برفت و سی سال در شام و شامات می گردید، و ریاضت می کشید، و بی خوابی و گرسنگی دایم پیش گرفت، و صد و سیزده پیر را خدمت کرد، و از همه فایده گرفت، و از آن جمله یکی صادق بود... نقل است که دوازده سال روزگار شد تا به کعبه رسید که در هر مصلی گاهی سجده بازمی افگند و دو رکعت نماز می کرد. می رفت و می گفت: این دهلیز پادشاه دنیا نیست که به یکبار بدینجا برتوان دوید.

ص: ۲۲۷

پس به کعبه رفت و آن سال به مدینه نشد. گفت: ادب نبود او را تبع این زیارت داشتن. آن را جداگانه احرام کنم. باز آمد. سال دیگر جداگانه از سربادیه احرام گرفت، و در راه در شهری شد (خب این با اخبار ما مخالف است زیرا در روایاتمان ذکر شده هر کس به مکه رفت مستحب است از همانجا به مدینه بیاید و پیغمبر را زیارت کند و اصلاً مدینه احرام نمی خواهد!)... نقل است که یک شب به خواب می دید که فریشتگان آسمان اول بر او می آمدندی که خیز تا خدای را ذکر گوئیم. گفت: من زبان ذکر ندارم. فرشتگان آسمان دوم بیامدند همان گفتند. او همان جواب داد. همچنین تا فرشتگان آسمان هفتم. او همان یک جواب میداد گفتند: پس زبان ذکر او کی خواهد داشت؟ گفت: آنگاه که اهل دوزخ در دوزخ و اهل بهشت در بهشت قرار گیرند و قیامت بگذرد. پس بایزید گرد عرش خداوند می گردد و می گوید الله الله... به معراج رفته و در آنجا همه پیغمبران را دیده و می گوید کاش من در روز قیامت پیش از همه به عرصه محشر می آمدم و لوای خود را بلند می کردم تا آتش جهنم خاموش می شد و مردم همگی راحت می شدند... نقل است به سوی مکه می رفت یک فقیری را در بین راه دید که به بایزید گفت هفت مرتبه دور من بگرد و طواف کن و پولی را که می خواهی با آن به مکه بروی به من بده و من نیز همین کار را کردم... (مثنوی اینطور گفته:

سوی مکه شیخ امت بایزید

از برای حج و عمره می دوید

او به هر شهری که رفتی از نخست

مر عزیزان را بکردی بازجست... الی آخر)... یک بار در خلوت بود به زبانش آمد سبحانی ما اعظم شأنی (ما می گوئیم سبحان الله اما چون بایزید خودش را با خدا یکی می دیده می گوید سبحانی!) مریدانش گفتند چه گفتی؟ گفت اگر بفهمید من را می کشید بعد دوباره و سه باره گفت و آنها به او چند بار چاقو زدند اما اثری نکرد!..."

بالاخره در جلد اول تذکره الاولیاء از صفحه ۱۱۲ الی صفحه ۱۶۰ احوالات با یزید بسطامی ذکر شده.

در مورد آخر عمرش اینطور گفته شده که به محراب رفت و ذوالنار بست و پوستین خودش را وارونه پوشید و کلاه را وارونه به سر نهاد و گفت پروردگارا از نماز شب ها و روزه ها و ختم قران ها سخن نمی گویم از ریاضت ها سخن نمی گویم من گبر هفتاد ساله ام و در گیری موی سپید کرده ام اکنون ذوالنار بسته ام و الان می خواهم ذوالنار را کنار بگذارم و شهادتین بگویم و مسلمان بشوم! و همین را گفت و مرد.

خب اگر راست می گوید که راه عبادت و مناجات با پروردگار این نیست ما راههایی داریم که از اهل بیت علیهم السلام رسیده مثل صحیفه سجادیه که طریقه عبادت و مناجات و به درگاه خدا رفتن در آن ذکر شده و این مدل رفتن به درگاه خدا بر خلاف فرهنگ قران و اهل بیت علیهم السلام می باشد

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله... .

**صوفیه/وقف بر فرق/شرایط واقف/کتاب الوقف کتاب الوقف**

ص: ۲۲۹

موضوع: صوفیه/وقف بر فرق/شرایط واقف/کتاب الوقف

یکی از بحثها این است که صوفیه مسلمانان را به چند قسمت تقسیم کرده اند؛ اهل شریعت، اهل طریقت و اهل حقیقت، در حقیقت معارف اسلام را به سه قسمت تقسیم کرده اند درحالی که ما اسلام داریم و شریعت.

قبلا عرض کردیم در جلد ۱۳ شرح نهج البلاغه خوئی به مناسبتی بحث مبسوطی در مورد صوفیه انجام داده لذا برای عزیزان لازم است که مطالعه بفرمایند، ایشان بعد از نقل روایات فراوانی در مذمت تصوف از اهل بیت علیهم السلام می فرماید؛ شیخ مفید، خواجه نصیر الدین طوسی، علامه حلی، فاضل مقداد، صدر المتألهین شیرازی، مقدس اردبیلی، شهید اول و ثانی، مجلسی اول، شیخ یوسف بحرانی، مجلسی دوم و شیخ حر عاملی و حتی از اهل سنت فخر رازی و زمخشری همگی قائلند عقاید صوفیه باطل و طریقه آنها به کلی از اسلام جداست و همه اینها اتفاق نظر دارند که صوفیه کفر و الحاد و خرافات و فسق و فجور بسیاری دارند و بعد ایشان می گوید آنها یک حدیث بی سندی از پیغمبر صلوات الله علیه و آله پیرامون اینکه اسلام شریعت و طریقت و حقیقت است نقل کرده اند که حضرت فرموده: "الشریعه اقوالی والطریقه افعالی والحقیقه احوالی" و بعد گفته اند شریعت یعنی دانستن احکام خدا از راهنمایی پیامبر و ائمه علیهم السلام و تشبیه کرده اند به یک چراغی که روشنایی می دهد و انسان راه را می بیند و بعد از اینکه راه روشن شد قدم بر می دارد و سلوک می کند و راه را می پیماید که این همان طریقت است و بالاخره وقتی به مقصد و هدف رسید به مرحله حقیقت می رسد و وقتی به حقیقت برسد واصل به حق می شود و اتحاد و وحدت و همه اینها تحقق پیدا می کند، این رسم و راه همه صوفیه می باشد ولی مرحوم خوئی در شرح نهج البلاغه می فرماید هیچ عاقلی نمی تواند این را قبول کند زیرا اصحاب ائمه و فقهاء و علماء بزرگ مثل زراره و هشام بن حکم و شیخ طوسی و شیخ مفید و شیخ کلینی و سید مرتضی و دیگر بزرگان این ناقلان اخبار و حافظان شریعت و آثار در طول زندگی خودشان در غیبت صغری و کبری اسلام و مسلمانان را چنین تقسیم بندی نکرده اند و اصلا کدام عقلی قبول می کند که پیغمبر بزرگوار اسلام صلوات الله علیه و آله که سرلوحه کارش دعوت به وحدت و اتحاد مسلمانان است آنها را تقسیم بندی کند و بگوید یک طبقه اهل شریعت و طبقه دیگر اهل طریقت و یا حقیقت باشند خلاصه ایشان مطالب فراوانی را در شرح نهج البلاغه در این رابطه بیان کرده و وقتی ما کلمات صوفیه را مطالعه می کنیم از این تعبیرات زیاد می بینیم مثلا در مثنوی اینطور ذکر شده:

ص: ۲۳۰

"شریعت همچو شمع است، ره می نماید، و بی آن که شمع به دست آوری راه یافته نشود و چون راه آمدن تو طریقت است و چون به مقصود رسیدی آن حقیقت است. یا این که شریعت علم طب آموختن است و طریقت خوردن دارو و پرهیز کردن و حقیقت، صحت ابدی یافتن است... لو ظهرت الحقائق بطلت الشرايع"

و به این اکتفاء نکرده و می گویند شما که راه شریعت را می روید مانند این است که به پوست چسبیده اید اما طریقت و حقیقت مانند مغز است:

ما ز قران مغز را برداشتیم

پوست را بهر خران بگذاشتیم.

مطلب برای ما بسیار روشن است زیرا ما راه پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام را رفته ایم و فقه خودمان را از آنها گرفته ایم و علماء و فقهاء بزرگ ما آن را در اختیار ما گذاشته اند، امام صادق علیه السلام به أبان بن تغلب می گوید دوست دارم در مسجد کوفه بنشینم و فتوا بدهی خود أبان می گوید در مسجد کوفه درک کردم که "خمس مئه شیخ کل یقول حدثنی جعفر بن محمد علیهما السلام"، خب این فقه ماست و این راه ماست حالا اینها بین مسلمانان انشقاق بوجود آورده اند و می گویند شما اهل شریعت هستید و ما اهل طریقت هستیم.

بحث دیگری که عرض کردیم این بود که اینها سعی کرده اند برای چهره سازی و آراستن قطب ها و بزرگان خودشان تمام آنچه را که ما از امتیازات اهل بیت علیهم السلام می دانیم برای اقطاب خودشان ذکر کرده اند مثلا می گویند طی الارض دارند و یا اخبار از غیب دارند و یا با جنیان مربوط هستند و امثال ذلک، در جلد ۲۷ بحار الانوار صفحه ۱۳ ابوابی منعقد شده و اخباری ذکر شده که اینها از مختصات اهل بیت علیهم السلام هستند که چند مورد به عنوان نمونه خدمت شما عرض می کنم:

ص: ۲۳۱

"باب أن الجن خدامهم (ائمہ علیہم السلام) یظہرون لهم ویسألونهم عن معالم دینهم"، از جمله اخباری که در این باب ذکر شده خبر جابر بن یزید جعفی می باشد، ما دوتا جابر داریم یکی جابر بن عبد الله انصاری که مقامش خیلی بالاست و پیغمبر صلوات الله علیه و آله به او گفت تو زنده می مانی تا اینکه حضرت باقر علیه السلام را می بینی و آن لوح جابر نیز برای همین است و اما یک جابر هم جابر بن یزید جعفی است که این نیز مقامش خیلی بالاست و احادیث زیادی بلد بوده، جابر جعفی ساکن کوفه بوده در خبر پانزدهم از باب مذکور اینطور آمده که جابر جعفی در مدینه خدمت حضرت باقر علیه السلام رسید و مطالبی را پرسید و حضرت جواب دادند و بعد خداحافظی کرد و حرکت کرد به سمت کوفه چند منزل که رفت برای نماز ایستاده بود که یکی از آجنه نامه ای از امام باقر علیه السلام آورد به طوری هنوز مرکب آن نامه خشک نشده بود نامه را داد و جابر آن را خواند و در جیبش گذاشت در نامه نوشته شده بود وقتی که به کوفه رسیدی خودت را به دیوانگی بزنی، وقتی جابر به کوفه رسید یک چوبی برداشت و آن را اسب خودش کرد مانند بچه ها در کوچه ها می دوید و بازی می کرد چند تکه استخوان نیز پیدا کرد و به گردنش انداخت، نامه ای از شام برای امیر کوفه آمد که در آن نوشته شده بود تا این نامه به دست تو رسید جابر بن یزید جعفی را دستگیر کن و او را بکش، نامه که به دست امیر کوفه رسید پرسید جابر بن یزید کیست؟ گفتند متاسفانه الان تغییر کرده و دیوانه شده لذا دیگر او را نکشتند خلاصه مطالب این چنینی در این باب نقل شده است.

باب دیگری با این عنوان منعقد شده: "باب أن عندهم الاسم الاعظم وبه يظهر منهم الغرائب".

یک بحثی نیز در اینجا وجود دارد که آیا ائمه علیهم السلام خودشان چنین قدرتی داشتند یا از خدا می خواستند و خدا چنین قدرتی به آنها می داد؟ ائمه علیهم السلام چنین شایستگی داشتند ولی خب همه چیز به دست خدا و از ناحیه خداست.

عنوان باب های بعدی این است:

"باب أنهم يقدرون على احياء المتوى وبراء الاكمه والابرص".

"باب أنهم سخر لهم السحاب ويسر لهم الاسباب".

"باب أنهم الحجه على جميع العوالم وجميع المخلوقات".

علامه مجلسی بعد از نقل این اخبار می فرماید بنابراین آنچه که صوفیه ادعا می کنند و برای اقطاب خودشان ذکر می کنند همه دروغ است زیرا از این اخبار استفاده که اینطور امتیازات مخصوص اهل بیت علیهم السلام می باشد و اینکه در دعای ام داوود ذکر شده "ابدال" منظور از آن خواص اصحاب ائمه علیهم السلام می باشند نه صوفیه و اقطاب آنها.

بقیه بحث ماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی ...

### صوفیه/وقف بر فرق/شرایط واقف/کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: صوفیه/وقف بر فرق/شرایط واقف/کتاب الوقف

امروز این بحث مربوط به صوفیه را تمام می کنیم، اصول را عرض کردیم بقیه را خودتان مطالعه خواهید کرد فقط چند مطلب قابل ذکر می باشد:

مطلب اول اینکه هیچ صوفی عارف نیست و هیچ عارفی صوفی نیست عرفان و تصوف را نباید باهم دانست و با هم ذکر کرد زیرا همانطور که ما عرض کردیم عرفان یک ارتباطی بین انسان و خداوند متعال است که در سطح بسیار بالا و مقدسی می باشد اما صوفی گری یک مذهب انحرافی و باطل است بنابراین کسانی که فکر می کنند صوفی با عارف یکی است و این دو را با هم ذکر می کنند ما این را قبول نداریم عرفان حقیقی و تصوف معروف و مشهور اصلا با هم قابل جمع نیستند.

ص: ۲۳۳

مطلب دوم اینکه عمده دلیل ما بر بطلان و انحراف تصوف اخباری است که از اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده که یکی از آنها کلام امام صادق علیه السلام در حدیث معتبر است که فرمودند: "إنهم أعدائنا و من أعانهم كمن أعان يزيد و شمر".



مطلب سوم اینکه این فرقه منحرف که از اهل بیت علیهم السلام جدا شدند برای خودشان اقطاب و اولیائی ساختند و آنها را ولی و امام دانستند که یکی از آنها همان مولوی است که در مثنوی می گوید:

آزمایش تا قیامت دائم است

پس به هر دوری ولی لازم است

پس امام حی و مطلق آن ولی است

خواه از نسل عمر خواه از علی است

ما ولایت را شخصی و مختص پیغمبر و ائمه علیهم السلام می دانیم که در اخبار متواتر یک یک نام آنها ذکر شده اما صوفیه ولایت را نوعی می دانند لذا اقطاب خودشان را ولی و امام و حجت می دانند که گفتیم در کتاب تذکره الاولیاء نام آنها ذکر شده است.

مطلب چهارم اینکه برای قطب هایشان مانند با یزید بسطامی، ابراهیم ادهم، معروف کرخی، شقیق بلخی، ذوالنون مصری، جنید بغدادی و امثالهم با ادعاهای دروغین و بدون مدرک فضائل و مناقبی ذکر کرده و چهره سازی و چهره آرائی کرده اند که بیشتر این ادعاها با دلائل عقلی و حکم عقل نیز باطل است و اعتقاداتی مثل اتحاد و حلول و وحدت وجود و امثال ذلک نیز دارند.

مطلب پنجم اینکه بهترین دلیل بر بطلان مذهب صوفیه مطالعه احوالات آنها در کتب خودشان می باشد که ما یک یک مطالعه کردیم و مطالب فراوانی بر خلاف اسلام و قران و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام دیدیم و همین برای بطلان آنها کافی می باشد.

ص: ۲۳۴

مطلب ششم اینکه موارد زیادی هست که کلمات ائمه علیهم السلام را سرقت کرده و بنام اقطاب خودشان ذکر کرده اند.

اینها اصولی بودند که عرض کردیم و اگر کسی مراجعه و تتبع کند متوجه می شود که بطلان و انحراف صوفیه مثل خورشید در وسط آسمان می باشد و عرض کردیم که بنی امیه و بنی عباس صوفیه را ایجاد کردند تا مردم را از اهل بیت علیهم السلام دور کنند و قدرت خودشان را تقویت و حفظ کنند.

راه حق فقط یک راه است در قران کریم در ۳۲ آیه صراط مستقیم ذکر شده و بعد گفته شده دنبال راههای دیگر نروید که اگر بروید از صراط مستقیم دور شده اید و در تفاسیر قران در تفسیر "اهدنا الصراط المستقیم" ذکر شده که مراد صراط ولایت اهل بیت علیهم السلام می باشد و این راهی بسیار روشن است و کسانی که از این راه دور بیافتند باطل و گمراه و منحرف هستند.

خب و اما چونکه ما از فلسفه نام بردیم و در یک حدیثی نیز ظاهراً ذکر شده بود بعضی از عزیزان خواستند توضیحی نیز در مورد فلسفه داده شود، فلسفه یک علم بسیار بسیار مهمی است، علم به حقائق اشیاء عقلاً فلسفه می باشد، قبلاً عرض کردم که بنده غیر از منظومه سبزواری پنج سال درس اسفار آیت الله طباطبائی شرکت می کردم، آنچه که مسلم است و آیت الله طباطبائی نیز می فرمودند این است که فلسفه را برای دانستن می خوانیم نه برای باور کردن و معتقد شدن، بعضی از مطالب را انسان می خواند و با عقیده و ایمانش نیز توأم است مثل کلمات اهل بیت علیهم السلام اما بعضی چیزها را می خوانیم و فقط می خواهیم بفهمیم و بدانیم و ببینیم عقل ما تا چه حدی به آن می رسد و دیگر به آن باور و ایمان و اعتقاد نداریم.

چند نمونه بنده نوشته ام، مثلا در بحث معاد که در آخر منظومه سبزواری و اسفار وجود دارد این بحث مطرح شده که آیا معاد روحانی است یا جسمانی یا انسانی؟ ظاهر قران کریم و اخبار اهل بیت علیهم السلام این است که انسان در دنیا با روح و بدن انسان است و خداوند عالم قدرت دارد ذرات انسان را در هر جایی که باشند جمع کند و دوباره بدن تشکیل شود و قران کریم نیز می فرماید: (قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ) (۱) و حضرت امیر علیه السلام نیز در نهج البلاغه فرموده خداوند متعال ذرات بدن انسان را از ساختمان ها و اعماق دریاها و از هر جایی جمع می کند و بدن دوباره درست می شود، اخبار ما می گویند در فاصله ای که انسان می میرد تا روز قیامت روح در بدن مثالی می باشد، بدن مثالی یک بدنی است از این بدن جسمانی دنیوی سبک تر ولی دقیقا شبیه همین بدن است منتهی روز قیامت خداوند متعال ذرات بدن اصلی را جمع می کند و همان بدن اصلی را درست می کند، آیت الله طباطبائی در تفسیر المیزان فرمودند اعضاء بدن باید در قیامت شهادت بدهند لذا همین اعضاء که در دنیا مرتکب اعمالی شده اند دوباره تشکیل می شوند و شهادت می دهند بنابراین معاد یک معاد انسانی با همین بدن و روح می باشد اما منظومه سبزواری و اسفار یک مطلبی دارند که با این جور در نمی آید.

علامه حاج شیخ محمد تقی آملی در تهران بودند و بنده نیز گاهی که به تهران می رفتم در درس ایشان شرکت می کردم، ایشان حاشیه ای بر منظومه سبزواری دارد در آخرش (صفحه ۵۹۷) که به معاد می رسد و در مورد کلام منظومه می فرماید: " و لعمری ان هذا غير مطابق مع ما نطق عليه للشرع المقدس على شارعہ السلام و التحیہ " میفرماید این مطابق با آن چیزی است که اسلام میگوید، نیست. پس از آن میگوید " وانا اشهد الله و ملائکته و انبیائه و رسله انی اعتقد فی هذه الساعه و هی ساعه الثلاث من یوم الاحد الرابع عشر من شهر شعبان معظم سنه الف و ثلاثه و ثمانیه و ستین فی امر المعاد الجسمانیه بما نطق به القرآن الکریم و اعتقد بمحمد (ص) و ائمه المعصومین و علیه اطبقت الامه الاسلامیه و لا انکر من قدره الله شیئا و یعجبنی فی ذلک کثیرا قول المولوی فی المثنوی فی منکر الحشر الجسمانی حیث یقول :

ص: ۲۳۶

پس مثال تو چو آن حلقه زنیست

کز درونش خواجه گوید خواجه نیست

حلقه زن زین نیست دریابد که هست

پس ز حلقه بر ندارد هیچ دست"

پس روز قیامت همین انسان که از خاک و نطفه و... تشکیل و کامل شده و بعد روح پیدا کرده محشور می شود، حالا منظور این است که یک فقیه وقتی مطالب فلسفی منظومه در مورد معاد را خوانده اینطور نظر داده است.

آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه هم در فلسفه استاد بود و هم در تفسیر و فرهنگ قران و اهل بیت علیهم السلام در سطح بسیار بالائی بود، در آن زمان یک نفر بنام پروفیسور کوربن از فرانسه برای ملاقات ایشان به ایران می آمد و جلساتی با هم داشتند این شخص در فرانسه مشهور بود که شیعه و فیلسوف است لذا آیت الله طباطبائی به او اهمیت می داد و برای جلسات به تهران می رفت حتی یک بار بنده داخل ماشین نشستم که به تهران بروم آیت الله طباطبائی آمدند و کنار من نشستند از ایشان پرسیدم کجا تشریف می برید فرمودند برای جلسه با پروفیسور کوربن به تهران می روم علی ای حال یکی از مباحثی که داشتند این بود که کوربن از آیت الله طباطبائی سوال کرد که روایت داریم خداوند ارواح انسان ها را دوهزار سال قبل از خلقت ابدان آنها آفریده و از طرفی در منظومه و اسفار هست که روح مرتبه ای از تکامل بدن است و در چهار ماهگی بدن دارای روح می شود و این دلالت دارد بر اینکه روح بعد از بدن یا با بدن خلق شده و این بر خلاف خبر مذکور است حالا این دو مطلب را چگونه باید جمع کنیم؟ بنده نیز یک وقتی در بحار شمردم و دیدم شاید بیش از ۱۶ روایت با همین مضمون (خلق الله الارواح قبل الابدان بالفی عام) وجود داشت، آیت الله طباطبائی در جواب فرمودند بله این اخبار درست است فلسفه اینطور می گوید و قران نیز می گوید روح با خلقت بدن خلق می شود، بنده از ایشان پرسیدم کدام آیه اینطور می گوید؟ ایشان فرمودند "خلقناکم من تراب" و "کم" همین روح شماسست و انسان بودن شما به روح شماسست و بدن چندین بار عوض می شود و من که به پنجاه سالگی رسیده ام چندین بار بدنم عوض شده و بقاء انسان به روح او می باشد و این کلمه انا که انسان می گوید اشاره به روح او را دارد و اما آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه یک کلامی در اینجا دارد که بسیار مهم و قابل توجه می باشد ایشان می فرمایند "من وقتی به این مباحث می رسم می گویم پروردگارا این مطالب را علماء گفته اند اما من به آنچه که پیغمبر اسلام و ائمه علیهم السلام معتقد بودند اعتقاد دارم" خب این حرف ایشان بسیار خوب می باشد و ما نیز همین را می گوئیم مثلاً در اسفار گفته شده "التجرد لقوم والتجسم لقوم آخرین" دو دسته کرده و گفته آنهایی که کُمل هستند فقط روحشان محشور می شود اما آنهایی که غیر کُمل هستند فقط جسمشان محشور می شود، ولی ما عرض می کنیم اینطور نیست زیرا ما در روایت داریم که پیغمبر اکرم صلوات الله علیه و آله در پیشگاه خداوند متعال سجده می کند خب سجده یعنی پیشانی بر خاک گذاشتن و این از خصوصیات جسم است لذا یستفاد از اخبار و روایات که روز قیامت افراد با همین بدن محشور می شوند و معاد در واقع معاد انسانی می باشد.

این مطالب در مورد فلسفه بود که عرض کردیم البته در فلسفه مباحث خوبی مثل حدوث و قدم و علت و معلول نیز وجود دارد اما مباحث خیالی نیز در آن وجود دارد فلذا ما فلسفه را می خوانیم منتهی برای دانستن نه برای اینکه هر چه گفته اند باور کنیم و ایمان و اعتقاد به آنها داشته باشیم.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ... .

## شرایط موقوف/ کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: شرایط موقوف/ کتاب الوقف

فقهاء ما مباحث وقف را به چهار قسمت تقسیم کردند: اول اینکه تحقق وقف به چه عنوانی صورت می گیرد و وقف عقد است یا ایقاع و دوام می خواهد یا نه و کلاً شرائط چیست؟.

دوم مربوط به شرایط واقف است و اینکه باید بالغ و عاقل باشد یا وقف صبی غیر بالغ ده ساله نیز صحیح است؟.

سوم در مورد موقوف علیه بود به این بیان که آیا وقف عام است یا خاص، وقف بر اولاد است یا وقف بر فرق می باشد.

چهارم بحث در موقوف یعنی آن چیزی که انسان وقف می کند و فعلاً بحث ما در همین موقوف می باشد.

اشکال و پاسخ استاد حفظه الله: اگر بر کفار ذمی که در زیر سیطره اسلام هستند وقف کنیم تقویت آنها محسوب نمی شود اما وقف بر صوفیه یا کسانی که تقویت آنها محسوب شود جایز نیست و اگر شک کنیم اصل بر فساد می باشد زیرا وقف یا از عقود و یا از ایقاعات است و در صورت شک اصل بر فساد می باشد، البته شیخ طوسی در خلاف نقل قول کرده که برخی وقف بر صوفیه را صحیح دانسته اند ولی آن در کی که ما از صوفیه داریم و با توجه به آن مبانی و أدله ای که آوردیم هیچگاه صوفیه قابل تطهیر و تبرئه نیستند و دارای انحرافات فراوان و خلافهای زیادی هستند لذا وقف بر آنها را صحیح نمی دانیم.

ص: ۲۳۸

خب و اما محقق در شرایط موقوف اینطور می فرماید: «الأول فی شرائط الموقوف: و هی أربعه: أن تكون عیناً (اول در مقابل منفعت و دوم عین در مقابل دین) مملوکه (مال خودش را وقف کند نه مال دیگری را البته بعداً خواهیم خواند که آیا وقف فضولی صحیح است یا نه و همچنین قابل تملک باشد و مثل کلب و خنزیر نباشد که قابل تملک نیستند) ینتفع بها مع بقائها (عین مملوکی باشد که باقی باشد و از آن انتفاع ببرند) و یصح إقباضها (مثلاً ماهی دریاها و پرندگان آسمانها و عبد فراری نباشد).

فلا یصح وقف ما لیس بعین کالدین و کذا لو قال وقف فرسا أو ناضحاً (شتر آب کش) أو داراً و لم یعین (ایشان از کلمه عین نتیجه می گیرد که باید در خارج معین و مشخص باشد) و یصح وقف العقار (چیزهای غیر منقول مثل خانه و مزرعه) و الثیاب و

الأثاث و الآلات المباحه و ضابطه كل ما يصح الانتفاع به منفعه محلله مع بقاء عينه.

و كذا يصح وقف الكلب المملوك (مثل كلب حائط يا كلب صيد يا كلب ماشيه) و السنور (غربه) لإمكان الانتفاع به (مثل خوردن حشرات و موش ها).

و لا يصح وقف الخنزير لأنه لا يملكه المسلم و لا وقف الآبق لتعذر التسليم.

و هل يصح وقف الدنانير و الدراهم قيل لا و هو الأظهر (زيرا پول چیزی نیست كه عینش باقى باشد و منفعتى داشته باشد بلکه پول را خرج مى کنند) لأنه لا نفع لها إلا بالتصرف فيها و قيل يصح لأنه قد يفرض لها نفع مع بقائها (مثل زينت).

و لو وقف ما لا يملكه لم يصح وقفه و لو أجاز المالك قيل يصح لأنه كالوقف المستأنف (يعنى وقف فضولى جايز است) و هو حسن.

ص: ۲۳۹

و یصح وقف المشاع و قبضه كقبضه فی البیع» (۱).

این عبارت محقق در شرایع در مورد موقوف بود که دلائلش را بعداً یک به یک عرض خواهیم کرد.

خب و اما کلام امام رضوان الله علیه در تحریر الوسیله این است: «مسأله ۳۱ - يعتبر فی الموقوف أن یكون عینا (در مقابل منفعت و دین) مملوکه (مال خود واقف باشد و مثل کلب و خنزیر نباشد) یصح الانتفاع به (مثل نان نباشد) منفعه محلله مع بقاء عینه بقاء معتدا به (مثل وقف گُل) غیر متعلق لحق الغیر (مثل حق التحجیر و در صوتی که متعلق حق غیر باشد می رود تحت عنوان فضولی) المانع من التصرف و یمكن قبضه، فلا یصح وقف المنافع، ولا الادیون، ولا ما لا یملك مطلقا كالحر، أو لا یملكه المسلم كالخنزیر، ولا ما لا انتفاع به إلا باتلافه كالأطعمه والفواكه، ولا ما انحصر انتفاعه المقصود فی المحرم كآلات اللهو والقمار، و یلحق به ما كانت المنفعه المقصوده من الوقف محرمة، كما إذا وقف الدابه لحمل الخمر أو الدكان لحرزها أو بیعها، وكذا لا یصح وقف ریحانه للشم علی الأصح، لعدم الاعتداد ببقائها، ولا العین المرهونه، ولا ما له یمكن قبضه كالدابه الشارده، و یصح وقف كل ما صح الانتفاع به مع بقاء عینه بالشرائط، كالأراضی والدور والعقار والثیاب والسلاح والآلات المباحه والأشجار والمصاحف والكتب والحلی و صنوف الحیوان حتی الكلب المملوك والسنور ونحوها». (۲)

کلام امام و محقق رضوان الله علیهما در شرایط موقوف را خواندیم حالا دلائل اینها را إن شاء الله به عرض خواهیم رساند....

ص: ۲۴۰

۱- شرایع الاسلام، محقق حلی، ج ۲، ص ۱۶۶، ط اسماعیلیان.

۲- تحریر الوسیله، الامام الخمینی، ج ۲، ص ۶۹، مسئله ۳۱.

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: شرایط موقوف / کتاب الوقف

بحث مربوط به صوفیه تمام شد اما یک پس لرزه هائی بوجود آمده و سوالاتی مطرح می کنند، برخی می گویند گاهی صوفیه مجالسی مثل مجلس ترحیم تشکیل می دهند آیا ما شرکت کنیم یا نه؟ گاهی شرکت کردن ما به عنوان عالم دینی طوری می شود که به آنها رسمیت می بخشد که در این صورت نباید شرکت کرد ولی برای ارشاد و نصیحت و موعظه و هدایت و مناظره به صورتی که آشوب پیا نشود شرکت کردن اشکالی ندارد و یا فرض کنید پسر صوفی نیست و از دنیا رفته اما پدرش صوفی است خب در این جاها انسان ناچار است شرکت کند و این نوع شرکت ها تقویت و رسمیت بخشیدن به آنها نمی باشد.

خب واما بحثمان در شرایط موقوف بود، فقهاء ما در این رابطه فرمودند:

موقوف اولاً "أن تكون عیناً" اول عین در مقابل منفعت است زیرا منفعت شیئاً فشیئاً از بین می رود و بقاء و استمرار ندارد، و دوم عین در مقابل دین است زیرا دین کلی فی الذمه است و در خارج وجود ندارد درحالی که موقوف باید وجود خارجی داشته باشد تا از آن استفاده کنند. برخی عین را در مقابل مبهم و غیر معین گرفته اند یعنی أن يكون معیناً لا مبهماً.

ثانیاً "أن تكون مملوکه" و یخرج بهذا القید چیزی که اصلاً قابل تملک نیست مثل خمر و خنزیر و همچنین یخرج چیزی که ذاتاً قابل تملک است ولی شما مالک آن نیستید مثلاً غاصب هستید و یا مثلاً مال دیگری است، قبلاً گفتیم که وقف یک خدمتی است و مال دیگری را وقف کردن خدمت نیست برخی مثل صاحب ریاض و مفتاح الکرامه در اینجا به سراغ اجماع رفته و گفته اند بر صحت وقف چیزی که انسان مالک آن نیست اجماع داریم ولی ما عرض می کنیم این اجماع مدرکی است لذا حجت نمی باشد و اساساً وقف مال غیر با حقیقت وقف یعنی خدمت رسانی منافات دارد زیرا خدمت رسانی در جائی است که انسان مالک باشد، در عروه گفته شده انسان مالک بعضی چیزها نیست ولی حق اختصاص دارد مثل کلب که انسان مالکش نمی شود و یا مثل خمری که انسان به داخل کوزه ریخته تا سرکه شود در این موارد می توان وقف کرد، خب واما اگر حق غیر متعلق به مال باشد مثل عین مرهونه که متعلق حق مرتهن است در این صورت نیز نمی توان وقف کرد، و حالا یک بحثی بوجود می آید که اگر فضولی مال شما را وقف کرد آیا صحیح است یا نه؟ ما بیع و نکاح فضولی را صحیح می دانیم در وقف نیز اگر مثلاً شما وقت ندارید و عرف اینطور باشد که اشخاصی از راه مصلحت اندیشی حس می کنند که اگر فضولی وقف کنند شما اجازه خواهید داد در این صورت وقف فضولی با اجازه بعدی صحیح خواهد بود البته در این صورت صحت فعلیه ندارد ولی من رأس باطل نیست بلکه صحت تأهلیه دارد و با اطلاع و اجازه مالک صحت فعلیه پیدا خواهد کرد و در مورد قصد قربت ما که در وقف قصد قربت را معتبر نمی دانیم ولی اگر کسی بگوید معتبر است همان موقع که مالک اجازه می دهد می تواند قصد قربت هم کند و این نیز اشکالی ندارد.



ثالثاً اینکه مشاع را نیز می توان وقف کرد مشاع در مقابل مفروض است مثلاً اگر شخصی از دنیا رفته و یک باغی از او باقی مانده این باغ مشاع بین همه ورثه می باشد حالا اگر یکی از ورثه قبل از تقسیم باغ سهم خودش را وقف کند ظاهراً اشکالی ندارد و صحیح است زیرا تمام شرایط موقوف که خواندیم را دارد و بعلاوه روایات فراوانی داریم که بر صحت وقف مشاع دلالت دارند و این اخبار در باب ۹ از ابواب وقوف و صدقات ذکر شده اند و عنوان باب این است: "باب جواز وقف المشاع والصدقه به قبل القسمه وقبل القبض".

خبر اول از این باب ۹ این خبر است: (محمد بن الحسن یاسناده عن محمد بن علی بن محبوب، عن محمد بن عبد الجبار عن صفوان بن یحیی، عن ابن مسکان، عن الحلبي قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن دار لم تقسم فتصدق بعض أهل الدار بنصيبه من الدار، فقال: يجوز، قلت: رأيت إن كان هبه، قال: يجوز) (۱).

شیخ طوسی با اسناد خودش از محمد بن علی بن محبوب نقل کرده که از طبقه ۶ و قمی و بسیار جلیل القدر است و اسناد شیخ طوسی به او نیز صحیح است و شیخ این خبر را از کتاب او گرفته و طریق شیخ به او نیز در آخر جامع الرواه ذکر شده و بقیه رواه نیز همگی خوب هستند و خبر سنداً صحیح می باشد.

خبر سوم از این باب ۹ این خبر است: (ویاسناده عن الحسين بن سعيد، عن فضاله، عن أبان، عن الفضل بن عبد الملك، عن أبي عبد الله عليه اللام في الرجل يتصدق بنصيب له في دار على رجل، قال: جائز وإن لم يعلم ما هو) (۲).

ص: ۲۴۲

---

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۳۰۹، ابواب وقوف و صدقات، باب ۹، حدیث ۱، ط الإسلامیه.

۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۳۰۹، ابواب وقوف و صدقات، باب ۹، حدیث ۳، ط الإسلامیه.

اخبار ۱ و ۳ و ۴ و ۷ از این باب ۹ بر صحت وقف مشاع دلالت دارند.

خبر هفتم از این باب ۹ این خبر است: (وباسناده عن محمد بن أحمد بن يحيى، عن إبراهيم بن هاشم، عن محمد ابن سليمان الديلمى، عن أبيه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن الرجل يتصدق على الرجل الغريب ببعض داره ثم يموت، قال: يقوم ذلك قيمه فيدفع إليه ثمنه) (۱).

این اخباری که خواندیم دلالت دارند بر اینکه وقف مشاع صحیح است و اما شرط بعدی موقوف یعنی قابل اقباض بودن بماند برای فردا إن شاء الله تعالى ...

### شرایط موقوف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: شرایط موقوف / کتاب الوقف

بحثمان در شرایط موقوف بود، امام رضوان الله علیه در تحریر الوسیله اینطور فرمودند: «مسأله ۳۱ - يعتبر في الموقوف أن يكون عينا (در مقابل منفعت و دین) مملوکه (مال خود واقف باشد لذا مال غیر و مال غصبی را نمی توان وقف کرد البته در صورت وقف مال غیر می رود تحت عنوان وقف فضولی که گفتیم صحت فعلیه ندارد ولی صحت تأهلیه دارد تا اینکه مالک اجازه بدهد) يصح الانتفاع به (مثل نان نباشد) منفعه محلله (مثل خمر و خنزیر نباشد) مع بقاء عینه بقاء معتدا به (مثل وقف گُل) غیر متعلق لحق الغير (مثل عین مرهونه که متعلق حق طلبکار است) المانع من التصرف ويمكن قبضه ... الى آخر». (۲)

چند موضوع در کلام امام وجود دارد، اول در مورد عین و دوم در مورد مملوکه بودن بحث کردیم و توضیح دادیم و امروز مسائلی که بر این بحث متفرع شده را به عرض خواهیم رساند.

ص: ۲۴۳

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۳۱۰، ابواب وقوف و صدقات، باب ۹، حدیث ۷، ط الإسلامیه.

۲- تحریر الوسیله، الامام الخمینی، ج ۲، ص ۶۹، مسئله ۳۱.

مسئله اول اینکه گفته شده "میکن قبضه" صاحب جواهر مثال می زند که موقوف مانند پرنده گان در آسمان و ماهی های در آب نباشد زیرا قبض اینها ممکن نیست البته در بیع این بحث مطرح شده که اگر شما پرنده ای در آسمان و ماهی در آب دارید مال شماست ولی برای شما که فروشنده هستید ممکن نیست که اینها را قبض کنید و در اختیار بگیرید ولی اگر شخصی باشد و بتواند اینها را در اختیار بگیرد بیع آنها اشکالی ندارد پس فقط در صورتی که قبض آنها برای هیچکس به هیچ وجه ممکن نباشد بیع آنها جایز نیست و در مانحن فیه نیز همین طور است لذا صاحب جواهر و مسالک و مفتاح الکرامه به شرایع که گفته موقوف باید یصح قبضه باشد اشکال کرده و فرموده اند اولاً بین وقف و بیع فرق است در بیع بله حین عقد باید قبض ثمن و مثن ممکن باشد زیرا معاوضه و دادوستد است اما در بحث وقف اگر تعذر تسلیم باشد ولی در نظر عرف بعداً بتواند

تحويل بدهد اشكالى ندارد زیرا وقف معاوضه نیست و ما تابع ادله عامه ای هستیم که دلالت بر صحت این مورد دارند بنابراین قیدی که شرایط آورده باید تفصیل داد به اینکه اگر مطلقاً قبضش ممکن نیست وقفش نیز صحیح نخواهد بود ولی اگر الان تعذر تسلیم دارد منتهی بعداً تسلیم و تحویلش ممکن باشد وقف صحیح است و اشکالی ندارد و ادله داله بر صحت وقف شامل این مورد نیز می شود.

مسئله دوم اینکه گفته شده " ینتفع بها " خب این هم لازم نیست یعنی امکان انتفاع حین العقد معتبر نیست بلکه اگر بعداً نیز قابل انتفاع باشد وقف صحیح است مثل اینکه شخصی درختی کاشته و پنج سال بعد ثمره می دهد و یا مثل حیوانی که بچه است و بعد بزرگ خواهد شد و امام رضوان الله علیه نیز در تحریر اینطور می فرماید: «مسأله ۳۲ - لا- ینتفع فی العین الموقوفه کونها مما ینتفع بها فعلاً، بل یکفی کونها معرضاً للانتفاع ولو بعد مده، فیصح وقف الدابه الصغیره والأصول المغروسه التی لا تثمر إلا بعد سنین» (۱).

ص: ۲۴۴

---

۱- تحریر الوسیله، الامام الخمینی، ج ۲، ص ۶۹، مسئله ۳۲.

همین کلام امام در عروه و حدائق نیز مطرح شده.

مسئله سوم اینکه گفته شده منفعت باید مقصوده محله باشد لذا اگر دواب را برای حمل خمر وقف کند صحیح نیست و روایات فراوانی نیز در مذمت خمر داریم که گفته شده خداوند کسی را که درختی برای خمر بکارد و از آن حراست کند و از آن بخورد و پولش را بخورد و آن را بفروشد و مشتری و حامل و محمول خمر همگی را لعنت کرده، خلاصه منفعت باید محله باشد.

چند مسئله باید روشن شود، اول اینکه بین عمری و رقبی و سکنی با وقف و همچنین بین عاریه و اجاره با وقف فرق وجود دارد، شخصی خانه اش را داده تا شما مادام العمر در آن سکونت داشته باشید که این می شود عمری، حالا اگر سکونت در خانه را محدود کند به زمان مشخصی این می شود سکنی و اما رقبی تقریباً نوعی عاریه است مثل اینکه شخصی اسب خودش را برای مدت معینی به شما بدهد، خب در هر سه مورد و همچنین در اجاره و عاریه اصل مال در ملک صاحب مال باقی است ولی در وقف اصل مال در ملک واقف باقی نمی ماند بلکه از مالکش خارج می شود لذا در عمری و سکنی و عقبی و اجاره و عاریه اگر مالک بمیرد مال به وراثت بر می گردد ولی در وقف مال کلاً از مالک مالکش خارج می شود و اگر از دنیا برود نیز چیزی به وراثت بر نمی گردد.

با توجه به مطلبی که عرض کردیم امام رضوان الله علیه می فرماید منفعت مقصوده محله در وقف اعم از منفعت مقصوده محله در عاریه و اجاره می باشد، کلام ایشان این است: «مسأله ۳۳ - المنفعة المقصوده فی الوقف أعم من المنفعة المقصوده فی العاریه و الإجاره، فتشمل (در وقف) النماءات و الثمرات (بر خلاف اجاره و عاریه که نمائاتش کلاً متعلق به مالکش می باشد زیرا نماء تابع ملک است)، فیصح وقف الأشجار لثمرها و الشاه لصفوها و لبنها و نتاجها» (۱).

ص: ۲۴۵

چند فرع دیگر هم ذکر شده من جمله اینکه در شرایط گفته شده آیا می توان درهم و دینار را وقف کرد یا نه؟ درهم و دینار منفعتش به خرج کردنش است و مثل خانه نیست که وقف شود و باقی بماند و از منافعش استفاده شود لذا درهم و دینار و کلاً پول را نمی توان وقف کرد زیرا همانطور که عرض شد چیزی را می توان وقف کرد که اصلش باقی بماند و از منافعش استفاده شود که پول و نان و میوه و امثال ذلک اینطور نیستند، البته ممکن است در بعضی جاها پول و درهم و دینار منفعتی مثل زینت داشته باشد پس یختم با اختلاف از من و امکانه بنابراین بر فرض که منفعت مقصوده محلله عقلائی غیر سفهی وجود داشته باشد وقف درهم و دینار و پول اشکالی ندارد در غیر اینصورت وقف اینها صحیح نیست.

گاهی از ما سوال می کنند که شخصی طلا یا نقره خودش را به زرگر می دهد و می گوید این یکسال در اختیار تو باشد و در آن تصرف کن و بعد از یکسال آن را با اضافه پنج میلیون تومان پول به من برگردان، خب این قرض مع زیاده و باطل و حرام است زیرا طلا را به عنوان هبه که نمی دهید قطعاً قرض می دهید لذا می شود قرض مع زیاده که ربا و حرام است.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

### شرایط موقوف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: شرایط موقوف / کتاب الوقف

چند مطلب در بحث دیروز بود؛ اول اینکه وقف مشاع اشکالی ندارد به اینصورت که مثلاً سهم خودش از باغ یا ملک یا مزرعه را وقف می کند و صحیح هم است اما برخی از عزیزان فرمودند اگر مشاع باشد آیا حق شفعه بوجود می آید یا نه؟ باید توجه داشته باشیم که در مشاع غیر منقول بحثی در فقه ما وجود دارد تحت عنوان باب شفعه که اگر دو نفر مشترکاً مالک چیزی باشند مثل خانه یا مزرعه و بعد یک نفر از آنها سهم خودش را به دیگری بفروشد دیگری حق شفعه دارد یعنی حق دارد معامله را به هم بزند و پولی که خریدار داده را به شریک خودش بدهد و سهم او را بخرد منتهی این حق شفعه در مورد بیع و شراء است و ارتباطی به وقف ندارد و در وقف مسئله حق شفعه متمشی نیست.

ص: ۲۴۶

مسئله دیگری که دیروز مطرح شد این بود که اگر شخصی مقداری طلا یا نقره خودش را به زرگر بدهد و بگوید این یکسال در اختیار تو باشد و در آن تصرف کن و با آن معامله کن و استفاده هائی ببر و بعد از یکسال همین مقدار را با اضافه پنج میلیون تومان پول به من برگردان، چنین معامله ای قرض مع زیاده و باطل و حرام است و هر اضافه ای چه حکمی و چه عینی در قرض ربا و حرام مشدد می باشد، خب ما این مسئله را عرض کردیم حالا بعضی از آقایان می گویند اینکه اشخاص پول های خود را در بانک می گذارند و بانک سود می دهد چگونه است؟ این یک بحث بسیار مفصلی است و یک وقتی ما چندین جلسه در این مورد بحث کردیم، در اروپا و آمریکا تمام بانکها ربوی هستند اشخاص نیازمند پول می گیرند و بعد با بهره پس می دهند که این قرض و ربا و حرام است و اینکه روز به روز ۹۹ درصد فقیرتر و یک درصد ثروتمند تر می شود

علتش همین است که بانکها در دست ثروتمند هاست و روز به روز از قِبَل رباخواری ثروتمند تر و افراد نیازمند فقیر تر می شوند خب به این شکل ربا خواری در آنجا شایع است و ربا نیز یک گناه کبیره ای است که در هفت جای قران کریم خداوند متعال از آن انتقاد کرده و در روایاتمان وارد شده که درهمی از ربا برابر است با ۷۰ باز زنا با مادر در بیت الله، اما در بانکهای کشورهای غربی ربا خواری شایع می باشد و همین بانکها که در دست ثروتمندان است دولتها را حمایت و پشتیبانی می کنند و دولتها نیز به نفع بانکها قانون وضع می کنند مثلا دولتها بین ملتها اختلاف ایجاد می کنند و جنگ بوجود می آورند و بعد سلاح هایشان را به طرفین درگیری می فروشند خب تمام این خرید و فروش تسلیحات متعلق به صاحبان بانکهاست و نفعش در واقع به جیب بانک دارها می رود علیّی حال ما مسلمان و مومن هستیم و ربا خواری را حرام می دانیم.

سید محمد باقر صدر کتابی دارد بنام "البانک لا ربوی" در زمان امام رضوان الله علیه سعی شد که ما نیز بانک داشته باشیم ولی بانک بدون ربا و سید محمد باقر صدر نیز همین را فرموده به این صورت که وقتی پولی به عنوان قرض داده می شود نباید زیاده ای پس گرفته شود حالا یک راهی قرار داده اند که موقع دادن شرط شود که اگر تا فلان تاریخ نیاوردی این مقدار اضافه تر به عنوان جریمه باید بردازی جریمه ای که در ضمن عقد شرط شده است و هر شرطی که در ضمن عقد باشد و خلاف کتاب و سنت نباشد واجب الوفاء می باشد خب این اشکالی ندارد اما از این سوء استفاده شده و می شود به این صورت که می گویند اگر یک ماه تاخیر کرد این مقدار جریمه و اگر یک ماه و پنج روز شد مقداری بیشتر و به همین صورت نرخ هائی برای تاخیر در ادای دین معین کرده اند و این جریمه ها را به دین شخص مدیون اضافه می کنند مثلا خیلی ها هستند صد میلیون تومان از بانک گرفته اند و در طی چند سال تاخیر چند صد میلیون تومان اضافه تر باید بپردازند که این ربا و حرام است زیرا جریمه یک بار و در همان تاریخ معین اشکالی ندارد و در صورتی که مدیون نیاورد و پرداخت نکرد شما باید به حاکم شرع مراجعه کنید و طلب خود را بگیرید فلذا از ما نیز در مورد جریمه تاخیر یا همان دیر کرد سوال می شود و ما بارها گفته ایم که ربا و حرام می باشد در عین حال بانکها می گیرند و متاسفانه آن طور که قرار بود بانکها عمل کنند الان عمل نمی کنند البته برای درست کردن کار خودشان چند راه در پیش گرفته اند که پشت برگه ای که قرار داد می بندند اینها را نوشته اند من جمله اینکه می گویند ما پول را به عنوان قرض نمی دهیم خب این چند جور تصور دارد؛ اول اینکه بگوئیم پولی که ما به بانک می دهیم ودیعه است که خب ودیعه نیست چون در ودیعه نمی توان تصرف کرد، دوم اینکه ما بانک دارها را امین می دانیم و پول خودمان را به آنها می دهیم که از طرف ما وکیل باشند و آنها وکیل ما هستند تا پولمان را در جریانهای اقتصادی به کار بیاندازند مثلا پول ما را در معاملات اسلامی مثل مزارعه و مضاربه و مشارکت و امثال ذلک و یا در صنعت و ساخت و ساز و راه سازی و صادرات و واردات و کشاورزی و امثالهم بکار بیاندازند و بعد بانکها می گویند ما از جهاتی بهتر از مردم می توانیم از پول استفاده کنیم زیرا پول ها در نزد ما متراکم می شوند و هر مقداری پول متراکم شود قدرت بیشتری از نظر اقتصادی پیدا می کنیم و بهتر می توانیم فعالیت کنیم و از طرفی ما با دولت هماهنگ هستیم و خلاصه بانکها وکیل مردم می شوند یعنی پول مال شماست ولی در دست آنهاست و با پول شما در جریانهای اقتصادی حلال و اسلامی شرکت می کنند و منافع پول نیز برای شماست زیرا هر کسی اصل را مالک باشد مالک فرع نیز می باشد مثلا هر کسی مالک گوسفند است مالک پشم و شیر و بچه آن گوسفند هم می باشد و هر کسی که مالک بذر است مالک محصول آن نیز می باشد و هر کسی که مالک مرغ است مالک تخم مرغ نیز می باشد و در اینجا نیز همینطور است چون پول برای شماست تمام منافع آن نیز برای شماست منتهی بانک ها با شما قرار داد می بندند که وکیل شما باشند و با پول شما با توجه به مهارت و تخصصی که دارند کار کنند و منافی بدست آورند و بعد چون زحمت می کشند چند درصد از منافع را برای خوشان بر می دارند و بقیه را به شما می دهند خب اگر واقعا بانکها به این ترتیب (بانکها وکیل باشند و معاملات اسلامی و حلال انجام بدهند و در منافع با صاحب پول شریک باشند) عمل کنند ما قبول داریم و سودی که مردم می گیرند حلال است و هیچ مشکلی ندارد اما اگر اینطور عمل نکنند و عنوان قرض و اوراق قرضی داشته باشد و تحت این عنوان فعالیت کنند اشکال دارد.

مسئله دیگر این است که رهبر معظم انقلاب دامت برکاته که اقتصاد مقاومتی را مطرح کردند نظر به این داشتند که ما خودمان در داخل و با تکیه بر قوه داخلی اقتصادمان را بچرخانیم تا تحریمهای خارجی اثری نداشته باشد و یکی از موضوعاتی که در این مسئله اقتصاد مقاومتی اثر گذار است همین بانکها هستند چون ثروت مردم در بانکها می باشد لذا بانکها فقط نباید به نفع خودشان فعالیت کنند بلکه باید مردم را دخیل کنند و به فکر منافع مردم نیز باشند بنابراین بانکها نباید فعالیت های غیر اسلامی و ربوی کنند بلکه باید مردم را نیز دخیل کنند و پولها را به مردم نیز واگذار کنند تا مردم نیز فعالیتهای اقتصادی و تولیدی و صنعتی و کشاورزی کنند که در این صورت هم اشتغال ایجاد خواهد شد و هم نعمت فراوان خواهد شد و هم ارزانی خواهد شد خلاصه اینکه الان یکی از مشکلات اساسی ما همین مشکلات بانکها می باشد و ما مکرر تذکر می دهیم و خیلی ها نیز می گویند ولی بانکها گوش نمی دهند یک قانون قاطع نیاز است که اولاً مردم را واردار کند که پولهایشان را صرفاً برای سود گرفتن به بانکها ندهند بلکه خودشان با پولشان کار کنند تا پیشرفت اقتصادی بیشتری حاصل شود و ثانیاً بانکها را وادار کند تا فعالیتهای اسلامی و حلال انجام بدهند.

خب و اما در کتاب وقف بحثی تحت عنوان وقف بر ائمه علیهم السلام مطرح شده حالا- ما باید ببینیم این چجور وقفی می باشد زیرا موقوف علیه الان حیات ندارد و زنده نیست آیا شرط است که حتماً موقوف علیه زنده و موجود باشد یا نه؟ گفته شده که این نوع وقفها وقف بر جهت می باشد، ما چند جور وقف داریم؛ وقف بر اشخاص، وقف بر اولاد و وقف بر جهت مثل اینکه فرشی برای مسجد وقف شود خب مسجد خودش یکی از جمادات است اما فرش به جهت استفاده در مسجد وقف می شود لذا وقف بر جهت زیاد داریم و این وقف بر ائمه علیهم السلام نیز از همین نوع یعنی وقف بر جهت می باشد.



روایتی در این رابطه داریم می خوانیم و توضیحش بماند برای بعد، خبر این است: (وفی کتاب (اکمال الدین) عن محمد بن أحمد السنانی وعلی بن أحمد بن محمد الدقاق والحسین بن إبراهيم بن هشام المؤدب وعلی بن عبد الله الوراق کلهم عن أبي الحسين محمد بن جعفر الأسدی فیما ورد علیه من جواب مسائله عن محمد بن عثمان العمری، عن صاحب الزمان علیه السلام وأما ما سألت عنه من الوقف علی ناحیتنا(جهت) وما يجعل لنا ثم يحتاج إليه صاحبه فكل ما لم یسلم فصاحبه فيه بالخيار، وكل ما سلم فلا خيار فيه لصاحبه احتاج أو لم یحتج، افتقر إليه أو استغنی عنه " إلى أن قال: " وأما ما سألت عنه من أمر الرجل الذي يجعل لناحیتنا ضیعه ویسلمها من قیم یقوم فیها ویعمرها ویؤدی من دخلها خراجها ومؤنتها، ویجعل ما بقی من الدخل لناحیتنا فإن ذلك جایز لمن جعله صاحب الضیعه قیماً علیها، إنما لا یجوز ذلك لغيره) (۱).

خبر سنداً صحیح می باشد و قبلاً سندش را خوانده ایم و همانطور که می بینید دلالت دارد بر وقف بر ائمه علیهم السلام که یکی از مصادیق وقف بر جهت می باشد حالا اگر معین کرده مثلاً وقف کرده برای روضه خوانی که خب طبق همان عمل می شود ولی اگر مثلاً به طور مطلق وقف کرده برای امام زمان علیه السلام حاکم شرع باید طریقه مصرفش در راه امام زمان علیه السلام را معین کند .

بقیه بحث بماند برای برای بعد از تعطیلات فاطمیه إن شاء الله تعالی ....

ص: ۲۵۰

---

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۳۰۰، ابواب وقوف و صدقات، باب ۴، حدیث ۸، ط الإسلامیه.

Your browser does not support the audio tag

موضوع: شرایط موقوف / کتاب الوقف

فقهاء ما بحث وقف را به چند قسم تقسیم کرده و جداگانه در موردشان بحث کرده اند:

اول خود وقف و حقیقت وقف و صیغه و انشاء و شرایط و صحت و تنجیز آن که عرض شد.

دوم در مورد واقف که بحث کردیم.

سوم در مورد موقوف بود که بخش گذشت.

چهارم بحث در مورد موقوف علیه می باشد که فعلا وارد همین بحث خواهیم شد.

برای موقوف علیه چند شرط ذکر شده:

اول اینکه حین انشاء عقد موقوف علیه باید موجود باشد لذا وقف بر معدوم مثل وقف بر ولدی که سیوجد صحیح نیست.

دوم اینکه موقوف علیه باید صحت و قابلیت تملک داشته باشد پس وقف بر عبد صحیح نیست.

سوم اینکه موقوف علیه باید معین و مشخص باشد.

چهارم اینکه وقف بر موقوف علیه حرام نباشد مثل وقف بر کفار حربی.

محقق در شرایط اینطور فرموده: «القسم الثالث فی شرائط الموقوف علیه: و يعتبر فی الموقوف علیه شروط ثلاثة أن یكون موجودا ممن یصح أن یملك و أن یكون معینا و أن لا یكون الوقف علیه محرما» (1).

محقق در شرایط سه شرط ولی صاحب جواهر چهار شرط برای موقوف علیه ذکر کرده زیرا محقق موجود و من یصح تملک را یک شرط حساب کرده که فرقی نمی کند و فقط تفاوت در عبارت می باشد.

خب و اما در مورد شرط اول (موقوف باید بر موجود باشد) عبارتهای مختلفی در اینجا نقل شده من جمله اینکه ادعای اجماع (جواهر و ریاض) بر این مطلب (وقف بر کسی که موجود نیست صحیح نمی باشد) شده منتهی این اجماع نمی تواند دلیل مستقل باشد زیرا اجماع مدرکی است و مدرک مجمعین در دست ماست لذا حجت نمی باشد البته دلیل عمده این است که وقف بر کسی که موجود نیست ولو اینکه امکان دارد بوجود بیاید در نظر عرف یک امر سفهی محسوب می شود زیرا وقف نوعی تملیک است و تملیک مالک نیاز دارد و مالکیت برای کسی است که بتواند تصرف در مالش کند پس ادله داله ی بر صحت وقف شامل این وقف سفهی نمی شود، و اما در اینجا مثالی به حمل زده شده و گفته شده آیا وقف کردن بر حملی که

هنوز به دنیا نیامیده صحیح است یا نه؟ فرموده اند چنین وقفی صحیح نیست، البته وصیت بر حمل صحیح است و همچنین در صورتی که زنده به دنیا بیاید ارث نیز می برد حالا چطور است که وقف بر او صحیح نیست؟ چه تفاوتی بین اینها وجود دارد؟ تفاوتشان در این است که در باب وقف الان ملکیت می خواهد از واقف به موقوف علیه منتقل شود ولی در ارث اینطور نیست بلکه شارع مقدس فرموده به شرطی حمل ارث می برد که سالم و زنده به دنیا بیاید و علامتش این است که در موقع تولد صدایی از او در بیاید که مشخص شود حیات دارد پس مالکیت بعد از تولد و حیات بوجود می آید و در وصیت نیز همینطور است یعنی الان چیزی به حمل داده نمی شود بلکه اولاً بعد از مرگ موصی و ثانیاً در صورتی که حمل سالم و زنده به دنیا آمد طبق وصیت عمل می شود در حالی که در وقف موقع انشاء صیغه ی وقف باید موقوف علیه موجود باشد و قابلیت تملک را داشته باشد بنابراین قیاس مانحن فیه به باب وصیت و ارث مع الفارغ است.

ص: ۲۵۱

---

۱- شرایع الاسلام، محقق حلی، ج ۲، ص ۱۶۸، ط اسماعیلیان.

خب واما اگر بر حمل یا معدوم تبعاً للموجود وقف کرد مثلاً گفت این مزرعه یا باغم الان وقف باشد بر اولادم و بعد از آن بر اولاد اولادم نسل بعد نسل وقف باشد یا مثلاً بگویند الان وقف بر اولاد زید باشد و بعد از آن وقف بر اولاد عمرو باشد درحالی که الان عمرو اولادی ندارد خب وقف به این شکل اشکالی ندارد زیرا الان در طبقه اولی موقوف علیه موجود هستند و الان بر اولاد فعلی که موجود هستند وقف شده است و وقف بر معدومین تبعاً للموجودین است که صحیح می باشد زیرا در روایاتمان نیز این مطلب ذکر شده در همان اخباری که قبلاً در مورد وقوف ائمه علیهم السلام خواندیم که حضرات معصومین علیهم السلام اینطور وقف فرموده بودند که الان بر بنی فلان و بعد از آن بر بنی فلان وقف می باشد.

خب واما بحث دیگر این است که در صورت وقف بر معدوم تبعاً للموجود چنین وقفی به نحو تشریک است یا به نحو ترتیب می باشد؟ تشریک یعنی اینکه در عرض هم باشند و وقتی معدومین بوجود آمدند هرچه به موجودین داده شده به آنها نیز داده شود اما ترتیب یعنی اینکه وقتی طبقه اولی تمام شد بعد به طبقه دیگر داده شود که فرقی ندارد و وقف در هر دو صورت صحیح می باشد و این مطلب نیز در روایات اهل بیت علیهم السلام بیان شده است و اصلاً عرفیت نیز دارد.

اگر شخصی برعکس وقف کرد یعنی اول بر معدوم و بعد بر موجود وقف کرد در اینصورت اختلافوا علی اقوال:

ص: ۲۵۲

برخی گفته اند چنین وقفی باطل است زیرا وقف در صورتی صحیح است که از اول وقف بر موجود وقف بشود، برخی فرموده اند وقف نسبت به معدوم باطل و نسبت به بعدی که موجود است صحیح می باشد و این می شود منقطع الاول، خب حالا این مربوط عرف می شود که آیا اهل عرف از این وقف منقطع الاول تحلیل را می فهمد یعنی می گوید دو عقد است و بعد نسبت به موجود آن را تحلیل و نسبت به معدوم باطل می داند یا نه؟ مثل جایی که تبعض صفقه باشد به این صورت که کسی خمر را با آب یا خنزیر را با گوسفند بفروشد خب در این صورت اهل عرف این را دو عقد می داند و بعد آن را تحلیل می کند یعنی نسبت به گوسفند صحیح و نسبت به خنزیر باطل می داند، حالا ما باید بینیم آیا چنین عقد وقفی (منقطع الاول) به کلی باطل است چون از مساق ادله ی داله بر صحت وقف خارج است و عرفاً چنین عقدی را مشمول "اوفوا بالعقود" نمی دانند زیرا عقد بر معدوم مطلقاً صحیح نیست یا اینکه تبعض پیدا می کند یعنی وقف نسبت به معدوم باطل است و نسبت به موجود صحیح می باشد.

این مطلب را مطالعه بفرمائید إن شاء الله فرادا بحث را ادامه خواهیم داد...

### شرایط موقوف/ کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: شرایط موقوف/ کتاب الوقف

بحثمان در شرایط موقوف علیه می باشد، چند شرط برای موقوف علیه ذکر شده؛ اول اینکه باید موجود باشد و بر معدوم نمی توان وقف کرد و حمل نیز تا چندی که به دنیا نیامده جزء معدوم حساب می شود لذا وقف بر معدوم و حمل صحیح نیست اما اگر معدوم تبعاً للموجود باشد مثلاً مزرعه یا باغ خود را وقف کند بر زید که الان موجود است و بعد بر فرزندان او که هنوز به دنیا نیامده اند و به همین صورت وقف صحیح است زیرا وقف بر موجود صورت گرفته نه معدوم و دلیل عمده همان اوقاف ائمه علیهم السلام است که به همین صورت وقف کرده اند و گفتیم که صاحب وسائل این روایات را در باب ۱۰ از ابواب وقوف ذکر کرده است.

ص: ۲۵۳

فرعی از امام رضوان الله علیه می خوانیم که فرمودند: «مسأله ۳۵ - يعتبر في الوقف الخاص وجود الموقوف عليه حين الوقف، فلا يصح الوقف ابتداء على المعدوم، ومن سيوجد بعد، وكذا الحمل (زیرا حين العقد موجود نیست و قابلیت قبول و تملك ندارد و دیروز جواب وصیت و ارث بر حمل را عرض کردیم) قبل أن يولد، والمراد بكونه ابتداء أن يكون هو الطبقة الأولى من دون مشاركه موجود في تلك الطبقة، فلو وقف على المعدوم أو الحمل تبعاً للموجود بأن يجعل طبقه ثانیه أو مساویاً للموجود في الطبقة بحيث شاركه عند وجوده صح بلا إشكال، كما إذا وقف على أولاده الموجودین ومن سيولد له على التثريك أو الترتيب، بل لا يلزم أن يكون في كل زمان وجود الموقوف عليه وولادته، فلو وقف على ولده الموجود وعلى ولد ولده بعده ومات الولد قبل ولاده ولده فالظاهر صحته، ويكون الموقوف عليه بعد موته الحمل، فما لا يصل الوقف عليه هو المعدوم أو الحمل ابتداء بنحو الاستقلال لا التبعية» (۱).

صاحب جواهر در جلد ۲۹ جواهر بحث را به همین ترتیب که عرض کردیم با شرح بیشتری آغاز کرده و بعد به این بحث رسیده که در وقف خاص باید وقف کنیم بر کسی که موجود و یصح آن یملک باشد اما گاهی وقف بر جمادات است مثل وقف بر مساجد و مشاهد مشرفه و امثال ذلک خب جمادات که اصلا حیات ندارند تا بتوانند مالک شوند حالا از اینها چطور باید جواب داد؟ ایشان می فرمایند در واقع اینها نیز وقف بر زنده هاست زیرا مثلا مسجد برای مسلمانان است و این وقف کرده بر مسلمانانی که می آیند مسجد و نماز می خوانند و یا وقف کرده برای افرادی که به مشاهد برای زیارت می روند بنابراین برای جمادات و مکان وقف نشده بلکه وقف عام برای مسلمانان می باشد.

ص: ۲۵۴

---

۱- تحریر الوسیله، الامام الخمینی، ج ۲، ص ۷۰، مسئله ۳۵.

صاحب جواهر در ادامه به وقف بر مسجد رسیده و یک روایتی در این رابطه داریم که مورد بررسی قرار داده، در کتاب "من لا یحضره الفقیه" روایت مرسلی داریم که از امام علیه السلام سوال می شود که وقف بر مسجد چطور است؟ امام علیه السلام می فرماید نه اینکار را نکنید، خب حالا باید بینیم با وجود این همه روایاتی که در مورد وقف بر مسجد داریم این روایت را چگونه باید توجیه کنیم، کلام صاحب جواهر این است: «وَأما المرسل فی الفقیه فی باب فضل المساجد»<sup>(۱)</sup> «إنه سئل عن الوقوف علیها ، فقال لا- يجوز ، لأن المجوس وقفوا علی بیوت النار» المراد به علی الظاهر ما رواه هو والشیخ فی التهذیب من خبر الصحاری عن أبی عبد الله علیه السلام قلت له : «الرجل اشتری دارا فبقت عرصه فبناها بیت غله أوقفه علی المسجد ، فقال : إن المجوس أوقفوا علی بیوت النار» الذی هو مع شذوذه وضعف سنده - واحتماله الوقف علی نفس المسجد أو للتزیق والزخرفه أو وقف الأولاد للخدمه كما كان فی الشرع السابق و غیر ذلك وإن بعد - فیمکن حمله علی إداره بیان الأولویه بالجواز مما ذکر فیہ من التعلل ، فیکون حینئذ مؤیدا ، لترك « لا » فی بعض النسخ فی المرسل الذی یکون حینئذ صریحا علی هذا التقدير فی الجواز الموافق لما دل علی الأمر بعمارتها وکنسها و غیر ذلك مما یکون الوقف مقدمه له ، والله العالم»<sup>(۱)</sup> .

خب واما خود خبری که صاحب جواهر از شیخ نقل کرده این خبر است: (محمد بن علی بن الحسین قال سئل الصادق علیه السلام عن الوقوف علی المساجد فقال: لا يجوز فان المجوس وقفوا علی بیوت النار.

ص: ۲۵۵

---

۱- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۲۸، ص ۳۱.

وفى (العلل) عن جعفر بن على، عن أبيه، عن جده الحسن بن على الكوفى عن العباس بن عامر، عن أبى الصحارى، عن أبى عبد الله عليه السلام قال: قلت له: رجل اشترى دارا فبناها فبقيت عرصه فبناها بيت غله أوقفه على المسجد؟ فقال: إن المجوس وقفوا على بيت النار.

أقول: ويأتى ما يدل على استحباب الوقوف والصدقه الجاربه عموما فى محله، وهذا غير صريح فى المنع بل يحتمل إرادته الجواز والاستدلال عليه بالأولويه لما مر من الامر بعماره المساجد والإسراج فيها وكنسها وغير ذلك و الوقف وسيله إلى جميع ما ذكر ولفظ "لا" فى الحديث الأول موجود فى بعض النسخ وغير موجود فى بعضها، وعلى تقدير وجودها يحتمل أن يكون المراد أنه لا يجوز الوقف على المسجد لأنه لا يملك بل يجب كون الوقف على المسلمين ليصرف فى مصالح مساجدهم، وقد حمله العلامة والشهيد على الوقف للتزويق والزخرفه، و حمله بعضهم على الوقف لتقريب القربان وعلى وقف الا ولاد لخدمتها، كما فى الشرع السابق والله أعلم (1).

خب و اما صاحب جواهر نیز از این خبر جواب داده و اول به سراغ سند رفته و فرموده این خبر سنداً ضعیف است و کلام ایشان درست هم هست زیرا شیخ در "من لایحضره الفقیه" مرسل نقل کرده اما در علل سند مذکور در کلام صاحب وسائل را ذکر کرده منتهی چند نفر مجهول الحال در سندش وجود دارند، اول جعفر بن على دوم عن ابیه و بعد به أبى الصحارى می رسد که توثیق نشده البته عباس بن عامر موثق و خوب است منتهی همیشه نتیجه تابع أحسن مقدمات است یعنی اگر در یک خبری ده نفر خوب باشند و فقط یک نفر توثیق نشده باشد خبر ضعیف می شود و در این سند مذکور نیز فقط عباس بن عامر خوب است و بقیه خوب نیستند پس خبر سنداً ضعیف است و اما از نظر توجیه نیز باید عرض کنیم که قابل توجیه است زیرا "لا" در بعضی از نسخه ها وجود ندارد، حضرت فرموده مجوس برای عبادتگاههای خودشان وقف کرده اند لذا شما که مسلمان هستید به طریق اولی می توانید برای مساجد خودتان وقف کنید، على أی حال این مطلب فقط در جواهر نقل شده بود و در دیگر کتب فقهی وجود ندارد لذا یکی از شئون جواهر همین مستوفی بحث کردن می باشد که از این خبر جواب داده است.

ص: ۲۵۶

---

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۳، ص ۵۵۲، ابواب احکام مساجد، باب ۶۶، حدیث ۱، ط الإسلامیه.

بقیه بحث بماند برای جلسه بعد إن شاء الله تعالی... .

## وقف بر کفار / شرایط موقوف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: وقف بر کفار / شرایط موقوف / کتاب الوقف

بحث در وقف مسلمان بر کافر می باشد، ما باید توجه داشته باشیم که بافت فقه ما در اسلام بر اساس واقعیات جوامع اسلامی است نه یک جامعه تخیلی و واقع آن است که در جامعه ی مسلمانان همیشه کفار وجود داشته اند و الان نیز در مملکت ما کفار هستند و در مجلس نماینده دارند منتهی کفار ذمی هستند و زیر سیطره قوانین اسلامی می باشند و حتی در جنگ تحمیلی نیز شرکت کردند و شهید دادند خلاصه اینکه فقه ما مطالب خود را بر اساس واقعیات جامعه اسلامی تنظیم می کند.

مطلب دوم اینکه در اسلام همیشه یک قدرتی برای اداره جامعه در نظر گرفته شده جامعه مدیر نیاز دارد تا در راس امور قرار بگیرد و حکومت و مدیریت کند و احکام را بیان کند و ارزش ها را حفظ کند و معروف را منتشر کند و جلوی منکر را بگیرد خلاصه بافت فقه ما همین است بنابراین چون کفار با مسلمانان در یک شهر و محله زندگی می کنند و باهم حشر و نشر دارند لذا فقه ما می گوید هیچ اشکالی ندارد که مسلمان از مال خودش برای کافر وقف کند منتهی نه هر کافری، امام رضوان الله علیه در تحریر الوسیله در این رابطه می فرماید: «مسأله ۳۸ - الظاهر صحه الوقف علی الذمی والمرتد لا عن فطره سیما إذا كان رحما، وأما الکافر الحربی والمرتد عن فطره فمحل تأمل» (۱).

ص: ۲۵۷

۱- تحریر الوسیله، الامام الخمینی، ج ۲، ص ۷۱، مسئله ۳۸.

مرتد دو نوع است، مرتد فطری و مرتد ملی، مرتد فطری کسی است که پدر یا مادر مسلمان بوده اند و بعد به حد بلوغ رسیده و اسلام را قبول کرده و بعد برگشته و کافر شده و مرتد ملی کسی است که پدر و مادرش کافر بوده اند و به دنیا آمده و رشد کرده و به حد بلوغ رسیده و بعد اسلام را اختیار کرده و بعد از اختیار اسلام برگشته و مرتد شده، اسلام نسبت به مرتد خیلی سختگیر است زیرا کافر بالاخره کافر است اما مرتد با ارتدادش یک دهن کجی به اسلام می کند و ضربه بیشتری وارد می کند، در سوره آل عمران اینطور ذکر شده: (وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَاکْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ) (۱)، اهل کتاب هنگام نزول آیات قران در مدینه وجود داشتند و مردم مدینه قبل از اینکه پیغمبر اسلام به مدینه برود خیلی با دید احترام به اهل کتاب مثل یهود و نصاری نگاه می کردند زیرا بالاخره اینها کتاب آسمانی داشتند و خودشان را تابع شریعت پیغمبر می دانستند و حتی اول که اسلام آمد اینها خیلی خوب استقبال کردند اما وقتی که پیغمبر اسلام آمدند و گفتند اهل کتاب کافرند آنها شروع به مخالفت کردند و موضع گرفتند و اسلام نیز در برابر اینها ساکت نبود، اهل کتابی که در مدینه بودند نقشه های فراوانی بر علیه مسلمانان می کشیدند و یکی از نقشه هاشان که در آیه شریفه نیز ذکر شده همین بود که به مردم می گفتند صبح بروید بگوئید ما آمده ایم مسلمان بشویم و بعد در آخر روز



برگردید و بگوئید اسلام دین خوبی نیست و دین ما خیلی از آن بهتر است و این یک ضربه و دهن کجی به اسلام بود لذا در اسلام مرتد با کافر اصلی فرق دارد و اسلام نسبت به مرتد سختگیری بیشتری دارد زیرا مرتد به اسلام دهن کجی می کند و ضربه بیشتری می زند.

ص: ۲۵۸

---

۱- آل عمران/سوره ۳، آیه ۷۲.

محقق در شرایع درباره وقف بر کفار اینطور فرموده: «و لا يقف المسلم على الحربى و لو كان رحما و يقف على الذمى و لو كان أجنبيا» (۱).

در منهاج الصالحین در کتاب الوقف مسئله ۴۴ ذکر شده: "يجوز وقف المسلم على الكافر" و دیگر فرقی بین حربی و ذمى نگذاشته.

بهترین بحث را در اینجا محقق کرکی در جامع المقاصد دارد ایشان فرموده: «اختلف الأصحاب فى جواز الوقف على الذمى على أقوال: الأول: المنع مطلقا، وهو قول سلار، وابن البراج، لقوله تعالى: "لا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم الآخر يوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا آباءهم أو أبناءهم أو إخوانهم أو عشقاقهم" الآية، والوقف نوع موده فيكون منها عنة فلا يكون طاعه.

الثانى: الجواز مطلقا، حكاه الشيخ فى المبسوط، واختاره نجم الدين بن سعيد، لقوله تعالى: "لا ينهاكم الله عن الذين لم يقاتلوكم فى الدين ولم يخرجوكم من دياركم أن تبرهواهم" الآية، ولقوله عليه السلام: "على كل كبد حرى (تشنه) أجر".

الثالث: الجواز إذا كان الموقوف عليه قريبا دون غيره، وهو مختار الشيخين، وأبى الصلاح، وابن حمزه، لقوله تعالى: "وصاحبهما فى الدنيا معروفا" و: "وصينا الانسان بوالديه حسنا" والأوامر كثيره فى صله الرحم، وهذا القول ليس بعيدا من الصواب» (۲).

خب و اما صاحب وسائل نیز در جلد ۶ و سائل ۲۰ جلدی بعد از ذکر زکات ابوابی در انواع صدقات ذکر کرده و در باب ۱۹ از این ابواب صدقات روایاتی را در مورد صدقه بر ذمى نقل کرده که خودتان مراجعه و مطالعه بفرمائید و اما خواستم عرض کنم که روایت مذکور در کلام جامع المقاصد (على كل كبد حرى أجر) در این باب ۱۹ ذکر شده.

ص: ۲۵۹

۱- شرایع، محقق حلی، ج ۲، ص ۱۶۸، ط اسماعیلیان.

۲- جامع المقاصد، محقق کرکی، ج ۹، ص ۴۹.

يک خبر از باب ۱۹ از ابواب صدقات را به عنوان نمونه می خوانیم، خبر این است: (وعن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن علی بن حدید، عن مرزام، عن مصادف (غلام امام صادق علیه السلام بوده) قال: كنت مع أبي عبد الله عليه السلام فيما بين مكة والمدینه فمررنا علی رجل فی أصل شجره وقد القی بنفسه فقال: مل بنا إلى هذا الرجل فإني أخاف أن يكون قد أصابه عطش، فملت إليه فإذا رجل من القراشيين، طويل الشعر، فسأله أعطشان أنت؟ فقال: نعم، فقال لي: انزل يا مصادف فاسقه، فنزلت وسقيته ثم ركبت وسرنا فقلت: هذا نصراني أفتصدق علی نصراني؟ فقال: نعم إذا كانوا فی مثل هذه الحال) (۱).

خلاصه اینکه کسی استبعاد نکند که مسلمان نباید مالش را بر کافر وقف کند بلکه بعضی وقتها خوب هم هست زیرا مولفه قلوب می شوند و دیدشان نسبت به اسلام خوب می شود که خود اینها مسائل بسیار مهمی می باشند.

بقیه بحث بماند برای جلسه بعد إن شاء الله تعالی ...

### وقف بر کفار / شرایط موقوف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: وقف بر کفار / شرایط موقوف / کتاب الوقف

بحث در وقف مسلمان بر کافر بود، امام رضوان الله علیه اینطور فرمودند: «مسأله ۳۸ - الظاهر صحه الوقف علی الذمی والمرتد لا عن فطره (یعنی مرتد ملی) سیما إذا كان رحما، وأما الكافر الحربی والمرتد عن فطره فمحل تأمل» (۲).

دیروز دلائل کسانی که قائل به جواز وقف بر کافر ذمی عدم جواز وقف بر کافر حربی بودند را از جامع المقاصد نقل کردیم دقیقا عین همین استدلالات در تذکره علامه نیز وجود دارد ایشان اینطور فرموده: «مسأله: اختلف علماءنا فی صحه وقف المسلم علی الذمی فقال بعضهم يجوز مطلقا وهو الأقوی لقوله صلی الله علیه وآله: "لا ینهیکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین ولم یخرجوکم من ديارکم ان تبروهم وتقسطوا إلیهم" وقال علیه السلام: "علی کل کبد حری اجر" دل علی جواز الصدقه والوقف نوع منها وبه قال الشافعی، وقال بعضهم لا يجوز الا ان یكونوا أقارب الواقف لان الوقف علیهم یقتضی مودتهم وقد نهی عنها فی قوله تعالی: "لا- تجدد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله" وانما يجوز علی القریب لما فیہ من صلہ الرحم ولما روی أن صفیه (ابنته حتی)؟ زوج رسول الله صلی الله علیه وآله وقفت علی أخ لها یهودی والحجه انما هو فی تقریر النبی صلی الله علیه وآله ولم یثبت، وقال آخرون لا تجوز الوقف علی الذمی الا ان یكون أحد الأبوین لما فیہ من البر بالأبوین وقد قال تعالی: "وصاحبهما فی الدنیا معروفا" وقال بعضهم لا يجوز لقوله تعالی: "ولو كانوا آبائهم أو أبنائهم أو اخوانهم أو عشیرتهم" نهی عن موده الکافرون وإن كان أباً» (۳).

ص: ۲۶۰

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۶، ص ۲۸۵، ابواب صدقات، باب ۱۹، خبر ۳، ط الاسلامیه.

۲- تحریر الوسیله، الامام الخمینی، ج ۲، ص ۷۱، مسأله ۳۸.

"به نظر ما تمام این ادله ای که تا به حالا ذکر کردیم مخدوش می باشند" زیرا اولاً ذکر شده وقف نوعی مودت به کفار است و مودت به کفار نیز در قران منهی عنه است لذا وقف منهی عنه می باشد و نهی در معامله نیز موجب فساد است، ما عرض می کنیم که اینطور نیست زیرا دلیل أخص از مدعی می باشد چراکه وقف همیشه مودت نیست بلکه گاهی خدمت به بشریت است و یا گاهی مولفه قلوبهم است مثلاً چیزی را وقف بر کفار می کند برای رفع بدبینی آنها، گردشگرانی از کفار به مملکت ما می آیند درحالی که در کشور خودشان خیلی از ما برای آنها بدگوئی شده حالا اگر مکانی وقف شود تا وقتی گردشگران می آیند چند شب در آنجا بمانند و از آنها پذیرائی کنند خب آنها نیز وقتی بر می گردند به ممالک خودشان می گویند که مسلمانان آنطور که شما می گوئید نیستند بنابراین وقف همیشه مودت نیست و اغراض دیگری نیز دارد علی ائی حال بیشتر دلائلی که آورده شده مخدوش است و تعجب از این است که در ابواب دیگر فقه خیلی با دقت دلائل مطرح و بحث شده اما در اینجا نوعاً ادله مخدوش هستند.

ثانیاً آیه شریفه که گفته "أن تبروهم" در مقام بیان نیست که بگوئیم یکی از مصادیق "تبروهم" وقف می باشد، مثلاً گفته شده "أقیموا الصلاه" اما نمی گوید هر نمازی بلکه نماز شرایط و موانعی دارد و یا مثلاً گفته شده "وآتوا الزکاه" این هم نمی گوید هر زکاتی بلکه با شرایطش، خلاصه گاهی متکلم در مقام بیان اصل قضیه می باشد که می گویند در مقام اهمال است مثل اینکه انسان در خیابان به یک طیبی برخورد می کند و به او می گوید من فلان بیماری را دارم و طیب به او می گوید باید دارو بخوری اما چه دوائی را باید بخوری دیگر نمی گوید ولی اگر همین مریض به مطب برود در مقام بیان قرار می گیرد و دارو را بخصوصه برای او می نویسد، و اما گاهی متکلم در مقام بیان است که در اصول خواننده ایم سه شرط دارد؛ اول اینکه متکلم در مقام بیان تمام مراد است و دوم اینکه قدر متیقن در مقام تخاطب وجود ندارد و سوم اینکه نصب قرینه برای فرد خاصی نکرده که در اینجا می گوئیم در مقام بیان است پس بنابراین در اینجا اطلاق نیاز است و این آیه اطلاق ندارد بلکه فقط دلالت دارد بر اینکه به کفار خوبی کنید و اما اینکه به چه شکلی و با چه شرایطی خوبی کنید دیگر در مقام بیان نیست لذا ما نمی توانیم وقف را یکی از اقسام خوبی بدانیم و به این آیه استدلال کنیم و بگوئیم که وقف بر کفار مطلقاً جایز است.

خب و اما در مورد روایتی که گفته: "علی کل کبد حری اجر" این در واقع می خواهد بگوید که اسلام دین رحم و عاطفه است لذا اگر بر کبد حری رسیدگی کند خوب است و اجر دارد اما دیگر در مقام بیان شکل و چگونگی این کار با شرایط و آداب و اقسامش نیست و ما نمی توانیم بگوییم مشمول وقف نیز می شود.

ثالثا اینکه گفته شده اگر ذمی قریب الرحم باشد طبق آیه شریفه "وصاحبهما فی الدنیا معروفاً" می توان بر او وقف کرد درست نیست زیرا ظاهر آیه این است که با پدر و مادر آن طوری که در عرف مصاحبت و معروف محسوب می شود رفتار کنید مثل سلام و علیک و رفت و آمد و گاهی هدیه دادن و امثال ذلک اما استفاده ی صحت وقف از این آیه بسیار مشکل است زیرا آیه در مقام بیان از این جهت نیست و مرادش مطلق خوبی نمی باشد.

خب و اما در مورد وقف بر کافر حربی یک مشکلی وجود دارد که صاحب ریاض مطرح کرده ولی صاحب جواهر فرموده درست نیست منتهی ظاهرا درست می باشد، وقف یعنی اینکه مال از ملک من خارج می شود و در ملک دیگری وارد می شود و اصل مال دوام دارد و موقوف علیهم از منافع آن استفاده می کنند منتهی مشکل این است که کافر حربی اصلا مالک نمی شود، صاحب جواهر در ادامه کلام مجمع البیان را نقل کرده که در تفسیر آیه شریفه "أن تبروهم" فرموده هم شامل کافر ذمی و هم شامل کافر حربی می شود و بعد به "الوقوف علی حسب ما یوقفها أهلها" نیز استدلال کرده و فرموده اگر نیت کرد به حربی بدهد نیز وقف صحیح است ولی این حرف درست نیست زیرا این روایت آن وقفی که اسلام تجویز کرده را می گوید یعنی اگر واقف بر اساس قوانین و مقررات اسلامی وقف کرد نیتش محترم است و طبق نیت واقف باید عمل شود درحالی که وقف بر کافر حربی خلاف قوانین و مقررات و احکام اسلامی می باشد، و اما صاحب جواهر در آخر بحث کلامی را از صاحب ریاض نقل کرده که به نظر بنده کلام ریاض کلام خوبی است، ایشان می فرماید کافر حربی نسبت به مال خودش تزلزل وجود دارد لذا ما نمی توانیم مال خودمان را وقف کسی کنیم که نسبت به مال خودش دوام وجود ندارد و متزلزل می باشد ولی صاحب جواهر خیلی سخت به این کلام صاحب ریاض حمله کرده و فرموده از غرائب کلام است.

خب و اما نظر بنده این است که این ادله ای که بیان شده هیچکدام از نظر ما تمام نیست، در این مباحث یک جامعه ای بی سرپرست وبدون مدیر تصور شده که در این جامعه کافر حربی و ذمی و مسلمان و مرتد وجود دارد منتهی ما می گوئیم جامعه مدیر دارد و بر حسب ازمنه و امکانه و مقتضیات زمان و مکان فرق مسئله می کند، دور افتادن از ولایت فقیه و مدیر جامعه اسلامی این مباحث را بوجود آورده خب شما فقهاء باید از این نیز بحث کنید که در جامعه ای که به این شکل است ما با کفار چگونه باید برخورد کنیم خب در این موارد باید تابع نظر ولی فقیه و مدیر جامعه اسلامی باشیم خب قطعاً در زمان پیغمبر و ائمه از آنها سوال می شده که من می خواهم وقف کنم چگونه وقف کنم آیا به کافر و یا مرتد وقف کنم یا نه، مسلماً می رفتند این مسائل را می پرسیدند فلذا خیلی خوب بود که فقهاء ما اینطور این بحث را مطرح می کردند که اولاً زمان و مکان و مقتضیات آن را در نظر می گرفتند و ثانیاً مدیر جامعه اسلامی را در نظر می گرفتند شاید زمانی وقف بر کافر ذمی خوب بوده اما بعدها مقتضیات زمان تغییر کرده و بد شده علیّی حال به نظر بنده از جمله جاهائی که نقش مدیر جامعه اسلامی مشخص می شود همین جاست که مردم باید مراجعه کنند و پرسند که چگونه مالشان را باید وقف کنند.

بقیه بحث بماند برای جلسه بعد إن شاء الله تعالی....

Your browser does not support the audio tag

موضوع: وقف بر جهات محرمه / شرایط موقوف / کتاب الوقف

امام رضوان الله عليه در مسئله ۳۹ از تحریر الوسيله می فرمایند: «مسأله ۳۹ - لا- یصح الوقف على الجهات المحرمه (زیرا وقف خودش یک امر خیر و فضیلت و دارای ثواب و اجر می باشد لذا با وقف بر جهات محرم جور در نمی آید و لازمه اش این می شود که از جهت اینکه وقف شده فضیله باشد و از جهت اینکه بر جهات محرم وقف شده رذیله باشد و این دو باهم قابل جمع نیستند) وما فيه إعانه على المعصيه، كمعونه الزنا وقطع الطريق وكتابه كتب الضلال، وكالوقف على السبع (معبد یهود) والكنائس (معبد نصاری) وبيوت النيران (معبد آتش پرستان) لجهه عمارتها وخدماتها وفرشها ومعلقاتها وغيرها، نعم یصح وقف الكافر علیها (ولی ما می گوئیم چنین وقفی از طرف ما صحیح نیست)» (۱).

در مورد بیع و کنائس باید عرض کنیم که در قران کریم گفته شده: (وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفُتِنَتِ السَّوْءَاتُ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدٌ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا) (۲) یعنی اگر خداوند متعال جهاد را تشریح نمی کرد و بعضی از مردم یعنی کفار را بواسطه بعضی دیگر یعنی مجاهدین و مومنین دفع نمی کرد صوامع (جمع صومعه مکانی هر می شکل که محل عبادت عباد و زهاد قبل از اسلام بوده) و بیع (جمع بیعه معبد یهود است) و صلوات (جمع صلاه و آن مصلاهی یهود است البته صلوات حال است ولی در اینجا اسم محل به حال داده شده) و مساجد همگی از بین می رفتند به عبارت دیگر اگر خداوند جهاد را تشریح نمی کرد دشمنان ادیان تمام مراکز و عبادتگاههای ادیان مختلف را از بین می بردند پس این فلسفه جهاد و امر به معروف و نهی از منکر می باشد البته این تعبیر در دو جای قران کریم آمده در جای دیگر نیز اینطور گفته شده: (ولولا- دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الأرض ولكن الله ذو فضل على العالمين) (۳) یعنی اگر خداوند متعال جهاد و دفاع را واجب نمی کرد سطح زمین را فساد فرا می گرفت.

ص: ۲۶۴

۱- تحریر الوسيله، الامام الخميني، ج ۲، ص ۷۱، مسئله ۳۹.

۲- حج /سوره ۲۲، آیه ۴۰.

۳- بقره /سوره ۲، آیه ۲۵۱.

خب و اما مقداری از عبارت جواهر را بخوانیم تا مطلب روشن شود، صاحب جواهر در این رابطه اینطور فرموده: «لو وقف على الكنائس والبيع التي هي معايدهم فإنه لم یصح بلا خلاف أجده فيه بل عن ظاهر المبسوط والغنيه نفيه بين المسلمين لكونه إعانه لهم على ما هو محرم عليهم من التعبيد فيها ونحوه وبذلك افرق عن الوقف عليهم لا بقصد شيء من ذلك وإن صرفوهم في المحرم، وعلى المسلمين أو مصالحهم كمساجدهم وقناطرهم ونحوها مما يستحب إعانتهم عليه هذا» (۱).

دیروز گفتیم وقف بر خود کفار غیر حربی لغرض خاص مثل رفع بدینی آنها نسبت به اسلام و مسلمین اشکالی ندارد اما وقف

بر بیع و کنائس که عبادتگاه آنهاست اعانه بر اثم و حرام است و با وقف قابل جمع نیست.

صاحب جواهر در ادامه کلام شهید در مسالک را نقل می کند و می فرماید شما می فرمائید وقف بر بیع و کنائس صحیح نیست ولی از طرفی در کتاب جهاد گفته اید اگر ما با اهل کتاب جنگ کنیم و بعد آنها تسلیم و اهل ذمه بشوند و قبول کنند و در زیر سیطره ما باشند در این صورت خودشان می توانند کنائس و بیع خودشان را آباد کنند، کلام صاحب جواهر این است: «ولکن فی المسالک بعد أن ذکر وجه المنع بنحو ما قلناه قال : وأما تعليل المنع - بأن من جمله مصرف الوقف عمارتها وهی محرمه ، بخلاف عماره المساجد ، وباقي مصالح أهل الذمه - فغير مطرد ، لأن من الكنائس ما يجوز لهم عمارتها بل هو الأغلب فی بلاد الإسلام ، وتخصیصه بكنیسه لا يجوز إحداثها كالمحدثه فی أرض الإسلام ، أو أرضهم بعيد عن الإطلاق من غیر ضروره، وفيه أن عدم منعنا لهم عن ذلك لكونه من مقتضى عقد الذمه ، لا يقتضى الجواز لهم فی الواقع ، بل هو محرم عليهم ، وحينئذ لا يجوز الوقف منا لهم على هذه الجهة ، بالإعانه على الإثم ، نعم لا بأس فی الوقف على المصالح الراجعة إليهم الجائزه لهم كبناء دورهم ونحوها ، لأنه كالوقف عليهم» (۲).

ص: ۲۶۵

---

۱- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۲۸، ص ۳۴.

۲- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۲۸، ص ۳۵.



صاحب جواهر در ادامه به سراغ وقف بر معونه الزناه فی زناهم و وقف برای کتابت تورات و انجیل می‌رورد و اینطور می‌فرماید: «و کذلک فی عدم الصحه لو وقف علی معونه الزناه فی زناهم من المسلمین فضلا عن غیرهم ، أو قطاع الطريق أو شاربی الخمر أو غیرهم لاشتراكهم معهم فی الدلیل الذی هو النهی عن الإعانه علی الإثم ، والوقف بهذا القصد فرد منها ، فبناء علی اعتبار القریه فیها فالأمر واضح ، وعلی العدم یبطل لكون النهی عنه نفسه باعتبار أنه إعانه ، نحو ما سمعته فی المواده وكذا لو وقف علی کتب ما یسمى الآن بالتوراه ، والإنجیل بلا خلاف» (۱).

بحث وقف بر کتابت تورات و انجیل مبسوط و مفصل می‌باشد عدم جواز وقف برای کتابت تورات و انجیل از این جهت که منسوخ هستند نمی‌باشد بلکه از این جهت است که تحریف شده اند و ساخته دست بشر هستند، در مورد تورات و انجیل بحثهای فراوانی مطرح شده؛ اولاً- اینکه در قران آیات مثبتی درباره این دو کتاب داریم که تجلیل و تکریم کرده مثلا گفته شده: (وآتینا الانجیل فیه هدی و نور) (۲) و یا: (إنا أنزلنا التوراه فیها هدی و نور) (۳) و یا: (إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَ عِدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) (۴) که قران و تورات و انجیل در کنار هم ذکر شده خلاصه در جای جای قران تکریم و تمجید در قران وجود دارد.

ص: ۲۶۶

---

۱- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۲۸، ص ۳۵.

۲- مائده/سوره ۵، آیه ۴۶.

۳- مائده/سوره ۵، آیه ۴۴.

۴- توبه/سوره ۹، آیه ۱۱۱.

ثانیا از طرفی در قران ذکر شده که اینها کتب خود را تحریف کرده اند، تورات و انجیل در زمان خودشان مانند قران مقدس بوده اند بوده اما بعدها تحریف شده اند ولی قران ما تحریف نشده زیرا خداوند قول داده که قران را حفظ کند و همین قران از زمان پیغمبر بوده تا الان و در طول تاریخ نیز تحریف نشده و دلائلی که برخی برای تحریف قران بیان کرده اند مردود می باشد، آیت الله العظمی آقای خوئی در تفسیر البیان بحث خیلی خوبی در عدم تحریف قران دارد.

در مورد تورات و انجیل در چند جای قران ذکر شده که یهود و نصاری این دو کتاب را تحریف کرده اند: (مَنْ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ) (۱) و: (يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَيْنَ مَوَاضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ) (۲) و: (يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ) (۳).

در تورات چند ایراد وجود دارد که با عقل جور در نمی آید؛ اول تناقض، دوم نسبت دادن اموری به خداوند متعال مثلا کشتی گرفتن خدا با حضرت یعقوب! و سوم نسبت دادن بعضی از معاصی به انبیاء الهی، اگر شما تورات را مطالعه کنید می بینید که بیشتر شبیه تاریخ است و اصلا شبیه کلام خدا نیست اما قران کلام خداست و خداوند به پیغمبر می گوید تو از جانب من به مردم بگو، آیت الله طباطبائی دارد که در تورات از اول تا آخرش هیچ اسمی از آخرت و معاد برده نشده آیا می شود یکی دینی از ادیان الهی باشد اما هیچ اسمی از معاد و بهشت و جهنم در کتاب آسمانی آن برده نشده باشد؟! بنابراین ما باید تورات و انجیل را بشناسیم و نقاط ضعف و تحریفات آنها را بدانیم و در مقابل آنها بحث کنیم، علی ای حال وقف برای نوشتن تورات و انجیل صحیح نمی باشد.

ص: ۲۶۷

۱- نساء/سوره ۴، آیه ۴۶.

۲- مائده/سوره ۵، آیه ۱۳.

۳- مائده/سوره ۵، آیه ۴۱.

Your browser does not support the audio tag

موضوع: وقف بر جهات محرمه / شرایط موقوف / کتاب الوقف

عرض کردیم وقف برای کتابت انجیل و تورات صحیح نیست، صاحب جواهر در این رابطه فرمودند: «و کذا لو وقف علی کتب ما یسمى الآن بالتوراه، والإنجیل بلا خلاف أجده فيه كما عن التذکره و کذا المبسوط، لا لأنها منسوخه ، فإن ذلك لا یقتضی حرمة النظر فیها کالمنسوخ من القرآن وإن توقف فيه فی جامع المقاصد لاختلاف الملتین بخلاف منسوخ القرآن إلا أنه كما ترى بل لأنها محرفه ولو فی الجملة وبه صارت من کتب الضلال التي لا یجوز نسخها والنظر فیها لغير النقض ولذا غضب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم علی عمر لما رأى فی یده شیئا من التوراه" وقال له : أفی شک أنت یا بن الخطاب ، ألم آت بها بیضاء نقیه ولو کان أخی موسی حیا لما وسعه إلا اتباعی " (۱).

صاحب جواهر در ادامه کلامی دارد که دیگران ندارند و فقط در جواهر ذکر شده ایشان می فرماید: «ولو وقف علیها بقصد الوجه الذی یجوز له إمساکها والنظر فیها (مثل عالمی که مطالعه کند و انحرافات آن را بشناسد و با آنها مناظره کند) جاز، لکونه حیثئذ طاعه إلا أن الفرض لما کان نادرا أطلقوا المناع من الوقوف علیها، وکإطلاقهم المنع علی الحربی، والبیع مع إمكان فرض جهة راجحه یجوز لها ذلك، لکنه بعد تسلیم إمكان فرضه خروج عن محل البحث كما هو واضح. هذا کله فی وقف المسلم» (۲).

بعضی از برادران گفتند که بحث تورات و انجیل قدری بیشتر توضیح داده شود، در قران کریم آیاتی در تکریم و تمجید تورات و انجیل وجود دارد: (وآتینا الانجیل فیها هدی و نور) (۳) و یا: (إنا أنزلنا التوراه فیها هدی و نور) (۴) و یا: (إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) (۵) که تورات و انجیل و قران با هم و در کنار هم ذکر شده، خب از این آیات استفاده می شود که تورات و انجیل دارای اهمیت و موقعیت خاصی هستند و اما از طرفی دیگر در همین قران گفته شده که تورات و انجیل تحریف شده اند: (مَنْ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ) (۶) و: (يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ) (۷) و: (يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ) (۸).

ص: ۲۶۸

- ۱- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۲۸، ص ۳۵.
- ۲- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۲۸، ص ۳۶.
- ۳- مائده /سوره ۵، آیه ۴۶.
- ۴- مائده /سوره ۵، آیه ۴۴.
- ۵- توبه /سوره ۹، آیه ۱۱۱.

۶- نساء/سوره ۴، آیه ۴۶.

۷- مائده/سوره ۵، آیه ۱۳.

۸- مائده/سوره ۵، آیه ۴۱.

برای نمونه عرض می کنیم که آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه در جای جای تفسیر المیزان مطالب فراوانی درباره تورات و انجیل دارند البته بنده آدرس را عرض می کنم چون بخاطر زیادی مطالب نمی توانیم همه کلمات ایشان را نقل کنیم مثلاً ایشان در یک جا ۶۲ صفحه درباره بطلان نصرانیت و انجیل بحث کرده زیرا نصرانی ها انحرافات زیادی دارند من جمله اینکه قائل به اقانیم ثلاثه هستند یعنی می گویند خدا و حضرت عیسی و روح القدس (جبرئیل) اقانیم ثلاثه هستند اینها را مقدس می دانند و عبادت می کنند و یا از طرفی می گویند عیسی پسر خداست و همچنین عیسی و جبرئیل را با خدا متحد می دانند، ما می گوئیم نمی شود که سه تا یکی باشد و یکی سه تا باشد ولی آنها در جواب می گویند شما عقلمندان نمی رسد و این مطلبی فوق عقل می باشد و ما تعبداً قائل به این مطلب هستیم، آیت الله طباطبائی حدود ۶۲ صفحه در جلد ۳ تفسیر المیزان از صفحه ۳۰۱ تا ۳۶۳ در این رابطه بحث کرده و چندین آیه ذکر کرده من جمله: (مَا كَانَ لِإِبْرَاهِيمَ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّائِيِّنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ) (۱) و بعد ایشان بمناسبت آیات ۸۱ تا ۸۳ سوره آل عمران مطالب زیادی در بطلان اعتقادات نصرانی ها مطرح کرده، خداوند متعال با تاکید نصرانی ها را نصحیت کرده و فرموده: (وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۸۱) فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذٰلِكَ فَأُولٰٓئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ (۸۲) أَ فَغَيَّرَ دِينَ اللَّهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (۸۳) (۲).

ص: ۲۶۹

۱- آل عمران/سوره ۳، آیه ۷۹.

۲- آل عمران/سوره ۳، آیه ۸۱ و ۸۲ و ۸۳.

آیت الله طباطبائی در تفسیر المیزان جلد ۱۶ صفحه ۴۲ نیز درباره انحرافات نصرانی ها بحث کرده، ما معتقدیم سامری شخصی غیر از هارون برادر حضرت موسی بود و سامری بود که گوساله ساخت اما آنها در تورات می گویند کسی که گوساله ساخت هارون برادر موسی بود.

در صفحه ۵۲ از همین جلد ۱۶ تفسیر المیزان گفته شده اینکه در قران آمده "فیه هدی و نورا" مراد آن توراتی است که بر حضرت موسی نازل شده نه آن توراتی که تحریف شد و حتی به زمان پیغمبر ما نرسید زیرا بخت النصر قبل از اسلام به بیت المقدس که مرکز یهود و نصاری بوده حمله کرده و تورات را از بین برده و سوزانده و عده زیادی از یهودی ها را اسیر کرده و به عراق آورده و بعد یک پادشاه از ایران که می گویند کورش بوده به بخت النصر حمله کرده و او را شکست داده و این یهودی هایی که اسیر کرده بوده را دوباره به همان بیت المقدس برگردانده خلاصه تورات در این جریانات از بین رفت و بعد یک سری از علماء یهود نشستند و تورات نوشتند و این تورات فعلی نوشته آنهاست که از خودشان نیز مطالبی را نوشته اند و اگر مراجعه کنید متوجه خواهید شد که کلام خدا نیست بلکه شبیه تاریخ است خلاصه آیت الله طباطبائی می فرمایند توراتی که قران آن را تمجید و تکریم کرده آن توراتی است که بر حضرت موسی نازل شده نه این تورات فعلی.

در جلد ۳ تفسیر المیزان صفحه ۳۱۲ بحث انجیل مطرح شده و گفته شده در انجیل فعلی که الان نیز موجود است تصریح شده که عیسی ابن الله است و بعد ایشان در صفحه ۳۲۰ فرموده آنها می گویند حضرت مسیح را یهودی ها به دار زدند ولی قران می گوید: (وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ) (۱) و بعد می گویند حضرت عیسی به دار زده شد تا اینکه خداوند گناهان همه نصرانی ها را ببخشد و کشته شدن عیسی کفار گناهان آنهاست و حتی برخی گفته اند کفار ذنوب همه بشر است!

ص: ۲۷۰

در جلد ۶ المیزان صفحه ۲۵۸ نظریه تثلیث مسیحیت رد شده، تثلیث این است که می گویند خدا و عیسی و روح القدس متحدند یعنی هم سه تا هستند و هم یکی هستند وقتی از آنها سوال می کنیم که چگونه اینطور است؟ می گویند این مطلب فوق عقل است و ما نیز تعجباً پذیرفته ایم!

در جلد ۱۶ نیز درباره تثلیث مطالب فراوانی ذکر شده و گفته شده که اصلاً چنین چیزی ممکن نیست زیرا ولد این است که از نطفه ی انسان بوجود بیاید درحالی که خدا جسم نیست.

بحث مهمی که در المیزان مطرح شده همان مباحثه و مناظره امام رضا علیه السلام با علماء یهود و نصرانی می باشد که مطالب مهم و فراوانی در آن مجلس بیان شده و حضرت از همین تورات و انجیل بر علیه خودشان استفاده کرده اند.

نصرانی ها تشکیلات زیادی دارند کشیکهای فراوانی دارند و یک نفر نیز به عنوان پاپ دارند بنده وقتی نماینده امام رضوان الله علیه در اروپا بودم چند مرتبه در روم که مرکز پاپ است و مانند کعبه ی آنهاست رفتم، در آنجا دیدم که باجه هائی قرار دارد و یک کشیش در آنجا نشسته و نوبت می دهد و مردم فوج فوج می آیند و نوبت می گیرند و وقتی نوبتشان شد آن کشیشی که نشسته شیشه را کنار می زند و شخص مراجعه کننده گناهان خود را به او می گوید و بعد یک پولی به آن کشیش می دهند تا گناهانشان بخشیده شود و جالب اینکه نوع گناهان نیز فرق دارد و با توجه به گناهشان پول می گیرند! خلاصه تشکیلاتی به این صورت در ایتالیا وجود دارد لذا کسی که می خواهد با آنها بحث کند باید بر کتب و اعتقادات آنها تسلط داشته باشد، جریان مناظره حضرت رضا علیه السلام با آنها را مطالعه کنید و ببینید که حضرت چگونه با آنها بحث کرده است.

## تورات و انجیل / شرایط موقوف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: تورات و انجیل / شرایط موقوف / کتاب الوقف

بحث در عدم جواز وقف برای کتابت تورات و انجیل بود زیرا از کتب ضاله و مضله هستند و این مطلب مسلم است زیرا هر کتابی که باعث ضلالت و گمراهی شود نوشتن و چاپ و منتشر کردن آن جایز نیست چرا که مقدمه معصیت و اعانت بر اثم و عدوان است اما صاحب جواهر در بحث وقف بعد از ذکر این مطالب فرمودند: «ولو وقف علیها بقصد الوجه الذی یجوز له إمساکها والنظر فیہ (مثل عالمی که مطالعه کند و انحرافات آن را بشناسد و با آنها مناظره کند) جاز، لکونه حیثئذ طاعه إلا أن الفرض لما کان نادراً أطلقوا المناع من الوقوف علیها، وکإطلاقهم المنع علی الحربی، والبیع مع إمكان فرض جهه راجحه یجوز لها ذلك، لکنه بعد تسلیم إمكان فرضه خروج عن محل البحث كما هو واضح. هذا کله فی وقف المسلم» (۱).

در قران و روایات تاکید فراوانی بر مناظره شده و از طریق مناظره وارد شده اند و از آنها سوال کرده و طلب جواب کرده اند، در قران کریم ذکر شده: (ادْعِ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ ۖ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ ۖ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ) (۲)، خلاصه مناظره یک موضوع بسیار مهمی می باشد.

یکی از کسانی که در زمینه مناظره پیشتاز است شیخ مفید می باشد، حاج شیخ عباس قمی در کتاب الفوائد الرضویه از استادش شیخ حسین نوری نقل می کند که در کتاب اصحاب کمتر پیدا می شود که در جایی ادله و حججی بر اثبات مطلبی برای امامیه کتاباً و سنتاً ذکر شده باشد و شیخ مفید در آنجا صحبت نکرده باشد، شیخ مفید نسبت به دیگر فقهاء و علماء امتیاز ویژه ای دارد و آن امتیاز توقیعاتی است که امام عصر علیه السلام با عباراتی بسیار محترمانه برای ایشان صادر شده است و بعد ایشان می فرماید علامه بحر العلوم یک اشکالی کرده و گفته توقیعات فراوانی در زمان غیبت صغری توسط نواب اربعه رسیده در حالی که شیخ مفید متاخر است و در غیبت کبری بوده و در زمان غیبت کبری توقیع لامعنی له، محدث قمی اینطور جواب می دهد که شیخنا یعنی شیخ حسین نوری و خود ما قائلیم که هیچ اشکالی ندارد که در زمان غیبت کبری نیز توقیعاتی صادر شود و حتی شیخ حسین نوری در کتاب نجم الثاقب شواهد و قرائنی از سید مرتضی و ابن طاووس نقل کرده که در زمان غیبت کبری نیز صدور توقیع از ناحیه حضرت هیچ اشکالی ندارد و اگر کسی می خواهد به این مطلب یقین پیدا کند به توقیعاتی که بعد از مجالس مناظرات شیخ مفید با ارباب مذاهب مختلفه برایش صادر شده مراجعه کند، البته معلوم است که شیخ مفید نیز از شاگردان شیخ صدوق و ابن قولویه است و تقریباً در حوزه قم تربیت شده و در کتاب نخبه المقال که درباره روات و علماء بزرگ است و به صورت شعر می باشد درباره شیخ مفید اینطور گفته:

ص: ۲۷۲

استاده صدوق السعید / و بعد عزّ رُحم المفید

خلاصه شیخ مفید از جهت مناظرات واقعا خیلی خدمت کرده است.

عرض کردیم که یکی از بحثهای مهم در کتب روائی ما همین مناظرات می باشد حالا برای نمونه مناظره امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون را بیان می کنیم که در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام که از تالیفات شیخ صدوق است نقل شده، شیخ صدوق ۳۰۰ تالیف داشته اما در حمله مغل از بین رفته اند و فقط ۲۴ عنوان از تالیفاتش باقی مانده، شیخ صدوق خصوصیاتش دارد و به دعای امام عصر علیه السلام به دنیا آمده، پدرش یعنی علی بن بابویه نامه ای به امام عصر علیه السلام می نویسد و به وسیله حسین بن روح به حضرت می رساند و در آن نامه می نویسد که من فرزند پسر ندارم دعا کنید تا خداوند پسری به من بدهد، نامه را حسین بن روح به حضرت می رساند و بعد حضرت می فرمایند ما دعا کردیم و خداوند به شما یک پسر فقیه خیری عنایت خواهد کرد، خب این جایگاه و ویژگی و امتیاز خاص شیخ صدوق را می رساند، در کتاب مجالس المومنین قاضی نورالله شوشتری در حالات شیخ صدوق نوشته در اوائلی که امام عصر علیه السلام به امامت رسیدند سنی ها کتب صحاح سته خودشان را تحت حمایت بنی عباس نوشتند و از اهل بیت علیه السلام بسیار کم ذکر کردند درحالی که ما می دانیم فقط امام صادق علیه السلام چهار هزار شاگرد داشته و هر کدامشان صدها یا هزارها روایت نقل کرده اند خلاصه مقصود بنی عباس این بوده که ائمه علیهم السلام را کنار بزنند تا بتوانند حکومت کنند، حالا در چنین شرایطی یعنی در سال ۳۰۰ به بعد در ایران یک حکومتی بوجود آمده که به پیشرفت مکتب اهل بیت علیهم السلام خیلی کمک کرده، یک ماهیگیری در رشت بنام ابو الشجاع سه پسر داشت احمد و حسن و علی که به اندازه ای شجاع و با تدبیر و لایق بودند که در ایران قیام کردند و شهرهای مهمی مثل همدان و اصفهان را تسخیر کردند و بعد به بغداد رفتند و توانستند جلوی حکومت بنی عباس قدرت پیدا کنند، اینها بنی بویه و دیلمیان هستند خلاصه این سه برادر که شیعه هم بودند توانستند حکومتی بوجود بیاورند و اینها تابع شیخ مفید و شیخ طوسی و شیخ صدوق و شیخ کلینی بودند لذا در این فرصت مکتب اهل بیت علیهم السلام بسیار پیشرفت کرد که خب از همینجا معلوم می شود که حکومت برای پیشرفت فرهنگ اسلام و اهل بیت علیهم السلام بسیار نقش موثری دارد.



خب و اما یکی از کتبی که شیخ صدوق نوشته عیون اخبار الرضا علیه السلام می باشد، یکی از خصوصیات آنی که صدوق دارد این است که هر جایی حدیثی ذکر کرده سندش را نیز از خودش تا امام علیه السلام نقل کرده، عیون اخبار الرضا علیه السلام کتابی است که به خواسته صاحب بن عباد وزیر آل بویه نوشته شده او یک شیعه ی بسیار مخلص بوده و شخصی بسیار باسواد و شاعر و ادیب بزرگی بوده و اهل طالقان قزوین بوده و قبرش در اصفهان می باشد و جالب اینکه هیچ وزیری قبرش زیارتگاه نیست مگر همین صاحب بن عباد و حتی جالب اینکه صدوق می گوید او فقیه بوده، خلاصه صاحب بن عباد دو قصیده در وصف امام رضا علیه السلام برای شیخ صدوق می فرستد و می گوید شنیده ام که شما می خواهید به زیارت حضرت بروید برای من هم دعا کنید، شیخ صدوق در اول کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام می گوید صاحب بن عباد برای من دو قصیده فرستاد و من نیز برای قدر دانی از ایشان این کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام را می نویسم، حالا یکی از جریانات بسیار مهمی که در این کتاب ذکر شده همین مناظره حضرت با بزرگان یهود و نصاری و استدلال به تورات و انجیل بر علیه آنها می باشد، سند این خبر بسیار عالی است و ما دیگر سندش را نمی خوانیم، مأمون دستور می دهد تمام علماء و بزرگان از همه ادیان و مذاهب را جمع کنند و بیاورند تا با امام رضا علیه السلام مناظره کنند، خلاصه همه حاضر شدند و مجلسی تشکیل شد و مأمون اول به رئیس نصاری گفت این شخص پسر عموی من است و از حجاز آمده می خواهم که با او درباره مسیحیت بحث کنی، عالم مسیحی گفت او می خواهد از قرآن و کلمات پیغمبر خودش برای من بگوید درحالی که ما اصلا قرآن را قبول ندارم، حضرت رو به او کردند و فرمودند شما از هر جایی استدلال کنید ما با شما بحث خواهیم کرد، آن شخص گفت من بر اساس کتاب عیسی بحث خواهم کرد، اینجا حضرت فرمودند ما آن عیسی که بشارت داده به ظهور پیغمبر اسلام را قبول داریم، خب این نکته بسیار مهمی است زیرا الان نیز یهود و نصاری هیچ راهی برای اثبات نبوت عیسی و موسی ندارند مگر اینکه به قرآن ما مراجعه کنند زیرا از خودشان چیزی باقی نمانده و تمام مسائل مربوط به نبوت آنها در قرآن ذکر شده لذا اول باید قرآن ما را قبول کنند تا نبوت پیغمبرانشان ثابت شود، خلاصه حضرت رضا علیه السلام فرمودند ما آن عیسی را قبول داریم که به حواریین فرمود بعد از من پیغمبری بنام احمد صلوات الله علیه و آله خواهد آمد و بعد حضرت از تورات خودشان بر علیه خودشان استدلال کردند که بقیه بحث بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی ...

Your browser does not support the audio tag

موضوع: تورات و انجیل / وقف بر جهات محرمه / شرایط موقوف / کتاب الوقف

صاحب جواهر فرمودند وقف برای کتابت تورات و انجیل جایز نیست اما ایشان یک استثنائی قائل شدند و فرمودند وقف برای کسی که بعد از آشنائی با عبارات و مضامین تورات و انجیل توانائی دارد علیه آنها چیزی بنویسد و یا بگوید و مناظره کند و حق را آشکار کند اشکالی ندارد، این عبارت صاحب جواهر یک فتح بابی می کند و آن فتح باب این است که پیغمبران خدا از دو راه احکام و معارف و ادیان را بیان و نشر و تثبیت می کردند و از همین دوره در مقابل مخالفان و مغرضان و کافران می ایستادند؛ یکی راه جهاد با زبان یا همان مناظره و جنگ نرم: (ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ □ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ □ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ □ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ) (۱) و راه دوم قیام با شمشیر یا همان جنگ سخت، امروزه نیز در دنیا دو جور جنگ داریم؛ جنگ نرم و جنگ سخت.

در فقه بحث جهاد بسیار کوتاه مطرح شده اما جهاد با عنوان جنگ نرم اصلا در فقه ما نیامده خلاصه اینکه وقتی ما به قران و روایات مراجعه می کنیم موارد زیادی جنگ نرم می بینیم و در واقع در آخرین مرحله جنگ سخت با شمشیر صورت می گرفته خلاصه الان وارد بحث جنگ نرم و مناظره می شویم که شاید در حوزه بی سابقه باشد.

خب و اما برای نمونه مناظره امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون با علماء ادیان و مذاهب مختلف را از کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام نقل کردیم که حضرت مثلا در مناظره با نصاری از انجیل خودشان خواندند بر علیه خودشان استفاده کردند و یا در مناظره با یهود از تورات خواندند و استدلال کردند خب این یک درس برای ماست که بدانیم برای مناظره با آنها دانستن کتب آنها مفید می باشد حالا خودتان به عیون اخبار الرضا علیه السلام مراجعه و مطالعه بفرمائید.

ص: ۲۷۵

۱- نحل /سوره ۱۶، آیه ۱۲۵.

خاطرم هست یک وقتی خدمت آیت الله العظمی بروجردی بودیم و چند نفر از دولت عربستان همراه با عده ای از علماء آنها به خدمت ایشان رسیده بودند، هدایایی برای آقا فرستاده بودند اما آقا قبول نکردند و فقط یک مقدار از پرده خانه کعبه و یک قران را قبول کردند، آنها گفتند پادشاه عربستان به شما سلام رساندند و گفتند امروز شما مرجع کل مسلمین هستید چرا امروز باید اعمال حج ما طوری باشد که همه مسلمانان جمع شوند ولی حج شما با حج ما فرق داشته باشد؟ آقا فرمودند چطور؟ گفتند وقتی شما به حج می آئید در یکی از مواقیع احرام می بندید و بعد وقتی وارد مکه می شوید و اعمالی را تحت عنوان عمره تمتع انجام می دهید بعدش لباس خودتان را می پوشید و آزاد هستید ولی حجاج ما در احرام هستند تا وقتی بروند و اعمال حج را انجام بدهند خب چرا حج شما با حج ما اینطور فرق دارد؟ آقا در جواب فرمودند شما کتب صحاح سته دارید در جلد دوم از سنن ابی داود که چهار جلد است در صفحه ۱۸۲ حدیث شماره ۱۹۰۵ حدیثی است که از جابر بن عبدالله

انصاری نقل شده و سندش از طریق شما صحیح است، در آن حدیث از حضرت باقر علیه السلام سوال شده که حج پیغمبر را برای ما بیان کنید و بعد حضرت در سه الی چهار صفحه حج پیغمبر صلوات الله علیه و آله را ذکر می کند که ما دقیقا عین همان را الان انجام می دهیم و این شما هستید که به بی راهه رفته اید خلاصه آیت الله العظمی بروجردی طوری مطلب را بیان کردند که آنها محکوم شدند خب این خودش مناظره و جنگ نرم می باشد و فقهاء ما باید طوری تربیت شوند که در مناظره و جنگ نرم انقدر قوی باشند، در قران کریم نیز انبیاء الهی اول با خصم خودشان وارد جنگ نرم می شدند و بعضی جاها کار به جنگ سخت و شمشیر کشیده می شد.

ص: ۲۷۶

خب و اما در نهج البلاغه همین مناظرات، جنگ نرم و جهاد نامیده شده به این بیان که: (وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلِّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، إِلَّا كَنْفَتَهُ (آب دهان) فِي بَحْرِ لُجِّي، وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يُقَرِّيانِ مِنْ أَجْلِ، وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ، وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةٌ عِيدَلٌ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ) (۱)، که این سخن گفتن در مقابل سلطان جائر خودش جهاد نرم است.

جهاد سخت آلات و ابزاری دارد و اما ابزار جهاد نرم علم، بیان، قلم، درک و بصیرت می باشند.

خب و اما نمونه های فراوانی از جنگ نرم وجود دارد در همین نهج البلاغه نمونه های زیادی وجود دارد که یکی از آنها را می خوانیم، حضرت خطاب به ابوبکر اینطور می فرمایند: (وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَاعْجَبَا! أَتَكُونُ الْخِلَافَةَ بِالصَّخِيْبَةِ وَلَا تَكُونُ بِالصَّحَابَةِ وَالْقَرَابَةِ؟ وَرَوَى لَهُ شَعْرٌ فِي هَذَا الْمَعْنَى :

فَإِنْ كُنْتَ بِالشُّورَى مَلَكْتَ أُمُورَهُمْ \*\*\* فَكَيْفَ بِهَذَا وَالمُشِيرُونَ عُيْبٌ؟

وَإِنْ كُنْتَ بِالقُرْبَى حَجَجْتَ خَصِيْمَهُمْ \*\*\* فَغَيْرُكَ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ وَ أَقْرَبُ) (۲).

در قران کریم نیز آیات فراوانی در این رابطه داریم که یکی از آنها را به عنوان نمونه عرض می کنیم: (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ □ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ □ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) (۳)، اولین برخورد حضرت ابراهیم جنگ نرم بوده زیرا در آن زمان نمرود بوده و مردم بت پرست بودند، آیت الله طباطبائی اعلى الله مقامه در الميزان در تفسیر همین آیه اول درباره بت ها و اینکه بت پرستی از کجا بوجود آمد بحث می کند ایشان می فرماید کم کم فطرت مردم اقتضاء می کرد که به خداوند خالق آسمان ها و زمین ایمان بیاورند ولی بعدا آمدند و گفتند در زندگی انسان ها چیزهای متعددی وجود دارد شاید خداوند متعال اینها را به یک عنصری یا ملکی سپرده لذا قائل به ارباب انواع شدند و بعد برای اینکه مجسم باشد و بهتر و بیشتر آنها را ببینند بت هائی را ساختند و هر بتی را مجسم کننده یکی از آنها می دانستند مثلا یکی را مجسم کننده برف و باران و دیگری را مجسم کننده اولاد دانستند و امثال ذلك، از طرفی سلاطینی که بودند از این فرصت استفاده کردند و گفتند شما که می گوئید ما بت هائی داریم که تمام امور به دست آنهاست خب من که سلطان هستم کارهای بیشتری به دست دارم لذا فرعون گفت خدا زیاد است ولی انا ربکم الأعلى خلاصه نمرود و فرعون اینجور بودند و حالا حضرت ابراهیم با چنین اشخاصی مواجه شده و در چنین شرایطی جنگ نرم را شروع کرده و در آیه شریفه که خواندیم اینطور گفته شده: "آیا ندیدی (و آگاهی نداری از) کسی [نمرود] که با ابراهیم در باره پروردگارش محاجه و گفتگو کرد؟ زیرا خداوند به او حکومت داده بود (و بر اثر کمی ظرفیت، از باده غرور سرمست شده بود) هنگامی که ابراهیم گفت: «خدای من آن کسی است که زنده می کند و می میراند.» او گفت: «من نیز زنده می کنم و می میرانم!» (و برای اثبات این کار و مشبه ساختن بر مردم دستور داد دو زندانی را حاضر کردند، فرمان آزادی یکی و قتل دیگری را داد) ابراهیم گفت: «خداوند، خورشید را از افق مشرق می آورد (اگر راست می گویی که حاکم بر جهان هستی تویی،) خورشید را از مغرب بیاور!» (در اینجا) آن مرد کافر، مبهوت و وامانده شد. و خداوند، قوم ستمگر را هدایت نمی کند"، نمرود دستور داد از زندان دو نفر را آوردند یکی از آنها را کشت و دیگری را نکشت و بعد گفت حیات این و موت آن در دست من بود! خب این نوعی

مغالطه است چون منظور حضرت ابراهیم این بود که حیات به این معنی که از موجودی که حیات ندارد موجود ذی حیات خلق کردن و میراندن و گرفتن موجود ذی حیات فقط به دست خداست و هیچوقت غیر از خدا کسی نتوانسته به این رمز و راز پی برده باشد.

ص: ۲۷۷

---

۱- نهج البلاغه، السید الرضی، تنظیم مرحوم دشتی، ص ۳۷۴، حکمت ۳۷۴.

۲- نهج البلاغه، السید الرضی، تنظیم مرحوم دشتی، ص ۳۴۴، حکمت ۱۹۰.

۳- بقره/سوره ۲، آیه ۲۵۸.

زمانی که درس اسفار آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه شرکت می کردیم روزی ایشان فرمودند دیشب یک کتابی به دست من رسید و تا صبح نخوابیدم و دو مرتبه آن را مطالعه کردم شما نیز حتما این کتاب را تهیه و مطالعه کنید نام کتاب "راز آفرینش انسان" بود، این کتاب ابواب مختلفی دارد که یکی از آنها حساب و احتمالات در خلق اعضای بدن و قرار گرفتن هر کدام از آنها در جای مناسب خودش می باشد و بعد به خلقت و حیات انسان رسیده و گفته اگر تمام انسان هایی که الان روی کره زمین هستند را در آن وقتی که ذرات ریزی از نطفه بودند جمع می کردیم به حدی ریز بودند که اگر همه آنها را در یک انگشت دانه می ریختیم پر نمی شد و بعد به بحث حیات وارد می شود و می گوید انسان از خاک است و جمادات حیات ندارند پس چطور شده که حیات پیدا کرده و بعد چطور می شود که می میرند، حضرت ابراهیم نیز همین را می گفت منتهی نمرود آن طور مغالطه کرد، البته حضرت بعد فرمود خداوند خورشید و زمین و سیارات را طوری آفریده که هر روز خورشید از مشرق طلوع می کند و در مغرب غروب می کند خب حالا تو که می گوئی همه چیز به دست من است کاری کن که یک روز خورشید از مغرب طلوع کند و در مشرق غروب کند خب در اینجا "فبهت الذی کفر" نمرود محکوم شد، خب این یک جنگ نرم حضرت ابراهیم بود که نمرود را به این صورت محکوم کرد.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

## تورات و انجیل/وقف بر جهات محرمه/شرایط موقوف/کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: تورات و انجیل/وقف بر جهات محرمه/شرایط موقوف/کتاب الوقف

طبق آیه شریفه ای که دیروز خواندیم: (فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِي بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ) (۱) اشکال شده که این خورشید است که دور زمین می چرخد آیا این مطلب درست است؟ خیر حقیقت مطلب این است که تمام سیارات در منظومه شمسی با اقمار خود هر کدام در مدار خاصی به دور شمس می گردند و زمین ما نیز در طول ۳۶۵ روز به دور خورشید می گردد که همین فصول چهارگانه و سال را بوجود می آورد و به این حرکت انتقالی گفته می شود و یک حرکتی نیز داریم بنام حرکت وضعی و آن گردش زمین به دور محور خودش است یعنی در هر ۲۴ ساعت یک بار زمین به دور خودش می چرخد که نتیجه اش بوجود آمدن شب و روز می باشد خلاصه اینکه قطعا زمین است که به دور خورشید می گردد و این مطلب در آیات قران و روایات متعددی بیان شده است البته ظاهر آیه شریفه ای که خواندیم شاید این باشد که خورشید است که از مشرق به مغرب می رود ولی در واقع این زمین است که حرکت می کند و از مشرق به مغرب می رود لذا این آیه شریفه منافاتی با علم امروز ندارد.

خب و اما بحث در مناظره بود و گفتیم مناظره همان جنگ نرم است، وقتی به قران و روایات مراجعه می کنیم می بینیم که مناظرات زیادی ذکر شده لذا علماء باید توجه ویژه و بینش و درک صحیحی نسبت به مناظره داشته باشند حالا برای اینکه بدانیم ما دقیقا تا چه اندازه ای در این رابطه وظیفه داریم عباراتی را از علامه حلی می خوانیم، علامه حلی رحمه الله علیه خیلی بزرگ است و بنده یک جلد قطور در مورد ایشان مطلب نوشته ام، علامه ۵۰۰ تالیف دارد در فقه و اصول و فلسفه و کلام و همه موضوعات کتاب نوشته حالا- همین علامه وظیفه علماء در مورد مناظره را در اول کتاب "نهج الحق و کشف الصدق" اینطور بیان می کند: «أما بعد: فإن الله تعالی، حیث حرم فی کتابه العزیز کتمان و آیاته، وحظر إخفاء براهینه ودلالاته، فقال تعالی: "إن الذین یکتُمون ما أنزلنا من البینات والهدی، من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب، أولئک یلعنهم الله، ویلعنهم اللاعنون" ، وقال تعالی: "إن الذین یکتُمون ما أنزل الله من الکتاب، ویشترون به ثمنا قليلا، أولئک ما یأکلون فی بطونهم إلا النار، ولا یکلمهم الله یوم القیامه ولا یزکیهم، ولهم عذاب ألیم، أولئک الذین اشتروا الضلاله بالهدی، والعذاب بالمغفره، فما أصبرهم علی النار" وقال رسول الله صلی الله علیه وآله: "من علم علما وکتمه ألجمه الله یوم القیامه بلجام من النار". تفضلا منه علی بریته، وطلبا لإدراجهم فی رحمته، فیرجع الجاهل عن زلله ویستوجب الثواب بعلمه وعمله. فحینئذ وجب علی کل مجتهد وعارف إظهار ما أوجب الله إظهاره من الدین، وکشف الحق، وإرشاد الضالین، لئلا یدخل تحت الملعونین علی لسان رب العالمین، وجمیع الخلائق أجمعین، بمقتضى الآیات القرآنیه، والأحادیث النبویه. وقد قال رسول الله صلی الله علیه وآله: "إذا ظهرت البدع فی أمتی، فلیظهر العالم علمه فمن لم یفعل فعلیه لعنه الله". ولما کان أبناء هذا الزمان، ممن استغواهم الشیطان إلا الشاذ القلیل، الفائز بالتحصیل، حتی أنكروا کثیرا من الضروریات، وأخطأوا فی معظم المحسوسات، وجب بیان خطائهم، لئلا یقتدی غیرهم بهم، فتعم البلیه جمیع الخلق، ویترکون نهج الصدق.

۱- بقره/سوره ۲، آیه ۲۵۸.

وقد وضعنا هذا الكتاب الموسوم ب: " نهج الحق وكشف الصدق " طالبين فيه الاختصار، وترك الاكثار، بل اقتصرنا فيه على مسائل ظاهره معدوده، ومطالب واضحه محدوده، وأوضح فيه لطائفه المقلدين، من طوائف المخالفين، إنكار رؤسائهم ومقلديهم، القضايا البديهيه، والمكابره في المشاهدات الحسيه، ودخولهم تحت فرق السوفسطائيه، وارتكاب الأحكام التي لا يرتضيها لنفسه ذو عقل ورويه، لعلمي بأن المنصف منهم إذا وقف على مذهب من يقلده تبرأ منه، وحاد عنه، وعرف أنه ارتكب الخطأ والزلل، وخالف الحق في القول والعمل، فإن اعتمدوا الإنصاف، وتركوا المعانده والخلاف، وراجعوا أذهانهم الصحيحه، وما تقتضيه جوده القريحه، ورفضوا الآباء، والاعتماد على أقوال الرؤساء، الذين طلبوا اللذه العاجله، وأهملوا أحوال الآجله، حازوا القسط والذنو من الاخلاص، وحصلوا بالنصيب الأسنى من النجاه والخلاص، وإن أبوا إلا استمرارا على التقليد، فالويل لهم من نار الوعيد، وصدق عليهم قوله تعالى: " إذ تبرأ الذين اتبعوا من الذين اتبعوا، ورأوا العذاب، وتقطعت بهم الأسباب " (۱).

وقتی علامه كتاب نهج الحق و كشف الصدق را تالیف کردند در اصفهان خیلی تلاطم ایجاد کرد زیرا شیعه و سنی با هم در اصفهان بودند بالاخره شیعیان خیلی به این کتاب علاقه پیدا کردند اما سنی ها خیلی ناراحت بودند تا اینکه یک نفر بنام ابن فضل از کاشان آمد و کتاب نهج الحق و كشف الصدق علامه را رد کرد اما علامه مظفر در نجف شش جلد کتاب بنام دلائل نهج الحق و كشف الصدق نوشت و کتاب ابن فضل را رد و کتاب علامه را تایید و تثبیت کرد علیّی حال این موضوع مناظره بسیار بسیار مهم می باشد.

۱- نهج الحق و كشف الصدق، علامه حلی، ج ۱، ص ۳۶.



یکی از کتابهایی که در زمینه مناظره نوشته شده "المراجعات" سید شرف الدین می باشد، در جامع الأزهر شخصی بوده بنام شیخ سلیم که رئیس الأزهر بوده و سید شرف الدین نیز در لبنان بوده، اینها با مکاتبه با هم مناظره می کردند که شیخ سلیم می نوشته و سید شرف الدین نیز ۱۱۲ مراجعه و مکاتبه که در در المراجعات ذکر شده برای تأیید و تثبیت مذهب شیعه جوابش را می داده و آخر الامر شیخ سلیم در برابر سید شرف الدین تسلیم می شود لذا مطالعه المراجعات برای ما خیلی لازم است و آیت الله العظمی آقای بروجردی نیز خیلی از این کتاب تعریف می کردند، سید شرف الدین مقام بسیار بالائی دارد یک فقیه متبحر و متمتع و بسیار بسیار برجسته است، کتاب دیگری نیز دارد بنام "النص والأجتهد" که در آن ۷۰ مورد ذکر کرده که پیغمبر صلوات الله علیه و آله چیزی گفته اما سنی ها در مقابل قول حضرت اجتهاد می کردند و قول ایشان را رد می کردند.

گاهی سنی ها یا وهابی ها می آیند و حرفهایی می زنند بنده به آنها می گویم اگر شما راست می گوئید و برحق هستید الغدیر و المراجعات و عباقت الانوار و معالم المدرستین را رد کنید و از این همه کتبی که علماء ما نوشته اند جواب بدهید اما تا بحال نتوانسته اند جواب بدهند.

کتاب دیگری که در رابطه با مناظره نوشته شده کتاب احتجاج طبرسی است که بسیار کتاب خوبی می باشد، احمد بن ابی طالب طبرسی قبرش در مازندران است و شخصیت بسیار بزرگواری بوده، کتاب احتجاج طبرسی بسیار بسیار ارزنده و عالی می باشد هرچند که سندها را حذف کرده و مرسل ذکر کرده اما به اندازه ای کتابش مورد اعتماد است که همه علماء به عظمت و بزرگی و مقام او اعتراف دارند، در این کتاب اولاً در مورد مناظره احادیثی نقل کرده که مناظره را یاد بگیرد زیرا در میان اصحاب ائمه نیز افرادی برای مناظره تربیت شده بودند و ائمه علیهم السلام نیز آنها را تشویق می کردند، البته معلوم است که برای مناظره لوازماتی نیاز است من جمله اینکه از نظر علمی و احاطه علمی شخص مناظره کننده در مقام بسیار بالائی باشد تا شکست نخورد، احتجاج طبرسی نیز از خداوند عالم شروع کرده و بعد به ائمه علیهم السلام رسیده مثلاً در مورد آیات سوره یس که در آنها گفته شده: (وَصَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ (۷۸) قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ (۷۹) (۱) ایشان می گوید یاد بگیرد و ببیند خداوند متعال چگونه جواب می دهد.

ص: ۲۸۱

در کتاب فصول تالیف سید مرتضی جریان مناظره فضال بن حسن کوفی با ابی حنیفه به این صورت نقل شده که:

"نقل شده که دو نفر از شیعیان در گذرگاهی از بغداد به مجلس بزرگی رسیدند.

پرسیدند: این مجلس متعلق به کیست؟

گفتند: مجلس درس امام اعظم؛ ابوحنیفه است.

راوی این حکایت می گوید رفیق من که اسمش فضل بن حسن بود و مردی بخت و با اطلاع از مبانی مذهب بود، گفت من می روم و با این مرد مباحثه می کنم و تا او را ملزم و مجاب نکنم، از این مکان نمی روم.

گفتم: این عالم بزرگی است و از عهده بحث با او بر نمی آیی.

گفت: من معتقد به مذهب حقم و حق، مغلوب نمی شود و شکست نمی خورد.

وارد مجلس شدیم و نشستیم و در یک فرصت مناسب، فضل از جا برخاست و گفت:

ایها العالم، من برادری دارم که رافضی است (یعنی شیعه است) و من هر چه می خواهم به او بفهمانم که ابوبکر بعد از پیامبر خدا (ص)، افضل امت و خلیفه به حق بوده قبول نمی کند و می گوید علی بن ابیطالب، افضل و خلیفه به حق است. شما یک دلیل قاطعی به من یاد بدهید که به او بفهمانم و او را به راه راست بیاورم.

ابوحنیفه گفت: به برادرت بگو بهترین و روشترین دلیل این است که پیامبر خدا (ص) همواره در میدانهای جنگ، آن دو بزرگوار! (ابوبکر و عمر) را کنار خود می نشاند و علی را مقابل نیزه و شمشیر دشمن می فرستاد و این نشان می دهد که آن دو نفر، محبوب پیامبر بوده اند و چون آن حضرت می خواسته که آنها بعد از خودش جانشین باشند آنها را حفظ می کرد و چون علی را دوست نمی داشت طردش می کرد و به میدان می فرستاد تا کشته شود و این بهترین دلیل بر افضلیت ابوبکر و عمر است!!!

فضل گفت: بله، من این را به برادرم می گویم، ولی او از قرآن به من جواب می دهد که خداوند فرموده است:

(لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا) (۱)

خداوند، مجاهدین را بر قاعدین و نشستگان برتری داده و اجری بزرگ برای آنان آماده است

و به حکم این آیه، علی چون مجاهد بوده، افضل از ابوبکر و عمر است که قاعد بوده اند و نمی جنگیدند.

ابوحنیفه گفت: به او بگو از این بهتر می خواهی که ابوبکر و عمر قبرشان کنار قبر پیامبر(ص) و چسبیده به قبر آن حضرت است در حالی که قبر علی(ع) از قبر پیامبر دور افتاده و در عراق است.

فضل گفت: بله این را هم به برادرم می گویم، اما او می گوید آنها غاصبانه در کنار پیامبر خدا(ص) دفن شده اند برای این که خداوند فرموده است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرِ نَاظِرِينَ إِنَاءً وَ لَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعَمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَ لَا مُسْتَأْنَسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَ اللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لَا أَنْ تَنْكِحُوا أَرْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا) (۲)

ای مؤمنان بدون اذن و اجازه پیامبر، داخل خانه اش نشوید... و می دانیم که رسول خدا(ص) در خانه خودش دفن شده و آن دو نفر بدون اذن در خانه آن حضرت دفن شده اند و محل دفن ایشان غصبی است.

ص: ۲۸۳

۱- نساء/سوره ۴، آیه ۹۵.

۲- احزاب/سوره ۳۳، آیه ۵۳.

ابوحنیفه که از این گفتگو سخت ناراحت شده بود تأملی کرد و سپس با لحنی تند گفت: به این برادر خبیث بگو آنها غاصبانه در خانه پیامبر دفن نشده اند بلکه عایشه و حفصه که دختران آن دو بزرگوار و همسران پیامبر بودند و از پیامبر مهریه طلبکار بودند، پدرانشان را در مهریه خودشان دفن کردند.

فضل گفت: بله من این مطلب را هم به برادرم گفته ام ولی او باز آیه ای برای من می خواند و می گوید پیامبر(ص) به همسرانش بدهکار نبوده برای اینکه خداوند فرموده است:

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَعْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَ) ... " (۱)

ای پیامبر ما همسران تو را که مهرشان را پرداخته ای برای تو حلال کردیم.

طبق این آیه، پیامبر(ص) مهریه زنهایش را داده بود و وقتی که از دنیا رفت به زنهایش بدهکار نبوده است.

ابوحنیفه اندکی تأمل کرد و گفت: به این برادرت بگو درست است که همسران پیامبر، مهریه طلبکار نبوده اند اما سهم الارث که از ماترک پیامبر داشته اند و ماترک (یعنی آنچه پیامبر اکرم بعد از مرگش از خود باقی گذاشته) نیز همین خانه اش بوده و شرعاً سهمی هم از آن خانه به همسرانش می رسد و چون عایشه و حفصه وارث پیامبر بوده اند پدرانشان را در سهم الارث خودشان دفن کرده اند و بنابراین غصبی در کار نبوده است.

فضل گفت: بله من این را هم به برادرم گفته ام، ولی او می گوید شما آقایان سنی ها مگر نمی گوید که پیامبر ارث نمی گذارد و خودتان حدیث نقل می کنید که پیامبر اکرم(ص) فرموده است:

"نحن معاشر الانبياء لانورث ما تركناه صدقه"

ما پیامبران اصلاً ارث نمی گذاریم و هر چه از ما باقی مانده صدقه است؟

ص: ۲۸۴

پس طبق گفته خودتان، عایشه و حفصه سهم الارث نداشته اند. به همان دلیلی که شما حضرت فاطمه(س) را از فدک محروم کردید و گفتید پیامبر ارث نمی گذارد آن دو همسر نیز نباید ارث ببرند. آیا دختر از پدر ارث نمی برد اما همسر از شوهر ارث می برد؟؟!!

حالا بر فرض بپذیریم که آنها سهم الارث داشته اند، مگر نه این است که میت اگر فرزند داشته باشد، سهم الارث همسرش یک هشتم ماترک می شود؟

در اینجا تمام ماترک پیامبر اکرم(ص) یک حجره (اتاق) بوده که وقتی آن تقسیم بر هشت شود یک قسمت از آن هشت قسمت تقسیم می شود میان همسران پیامبر اکرم(ص) که نه نفر بوده اند و در نتیجه سهم هر یک از عایشه و حفصه به قدر یک و جب هم نمی شود، پس چگونه آن دو هیکل بزرگ در یک و جب زمین جا شده اند؟؟!!

سخن که به اینجا رسید ابوحنیفه از کوره در رفت و با لحنی خشم آلود فریاد کشید این مرد را بیرون کنید این خودش رافضی است و اصلاً برادر هم ندارد".

همچنین نقل شده وقتی خواستند امام حسن مجتبی را در کنار پیغمبر دفن کنند اما عایشه نگذاشت و ممانعت کرد ابن عباس در شعری اینطور گفته:

"تبغلت تجملت و لو عشت تفیلت / لك الثمن من التسع و فی الكل تصرف"

یعنی به روز جنگ بصره (جمل) بر شتر سوار شدی و امروز بر استر، با آنکه خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را امر نموده اند که از خانه بیرون نیایی و اگر زنده بمانی محتمل است که بر فیل سوار شوی، و تو را از میراث پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله، نه یک از هشت یک می رسد، یعنی از هفتاد و دو حصّه یک حصّه چه او را هشت زن دیگر بود و تو، همه را تصرف کرده ای و خانه را خانه خود نام نهاده ای.

## مناظره/وقف بر جهات محرمه/شرایط موقوف/کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: مناظره/وقف بر جهات محرمه/شرایط موقوف/کتاب الوقف

یکی از سروران حاضر در درس دو مطلب درباره بحثی که داشتیم نوشته اند؛ اول اینکه ما گفتیم که شیخ صدوق به دعای امام عصر علیه السلام به دنیا آمد به این صورت که پدرش نامه ای برای حضرت نوشت و توسط حسین بن روح به ایشان رسانده شد و حضرت فرمودند ما دعا کردیم و خداوند فرزند فقیهی به تو عنایت خواهد فرمود، اما ایشان نوشته اند این نامه به حضرت عسکری بوده و حتی این مطلب روی قبر پدر شیخ صدوق که در قم مدفون هست نوشته شده منتهی ما عرض می کنیم که ظاهراً اشتباه شده و آنچه ما دیده ایم و خوانده ایم و حتی در سفینه البحار در ماده "صدق" در حالات صدوق آمده که پدر شیخ صدوق به امام عصر نامه ای نوشته و به دعای حضرت ایشان به دنیا آمده است.

مطلب دوم اینکه ایشان نوشته اند که شما فرمودید صاحب بن عباد یگانه وزیری هست که قبرش زیارتگاه است و حال آنکه شیخ بهائی نیز وزیری بود که قبرش زیارتگاه می باشد، عرض می کنیم که شیخ بهائی از علماء بزرگ زمان صفویه است و وزیر نبوده بلکه سلطان العلماء وزیر شاه صفی بوده که در بهشهر بوده و در همانجا از دنیا رفته و جنازه اش به نجف اشرف منتقل شد.

خب واما بحثمان در جنگ نرم و مناظره بود، عرض کردیم که قران و اهل بیت علیهم السلام توجه ویژه ای به این موضوع دارند اسلام قبل از اینکه به جنگ سخت بپردازد به جنگ نرم و مناظره پرداخته و گفتیم که یکی از کتابهای معروف "احتجاج" طبرسی می باشد که در این رابطه مطالب بسیار خوبی دارد.

ص: ۲۸۶

یک حدیثی می خوانیم، در رجال کشی اینطور نقل شده: (حدیثی محمد بن مسعود، قال حدثنی علی بن محمد بن یزید القمی، قال حدثنی محمد بن أحمد بن یحیی، قال حدثنی أبو إسحاق ابراهیم بن هاشم، قال حدثنی محمد بن حماد، عن الحسن بن ابراهیم، قال حدثنی یونس بن عبدالرحمن، عن یونس بن یعقوب، عن هشام بن سالم، قال کنا عند أبی عبد الله (ع) جماعه من أصحابه، فورد رجل من أهل الشام فاستأذن فأذن له، فلما دخل سلم فأمره أبو عبد الله (ع) بالجلوس، ثم قال له حاجتک أیها الرجل قال بلغنی أنك عالم بكل ما تسأل عنه فصرت إليك لأنظرک فقال أبو عبد الله (ع) فیما ذا قال فی القرآن وقطعه وإسكانه وخفضه ونصبه ورفع، فقال أبو عبد الله (ع) یا حمران دونک الرجل فقال الرجل إنما أریدک أنت لا حمران، فقال أبو عبد الله (ع) إن غلبت حمران فقد غلبتني، فأقبل الشامي يسأل حمران حتى غرض وحمران یجیبه، فقال أبو عبد الله (ع) کیف رأیت یا شامي قال رأیته حاذقا ما سألته عن شیء إلا أجابنی فیہ، فقال أبو عبد الله (ع) یا حمران سل الشامي فما ترکه یکشر، فقال الشامي أرید یا أبا عبد الله أناظرک فی العریبه فالتفت أبو عبد الله (ع) فقال یا أبان بن تغلب ناظره، فناظره فما ترک

الشامى يكشر، فقال أريد أن أناظرک فى الفقه فقال أبو عبد الله ( عليه السلام ) يازرارہ ناظرہ فناظرہ فما ترك الشامى يكشر، قال أريد أن أناظرک فى الكلام قال يأمؤمن الطاق ناظرہ، فناظرہ فسجل الكلام بينهما ثم تكلم مؤمن الطاق بكلامه فغلبه به ، فقال أريد أن أناظرک فى الاستطاعه فقال للطيار كلمه فيها قال فكلمه فما تركه يكشر، ثم قال أريد أكلمک فى التوحيد، فقال لهشام بن سالم كلمه فسجل الكلام بينهما ثم خصمه هشام ، فقال أريد أن أتکلم فى الإمامه، فقال لهشام بن الحكم كلمه يا أباالحكم فكلمه فما تركه يرتم و لا يحلى و لا يمر، قال فبقى يضحك أبو عبد الله ( ع ) حتى بدت نواجده ، فقال الشامى كأنك أردت أن تخبرنى أن فى شيعتك مثل هؤلاء الرجال قال هوذاک ، ثم قال ياأخا أهل الشام أما أن حمران فحرفک فحرت له فغلبک بلسانه وسألك عن حرف من الحق فلم تعرفه ، و أماأبان بن تغلب فمغت حقا يبطل فغلبک ، و أمازراره فقاسک فغلب قياسه قياسک ، و أماالطيار فكان كالطير يقع ويقوم و أنت كالطير المقصوص لانهوض لك ، و أماهشام بن سالم فأحسن أن يقع ويطير، و أماهشام بن الحكم فتكلم بالحق فما سوغک بريقک . ياأخا أهل الشام إن الله أخذ ضغثا من الحق وضغثا من الباطل فمغثهما ثم أخرجهما إلى الناس ، ثم بعث أنبياء يفرقون بينهما ففرقها الأنبياء والأوصياء، وبعث الله الأنبياء ليعرفوا ذلك وجعل الأنبياء قبل الأوصياء ليعلم الناس من يفضل الله و من يختص ، و لو كان الحق على حده والباطل على حده كل واحد منهما قائم بشأنه مااحتاج الناس إلى نبي و لاوصى، ولكن الله خلطهما وجعل تفريقهما إلى الأنبياء والأئمه ( ع ) من عباده فقال الشامى قدأفلح من جالسک ، فقال أبو عبد الله ( ع ) إن رسول الله (ص) كان يجالسه جبرئيل وميكائيل وإسرافيل يصعد إلى السماء فيأتيه بالخبر من عندالجبار فإن كان ذلك كذلك فهو كذلك ، فقال الشامى اجعلنى من شيعتك وعلمنى فقال أبو عبد الله ( ع ) ياهشام علمه فإنى أحب أن يكون تلميذا لك . قال على بن منصور و أبومالك الحضرمى رأينا الشامى عندهشام بعدموت أبى عبد الله ( ع )، ويأتى الشامى بهدايا أهل الشام وهشام يرده هدايا أهل العراق . قال على بن منصور و كان الشامى ذكى القلب ( ١ ) .

ص: ٢٨٧

خلاصه اینکه مناظره بسیار مهم است و حقائق را روشن می کند.

چون ایام فاطمیه هست به نظرم آمد مطلبی را عرض کنم، یکی از موضوعات بسیار مهم در مناظرات ما جریان صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها می باشد و ما در مقابل اهل سنت این جریان را دلیلی بر حقانیت خودمان می گیریم زیرا شکی نیست که فاطمه زهرا سلام الله علیها در این جریان به شهادت رسیده است، ما سه نکته عرض می کنیم؛ اول اینکه پیغمبر صلوات الله علیه و آله در حدیثی فرمودند: "من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیه" این حدیث را شیعه و سنی نقل کرده و همه قبول دارند، دوم اینکه پیغمبر صلوات الله علیه و آله در حدیث دیگری فرمودند: "فاطمه بضعة منی من أغضبها أغضبنی و من آذاها آذانی و من آذانی آذ الله" که این حدیث نیز نزد شیعه و سنی مسلم است، سوم اینکه وقتی آنها خواستند به ملاقات فاطمه زهرا سلام الله علیها بیایند خود آنها در صحیح بخاری دارند که: "ماتت ساخطة علیهما" فاطمه زهرا سلام الله علیها در حالی که نسبت به آن دو نفر غضبناک بود از دنیا رفت، خوب حالا در این مدت که فاطمه زهرا سلام الله علیها حیات داشته و نسبت به آن دو نفر نیز غضبناک بوده امامش که بوده؟ مسلماً طبق حدیثی که خواندیم فاطمه زهرا سلام الله علیها برای خودش امام داشته و قطعاً امام ایشان حضرت امیر علیه السلام بوده زیرا نسبت به آن دو نفر که غضبناک و ساخط بوده و از طرفی انسان لحظه ای نمی تواند بدون امام باشد.

ص: ۲۸۸



خب و اما حالا ببینید چقدر اهل سنت روی این احادیث کار کرده و توجیه کرده اند، در صحیح بخاری هست که بله پیغمبر فرموده "فاطمه بضعه منی من آذاها فقد آذانی" ولی علتش این است که حضرت امیر علیه السلام با داشتن زوجه ای مثل فاطمه زهرا سلام الله علیها خواست دختر ابوجهل را بگیرد و این جریان به پیغمبر رسید و حضرت به مسجد آمد و مردم را جمع کرد و فرمود شنیدم علی بن ابی طالب می خواهد دختر ابوجهل را بگیرد و هیچ ممکن نیست که کسی هم دختر عدو الله و هم دختر نبی الله را داشته باشد بنابراین کسی که چنین کند فاطمه را اذیت کرده و من آذاها فقط آذانی، خلاصه این روایت را اینجور توجیه کرده اند و اینطور بر علیه ما کار کرده اند، البته در صحیح بخاری از ابن ملجم نیز تعریف کرده و گفته با کشتن حضرت امیر علیه السلام رضای خدا را به دست آورد و حتی از خوارج نقل می کنند اما از اهل بیت چیزی نقل نمی کنند، بنابراین مناظره برای روشن این مطالب بسیار مهم است و در حوزه های علمیه باید رشته ای تاسیس شود که طلاب مناظره را یاد بگیرند.

برای نمونه جریانی از هشام بن حکم نقل می کنیم، در سفینه البحار در ماده "هشم" چند صفحه درباره هشام بن حکم بحث کرده من جمله اینکه هشام بن حکم فقیه بوده و تاجر هم بوده، وقتی آوازه شهرتش به هارون الرشید رسید گفت من دلم می خواهد بینم هشام چجور حرف می زند، جعفر بن یحیی برمکی که وزیر هارون بود یک مجلسی در منزل خودش ترتیب داد و علما را جمع کرد و از جمله هشام را نیز دعوت کرد، پرده ای نصب شد و هارون پشت آن پرده نشست، جلسه شروع شد و بحث کردند تا رسیدند به این مطلب که امام و رهبر مسلمین چه کسی باید باشد، هشام گفت معلوم است که امام باید معصوم باشد و أسخی الناس و أشجع الناس و أعلم الناس و أزهذ الناس باشد و تمام این صفات را با دلیل اثبات کرد و طوری گفت که ثابت شد که در آن زمان چنین شخصی حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می باشد، هارون الرشید که در پشت پرده این سخنان هشام را شنید خیلی ناراحت و عصبانی شد و گفت زبان این از صد هزار شمشیر بر علیه من کارایی اش بیشتر است، خب ببینید مناظره چقدر اثر دارد، هارون الرشید دستور داد که هشام را دستگیر کنند ولی جعفر بن یحیی نمی خواست در منزل او این کار انجام شود و به هشام اشاره ای کرد و هشام نیز متوجه شد و کفشهایش را برداشت و با یک عنوانی از مجلس بیرون رفت و از بغداد خارج شد ولی هارون الرشید دستور داد هر جایی او را دیدند دستگیر کنند، خودش را پیدا نکردند ولی برادر و پدر و خانواده اش را دستگیر کردند، هشام از بغداد به کوفه آمد و در منزل أبان بن عیاش که یکی از اصحاب ائمه بود ساکن شد و مخفی بود تا اینکه هشام مریض شد و أبان خواست طبیبی بیاورد که هشام گفت لازم نیست چون می دانست مرگش فرا رسیده، هشام به أبان گفت وقتی که من مردم شبانه من را غسل بده و کفن کن و بعد جنازه من را ببر سر چهار راهی بگذار و یک کاغذی بنویس و روی سینه من بگذار که من هشام بن حکم هستم و از دنیا رفته ام و أبان همین کار را کرد و مردم جمع شدند و شناختند و بردند هشام را دفن کردند، خلاصه اینکه نمونه های فراوانی وجود دارد که مناظره به عنوان جنگ نرم بسیار مورد توجه قران و اهل بیت علیهم السلام بوده.

در احتجاج طبرسی اولین مناظره پیغمبر را از حضرت عسکری علیه السلام نقل کرده که یهود و نصاری و دهریه و ثنویه و مشرکین العرب کلاً پنج طائفه جمع شدند تا با پیغمبر بحث و مناظره کنند، مراجعه و مطالعه بفرمائید.

بقیه بحث بماند برای بعد از تعطیلات ایام فاطمیه إن شاء الله تعالی... .

## وقف فی سبیل الله / شرایط موقوف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: وقف فی سبیل الله / شرایط موقوف / کتاب الوقف

در وقف اصطلاحاتی وجود دارد که باید به آنها توجه داشته باشیم، یکی از این عبارات وقف فی سبیل الله می باشد، امام رضوان الله علیه در تحریرالوسیله در ضمن مسئله ای در این رابطه می فرماید که: «مسأله ۴۴ - لو وقف فی سبیل الله یصرف فی کل ما یکون وصله إلى الثواب، وكذلك لو وقف فی وجوه البر» (۱).

صاحب جواهر نیز اینطور می فرماید: «المسأله الرابعه : إذا وقف فی سبیل الله انصرف إلى جمیع ما یکون وصله وطریقاً إلى الثواب ، كالغزاه والحج والعمره وبناء القناطر والمساجد ونفع المحاوایج ونحو ذلك مما هو طریق إلى ثوابه ورضوانه ، كما هو المعروف بین الأصحاب... إلى آخر کلامه» (۲).

علامه در قواعد فرموده اگر وقف کند فی سبیل الله در هر کار خوبی می تواند مصرف شود اما برخی مثل شیخ در خلاف گفته اند مختص حج و عمره و غزاه می باشد بنابراین در اینجا اختلاف نظر وجود دارد و اما منشأ این اختلاف روایتی است که در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام نقل شده.

ص: ۲۹۰

۱- تحریرالوسیله، الامام الخمينی، ج ۲، ص ۷۲.

۲- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۲۸، ص ۱۰۳.

آیه ای در باب زکات داریم: (إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) (۱) کلمه "سبیل الله" در آیه شریفه ذکر شده حالا باید بینیم آیا در مانحن فیه که وقف کرده فی سبیل الله یعنی هر کاری که باعث ثواب است یا اینکه چیز دیگری نیز مد نظر است؟ .

روایتی در وسائل داریم که شیخ طوسی به اسناد خودش از علی بن ابراهیم نقل کرده، شیخ از طبقه ۱۲ و علی بن ابراهیم از طبقه ۸ است و شیخ این خبر را از کتاب علی بن ابراهیم گرفته و اسناد شیخ به علی بن ابراهیم صحیح می باشد و طریق و اسناد شیخ به علی بن ابراهیم در آخر جلد دوم جامع الرواه صفحه ۵۰۴ ذکر شده بنابراین حدیث سنداً اشکالی ندارد و صحیح می باشد و اما در این خبر راوی از امام کاظم علیه السلام سوال می کند که مستحقین زکات چه کسانی هستند و حضرت در

جواب می فرماید: (وفى سبيل الله قوم يخرجون فى الجهاد وليس عندهم ما يتقون به، أو قوم من المؤمنين ليس عندهم ما يخرجون به أو فى جميع سبل الخير، فعلى الامام أن يعطيهم من عال الصدقات حتى يقووا على الحج والجهاد) (۲)، بنابراین اگر ما بودیم و کلمه "سبيل الله" می گفتیم هر چیزی که دارای ثواب هست شامل می شود اما خبر این روایت جهاد و حج را ذکر کرده.

ص: ۲۹۱

---

۱- توبه/سوره ۹، آیه ۶۰.

۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۶، ص ۱۴۶، ابواب مستحقین زکات، باب ۱، حدیث ۷، ط الاسلامیه.

خبر دیگری از طرق عامه داریم که شیخ در خلاف نقل کرده، خبر این است: (روی أن أم معقل جاءت إلى النبي صلى الله عليه وآله فقالت: يا رسول الله إن أبا معقل جعل ناضحته في سبيل الله، و إنى أريد الحج فأركبه؟

فقال النبي عليه السلام: اركبيه، فإن الحج و العمره من سبيل الله) (۱).

خب و اما با توجه به این روایات بین فقهاء ما در تفسیر "سبیل الله" اختلاف نظر پیش آمده لذا شیخ طوسی در مبسوط و خلاف گفته فی سبیل الله یعنی حج و عمره و جهاد، عبارت شیخ در مبسوط این است: «إذا وقف وقفا و شرط أن يصرف في سبيل الله، و سبيل الثواب، و سبيل الخير صرف ثلثه إلى الغزاه و الحج و العمره على ما مضى من الخلاف و ثلثه إلى الفقراء و المساكين و يبدء بأقاربه و هو سبيل الثواب، و ثلثه إلى خمسة أصناف من الذين ذكرهم الله في آيه الصدقه، و هم الفقراء و المساكين و ابن السبيل و الغارمون الذين استدنوا لمصلحه أنفسهم و الرقاب و هم المكاتبون فهؤلاء سبيل الخير.

و لو قيل إن هؤلاء الثلاثة أصناف متداخله لكان قويا، لأن سبيل الله و سبيل الثواب و سبيل الخير يشترك الجميع فيه» (۲).

عبارت شیخ در خلاف این است: «مسأله ۱۲: إذا وقف وقفا، و شرط أن يصرف منفعته في سبيل الله، جعل بعضه للغزاه المطوعه (در پشت جبهه در آماده باش هستند) دون العسكر المقاتل على باب السلطان، و بعضه في الحج و العمره لأنهما من سبيل الله، و به قال أحمد بن حنبل.

ص: ۲۹۲

---

۱- الخلاف، شیخ طوسی، ج ۳، ص ۵۴۲، مسئله ۶.

۲- المبسوط، شیخ طوسی، ج ۳، ص ۲۹۴.

و قال الشافعي: يصرف جميعه إلى الغزاه الذين ذكرناهم.

دلینا: إجماع الفرقه، و أيضا فإن سبيل الله عام في جميع ذلك، فوجب صرفه إليهم، بدلاله ما قدمناه من خبر أم معقل، و أن رسول الله (صلى الله عليه و آله) قال لها: اركبيه فإن الحج و العمره من سبيل الله» (1).

خلاصه اینکه در تفسیر کلمه "فی سبیل الله" در وقف بخاطر وجود روایاتی که خواندیم بین فقهاء ما اختلاف نظر وجود دارد، برخی فرموده اند فقط شامل همین افرادی که در روایات ذکر شده می شود اما برخی دیگر فرموده اند سبیل الله یعنی راه خدا و این مواردی که امام علیه السلام در روایت ذکر کرده در واقع مثال زده نه اینکه فقط مختص اینها باشد و ظاهرا حق هم همین است زیرا در خورد روایات نیز کلمه فی سبیل الله ذکر شده بنابراین همان طور که امام رضوان الله فرمودند: "لو وقف فی سبیل الله یصرف فی کل ما یكون وصله إلى الثواب".

بقیه بحث بماند برای فردا! شاء الله تعالی ...

### وقف فی سبیل الله / شرایط موقوف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: وقف فی سبیل الله / شرایط موقوف / کتاب الوقف

علامه در قواعد مسئله بسیار مهمی در وقف دارد که در جواهر و شرایع نیست، دو کتاب در فقه بسیار مهم هستند و شروح فراوانی بر آنها نوشته اند یکی قواعد علامه و دیگری شرایع محقق می باشد که جواهر شیخ محمد حسن نجفی جواهری و مسالك شهید ثانی شرح شرایع هستند و کشف اللثام تالیف فاضل هندی و جامع المقاصد تالیف محقق کرکی (که از علماء و فقهاء بزرگ و با عظمت ماست که مهم ترین عامل گسترش شیعه در ایران می باشد که آخر الامر نیز افرادی که ضد شیعه بودند ایشان را مسموم و شهید کردند) و مفتاح الکرامه تالیف سید محمد جواد عاملی شرح قواعد هستند.

ص: ۲۹۳

۱- الخلاف، شیخ طوسی، ج ۳، ص ۵۴۵.

یکی از کتاب های مهمی که عزیزان باید مطالعه کنند کتاب "الذریعه الی تصانیف الشیعه" تالیف حاج آقا بزرگ تهرانی می باشد، یک وقتی اهل تسنن صحبت می کردند که شیعه یک طائفه ای است که کم کم منقرض شده اند و افراد و کتب معتبر و مهمی ندارند سه نفر از علماء بزرگ ما این مطلب را شنیدند و تصمیم گرفتند شیعه را معرفی کنند؛ اول آسید محسن امین که کتاب "اعیان الشیعه" را نوشت، دوم سید حسن صدر که کتاب "تأسیس الشیعه لعلوم الإسلام" را نوشت و سوم کاشف الغطاء که کتاب "أصل الشیعه و اصولها" را نوشت، خلاصه اینها کتب مهمی هستند که حتما باید مطالعه شوند و همان طور که عرض کردیم یکی از کتب مهم فقهی ما قواعد علامه حلی می باشد که در اول آن خیلی از پسرش یعنی فخر المحققین تعریف کرده و در آخر کتاب نیز وصیتی برای پسرش نوشته که بسیار وصیت مهم و کاملی می باشد و کشف اللثام که قواعد

را شرح کرده در آخر این وصیت را نیز شرح کرده که خودش یک کتاب خوبی می باشد.

خب و اما امروز ما عبارت جامع المقاصد و مفتاح الکرامه که شرح کلام علامه در قواعد هستند را می خوانیم، عرض کردیم که علامه در قواعد عبارتی دارد که در دیگر کتب نیست و این دو کتاب این عبارت علامه را شرح کرده اند، در جامع المقاصد اینطور گفته شده: «قوله: "لو وقف مسجدا علی قوم بأعیانهم کالفقهاء فالأقرب عدم التخصیص بخلاف المدرسه والرباط والمقبره" (زیرا مسجد در اسلام عبادتگاهی برای همه مسلمانان می باشد و اگر کسی شرط کند که برای افراد خاصی باشد شرطش برخلاف عقد است لذا نافذ نمی باشد مثل اینکه در بیع شرط عدم ملکیت شود و یا در نکاح شرط عدم زوجیت شود که اینها شروطی بر خلاف عقد هستند لذا نافذ نمی باشند) الظاهر أن المراد: أنه إذا شرط فی الوقف اختصاص قوم بأعیانهم بالمسجد، فأما إذا وقف مسجدا علی قوم بأعیانهم ولم یشرط اختصاصهم فإنه لا مانع من نفوذ الوقف ویكون عاما، فینبغی الحکم بصحته حیثند. وإنما قلنا إنه یكون عاما، لأن المسجدیه تقتضی العموم، لأن وضع المسجد شرعا علی أنه المكان الموقوف للعباده من حیث هی عباده من غیر نظر إلى متعبد، و ذکر قوم بأعیانهم لا یدل علی الاختصاص إلا بالمفهوم المخالف، وهو لا یعارض ما دل علیه اللفظ بمنطوقه» (۱).

ص: ۲۹۴

---

۱- جامع المقاصد، محقق کرکی، ج ۹، ص ۸۸.

نقل شده که صاحب جواهر تا کتاب جامع المقاصد کنارش نبوده چیزی نمی نوشته و خود صاحب جواهر می گفته جامع المقاصد و وسائل الشیعه و کتاب من یعنی جواهر برای فقیه کافی می باشد یعنی اگر فقیه می خواهد بنویسد و فتوی بدهد باید به کتب و اقوال و روایات مراجعه کند لذا اگر این سه کتاب را داشته باشد برایش کافی است.

خب و اما در مفتاح الکرامه اینطور گفته شده: « قوله: "الفصل الثالث: فی اللواحق. لو وقف مسجداً علی قوم بأعیانهم کالفقهاء فالأقرب عدم التخصیص" »

ظاهره کما أفصحت به عبارہ "التذکرہ" و فهمه منه فی "جامع المقاصد" و کذا "الإيضاح" أنه شرط فی الوقف اختصاص قوم بأعیانهم، لأنک ستعرف الحال فیما إذا وقفه علی قوم بأعیانهم و لم یشرط من أنه لا مانع من کونه عامّاً، و ظاهره أيضاً أنه یصح الوقف و یبطل الشرط. و هو الّمدی کان یختاره الاستاذ الشریف نور الله ضریحه، لأنّه إزاله ملک فهو کالتحریر فلا- معنی للاختصاص. و قد صرح فی "الإيضاح" و غیره بأنّ المسجد لا یصدّق حقیقه إلّا مع العموم و الشرط منافٍ لمقتضی العقد، و قد حصلت صیغه الوقف و لغا الشرط، لأنّ الوقف تبرّع علی کلّ حال، فلا یفوت الرضا به بفوات الشرط، فتأمل.

و منه یعلم حال المساجد الّتی شرط المخالفون فی وقفهم عدم صلاه غیر أهل ملّتهم کما فی بعض مساجد بغداد و خاناتها، و كذلك الّتی لم یشرط فیها ذلك، إذ من المعلوم أنّ غرض المخالفین الوقف علی أهل مذهبهم. و كذلك الحال فی البیع و الكنائس، فإنّ غرض اليهود و النصارى الوقف علی أهل ملّتهم، لأنهم جميعاً قد قصدوا القربه فی بنائها و وقفها لكنهم أخطأوا فی أنّ مستحقّه من وافق مذهبهم أو ملّتهم، فوقفهم صحیح و ظنّهم فاسد، فإن كانوا قد شرطوا کان شرطهم مبتياً علی زعم فاسد. فتصحّ الصلاه فی مساجد المخالفین و البیع و الكنائس و إن شرطوا عدم عبادہ غیر مذهبهم أو ملّتهم، و لا یشرط إذنبهم، لأنه لا معنی له کما ستعرف.

و يدلّ على ذلك مضافاً إلى ما سبق امور:الأوّل: ما قاله في البحار من أنّ إطلاق النّصّ و كلام الأصحاب يقتضى عدم الفرق بين إذن أهل الذّمّه و عدمه، قال: و احتمال الشهيد في الذكرى توقّفها على الإذن تبعاً لغرض الواقف و عملاً بالقرينه و الظاهر عدمه لإطلاق النصوص. و يؤيّدّه ورود الإذن في نقضها مسجداً، بل لو علم اشتراطهم عند الوقف عدم صلاه المسلمين فيها كان شرطهم فاسداً باطلاً. و كذا الكلام في صلاه الشيعة في مساجد المخالفين، انتهى.

قلت: الظاهر من الأخبار الحثّ على ذلك فضلاً عن جواز ذلك، و على ذلك استمرّت طريقه الشيعة، و قد أجمعوا على جواز الصلاه في البيع و الكنائس و ما وجدنا أحداً تعرّض لاشتراط إذنه. نعم في "الذكرى و الروض و الروضه": و في اشتراط إذن أهل الذّمّه احتمال تبعاً لغرض الواقف و يحتمل عدمه لإطلاق الأخبار بالصلاه فيها، انتهى.

و فيه: أنّه لو ثبت مراعاة غرض الواقف لم يكن لإذنه معنى و لا- وجه إلّا إذا علمنا أنّ الواقف أناط ذلك بنظر الناظر على الوقف فيتّجه اعتبار إذنه.

الثاني: أنّهم جميعاً معرضون عن تلك البقعه بالكلية إعراض المسافر عن حطبه و علف دابّته الذي لا شبهه في صحّه التملك بسببه و إن قصد المسافر ارتفاع رفيقه الذي يأتي ذلك المنزل بعده.

الثالث: أنّهم قالوا فيمن اتّخذ في منزله مسجداً لنفسه و أهله أنّه يجوز له تغييره و تضيّقه إذا لم يقفه و لم يجر عليه اسم المسجديه، و أنّه إذا جعله وقفاً و أجرى عليه الصيغه لا يختصّ به بل يصير كسائر المساجد، لأنّ ذلك في معنى الشرط.

الرابع: اتّفاقهم على جواز نقض البيع و الكنائس مع اندراس أهلها. و تمام الكلام في بحث المسجد و بحث المكان...الى آخر كلامه» (1).

ص: ٢٩٦

١- مفتاح الكرامه، سيد جواد عاملي، ج ٢١، ص ٧٤٧، ط جماعه المدرسين.



سید جواد عاملی شاگرد مخصوص بحر العلوم بوده و مفتاح الکرامه از کتب بسیار مهم می باشد چراکه در بعضی موارد در یک صفحه از ده کتاب و یا از صد کتاب نقل قول کرده و این برای کسانی که به کتب دسترسی ندارند بسیار خوب است.

این بحث چون در کتب دیگر نبود و فقط در قواعد علامه مطرح شده بود از جامع المقاصد و مفتاح الکرامه نقل کردیم و خواندیم و مورد بحث قرار دادیم.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

## وقف فی سبیل الله / شرایط موقوف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: وقف فی سبیل الله / شرایط موقوف / کتاب الوقف

وقف مسجد حکم خاصی دارد، محقق در شرایع اینطور فرموده: «السابعه إذا وقف مسجدا فخرّب و خربت القریه أو المحله لم يعد إلى ملک الواقف و لا تخرج العرصه (زمین) عن الوقف و لو أخذ السیل میتا فیئس منه کان الکفن للورثه (اما مسجد اینطور نیست و دیگر به ملک کسی که ساخته و وقف کرده بر نمی گردد)» (۱).

علامه در قواعد اینطور می فرماید: «ولو وقف مسجدا فخرّب أو خربت القریه أو المحله لم یجز بیعه، ولم يعد إلى الواقف. ولو أخذ السیل میتا فالکفن للورثه» (۲).

امام رضوان الله در تحریر اینطور می فرماید: «مسأله ۶۳ - إذا خرب المسجد لم تخرج عرصته عن المسجدیه، فتجرى علیها أحكامها (مثل مکث جنب و تنجیس و...) إلا- فی بعض الفروض (مثلا سیل آمده و کلا از بین رفته و دیگر نمی توان در آن عبادت کرد و آن را مسجد قرار داد درچنین صورتی بیع وقف جایز است)، و کذا لو خربت القریه التی هو فیها بقی المسجد علی صفة المسجدیه» (۳).

ص: ۲۹۷

۱- شرایع، محقق حلی، ج ۲، ص ۱۷۴، ط اسماعیلیان.

۲- قواعد، علامه، ج ۲، ص ۳۹۶.

۳- تحریر الوسیله، الامام الخمینی، ج ۲، ص ۷۵.

صاحب جواهر و جامع المقاصد و مفتاح الکرامه نیز متعرض این بحث شده اند، و اما علت اینکه اگر مسجد خراب شود زمینش در حکم مسجدیت باقی می ماند این است که وقف مقتضی تأبید یعنی ابدیت می باشد لذا دیگر به ملک واقف بر نمی گردد، صاحب جواهر در اینجا فرموده بین ما امامیه در این حکم اختلافی وجود ندارد ولی احمد بن حنبل می گوید در فرض مذکور به ملک واقف بر می گردد، در صفحه ۲۵۰ از جلد ۶ کتاب "المغنی" تالیف ابن قدامه ذکر شده که احمد بن

حنبل گفته به ملک واقف بر می گردد ولی تمام فقهاء امامیه بدون خلاف گفته اند به ملک واقف بر نمی گردد و بر وقفیت خودش باقی می باشد و ظاهراً مسئله در بین ما اجماعی است و دلیلش نیز همان تأیید در وقف می باشد و اگر بر فرض موردی پیش بیاید که دیگر نشود به عنوان وقف از آن استفاده کرد اختیارش با فقیه و حاکم شرع است تا در موردش تصمیم گیری کند و با حکم او می توان آن را فروخت یا کار دیگری کرد زیرا کل ارض لا-رب لها جزء انفال است و انفال نیز در زمان غیبت در اختیار فقیه می باشد.

شهید در مسالک حرفی زده که دیگران آن را رد کرده اند، ایشان فرموده باید اول دید که مسجد در چه زمینی ساخته شده اگر زمین مال واقف بوده و ساخته حکم همین است زیرا واقف ابداً زمین را با وقف از ملک خودش خارج کرده اما اگر در اراضی مفتوحه عنوه ساخته حکمش فرق می کند، باید توجه داشته باشیم که ملکیت زمین در اسلام سه نوع است و ما اساساً در اسلام سه نوع مالکیت داریم؛ اول مالکیت فردی است که هر شخصی مالک آن چیزهائی است که از راه مشروع و حلال بدست آورده. دوم مالکیت دولتی و حکومتی است که انفال از همین قبیل می باشد انفال مال پیغمبر و امام یا نائب مناب امام می باشد، اسلام از جهت اقتصاد خیلی غنی است زیرا تمام معادن و جنگلها و نی زارها و کل ارض لا رب لها و رئوس الجبال و بطون اودیه و دریاها و رودخانه ها و حتی هوا همگی در اختیار حکومت اسلامی می باشد، حالا حکومت اسلامی باید اینها را با برنامه خاصی مورد بهره برداری قرار بدهد که فقر از بین برود و نعمت فراوان شود و ارزانی شود و برای مردم کار ایجاد شود و مملکت آباد بشود. سوم ملک ملی است همان زمینهای که مفتوحه عنوه هستند یعنی لشکر اسلام با قهر و غلبه از کفار گرفته که اینها ملک حکومت نیست بلکه ملک ملت و مردم است البته امام برای مدیریت اینها ولایت دارد ولی در واقع مال مردم است و تمام محصول و ثمرات آن باید برای مردم صرف شود، خب اینها سه نوع ملکیت هستند که اسلام ذکر کرده و ما باید به اینها دقت داشته باشیم و شهید محمد باقر صدر نیز در کتاب "اقتصادنا" که کتاب بسیار خوب و مهمی در زمینه اقتصاد اسلامی است این مطالب را ذکر کرده، بنابراین اراضی مفتوحه عنوه مشخص شد منتهی در زمان ما خیلی این مسئله مبتلی به نیست زیرا ائمه علیهم السلام اجازه داده اند که مردم در اراضی مفتوحه عنوه تصرف کنند البته قبلاً بحث مهمی بود و بیشتر از همه در مستند الشیعه این بحث مطرح شده و حتی ایشان شهرهایی را که مفتوحه عنوه هستند را بیان کرده مثلاً کل عراق مفتوحه عنوه است و شیخ انصاری نیز در آخر مکاسب محرمة شرهای ایران که مفتوحه عنوه است را بیان کرده مثلاً آذربایجان و اصفهان و قم و... خب حالا وقتی زمینی مفتوحه عنوه شد متعلق به کل مردم می باشد منتهی دولتهای وقت این اراضی را می گرفتند و با مردم قرار داد می بستند و از آنها مالیات می گرفتند و زمین ها را در اختیار آنها قرار می دادند تا کشت و استفاده کنند خلاصه باید به این اراضی مفتوحه عنوه توجه زیادی داشته باشیم، خب حالا شهید در مسالک فرموده ما باید دقت داشته باشیم که مسجدی که می گوئید اگر خراب شود زمینش در حکم مسجدیت باقی است باید ببینیم در چه زمینی ساخته شده اگر زمین مال خود واقف بوده بله حکمش همین است که می گوئید منتهی اگر در اراضی مفتوحه عنوه باشد چون تبعاً للآثار به شخص داده شده بوده و او نیز تصرف و بعد وقف کرده بوده حالا در صورتی که خراب شود زمین بر می گردد و جزء همان اراضی خراجیه می شود شما به چه دلیلی می گوئید زمین بر مسجدیت خودش باقی می باشد؟ این اشکال شهید به شرایع و قواعد و دیگران می باشد، صاحب جواهر از این اشکال جواب داده و فرموده درست است که زمین از اراضی خراجیه بوده ولی بعد از اینکه ائمه علیهم السلام به مردم اجازه دادند که در آنها تصرف کنند مثل املاک خودشان شده لذا با ملک خودشان فرقی ندارد و بعد صاحب جواهر می فرماید مثلاً در عراق مسجد زیاد است و شکی نیست که عراق

از اراضی مفتوحه عنوه است لذا مردم می روند و در آنجا نماز می خوانند و اگر خراب شود نیز باز مسجدیت خودش را حفظ می کند بنابراین اشکال شهید ثانی وارد نیست، و همان طور که در اول بحث خواندیم امام رضوان الله علیه فرمودند: «مسأله ۶۳ - إذا خرب المسجد لم تخرج عرصته عن المسجدیه، فتجری علیها أحكامها إلا فی بعض الفروض، وكذا لو خربت القریه التي هو فیها بقی المسجد علی صفه المسجدیه» (۱).

ص: ۲۹۸

---

۱- تحریر الوسيله، الامام الخمينی، ج ۲، ص ۷۵.

یک اشکالی در اینجا مطرح است که گفته شده اگر سیل بیاید و میتی را ببرد کفن به وارث برمی گردد خب مسجد چه فرقی دارد در این فرض مسجد نیز باید به وارث برگردد، عرض می کنیم که وقتی انسان از دنیا می رود چهار چیز نسبت به اموالش باید در نظر گرفت؛ کفن و دین و وصیت و میراث، حالا فرض این است که سیل آمده و میت را با کفنش برده و بدن میت غرق شده و گم شده اما کفن برگشته و پیدا شده که خب این کفن به ورثه بر می گردد گرچه بر ورثه واجب بوده که میت را کفن کنند و کرده اند منتهی حالا که اینطور شده و کفن باقی مانده به ورثه بر می گردد اما مسجد ملک شخصی واقف نیست بلکه وقف شده و وقف نیز ابدیت دارد و در واقع مال خداست لذا به ملک واقف بر نمی گردد.

آیت الله العظمی آقای خوئی در منهاج الصالحین دارند که در بعضی از صور مسجد بعد از خرابی به ملک واقف بر می گردد که إن شاء الله فردا کلام ایشان را نقل و مورد بحث قرار خواهیم داد....

### لو علم وقفیه شیء ولم یعلم مصرفه / شرایط موقوف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: لو علم وقفیه شیء ولم یعلم مصرفه / شرایط موقوف / کتاب الوقف

مسئله ۶۰ از کتاب الوقف تحریر الوسیله این است که: «مسأله ۶۰ - لو علم وقفیه شیء ولم یعلم مصرفه ولو من جهة نسیانه (یا مثلا فوت کرده و در وصیت نامه اش دیده اند که وقف کرده)؛ ۱: فإن كانت الاحتمالات متصادقه غیر متباینه (نمی داند وقف کرده برای فقرا یا فقها یا هاشمیین اما اینها با هم تصادق دارند یعنی ممکن است یک فردی پیدا شود که هم فقیر و هم فقیه و هم هاشمی باشد) یصرف فی المتیقن (یک نفر فقیه فقیر هاشمی)، كما إذا لم یدر أنه وقف علی الفقراء أو الفقهاء فیقصر علی مورد تصادق العنوانین ۲: وإن كانت متباینه (نمی داند وقف کرده برای حضرت معصومه سلام الله علیها یا برای یک امام زاده دیگر یا اینکه وقف کرده برای یکی از مشاهد مشرفه اما نمی داند برای کربلا- وقف کرده یا نجف یا کاظمین) ۳: فإن کان الاحتمال بین أمور محصوره كما إذا لم یدر أنه وقف علی المسجد الفلانی أو المشهد الفلانی أو فقراء هذا البلد أو ذاک یقرع ویعمل بها (زیرا القرعه لکل امر مشتبه و القرعه لکل امر مشکل، البته در عروه گفته شده یقرع أو یوضع یعنی قسمت کردن مثلا مالی در جائی وجود دارد و دو نفر می گویند مال من است و هر دو شاهد آورده اند، برخی گفته اند بینه داخل مقدم است بر بینه خارج یعنی قول کسی که ساکن است را ترجیح داده و به او می دهیم و برخی بالعکس گفته اند بینه خارج مقدم است بر بینه داخل، اما اگر هیچکدام بینه ندارند برخی گفته اند یقرع اما برخی گفته اند یوضع یعنی باید بین این دو نفر به طور مساوی تقسیم و توضیح کرد، یک قاعده ای بنام قاعده عدل و انصاف هست که آن را به اینجا آورده اند به این صورت که گاهی که دعوا می شود و هیچ راهی برای ختم دعوا وجود ندارد در این صورت طبق قاعده عدل و انصاف که عقلانی نیز هست باید بین این دو نصف کنیم لذا صاحب عروه در اینجا گفته یقرع أو یوضع ولی امام رضوان الله علیه فقط فرموده یقرع زیرا قاعده عدل و انصاف مبنای درستی ندارد و اصلا یکی از راههای عقلاء همین قرعه می باشد البته تشخیص مورد توضیح و مورد قرعه با حاکم شرع می باشد و مرحوم آخوند خراسانی در کفایه و در آخر بحث استصحاب وارد بحث قرعه شده و فرموده اگر بین قرعه و استصحاب تعارض واقع شود استصحاب بر قرعه مقدم است زیرا اگر حالت سابقه داشته باشد استصحاب جاری می شود و دیگر نوبت به قرعه نمی رسد چرا که قرعه خیلی عام است ولی استصحاب و یا اصول دیگر اخص می باشند لذا

استصحاب مخصص قرعه می باشد)، ۴: وإن كان بين أمور غير محصوره فإن كان بين عناوين وأشخاص غير محصوره كما علم أنه وقف على ذريه أحد أفراد المملكه الفلانيه ولا- طريق إلى معرفته كانت منافعه بحكم مجهول المالک، فيتصدق بها بإذن الحاكم على الأحوط، والأولى أن لا يخرج التصديق عن الاحتمالات مع كونها موردا له... الى آخر كلامه» (۱).

ص: ۲۹۹

۱- تحرير الوسيله، ج ۲، ص ۷۴.

در مورد این قسم آخر (امور غير محصوره) روایتی داریم، خبر این است: (محمد بن يعقوب، عن محمد بن جعفر الرزاز، عن محمد بن عيسى، عن أبي علي ابن راشد قال: سألت أبا الحسن عليه السلام قلت: جعلت فداك اشترت أرضا إلى جنب ضيعتي بألفي درهم، فلما وفيت المال خبرت أن الأرض وقف، فقال: لا يجوز شراء الوقف ولا تدخل الغله (عائدات) في مالک وادفعها إلى من وقفت عليه، قلت: لا أعرف لها ربا قال: تصدق بغلتها) (۱).

کلینی ۳۶ استاد دارد که یکی از آنها محمد بن جعفر رزاز می باشد که در معجم رجال حدیث جلد ۱۵ صفحه ۲۷۴ توثیق شده و کلینی طبقه ۹ و استادش طبقه ۸ می باشد، محمد بن عیسی بن عبید یقطینی از طبقه ۷ و از ثقات می باشد، ابی علی بن راشد اسمش حسن است و ثقه و از طبقه ۶ می باشد، ابی الحسن مطلق نیز امام موسی کاظم علیه السلام است، خیر سنداً صحیح می باشد.

همان طور که می بینید در خبر گفته شده اگر مالکش را نشناختی می شود مجهول المالک لذا باید آن را صدقه بدهی بنابراین قسم آخر که امور غير محصوره است باید عائدات وقف را چونکه مجهول المالک است به عنوان صدقه پردازیم.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

### لو كان للعين الموقوفه منافع متجدده/شرايط موقوف/كتاب الوقف كتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: لو كان للعين الموقوفه منافع متجدده/شرايط موقوف/كتاب الوقف

امام رضوان الله عليه در تحرير الوسيله می فرماید: «مسأله ۶۱ - لو كان للعين الموقوفه منافع متجدده وثمرات متنوعه يملك الموقوف عليهم جميعا مع إطلاق الوقف، ففي الشاه الموقوفه يملكون صوفها(پشم)المتجدده ولبنها ونتاجها(بچه)وغيرها، وفي الشجر والنخل ثمرهما ومنفعه الاستغلال(سايه)بهما والسعف(شاخه های اصلی)والأغصان(شاخه های فرعی)والأوراق اليابسه(برگ خشک)،بل وغيرها مما قطعت للاصلاح(شاخه های بریده شده)، وكذا فروخهما(شاخه های کوچکی که از تنه درخت بوجود می آید)وغير ذلك وهل يجوز في الوقف التخصيص ببعض المنافع حتى يكون للموقوف عليهم بعض المنافع دون بعض؟ الأقوى ذلك» (۲).

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۲، ص ۲۷۱، ابواب عقد البیع و شرائطه، باب ۱۷، حدیث ۱، ط الاسلامیه.

۲- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۲، ص ۷۵.

دلیل این مطالب این است که وقتی واقف وقف کرد برای همیشه از ملکش خارج و در ملک موقوف علیه وارد می شود و وقتی موقوف علیه مالک عین شد مسلماً مالک نمائات و فروعات و عوائد و منافع آن نیز می باشد مثلاً وقتی مالک گوسفند شد مالک پشم و شیر و بچه گوسفند نیز می شود و یا وقتی مالک مرغ شد مالک تخم مرغ هم می شود و یا وقتی مالک درخت شد مالک شاخه ها و میوه ها و برگ های آن نیز می شود پس هرکسی مالک اصل است مالک نمائات آن نیز می باشد.

خب و اما علاوه بر قاعده مذکور یک خبری نیز در اینجا وجود دارد که در باب اجاره ذکر شده ولی می تواند دلیل برای مانحن فیه نیز باشد، خبر این است: (وباسناده عن محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن محمد بن عبد الله بن هلال، عن عقبه بن خالد قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل أتى أرض رجل فزرعها بغير اذنه حتى إذا بلغ الزرع جاء صاحب الأرض فقال: زرعت بغير إذني فزرعك لي وعلى ما أنفقت، أله ذلك؟ فقال: للزارع زرعه، ولصاحب الأرض كراء أرضه. ورواه الكليني، عن محمد بن يحيى مثله) (۱).

سند حدیث: شیخ طوسی خبر را از کتاب محمد بن یحیی ابو جعفر عطار قمی أخذ کرده که از اساتید کلینی و در طبقه ۸ می باشد، محمد بن حسین بن ابی الخطاب نیز ثقة است اما محمد بن عبدالله بن هلال و عقبه بن خالد توثیق نشده اند لذا حدیث از این جهت ضعیف است ولی مورد عمل فقهاء ما می باشد و ضعفش بواسطه عمل آنها جبران می شود.

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۲۸۳، ابواب احکام اجاره، باب ۳۳، حدیث ۲، ط الاسلامیه.

حضرت در این خبر فرموده اند زراعت مال زارع است و صاحب زمین می تواند کرایه زمین را از زارع بگیرد بنابراین هر کس مالک بذر باشد مالک زراعت و محصول نیز می باشد و حتی اگر غاصب بذری را غصب کند و در زمین خودش بکارد مالک محصول نیست بلکه صاحب بذر مالک محصول می باشد و یا اگر غاصب زمین دیگری را غصب کند و بذر بکارد با اینکه مالک زمین نیست ولی خودش مالک محصول می باشد این یک قاعده می باشد.

در اینجا چند نظر وجود دارد؛ اول نظر امام رضوان الله علیه بود که فرمودند فرقی بین نمائات متصله و منفصله و نمائات موجوده و غیر موجوده نیست لذا وقتی واقف وقف کرد تمام نمائات اعم از متصله و منفصله، موجوده و غیر موجوده متعلق به موقوف علیهم می باشد، قول دوم این است که منافع موجود فقط در صورت تصریح واقف جزء موقوف محسوب می شود و اگر واقف در وقف تصریح نکرده باشد جزء آن نمی باشد و متعلق به خودش است و اما قول سوم این است که منافع موجود جزئی از موقوف است لذا وقتی وقف شد جزء موقوف محسوب می شود و متعلق به موقوف علیهم است اما بعدا اگر منافی بوجود بیاید متعلق به واقف می باشد، حالا باید بعدا دلایل این نظریات را دقیقا بررسی کنیم.

بقیه بحث بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی... .

### لو كان للعین الموقوفه منافع متجدده/شرايط موقوف/كتاب الوقف كتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: لو كان للعین الموقوفه منافع متجدده/شرايط موقوف/كتاب الوقف

بحثمان در مسئله ۶۱ از تحریرالوسیله بود که در آن امام رضوان الله علیه فرمودند: «مسأله ۶۱ - لو كان للعین الموقوفه منافع متجدده و ثمرات متنوعه یملك الموقوف علیهم جميعا مع إطلاق الوقف، ففي الشاه الموقوفه یملكون صوفها (پشم) المتجدده ولبنها ونتاجها (بچه) و غیرها، وفي الشجر والنخل ثمرهما ومنفعه الاستغلال (سایه) بهما والسعف (شاخه های اصلی) والأغصان (شاخه های فرعی) والأوراق اليابسه (برگ خشک)، بل و غیرها مما قطعت للإصلاح (شاخه های بریده شده)، وكذا فروخهما (شاخه های کوچکی که از تنه درخت بوجود می آید) و غیر ذلك وهل يجوز فی الوقف التخصیص ببعض المنافع حتی یكون للموقوف علیهم بعض المنافع دون بعض؟ الأقوی ذلك» (۱).

ص: ۳۰۲

۱- تحریرالوسیله، امام خمینی، ج ۲، ص ۷۵.

در آخر مسئله ذکر شده که اگر عین موقوفه دارای منافع متعدد باشد آیا واقف می تواند بعضی از آنها را دون بعض آخر وقف کند یا نه؟ مثلا بگوید گوسفند و پشم و بچه اش برای موقوف علیهم اما شیر او برای خودم باشد، امام رضوان الله علیه می فرماید اقوی جواز چنین وقفی می باشد زیرا "المومنون عند شروطهم" اقتضا می کند هر شرطی که مخالف کتاب و سنت و مخالف مقتضای عقد نباشد نافذ باشد.

امام رضوان الله در مسئله ۶۵ مطالبی دارند که می خوانیم تا بینیم تفاوت این دو مسئله در چیست، ایشان می فرمایند: «مسأله ۶۵ - الثمر الموجود حال الوقف على النخل والشجر لا- يكون للموقوف عليهم، بل هو باق على ملك الواقف، وكذلك الحمل الموجود حال وقف الحامل، نعم في الصوف على الشاه واللبن في ضرعها إشكال فلا يترك الاحتياط» (۱).

در این مسئله بحثهای فراوانی صورت گرفته و بین فقهاء اختلاف نظر وجود دارد حالا برخی از اقوال را نقل می کنیم تا مسئله روشن شود.

آیت الله خوئی در منهاج الصالحین اینطور فرموده: «التمر الموجود على النخل أو الشجر حين إجراء صيغته الوقف باق على ملك مالکها و لا يكون للموقوف عليه، و كذا الحمل الموجود حين وقف الدابه و اللبن و الصوف الموجودان حين وقف الشاه، و كذا ما يتجدد من الثمر أو الحمل أو اللبن أو الصوف و نحوها بعد إنشاء الوقف و قبل القبض (زیرا در وقف تا قبض صورت نگرفته نقل و انتقال حاصل نمی وشد) فیما يعتبر القبض فی صحته» (۲).

ص: ۳۰۳

---

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۲، ص ۷۶.

۲- منهاج الصالحین، سید ابوالقاسم خوئی، ج ۲، ص ۲۴۶، مسئله ۱۱۸۲.



محقق در شرایع می فرماید: «و إذا وقف شاه كان صوفها و لبنها الموجود داخلًا في الوقف ما لم يستثنه نظرا إلى العرف كما لو باعها» (۱).

صاحب جواهر می فرماید: «وإذا وقف شاه كان صوفها الذي على ظهرها ولبنها الموجود في ضرعها داخلًا في ما اقتضاه الوقف من تسبيل الثمره ما لم يستثنه نظر إلى العرف كما لو باعها بلا خلاف أجده بين من تعرض له من الفاضل ، والشهيدین والكرکی وغيرهم ، بخلاف الحمل ، بل وبخلاف ثمره النخل والشجر ونحوهما ، فإنه لا عرف يقتضی ذلك إلا أن الانصاف عدم خلوه من الأشكال بحسب ما نجده الآن (یعنی در نظر اهل عرف)، بل قد يشك في أصل الحكم حتى مع التصريح بناء على عدم اقتضاء عقد الوقف تملكك نفس الثمره وإنما اقتضاؤه ذلك بإدخال العين الموقوفه في ملك الموقوف عليه ، فتكون الثمره نماء ملكه المحبوس عليه بالمنع من التصرف فيه بیع ونحوه بخلاف الثمره... إلى آخر كلامه» (۲).

بنابراین امام رضوان الله عليه در مورد ثمرات موجوده حین الوقف احتیاط کردند و شرایع فرمود متعلق به موقوف عليه می باشد و صاحب جواهر نیز فرمودند در ملک واقف باقی می ماند.

نتیجه: این بحث مبتنی است بر اینکه آیا ثمرات موجوده حال الوقف در نظر اهل عرف جزء مال وقف شده محسوب می شود یا نه؟.

قبلا مسئله ای را از آقای خوئی ذکر کردیم که فرمودند اگر وقف کند و بعد به جائی برسد که موضوع وقف منتفی شود مثلا موقوف علیهم از بین بروند به این صورت که برای ذریه فلان وقف کرده اما آن ذریه منقرض شده در این صورت مال وقف شده به ملک واقف بر می گردد ایشان چندین مورد را در منهاج الصالحین ذکر می کند که به ملک واقف بر می گردد منتهی ما عرض کردیم این مسئله مشکل است زیرا وقف ابدیت دارد و چیزی که برای همیشه از ملک شخص خارج شده برگشتنش نیاز به دلیل خاص دارد و چون برنگشته جزء اموال مجهول المالك محسوب می شود که اختیارش با ولی فقیه و حاکم شرع می باشد.

ص: ۳۰۴

۱- شرایع، محقق حلی، ج ۲، ص ۱۶۶، ط اسماعیلیان.

۲- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۲۸، ص ۱۴.

## وقف بر موالی اعلی و اسفل / شرایط موقوف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: وقف بر موالی اعلی و اسفل / شرایط موقوف / کتاب الوقف

مسئله ای که امروز مطرح می کنیم در تحریر الوسیله ذکر نشده چون یک مسئله خاصی است که شاید مورد ابتلاء نیز نباشد اما در عین حال مسئله شیرینی است و با علم اصول ارتباط دارد، محقق در شرایط فرموده: «الخامسه إذا كان له موال من أعلی و هم المعتقون له و موال من أسفل و هم الذین أعتقهم، ثم وقف علی موالیه، فإن علم أنه أراد أحدهما انصرف الوقف إليه و إن لم یعلم انصرف إليهما» (۱).

موالی: جمع مولی است، در کتاب ارث بحث انواع ولاء را خوانده ایم و این بحث مربوط به ولاء عتق می باشد، مولی در کلام عرب دارای معنای بسیار وسیعی است و یکی از آنها همین ولاء عتق است یعنی اگر شخصی عبدی را آزاد کرد و او رفت و برای خودش کسب و کاری تشکیل داد و ثروتمند شد و بعد از دنیا رفت در حالی که وارث نسبی ندارد و فقط مولایش که وارث سببی او است وجود دارد در این صورت مولا از این شخص آزاد شده ارث می برد که این همان ولاء عتق می باشد و اگر خود مولا مرده باشد ولاء عتق به فرزندش منتقل می شود و فرزندش از این شخص آزاد شده ارث می برد این موالی از اعلی می باشد و اما موالی از اسفل این است که اگر خود همین شخصی که آزاد شده بعد از ثروتمند شدن برود و بنده و یا بندگانی دیگر را آزاد کند اینها می شوند موالی اسفل.

ص: ۳۰۵

۱- شرائع الاسلام، المحقق الحلی، ج ۲، ص ۴۵۲، ط استقلال.

این عبارت شرایط بود که به عرضتان رسید ولی چند قول در اینجا بوجود آمده؛ اول اینکه اگر ما به خود شخص مراجعه کنیم و از او پرسیم و او بگوید مرادش موالی اعلی می باشد یا موالی اسفل مطلب روشن می شود اما اگر روشن نشد محقق می فرماید باید به هر دوی آنها بدهیم، این بحث مبتنی است بر اینکه در اینجا لفظ مشترک است و آیا استعمال لفظ مشترک در هر دو معنی جایز است یا نه؟ مثل کلمه "عین" که هفتاد معنی برای آن ذکر شده، آخوند خراسانی در کفایه فرموده استعمال لفظ فی اکثر معنی واحد جایز نیست زیرا استعمال یعنی لفظ را در معنی افناء کنیم و استعمال یعنی به اندازه ای ارتباط بین لفظ و معنی زیاد است که وقتی لفظ را می گوئیم انگار خود معنی را داریم مطرح می کنیم به اندازه ای ارتباط بین لفظ و معنی زیاد است که حتی حسن و قبح معنی در لفظ نیز اثر گذاشته است پس لفظ فانی در معنی می باشد و از دریچه این لفظ آن معنی را می بینیم و به طوری است که لفظ فانی در آن معنی شده و آن معنی را مستقل می بینیم و چون مستقل می بینیم نمی توانیم در یک استعمال هر دو معنی را اراده کنیم زیرا دو چیز مستقل متخالف با هم را از یک نظر و در یک آن دیدن محال است لذا آخوند در کفایه فرموده استعمال لفظ در بیشتر از معنای واحد جایز نیست مگر اینکه شخصی طوری باشد که یکی را

دوتا ببیند، خب در مانحن فیه نیز دومعنی داریم که با هم متغایر هستند اول موالی اعلی و دوم موالی اسفل لذا اگر هر دوی اینها ارداه شوند می شود استعمال لفظ فی اکثر من معنی واحد که روی مبنای آخوند جایز نیست، این یک قول بود که به عرضتان رسید و مختارین این قول گفته اند چنین وقفی باطل است.

ص: ۳۰۶

قول دیگر قول امام رضوان الله عليه در تهذيب الاصول است ایشان بر خلاف آخوند می فرماید استعمال لفظ در معنی افناء آن در معنی نیست بلکه لفظ آلت و وسیله ای برای انتقال به معنی می باشد یعنی ما لفظ را می شنویم و بعد ذهنمان بوسیله آن به معنی منتقل می شود که به نظر ما نیز همین قول امام رضوان الله عليه صحیح می باشد، ایشان در ادامه یک بحثی را مطرح کرده و فرموده ابوالمجد شیخ محمد رضا اصفهانی در وقایه الأذهان فرموده اصلا در حقیقت و مجاز استعمال لفظ فی غیر ما وضع له نیست بلکه استعمال در ما وضع له است منتهی یک معنای ادعائی وجود دارد و اصلا ملاحظت مجازات به همین است که مثلا- یک آدم خوش چهره که آمد می گوئیم یوسف آمد یا یک مرد شجاعی که می بینیم می گوئیم شیر آمد که این موارد استعمال لفظ در ما وضع له است و ما ادعا می کنیم که مثلا شجاع و خوش چهره می باشد البته این حرف را سکاکی در استعاره گفته یعنی در جائی که علاقه تشبیه باشد ولی ما می گوئیم کلاً چه در مجاز مرسل و چه در استعاره لفظ در معنای خودش استعمال شده منتهی ما معنای ادعائی را اراده می کنیم، آقای بروجردی نیز همین را می فرمودند و صاحب جواهر نیز بحث را برده به همین که عرض کردیم و گفته ما قائلیم استعمال لفظ در بیشتر از یک معنی جایز است لذا لفظ را هم بر مولای اعلی و هم بر مولای اسفل حمل می کنیم اما کسانی که استعمال لفظ در بیش از یک معنی را جایز نمی دانند یا می گویند باطل است یا اینکه می گویند باید قرعه بیاندازیم.

بحث دیگر اینکه برخی گفته اند استعمال لفظ در بیشتر از یک معنی جایز نیست ولی آیا بین مفرد و تثنيه و جمع فرقی وجود دارد یا نه؟ مثلاً گفته می شود "جائنی الزیدون" که خب معانی مختلف است زیرا این زید غیر از زید دیگر می باشد "مالم یتشخص لم یوجد" هر کدام از این زید ها شخصیت خاصی دارند و گفته شده که اگر در جمع وحدت معنی را معتبر بدانیم باید یک فکری برای این موارد بکنیم بنابراین ناچاراً این را تعبیر به مسمای زید کرده اند یعنی لفظ برای زید و زید و زید مستقلاً استعمال نشده بلکه برای مسمیون بزید استعمال شده یعنی معنی واحد است و اینها مصادیق آن معنی هستند که در تثنيه و جمع ذکر شده اند.

عبارت صاحب جواهر این است: «المسأله الخامسه: إذا كان له موال من أعلى وهم المعتقون له أو من انتهى إليه ولاء العتق وموال من أسفل وهم الذين أعتقهم ومن انتقل إليه ولاؤه، ثم وقف على موالیه، فان علم أنه أراد أحدهما بقرینه حال أو مقال انصرف الوقف إليه بلا خلاف ولا اشكال، كما إذا لم يكن إلا أحدهما، بناء على أنه قرینه على عدم إرادة غير الموجود، ولو مع الضم إلى الموجود، وإن لم يعلم ففي المسالك، «رجع إليه في تفسيره، لأنه أعلم لما أراد، فإن تعذر الرجوع إليه أو قال: إنه لم يقصد شيئاً بخصوصه، وإنما وقف على مدلول هذا اللفظ، ففي بطلان الوقف أو صرفه إليهما، أو أحدهما أقوال... إلى عبارته: وعلى كل حال فالأمر في ذلك سهل، إذ يكفي في ذلك تصور المسأله الصورة الأولى: وحكمها عند المصنف وجماعه أنه إذا كان كذلك انصرف الوقف إليهما وفاقاً للمشهور، كما عن الدروس، وهو مبني على جواز استعمال المشترك في أكثر من معنی مطلقاً أو إذا كان للفظ الجمع، وأنه يحمل على إرادته جميع المعاني مع التجرد عن القرائن مطلقاً، وإذا كان بلفظ الجمع الذي لا يعتبر فيه - وفي التثنيه - اتفاق المعنى، كما صرح به بعض النحويين، لأنه بمثابة العطف بالواو، خلافاً لجماعه فأبطلوه، بناء على عدم جواز استعمال المشترك في أكثر من معنی وان كان بلفظ الجمع أو على عدم حمله على الجميع مع التجرد.

قال في المسالك: « وإن قلنا بعدم حمله على معانيه حقيقه بطل ، لعدم تعين مصرفه ، سواء جوزنا جمع المشترك بجميع معانيه أم لا ، أما على الأول فظاهر ، وأما على الثاني فلأنه حينئذ بمنزله المفرد المشترك ، وحكمه كذلك ، وتبعه عليه غيره .

قلت : قد حققنا في الأصول جواز استعمال المشترك في أكثر من معنى واحد لكن على وجه المجاز ، وأن المعتبر في الجميع اتفاق المعنى مع اتفاق اللفظ ، وأنه لا- يحمل اللفظ المشترك على الجميع مع التجرد عن القرائن ، بل على معنى واحد منها بخصوصه ، إلا أنه مع ذلك كله قد يقال : بالصحة في المقام ، ويستخرج الموقوف عليه بالقرعه ، بعد فرض اجتماع باقى شرائط الصحة فيه ، إذ إجمال الموقوف عليه في الظاهر لا يقتضى بطلان الوقف ، بل هو كالمشبه في الأثناء» (١) .

خب و اما علامه در قواعد اينطور فرموده:«ولو وقف على موالیه صرف إلى الموجودين من الأعلى أو الأدون، فإن اجتماعاً إلى من يعين منهما، فإن أطلق فالأقرب البطلان. وقيل بالتشريك» (٢) .

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالى ... .

### لو كان للعین الموقوفه منافع متجدده/شرايط موقوف/كتاب الوقف

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: لو كان للعین الموقوفه منافع متجدده/شرايط موقوف/كتاب الوقف

دیروز به مناسبتی یک بحثی از تهذیب الاصول امام رضوان الله علیه نقل کریم که یک بحث ادبی، قرانی و حدیثی می باشد، سابقاً در اصول می خواندیم که اگر کلمه در ما وضع له استعمال شود حقیقت است و اگر در غیر ما وضع له استعمال شود مجاز می باشد البته برای مجاز حدود ۲۰ الی ۲۵ علاقه ذکر شده که با وجود یکی از این علاقه ها می توان لفظ را در غیر ما وضع له استعمال کرد مثل " رأیت أسداً یرمی " که بخاطر شجاعت به أسد تشبیه شده البته سکاکی می گوید اگر استعاره نباشد و علاقه تشبیه باشد لفظ در ما وضع له استعمال شده در " رأیت أسداً یرمی " اسد در معنای حقیقی خودش استعمال شده منتهی ما ادعائاً می خواهیم بگوئیم زید نیز چون شجاع است مثل اسد می باشد، کم کم با پیشرفت فکر ها اینطور گفتند که می توانیم بگوئیم در تمام مجازات لفظ در ما وضع له استعمال می شود منتهی ادعائاً که البته این ادعا نیز در نظر عرف پذیرفته است مثلاً- یک نفر زیبا که وارد می شود می گوئیم جائنی یوسف که در اینجا یوسف در معنای خودش استعمال شده منتهی چون زیبا است ما ادعائاً او را تشبیه به یوسف می کنیم و هر آنچه ما از اساتید خودمان دیده ایم همگی همین مبنی را اختیار کرده اند.

ص: ۳۰۹

۱- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۲۸، ص ۱۰۳.

۲- قواعد، علامه حلی، جلد ۲، ص ۴۰۰.

امام رضوان الله علیه فرمودند شیخ محمد رضا اصفهانی صاحب کتاب "وقایه الأذهان" فرموده در مجاز نیز لفظ در ما وضع له

استعمال می شود منتهی با یک ظرافت و یک ادعا و بعد ایشان چند شعر ذکر کرده که امام رضوان الله علیه آنها را نقل کرده:

(۱) قَامَتْ تَظَلَّلْنِي وَمِنْ عَجَبِ شَمْسٍ تَظَلَّلْنِي مِنَ الشَّمْسِ

خلاصه شیخ محمد رضا اصفهانی در وقایه الأذهان با تمسک به اشعار و غیره اثبات می کند که در مجاز نیز لفظ در ما وضع له استعمال می شود چه مفرد باشد و چه تنییه و چه جمع منتهی ادعائاً و بخاطر وجود ظرافت و لطافت خاصی اینطور استعمال شده.

امام رضوان الله علیه در ادامه می فرمایند در زمان هشام بن عبد الملک وقتی امام سجاد علیه السلام برای زیارت خانه کعبه آمد همه مردم صف بستند و راه را باز کردند تا حضرت آمد و به حجر الأسود رسید و آن را بوسید در حالی که جمعیت حتی به خود هشام راه ندادند! اطرافیان هشام پرسیدند این چه کسی بود که اینطور آمد و رفت جواب دادند نمی دانیم کیست، در اینجا فرزددق یک قصیده طولانی خوانده که در منتهی الآمال نیز نقل شده، در اول آن قصیده اینطور گفته شده:

هذا الذى تع---رف البطحاء وطأته / والب---یت يع---رفه والح---ل والح-----رم

م---ا ق---ال لاق-----ط إلا فى شهده / ل-----ولا الت-----شهدك-----انت لاؤه ن-----عم

یغ-ضى حياء ويغضى من مهابته / فم---ا يك---لم إلح-----ین ی---ب-----تس-----م

امام رضوان الله علیه می فرماید در "والبيت يعرفه" که در شعر فرزددق آمده در واقع بیت با اینکه از جمادات است ولی در معنای حقیقی خودش استعمال شده.

اینجا یک بحثی بوجود آمده، آیت الله طباطبائی در چند جای تفسیر المیزان فرموده همه موجودات علم دارند و همه موجودات خداوند را حمد و تسبیح می کنند و ما در عالم موجودی که علم و شعور نداشته باشد نداریم، به عنوان نمونه چند آیه ذکر می کنیم:

اول: (يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (۱)

دوم: (وَتَكَلَّمْنَا أَيَّدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) (۲)

سوم: (حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (۳)

آیت الله طباطبائی در چند جای المیزان این بحث را ادامه داده و فرموده هر موجودی ولو جمادات سه چیز دارند؛ اول علم، دوم همه خداوند را تسبیح می کنند یعنی تنزیه خداوند متعال از نواقصی که دیگر موجودات دارند و سوم همه خداوند را حمد می کنند و حمد یعنی به جهت کمال خودشان نگاه می کنند و می بینند که این کمال از ناحیه خداوند آمده لذا او را حمد می کنند.

یک آیه ای که آیت الله طباطبائی خیلی در مورد آن بحث کرده این آیه است: (وَإِنْ مِّنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِغْ بِحَمْدِهِ وَلَكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ) (۴)، ایشان می فرماید تسبیح در این آیه مجاز نیست بلکه در معنای حقیقی خودش بکار رفته منتهی برای تسبیح فقط نیاز به زبان نیست بلکه همه موجودات به شکلهای مختلف خداوند متعال را تسبیح می کنند.

در آیات مختلفی از قران کریم نیز داریم که زمین و ماه مبارک رمضان و اعضاء و جوارح انسان و حتی زمان ها مثل طلوع و غروب خورشید در روز قیامت شهادت می دهند و اینها مجاز نیست بلکه خداوند اینها را طوری آفریده که درک و شعور دارند و خداوند را تسبیح و تحمید و تقدیس می کنند و ما با این دید باید به عالم و موجودات نگاه کنیم و این یک حقیقت است و بعد ایشان روایات زیادی از شیعه و سنی در اینکه موجودات حرف می زنند و تسبیح و تحمید خدا را می کنند نقل می کند مثل جریان سخن گفتن ستونی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد به آن تکیه می داد و یا سخن گفتن ریگها در دست ابو جهل که این را مولوی به صورت شعر درآورده:

ص: ۳۱۱

۱- نور/سوره ۲۴، آیه ۲۴.

۲- یس/سوره ۳۶، آیه ۶۵.

۳- فصلت/سوره ۴۱، آیه ۲۰.

۴- اسراء/سوره ۱۷، آیه ۴۴.



سنگها اندر کف بوجهل بود

گفت ای احمد بگو این چیست زود

گر رسولی چیست در مشتم نهان

چون خبر داری ز راز آسمان

گفت چون خواهی بگویم آن چه هاست

یا بگویند آن که ما حقیم و راست

گفت بوجهل این دوم نادرترست

گفت آری حق از آن قادرترست

از میان مشتم او هر پاره سنگ

در شهادت گفتن آمد بی درنگ

لا اله گفت و الا الله گفت

گوهر احمد رسول الله سفت

چون شنید از سنگها بوجهل این

زد ز خشم آن سنگها را بر زمین

بنابراین آیت الله طباطبائی یک فتح بابتی کرده و می فرماید طبق آیات قران کریم و روایاتمان تمام موجودات ولو جمادات فهم و شعور و درک دارند و تسبیح و تحمید خدا را می کنند.

بقیه بحث بماند برای بعد از تعطیلات إن شاء الله تعالی... .

**لو شرط إخراج من یرید/شرایط موقوف/کتاب الوقف کتاب الوقف**

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: لو شرط إخراج من یرید/شرایط موقوف/کتاب الوقف

قال النبي صلى الله عليه وآله: "إذا أراد الله بعبدٍ خيراً ففقهه في الدين"، تفقه در دین و اشتغال ما به علوم دینی توفیق بسیار بزرگی است که خداوند را بخاطر آن شکر می کنیم.

قبل از تعطیلات درباره وقف مباحث زیادی داشتیم، یکی از بحثها مربوط به عقد وقف بود که اولاً برخی آن را از عقود لازم می دانند، دوم اینکه در عقد تنجیز معتبر است و باید منجزاً وقف کند و اگر معلق بر چیزی کند باطل خواهد بود، سوم اینکه قبض معتبر است و تا قبض حاصل نشده عقد اثر و تحقق پیدا نکرده، چهارم اینکه نباید منافعی برای خودش در بین باشد یعنی از ملک خودش خارج کند و شرط هم نکند که از عایدات وقف برای خودش منفعتی داشته باشد، اینها شرایطی بود که قبلاً در مورد عقد وقف (که برخی آن را ایقاع نیز می دانند) بحث کردیم.

ص: ۳۱۲

خب و اما یکی از فروعی که مهم است و باید درباره آن بحث شود این است که در شرایط گفته شده: «و لو شرط إخراج من یرید (شرط ضمن عقد کند که حق داشته باشد بعداً بعضی را از وقف اخراج کند) بطل الوقف و لو شرط إدخال من یولد مع الموقوف علیهم جاز سواء وقف علی أولاده أو علی غیرهم». (۱)

علامه در قواعد در این رابطه اینطور فرموده: «ولو شرط إخراج من یرید بطل. ولو شرط إدخال من یولد أو من یرید مع الموقوف علیهم جاز، سواء كان الوقف علی أولاده أو غیرهم». (۲)

بنابراین شرایط و قواعد بین اخراج و ادخال فرق گذاشته اند و اخراج از وقف را جایز نمی دانند ولی ادخال و الحاق را جایز می دانند.

امام رضوان الله علیه در تحریر الوسیله اینطور فرموده: «مسأله ۵۹ - لا- إشکال فی أنه بعد تمامیه الوقف لیس للواقف التغبیر فی الموقوف علی باخراج بعض من كان داخلاً أو إدخال من كان خارجاً إذا لم یشرط ذلك فی ضمن عقد الوقف، وهل یصح ذلك إذا شرطه، لا یبعد عدم الجواز مطلقاً لا إدخالاً ولا إخراجاً، فلو شرط ذلك بطل شرطه بل الوقف علی إشکال، ومثل ذلك لو شرط نقل الوقف من الموقوف علیهم إلى من سیوجد، نعم لو وقف علی جماعه إلى أن یوجد من سیوجد وبعد ذلك كان الوقف علی من سیوجد صح بلا إشکال». (۳)

آیت الله خوئی در منهاج الصالحین اینطور فرموده: «مسأله ۱۱۷۸ - إذا تم الوقف لا یجوز للواقف و لا لغيره التبديل و التغبیر فی الموقوف علیه بنقله منهم إلى غیرهم و إخراج بعضهم منه و إدخال أجنبی عنهم معهم إذا لم یشرط ذلك اما إذا اشترط إدخال من شاء معهم فالظاهر صحته و حیثئذ إذا أدخل غیرهم معهم نفذ و إذا لم یدخل أحداً إلى ان مات بقی الوقف علی حاله الأولى و إذا اشترط إخراج بعضهم فالظاهر صحته أيضاً». (۴)

ص: ۳۱۳

٢- قواعد الأحكام، ج ٢، ص ٣٨٩.

٣- تحرير الوسيلة، امام خميني، ج ٢، ص ٧٤، مسئله ٥٩.

٤- منهاج الصالحين، السيد ابوالقاسم الخوئي، ج ٢، ص ٢٤٦، مسئله ١١٧٨.

بنابراین امام رضوان الله علیه فرمودند اگر عقد محقق شد ولو اینکه شرط هم کرده باشد بعداً مطلقاً نمی تواند اخراج و ادخال کند اما آیت الله خوئی می فرماید اگر ادخال یا اخراج را در ضمن عقد وقف شرط کرده باشد جایز می باشد.

این مسئله یکی از مسائل مهم است که در بسیاری از مباحث فقهی ریشه دارد که در جواهر و مفتاح الکرامه و ریاض و مسالک و جامع المقاصد مباحث ریشه ای فقه مطرح شده و این بسیار خوب است که ما بفهمیم فقهاء ما چطور از منابع اجتهاد کرده اند و چگونه اختلاف فتوی بوجود آمده است لذا ما در این مسئله نیز باید به سراغ ریشه ها و مبانی فقهی برویم و ببینیم چطور شده که در این مسئله بین فقهاء ما اختلاف نظر بوجود آمده است.

اولین بحث مربوط به شروط است که با قاعده فقهی "المومنون عند شروطهم" ارتباط پیدا می کند که عرض خواهیم کرد و همچنین ارتباط پیدا می کند به این قاعده که آیا شرط فاسد مفسد عقد می باشد یا نه؟.

خب و اما خود شرط یعنی "التزام فی ضمن التزام" یک التزام به تنهایی شرط نیست و عرفاً نیز همین طور است یعنی شرط در واقع دو التزام در ضمن هم می باشد مثلاً بیعی واقع شده و شرط خیار نیز شده که این شرط خیار یک التزامی در ضمن بیع می باشد و همچنین است شروط در عقود دیگر.

برای صحت خود شرط نیز شرایطی ذکر شده تا اینکه صحیح باشد، اولاً مخالف کتاب الله و مخالف سنت نباشد، ثانیاً محلل حرام و محرم حلال نباشد.

آدرس "المومنون عند شروطهم" در روایات:

اول: جلد ۱۵ از وسائل الشیعه ۲۰ جلدی صفحه ۳۰ کتاب النکاح باب ۲۰ از ابواب مهوور.

دوم: جلد ۱۲ از وسائل الشیعه ۲۰ جلدی صفحه ۳۵۲ کتاب البیع باب ۶ از ابواب خیار.

در این دو باب روایاتی در مورد "المومنون عند شروطهم" ذکر شده و بحث ما نیز از یک جهت با این اخبار مربوط است تا ببینیم چه نوع از شروط نفوذ پذیر و صحیح هستند و چه نوعی از آنها باطل می باشند.

بحث دیگری که در مورد شروط مطرح است این است که بعضی از شروط شرط صفت هستند مثلاً گاو را فروخته به شرطی که حامل باشد که اگر از این شرط تخلف شود شخص حق اعمال خیار دارد و اما بعضی شروط شرط فعل هستند مثلاً کتاب را فروخته به شرطی که برایش خیاطت کند و گاهی نیز شروط شرط نتیجه هستند مثلاً من این کتاب را به شما می فروشم به شرطی که پنجاه تومان از مال خودتان به عنوان صدقه باشد که در باب وصیت نیز این شروط مطرح است مثلاً می گوید من وصیت می کنم که بعد از مرگم وصی این فرش را بفروشد که این شرط فعل است و یا مثلاً می گوید وصیت می کنم که بعد از مرگم این فرش برای مسجد باشد که این می شود شرط نتیجه خلاصه این نیز یکی از مباحثی است که در شروط مطرح می باشد.

خب و اما برخی در مانحن فیه (اخراج یا ادخال بعد از وقف) به اجماع تمسک کرده اند منتهی این اجماع مدرکی است و حجت نمی باشد که این نیز یک بحثی است که این چه نوع از اجماع است و آیا حجت می باشد یا نه؟.

ص: ۳۱۵

بنابراین بحثی که امروز مطرح کردیم با چند موضوع ارتباط پیدا کرد که بعداً در مورد تمام این موضوعات بحث خواهیم کرد  
إن شاء الله تعالى... .

## لو شرط إخراج من یرید/شرایط موقوف/کتاب الوقف کتاب الوقف

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: لو شرط إخراج من یرید/شرایط موقوف/کتاب الوقف

همان طور که عرض شد در عقد وقف چهار بحث مهم وجود دارد؛ اول درباره عقد وقف که با چه شرایطی عقد محقق می شود، دوم درباره واقف که چه شخصی باید باشد، سوم درباره موقوف علیهم که چه کسانی باید باشند و بحث چهارم درباره موقوف یعنی آن مالی که وقف می شود و شرایط آن می باشد.

بحثهایی به این چهار موضوع مربوط است من جمله اینکه در وقف تأیید و دوام لازم و شرط است و اگر دوام نداشته باشد می شود سکنی و عمری و رقبی. موضوع دیگر اینکه وقف عقد لازم است و نمی شود آن را بعداً فسخ کرد. سوم اینکه وقف باید منجز باشد نه معلق. چهارم اینکه باید قبض صورت بگیرد و تا قبض صورت نگرفته وقف محقق نشده.

خب واما بعد از مباحثی که ذکر کردیم وارد فروع می شویم، یکی از فروعی که در مسئله ۲۵ از کتاب الوقف عروه نیز ذکر شده این است که اگر کسی مالی را برای اشخاصی مثلاً اولاد خودش وقف کرد بعد از وقف آیا می تواند تعداد آنها را کم یا زیاد کند؟ دیروز کلام امام رضوان الله علیه در این رابطه را نیز خواندیم که ایشان فرمودند دو قسمت می شود؛ یکی اینکه بدون شرط این کار را کند و دیگر اینکه در عقد وقف شرط کند که من بعداً حق اخراج و ادخال افراد را داشته باشم از این جهات بحث مفصلی از نظر اقوال و مدارک بین فقهاء ما بوجود آمده، حالا ما این بحث را اول اینطور مطرح می کنیم که وقف کرده ولی شرط نکرده که چه کسانی بعداً اضافه و یا حذف خواهند شد بلکه مطلق گذاشته و بعداً درباره اینکه شرط کرده باشد بحث خواهیم کرد.

ص: ۳۱۶

صاحب عروه در کتاب الوقف عروه اینطور می فرماید: «مسأله ۲۵: لا- یجوز تغییر الوقف بالإخراج أو الإدخال أو التشریک أو غیر ذلک بدون الشرط فی ضمن العقد (قاعده نیز همین است زیرا عقد لازمی منعقد شده و مال نیز با وقف از ملک مالکش بیرون رفته و دیگر نمی تواند و اختیاری در مورد مالش ندارد تا عده ای را کم یا زیاد کند و این برخلاف قواعد است) لکن عن الشیخ فی النهایه: "أنه إذا وقف علی أولاده الأصغر جاز أن یشرط معهم من یتجدد له من الأولاد، و إن لم یشرط ذلک فی العقد" (این مطلب بسیار بعید است) و عن القاضی موافقه بشرط عدم تصریحه بإعادة الاختصاص بالسابقین، و تبعه علی هذا التفصیل صاحب المسالك...الی آخر کلامه» .

خب واما شیخ برای این مطلبی که فرموده به تعدادی از اخبار استدلال کرده البته این قبیل اخبار از اخباری هستند که مورد

اعراض فقهاء می باشند و فقهاء دیگر به آنها عمل نکرده اند ولی یک فقیهی مثل شیخ طبرق این اخبار فتوی داده حالا ما باید ببینیم دقیقا تکلیف ما در مورد این اخبار چیست.

روایات مذکور که شیخ به آنها استدلال کرده این روایات در جلد ۱۳ و سائل الشیعه ۲۰ جلدی در باب ۵ از ابواب وقوف ذکر شده.

خبر اول: (محمد بن الحسن یاسناده عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن علی ابن یقظین، عن أخیه الحسین " بن خ ل " عن أبیه علی بن یقظین قال: سألت أبا الحسن علیه السلام عن الرجل يتصدق علی بعض ولده بطرف من ماله ثم یبدو له بعد ذلك أن یدخل معه غیره من ولده، قال: لا بأس بذلك، وعن الرجل يتصدق ببعض ماله علی بعض ولده ویبینه لهم، أله أن یدخل معهم من ولده غیرهم بعد أن أبانهم بصدقه؟ قال: لیس له ذلك إلا أن یشرط أنه من ولد له فهو مثل من تصدق علیه فذلك له) (۱).

ص: ۳۱۷

---

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۳۰۱، ابواب وقوف، باب ۵، حدیث ۱، ط الإسلامیه.

خبر دوم: (وعنه، عن محمد بن سهل، عن أبيه قال: سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن الرجل يتصدق على بعض ولده بطرف من ماله، ثم يبدو له بعد ذلك أن يدخل معه غيره من ولده، قال: لا بأس به) (۱).

خبر سوم: (محمد بن يعقوب، عن محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن ابن أبي عمير عن عبد الرحمان بن الحجاج، عن أبي عبد الله عليه السلام في الرجل يجعل لولده شيئاً وهم صغار ثم يبدو له أن يجعل معهم غيره من ولده، قال: لا بأس) (۲).

خبر چهارم: (عبد الله بن جعفر في (قرب الإسناد) عن عبد الله بن الحسن، عن علي بن جعفر، عن أخيه موسى عليه السلام قال: سألت عن رجل تصدق على ولده بصدقه ثم بدا له أن يدخل غيره فيه مع ولده، أيصلح ذلك؟ قال: نعم يصنع الوالد بمال ولده ما أحب، والهبة من الولد بمنزله الصدقه من غيره) (۳).

خب این اخبار بر خلاف قاعده کلیه و حتی بر خلاف اجماع هستند زیرا مسلم است وقتی وقف محقق شد دیگر نمی توان آن را تغییر داد، حالا- این اخبار را چگونه باید جواب بدهیم؟ این اخبار مورد عمل فقهاء ما نیستند و حتی خود شیخ در کتاب مبسوط به این اخبار عمل نکرده لذا فقهاء ما ناچار شده اند این اخبار را بررسی کنند مثلاً- صاحب ریاض (جلد ۹ طبع جدید) فرموده بعضی از این اخبار سنداً ضعیف هستند مثل خبر دوم باب که محمد بن سهل در سند آن است که توثیق نشده و یا در خبر پنجم باب عبدالله بن حسن در قرب الاسناد توثیق نشده، خب این دو خبر تضعیف شده اند اما بقیه اخبار سنداً صحیح هستند در مورد آنها چه باید بگوئیم؟ در اخبار کلمه "صدقه" ذکر شده ما گفتیم مراد از صدقه همان وقف است اما گفتند نه مراد صدقه است و اخبار زیادی نیز داریم که اگر کسی صدقه داد دیگر نمی تواند درباره آن اظهار نظری کند و این اخبار معارض با آنها هستند و خلاصه چون این اخبار مورد عمل فقهاء نیست نمی توانیم به آنها تمسک کنیم و اعراض فقهاء ما باعث می شود این اخبار از حجیت بیافتند.

ص: ۳۱۸

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۳۰۱، ابواب وقوف، باب ۵، حدیث ۲، ط الإسلامیه.

۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۳۰۱، ابواب وقوف، باب ۵، حدیث ۳، ط الإسلامیه.

۳- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۳۰۲، ابواب وقوف، باب ۵، حدیث ۵، ط الإسلامیه.



با توجه به مباحثی که گذشت امام رضوان الله علیه در این رابطه می فرماید: «مسأله ۵۹ - لا إشكال فی أنه بعد تمامیه الوقف لیس للواقف التغبیر فی الموقوف علی باخراج بعض من كان داخلا- أو إدخال من كان خارجا إذا لم یشرط ذلك فی ضمن عقد الوقف...الی آخر کلامه». (۱)

اما اگر ادخال یا اخراج بعد از محقق شدن وقف حین انعقاد عقد شرط شود امام رضوان الله علیه در این رابطه می فرماید: «وهل یصح ذلك إذا شرطه، لا یبعد عدم الجواز مطلقا لا إدخالا ولا إخراجا، فلو شرط ذلك بطل شرطه بل الوقف علی إشکال، ومثل ذلك لو شرط نقل الوقف من الموقوف علیهم إلی من سیوجد، نعم لو وقف علی جماعه إلی أن یوجد من سیوجد وبعد ذلك كان الوقف علی من سیوجد صح بلا إشکال». (۲)

اینجا بحث شرط و قاعده "المومنون عند شروهم" مطرح می شود که دیروز عرض کردیم در دو جا روایات مربوط به این قاعده ذکر شده:

اول: جلد ۱۵ از وسائل الشیعه ۲۰ جلدی صفحه ۳۰ کتاب النکاح باب ۲۰ از ابواب مهور.

دوم: جلد ۱۲ از وسائل الشیعه ۲۰ جلدی صفحه ۳۵۲ کتاب البیع باب ۶ از ابواب خیار.

ما نمی خواهیم به بحث شرط وارد شویم و إلا خود همین قاعده و خود شرط خیلی بحث دارند و همچنین خود عقد نیز بحث دارد و باید ببینیم اصلا می توان برای عقد شرط گذاشت یا نه زیرا بعضی جاها عقد مقتضی است و المقتضی یوثر لولا المانع، اما بعضی جاها عقد علت تامه است و شرط نیز نمی تواند جلوی آن را بگیرد پس شرط نمی تواند مطلقا در هر عقدی اثر بگذراد.

ص: ۳۱۹

---

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۲، ص ۷۴، مسئله ۵۹.

۲- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۲، ص ۷۴، مسئله ۵۹.

بحث دیگر این است که آیا شرط خودش می تواند عوض کند یا اینکه شارع راه خاصی قرار داده؟ مثلا مرد حین عقد ازدواج شرط می کند که اگر زنش فلان کار را کرد مطلقه باشد، خب این شرط نافذ نیست زیرا شارع مقدس فرموده در طلاق باید لفظ خاص "أنت طالق" گفته شود و یا مثلا زن حین عقد نکاح شرط می کند که من با تو ازدواج می کنم به شرطی که زن دیگری نگیری، خب آیا چنین شرطی صحیح است یا نه؟ که امام رضوان الله علیه قائل است می تواند چنین شرطی کند ولی برخی دیگر از فقهاء فرموده اند نمی تواند، بنابراین هم باید به عقد و هم به خود شرط توجه داشته باشیم.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ... .

## لو شرط إخراج من یرید / شرایط موقوف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: لو شرط إخراج من یرید / شرایط موقوف / کتاب الوقف

بحث در این بود که آیا صحیح است که کسی در عقد وقف اخراج من یرید یا ادخال من یرید را شرط کند یا نه؟ مثلا مزرعه ای را برای چند نفر معین وقف کرده ولی شرط کرده که بعدا چند نفر از آنها را کنار بزند و از وقف خارج کند یا اینکه بعدا چند نفر را داخل در وقف کند آیا چنین شرطی نافذ است و این وقف صحیح است یا نه؟ ما قبلا شرایط وقف را گفته ایم که از عقود لازم است و وقتی محقق شد و قبض نیز صورت گرفت آن مال موقوفه دیگر از ملک مالکش خارج شده و داخل در ملک موقوف علیهم می شود حالا بحث ما در این است که آیا بعد از تحقق عقد وقف می تواند اخراج من یرید و ادخال من یرید کند یا نه؟.

ص: ۳۲۰

کلام امام رضوان الله علیه را خواندیم و گفتیم که ایشان در مسئله ۵۹ از کتاب الوقف تحریر الوسیله فرمودند نمی تواند چنین کاری بکند، خلاصه اگر شرط ضمن عقدی در بین نباشد که شکی در عدم جواز ادخال و اخراج من یرید نیست اما اگر در ضمن عقد وقف شرط کرده باشد آیا چنین شرطی نافذ و موثر خواهد بود یا نه؟.

صاحب جواهر رحمه الله علیه در این بحث توجیهاات و تشویقاتی بوجود آورده، ایشان در این رابطه اینطور می فرماید: «ولو شرط إخراج من یرید بطل الوقف (صاحب جواهر بطل را به شرط زده بر خلاف محقق که به عقد زده) بلا خلاف أجده فیه کما عن المبسوط اعترافه به ، بل قیل ظاهره نفيه بین المسلمین ، بل فی المسالک وعن صریح وظاهر غیره الإجماع علیه ، ولعله العمده، وإلا ففی الکفایه فیه إشکال ، نظرا إلى الدلیل ، أى عموم "الوقوف" (الوقوف علی حسب ما یوقفها اهلها) ونحوها مما اقتضی جواز نظائره ، کالعود عند الحاجة وغیره ، مما یمکن فرض ما نحن فیه نحوها وحینئذ فدعوی أنه شرط مناف لمقتضی اللزوم فی عقد الوقف ، یدفعها عدم المنافاه ، مع فرض وقوعه علی نحو غیره من الشرائط التي ینقطع الوقف بها ولا تكون منافیه للزومه» (۱).

صاحب جواهر در اینجا برای اثبات کلام خودش (در صورت شرط ضمن عقد ادخال یا اخراج من یرید صحیح است) به سراغ دو روایتی که گفته اند "الوقوف علی حسب ما یوقفها أهلها" رفته که در جلد ۱۳ و سائل ۲۰ جلدی صفحه ۲۹۵ و در باب دوم از ابواب وقوف ذکر شده اند:

ص: ۳۲۱

---

۱- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۲۸، ص ۷۷.

خبر اول: (محمد بن علی بن الحسین یاسناده عن محمد بن الحسن الصفار أنه كتب إلى أبي محمد الحسن بن علی علیهما السلام فی الوقف، فوقع علیه السلام: الوقوف تكون علی حسب ما یوقفها أهلها إن شاء الله.

ورواه الشیخ یاسناده عن محمد بن الحسن الصفار مثله) (۱).

خبر دوم: (محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی قال: كتب بعض أصحابنا إلى أبي محمد علیه السلام فی الوقوف وما روی فیها، فوقع علیه السلام: الوقوف علی حسب ما یقفها أهلها إن شاء الله) (۲).

با توجه به این روایات وقوف باید همان طوری که توسط واقف قصد شده باشند و در این جا نیز واقف شرط اخراج و یا ادخال من یرید را کرده است.

صاحب جواهر می فرماید در کفایه (سبزواری که هم عصر شیخ بهائی بوده) نیز گفته شده دلیلی بر بطلان وقف در صورت شرط نیست زیرا "الوقف علی حسب ما یوقفها أهلها".

به نظر بنده تمسک کردن به این روایات در اینجا درست نیست، زیرا شارع مقدس کلیات و قوانینی را وضع می کند مثلاً می گوید "الناس مسلطون علی أموالهم" ولی خب همین شارع قمار و تجارت خمر را حرام کرده لذا ما نمی توانیم بگوئیم طبق این آیه مسلط به اموال خودتان هستید پس هرکاری که دوست داشتید می توانید با اموالتان بکنید بلکه باید ببینید شارع در جاهای دیگر چه گفته و بعد با این عمومات بسنجید و ببینید آیا در چهارچوب قوانین و مقررات شرع می باشد یا نه در ما نحن فیه نیز همین طور است و ما عموم "الوقف علی حسب ما یوقفها أهلها" را باید با قوانین و مقررات و ضوابط دیگری که خود شارع مشخص کرده بسنجیم بعلاوه ایشان می فرماید دو خبر ولی در واقع اینها دو خبر نیستند بلکه یک خبر است.

ص: ۳۲۲

---

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۲۹۵، ابواب وقوف، باب ۲، حدیث ۱، ط الإسلامیه.

۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۲۹۵، ابواب وقوف، باب ۲، حدیث ۲، ط الإسلامیه.

صاحب جواهر از چندین راه خواسته صحت اخراج یا ادخال در وقف در صورت وجود شرط ضمن عقد را درست کند که این بحث را مطالعه کنید تا در روز شنبه ادامه بدهیم إن شاء الله تعالی... .

## لو شرط إخراج من یرید/شرایط موقوف/کتاب الوقف کتاب الوقف

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: لو شرط إخراج من یرید/شرایط موقوف/کتاب الوقف

ولادت با سعادت امام جواد علیه الصلاه والسلام را تبریک عرض می کنیم.

بحثمان در این بود که در شرایع و قواعد اینطور گفته شده که وقتی شخصی مالی را وقف کرد چونکه وقف مقتضی دوام است و از عقود لازمه می باشد واقف کنار می رود و مال موقوف از ملکش خارج می شود لذا واقف بعداً دیگر نمی تواند افرادی را بر موقوف علیه اضافه و یا کم کند، اما اگر در ضمن عقد وقف شرط کرد که بعداً بعضی از افراد را اخراج یا داخل کند این صورت تفصیل داده شده، در شرایع اینطور ذکر شده: «و لو شرط إخراج من یرید(شرط ضمن عقد کند که حق داشته باشد بعداً بعضی را از وقف اخراج کند) بطل الوقف و لو شرط إداخل من یولد مع الموقوف علیهم جاز سواء وقف علی أولاده أو علی غیرهم». (۱) محقق در شرایع بین اخراج و ادخال تفصیل داده و فرموده اگر شرط ضمن عقد شده باشد اخراج جایز نیست ولی ادخال جایز است، این عبارت محقق در شرایع بود و علامه نیز در قواعد همین را فرموده، بنابراین در مسئله سه قول وجود دارد و بحث ما در این بود که در چنین مسئله ای که اختلاف نظر وجود دارد ما چه باید بگوئیم.

ص: ۳۲۳

۱- شرایع، محقق حلی، ج ۲، ص ۱۷۱، ط اسماعیلیان.

امام رضوان الله علیه در مسئله ۵۹ از کتاب الوقف تحریر الوسیله فرمودند اگر وقف کرد و شرطی در بین نبود دیگر حق هیچگونه دخالتی اخراجاً او ادخالاً در عقد وقف را ندارد و همچنین اگر شرط ضمن عقد نیز کند چنین شرطی باطل است لذا بعداً حق اخراج یا ادخال در موقوف علیه را ندارد، پس امام قائل به عدم جواز است مطلقاً.

عرض کردیم که آیت الله خوئی قائل به جواز است مطلقاً یعنی در صورت شرط هم می تواند اخراج کند و هم می تواند ادخال کند و همچنین گفتیم صاحب عروه نیز قائل به مطلق جواز در صورت شرط می باشد، بنابراین بعضی ها قائل به نفی هستند مطلقاً مثل امام رضوان الله علیه و برخی قائل به جواز هستند مطلقاً مثل آیت الله خوئی و صاحب عروه و برخی تفصیل می دهند مثل شرایع و قواعد.

خب و اما دلیل کسانی که قائل به عدم جواز مطلقاً هستند مثل امام رضوان الله علیه این است که وقف عقد لازم است و به طور علت تامه مقتضی لزوم است زیرا وقتی وقف کرد از ملک واقف خارج می شود و دیگر نمی تواند بعداً آن را تغییر دهد و حذف یا اضافه کند.

صاحب جواهر تفصیلی داده و تقریباً خواسته ادخال و اخراج در صورت شرط ضمن عقد را توجیه و درست کند و قول ایشان تقریباً مثل قول صاحب عروه و آیت الله خوئی خواهد بود البته اگر درست بشود، ایشان در جواهر اینطور می فرماید که: «ولو شرط إخراج من یرید بطل الوقف (محقق "بطل" را به وقف زده اما صاحب جواهر "بطل" را به شرط زده زیرا ایشان می خواهد اینطور بگوید که چنین شرطی منافی مقتضای عقد است و لذا مشمول "المؤمنون عند شروطهم" نیز نمی شود) بلا خلاف آنچه در آنجا آمده که «كما عن المبسوط اعترافه به ، بل قيل ظاهره نفيه بين المسلمين ، بل في المسالك وعن صريح و ظاهر غیره الإجماع علیه ، ولعله العمده (که عرض کردیم اجماع مدرکی است لذا حجت نمی باشد)، وإلا ففي الكفايه فيه إشكال ، نظرا إلى الدليل ، أي عموم "الوقف" (الوقف علی حسب ما یوقفها اهلها) ونحوها مما اقتضى جواز نظائره ، كالعود عند الحاجه وغیره ، مما یمکن فرض ما نحن فيه نحوها وحينئذ فدعوى أنه شرط مناف لمقتضى اللزوم فی عقد الوقف ، يدفعها عدم المنافاه ، مع فرض وقوعه علی نحو غیره من الشرائط التي ینقطع الوقف بها ولا تكون منافیة للزومه» (۱).

ص: ۳۲۴

---

۱- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۲۸، ص ۷۷.

کلام صاحب جواهر طولانی است ولی خلاصه اینکه ایشان اینطور می فرماید که بعضی وقفها هستند که با وجود شرط بر صحت خودشان باقی اند و اینطور نیست که هر شرطی وقف را باطل کند مثل اینکه باغی را وقف کرده و شرط کرده که عند الحاجة مال خودش باشد یا مثلا باغی را وقف کرده برای فرزندانش به شرطی که متزوج باشند یا به شرط فقیر شدنشان در آینده، پس در بعضی وقوف شرط نفوذ پیدا می کند و صحت دارد حالا صاحب جواهر سعی کرده که ما نحن فیه (اخراج یا ادخال من یرید) را نیز همینطور توجیه کند در حالی که شرط اخراج یا ادخال من یرید در ضمن عقد درست نیست و با ماهیت وقف سازگار نیست زیرا وقف عقدی لازم است و قابل تغییر نیست و مال موقوف برای همیشه از ملک واقف خارج شده، اگر بخواهیم بگوئیم شرع چنین اختیاری به واقف داده باز این حرف درست نیست و شرع چنین اجازه و اختیاری را به واقف نداده.

صاحب جواهر یک جور دیگری می خواهد این مطلب را درست کند و آن اینکه ایشان می فرماید بعضی وقتها شخص وقف می کند و شرطی در موقوف علیه قرار می دهد مثل اینکه می گوید وقف کردم برای آن پسرانی که متزوج باشند یا به شرط آنکه فقیر باشند خب حالا همینطور که شرط در بعضی جاها در موقوف علیه ظرفیت ایجاد می کند و نافذ است در ما نحن فیه نیز همینطور است مثلا می گوید وقف کردم به شرط اینکه بعدا اگر اراده کردم به اخراج یا ادخال کسی آن را خارج یا داخل کنم در آن موارد فقر و تزوج و امثال ذلک شرط می شود و در اینجا اراده شخص بر اخراج یا ادخال شرط می شود، ایشان خیلی سعی کرده که این مطلب را درست کنند که اگر بتواند هم شرط اخراج و هم شرط ادخال درست می شود منتهی اشکالی که به کلام صاحب جواهر وارد است این است که ما از ایشان سوال می کنیم که اگر با همان شرایطی که شما می گوئید هم وقف کند بالاخره مال موقوف در ملکش باقی است یا از ملکش خارج شده؟ خب معلوم است که از ملکش خارج شده و دیگر اراده بر ادخال و اخراج لا معنی له، این به چه عنوانی می خواهد باشد، در واقع با این کار در مال غیر تصرف می کند که جایز نیست بالاخره چنین شرطی با موازین و مقتضای عقد وقف سازگار نیست زیرا یکی از موازین عقد وقف این بود که مال موقوف از ملک واقف خارج می شود و آن مثال ها غیر از این مورد می باشند در اینجا شما کلام را به اراده نسبت به آینده برده اید خب چنین اراده ای به چه چیزی تعلق پیدا می کند، اخراج شما معنایش این است که مثلا زید و عمرو که بعد از تحقق وقف مالک و صاحب حق بوده اند را از حق خودشان محروم کنید در حالی که بعد از تحقق عقد وقف شما دیگر مالک مال موقوف نیستید و ادخال شما نیز همین طور است بنابراین به نظر بنده با توجه به اینکه صاحب جواهر خیلی زحمت کشیده تا این مطلب را درست کند اما عرض می کنیم که کلام ایشان درست نیست و این (شرط اراده ی ادخال یا اخراج بعد از تحقق عقد وقف) با شروط دیگر فرق دارد و چنین اراده ای به مال غیر تعلق نمی گیرد بلکه اراده به چیزی تعلق می گیرد که در ملک و تحت اختیار باشد لذا دلیلی بر این مطلب نداریم و به نظر ما کلام امام رضوان الله علیه درست به نظر می رسد.

خب واما دو نفر فقیه بزرگ یکی صاحب شرایع و دیگری صاحب قواعد که می فرمایند شرط اخراج صحیح نیست و با چنین شرطی وقف باطل می شود ولی شرط ادخال صحیح است حالا ما ببینیم چطور شده که این دو فقیه بزرگ بین ادخال و اخراج فرق گذاشته اند؟ به نظر بنده اینها نظرشان به روایات می باشد، صاحب وسائل در باب پنجم از ابواب وقوف و صدقات چند روایت نقل کرده که تقریباً می توان گفت ادخال یک امر تعبدی می باشد، از امام علیه السلام سوال شده که من وقف کردم و الان میخواهم چند نفر را اضافه کنم مثلاً فرزندی نداشتم والان فرزندی دارم و می خواهم او را نیز جزء موقوف علیهم قرار بدهم که امام علیه السلام فرموده اشکالی ندارد، عنوان باب پنجم این است: "باب أن من تصدق علی ولده بشئ ثم أراد أن یدخل معهم غیرهم لم یجز مع صغیرهم أو قبضهم الا- أن یشرط ادخال من یتجدد"، یکی از اخباری که صاحب وسائل نیز خیلی روی آن تأکید می کند خبر چهارم از همین باب پنجم می باشد، خبر این است: (محمد بن علی بن الحسین فی کتاب (إكمال الدین) عن الحسین بن إسماعیل الکندی، عن أبی طاهر البلالی قال: کتب جعفر بن حمدان: استحللت بجاریه "إلی أن قال: " ولی ضیعه قد کنت قبل أن تصیر إلی هذه المرأه سبلتها علی وصایای وعلی سایر ولدی علی أن الامر فی الزیاده والنقصان منه إلی آیام حیاتی، وقد أتت بهذا الولد فلم ألحقه فی الوقف المتقدم المؤبد، وأوصیت إن حدث بی حدث الموت أن یجری علیه ما دام صغیراً، فإن کبر أعطی من هذه الضیعه حمله مأتی دینار غیر مؤبد، ولا تكون له ولا لعقبه بعد إعطائه ذلك فی الوقف شئ فأیک أعزک الله؟ فورد جوابها یعنی من صاحب الزمان علیه السلام: أما الرجل الذی استحل بالجاریه " إلی أن قال: " وأما إعطاؤه المأتی دینار وإخراجه من الوقف فالمال ماله فعل فیهِ ما أراد (۱).

ص: ۳۲۶

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۳۰۱، ابواب وقوف و صدقات، باب ۵، حدیث ۴، ط الاسلامیه.



این خبر دلالت دارد بر اینکه بچه در موقع عقد وقف نبوده ولی شرط کرده که اگر بعداً بوجود آمد او را جزء موقوف علیهم قرار بدهند که این می شود همان شرط ادخال بعد از انعقاد عقد وقف که حضرت فرموده اشکالی ندارد پس اینکه علامه و قواعد بین اخراج و ادخال فرق گذاشته اند شاید مدرکشان این خبر باشد.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

## لو شرط إخراج من یرید/شرایط موقوف/کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: لو شرط إخراج من یرید/شرایط موقوف/کتاب الوقف

مسئله ۵۹ از تحریر الوسیله امام رضوان الله علیه یک مسئله مهم و خاص و مبسوطی بود که ریشه در وقف و شروط داشت و اقوال متعددی نیز در آن وجود داشت که آیا شرط ادخال و اخراج من یرید بعد الوقف هر دو صحیح است یا هر دو باطل است یا تفصیل که مطالب لازم در چند جلسه به عرض محترم رسید و مطلب تمام شد.

خب و اما وارد بحث دیگری می شویم، امام رضوان الله علیه در مسئله ۶۴ اینطور می فرماید: «مسأله ۶۴ - لو وقت دارا علی أولاده أو علی المحتاجین منهم فإن أطلق فهو وقف منفعه (سه نوع ملکیت داریم؛ ملکیت عین، ملکیت منفعت و ملکیت انتفاع، وقف نیز گاهی وقف عین و گاهی وقف منفعت و گاهی وقف انتفاع می باشد، انتفاع غیر از منفعت است در انتفاع مال در ملک مالک اصلی باقی است و دیگری حق انتفاع و استفاده را دارد ولی در منفعت مثل اجاره هم حق استفاده دارد و هم مالک منفعت می باشد پس بین مالک منفعت بودن و مالک انتفاع بودن فرق وجود دارد)، كما إذا وقف علیهم قریه أو مزرعه أو خاناً (کاروان سرا) ونحوها یملکون منافعها، فلهم استنماؤها (طلب نماء)، فیقسمون بینهم ما حصل منها یا جاره وغیرها علی حسب ما قرره الواقف من الكمیه والکیفیه (الوقوف علی حسب ما یوقفها أهلها)، وإن لم یقرر کیفیه فی القسمه یقسمونه بینهم بالسویه، وإن وقفها علیهم لسکنانهم فهو وقف انتفاع، ویتعین لهم ذلك، ولیس لهم إجاتها (پس در وقف بر منفعت می توانند اجاره بدهند اما در وقف بر انتفاع نمی توانند اجاره بدهند بلکه فقط خودشان می توانند استفاده کنند)، وحينئذ إن کفت لسکنی الجمیع فلهم أن یسکنوها، ولیس لبعضهم أن یستقل به ویمنع غیره، وإن وقع بینهم تشاح فی اختیار الحج فإن جعل الواقف متولیا یكون له النظر فی تعیین المسکن للساکن کان نظره وتعیینه هو المتبع، ومع عدمه کانت القرعه هی المرجع، ولو سکن بعضهم ولم یسکنها بعض فلیس له مطالبه الساکن بأجره حصته إن لم یکن مانعا عنه، بل هو لم یسکن باختیاره أو لمانع خارجی، وإن لم تکف لسکنی الجمیع فإن تسالموا علی المهایاه أو غیرها فهو، وإلا- کان المتبع نظر المتولی من قبل الواقف لتعیین الساکن، ومع فقدہ فالمرجع القرعه، فمن خرج اسمه یسکن، ولیس لمن لم یسکن مطالبته بأجره حصته» (۱).

ص: ۳۲۷

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۲، ص ۷۶.

وقف را برای خودش قرار داده و گاهی نظارت بر وقف را برای دیگری قرار داده، حالا اگر خودش مشخص نکرده که سکنی به چه صورت باشد و ناظری نیز برای این کار قرار نداده در این صورت اگر مشاجره ای بین افرادی واقع شود یکی از راهها قرعه می باشد خلاصه اینکه اگر ناظری نبود خودشان باید بنشینند و از نظر کمیت و کیفیت و زمان و امثالهم همه چیز را معین کنند و اگر نتوانستند باید قرعه بیاندازند و اگر با قرعه نیز اختلافشان حل نشد باید به حاکم شرع مراجعه کنند.

فخر المحققین پسر علامه حلی در کتاب مفتاح الکرامه جلد ۲۱ صفحه ۵۲۹ می فرماید من از پدرم یعنی علامه حلی سوال کردم وقتی ملکی وقف می شود در واقع متعلق به چه کسی است و چه کسی مالک مال موقوفه می باشد؟ اگر موقوف علیهم مالک هستند چرا نمی توانند مطلقاً در موقوف تصرف داشته باشند مثلاً آن را بفروشند یا هبه کنند بلکه فقط تصرفات خاصی دارند؟ ایشان می گوید پدرم جواب داد که مالک خداوند است زیرا وقف "تحبیس الاصل و تسبیل المنفعه" می باشد و غیر از بیع و هبه دیگر عقود است، بلکه منفعتش همان طوری که واقف می گوید مصرف می شود اما اصل در ملک خداست و اینطور نیست که هرکسی بتواند آن را مثلاً بفروشد یا هبه کند علی‌ای حال باید توجه داشته باشیم که بین وقف و بیع و هبه و دیگر عقود خیلی فرق وجود دارد.

ص: ۳۲۸

## لو جعل علو داره مسجدا/وقف بر اولاد/شرایط موقوف/کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: لو جعل علو داره مسجدا/وقف بر اولاد/شرایط موقوف/کتاب الوقف

یکی از مسائلی که در مفتاح الکرامه ذکر شده این است که: «قوله: "و لو جعل علو داره (طبقه بالا) مسجداً دون السفل أو بالعکس أو جعل وسط داره و لم يذكر الاستطراق جاز" (از جهت عموماتی که در باب وقف داریم اشکالی ندارد) كما صرح بذلك کله فی "التذکره و التحریر و جامع المقاصد...الی آخر کلامه» (۱).

مسئله "علو و سفل" در جاهای متعددی از فقه مطرح شده، مثلاً الان سوال می کنند جایی به عنوان مسجد وقف شده و بعد هیئت امناء یا افرادی فکر می کنند که طبقه پائینش را به عنوان دستشویی استفاده کنند یا در طبقه بالا مرکزی تشکیل بدهند، ظاهر این مطلب اینطور است که وقتی شخصی مالک زمینی است و آن را برای مسجد وقف می کند بالا و پائینش نیز تا اندازه ای که مالک حق دارد جزء مسجد می باشد حالا- اگر در بالا- و یا پائین چیزی که با احترام مسجد منافات دارد بعداً بسازند اشکال دارد، بله اگر واقف حین وقف تفکیک قائل شود و بگوید مثلاً طبقه زیر زمین دستشویی باشد یا طبقه بالا برای چیز دیگری استفاده شود اشکالی ندارد.

مطلب دیگر اینکه اگر انسان مالک جایی باشد از بالا و پائین تا چه حدی مالک می باشد؟ از نظر عرف از بالا و پائین به اندازه ای که عرفاً مالکیت شخص محفوظ باشد و منافعی با حق او نباشد مالک است اما بیشتر از این دیگر مالک نیست بلکه جزء انفال می باشد و اختیارش در زمان غیبت به دست حاکم شرع و ولی فقیه می باشد مثلاً هواپیمائی از آسمان رد می شود و ما نمی توانیم بگوئیم راضی نیستم از آسمان خانه من رد بشود یا رد نشود علی ای حال مسئله "علو و سفل" در جای جای فقه ما مطرح است و باید به آن توجه داشته باشیم.

ص: ۳۲۹

۱- مفتاح الکرامه، السید جواد الحسینی العاملی، ج ۲۱، ص ۶۵۹، ط جماعه المدرسین.

مسئله دیگری که در مفتاح الکرامه ذکر شده این است که: «قوله: "و إذا وقف علی أولاده اشترک البنون و البنات و الخنائی، و لا تدخل الحفده (نوه) علی رأی"، أمّا اشتراک البنون و البنات فهو ضروری، و كذلك الخنائی، لأنها أولاد قطعاً كما فی "التنقیح و جامع المقاصد" و یدخلن فی المنسوبین إلى أب کالهاشمیه و بنی هاشم و لا یدخلن فی البنین و لا البنات، فلو وقف علی البنین لم تدخل البنات و لا الخنائی، و لو وقف علی البنات لم یدخل البنون و لا الخنائی بلا خلاف من أحد فی الصورتین...الی آخر کلامه» (۱).

معلوم است که بنون و بنات جزء اولاد هستند ولی خنثی معلوم نیست که زن است یا مرد بلکه یک طبیعت ثالثه ای می باشد

لذا در فقه احکام خاصی برای خثی ذکر شده مثلا در ارث سهم خاصی برای آن ذکر شده به این صورت که اگر پسر باشد ۱۲ سهم و اگر دختر باشد ۶ سهم دارد اینها را با هم جمع می کنیم می شود ۱۸ و بعد نصف این مقدار یعنی ۹ سهم را به خثی می دهیم، خب حالا- باید بینیم آیا وقف نیز همین طور است یا نه؟ یک راه دیگر قرعه است و شاید بهترین راه همین قرعه باشد، حالا این مسئله خیلی مهم نیست لذا رد می شویم و وارد مسئله دیگری می شویم.

خب و اما در مورد دخول نوه یعنی اولاد اولاد در اولاد صاحب مفتاح الکرامه اقوال زیادی را مطرح کرده و اینطور فرموده: «قوله: "و لا تدخل الحفده علی رأی" هو خیره ابي علی فیما حکى و المبسوط و الجامع و الشرائع و التذکره و الإرشاد و شرحه لولده و الإيضاح و غایه المراد و التنقیح و ایضاح النافع و جامع المقاصد و الروض و المسالك و الروض، و إليه يرجع کلام المختلف و هو الظاهر من الوسيله. و فی المسالك و الکفایه أنه مذهب الأكثر.

ص: ۳۳۰

---

۱- مفتاح الکرامه، السيد جواد الحسينی العاملی، ج ۲۱، ص ۷۵۲، ط جماعه المدرسين.

و فی الریاض أنه المشهور. و اختیار فی المقنعه و الکافی و النهایه و المهذب و السرائر و النافع فی بعض نسخه و اللمه و کذا التحریر أنها تدخل. و فی الکفایه الأولى الرجوع إلى عرف القائل و القرائن. و فصل فی المختل بوجود القرائن و عدمها و هو یرجع إلى الأول.

حجّه الأولین (نوه داخل در اولاد نیست) آن ولد الولد غیر مفهوم من إطلاق الولد، و لهذا یصحّ سلبه عنه فیقال فی ولد الولد لیس ولدی بل ولد ولدی، و أنه یلزم الاشتراک و المجاز خیر منه.

و حجّه القول الآخر (نوه داخل در اولاد است) أنه قد استعمل الأولاد فیما یشمل أولادهم استعمالاً شائعاً و شرعاً کقوله عزّ و جلّ: "يَا بَنِي آدَمَ"، "يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ"، "يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ"، و الإجماع على تحريم حليله ولد الولد ذكراً كان أو انثى من قوله سبحانه و تعالى: "وَ حَلَائِلُ أَبْتِائِكُمُ" و قوله صلى الله عليه و آله: "لا تُزرموا ابني"، یعنی الحسن عليه السلام، إلى غير ذلك، و اجیب عن ذلك بأنه مجاز لدليل من خارج» (١).

صاحب مفتاح الكرامه خودش قائل است كه ولد ولد نیز جزء اولاد می باشد و برای این مطلب روایاتی را نیز ذکر کرده كه یکی از آن روایات ابن خبر است: «و قد قال مولانا الصادق علیه السلام فی خبر عابد الأحمسیّ - لما قال له: السلام عليك یا ابن رسول الله: - إی و الله، إنا وُلده ما نحن بذوی قرابته» (٢).

ص: ٣٣١

١- مفتاح الكرامه، السيد جواد الحسيني العاملي، ج ٢١، ص ٧٥٣، ط جماعه المدرسين.

٢- مفتاح الكرامه، السيد جواد الحسيني العاملي، ج ٢١، ص ٧٥٦، ط جماعه المدرسين.

بنیه امیه برای اینکه اهل بیت علیهم السلام را بکوبند و تضعیف کنند می گفتند اینها فرزندان فاطمه زهرا سلام الله علیها هستند و فرزند دختر نیز جزء اولاد محسوب نمی شوند لذا ائمه علیهم السلام اولاد پیغمبر صلوات الله علیه و آله نیستند فلذا ائمه علیهم السلام به این سیاست بنی امیه عنایت داشتند و برای همین در این خبر امام صادق علیه اسلام به این شخص اینطور فرموده.

صاحب مفتاح الکرامه خبر دیگری نقل کرده که در آن نیز اینطور گفته شده: «و قال مولانا الباقر علیه السلام فی خبر أبی الجارود لأعطينکها من کتاب الله عزّ وجلّ أنّهما - یعنی الحسن و الحسین علیهما السلام - من صلب رسول الله صلی الله علیه و آله لا یردّها إلّا کافر من حیث قال الله عزّ وجلّ: " حرمت علیکم امهاتکم " إلی قوله: " و حلائل أبنائکم المذین من أصلابکم " فسلهم یا أبا الجارود هل کان محلّ لرسول الله صلی الله علیه و آله نکاح حلیلتهم... الحدیث» (۱).

باز در خبر دیگری اینطور نقل شده: «و قال هارون الرشید فی الخبر - الذی تضمّن مجیئهم إلی قبر النبی صلی الله علیه و آله و قول مولانا کاظم علیه السلام: السلام علیک یا أباه - أشهد أنه أبوه حقاً» (۲).

هارون الرشید وقتی به مدینه آمد در ظاهر امام کاظم علیه السلام را احترام کرد ولی ترتیبی داد تا حضرت را به بغداد تبعید کنند، با هم کنار قبر پیغمبر آمدند امام کاظم علیه السلام فرمودند: "السلام علیک یا أباه" در این لحظه هارون الرشید عصبانی و دگرگون شد و گفت یعنی شما اولاد پیغمبر هستید؟ و بعد خودش گفت السلام علیک یا عماء یعنی این پیغمبر عمومی من است، امام کاظم علیه السلام فرمودند اگر همین پیغمبر دخترم را بخواهد به او می دهی؟ هارون الرشید گفت بله می دهم و افتخار هم می کنم، حضرت فرمودند ولی من نمی توانم دخترم را به پیغمبر بدهم زیرا دختر من به پیغمبر محرم است، هارون الرشید محکوم شد.

ص: ۳۳۲

۱- مفتاح الکرامه، السید جواد الحسینی العاملی، ج ۲۱، ص ۷۵۶، ط جماعه المدرسین.

۲- مفتاح الکرامه، السید جواد الحسینی العاملی، ج ۲۱، ص ۷۵۶، ط جماعه المدرسین.

صاحب مفتاح الكرامه از این قبیل روایات نقل کرده و بالاخره نتیجه گرفته که اولاد هم شامل اولاد بلاواسطه و هم شامل اولاد مع الواسطه می شود.

بقیه بحث بماند برای بعد إن شاء الله تعالی ...

## وقف بر اولاد/شرایط موقوف/کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: وقف بر اولاد/شرایط موقوف/کتاب الوقف

بحثمان در این بود که ما قائلیم اولاد بنات هم اولاد شخص محسوب می شوند ولی عامه اینطور قائل نیستند البته قضایای سیاسی در این موضوع اثر گذاشته و از جهت سیاست بنی امیه و بنی عباس می گویند که اهل بیت علیهم السلام اولاد پیغمبر نیستند زیرا از جهت دختر با پیغمبر ارتباط دارند و چنین ارتباطی اولاد محسوب نمی شود، از این طریق می خواستند اهل بیت علیهم السلام را از پیغمبر جدا کنند ولی ما بر اساس ضرورت اصول تشیع و روایات فراوان قائلیم که اهل بیت علیهم السلام اولاد پیغمبر هستند و در زیارت نامه ها تمام ائمه علیهم السلام را "السلام علیک یا بن رسول الله" خطاب می کنیم.

در جلد ۴۳ بحار بابی منعقد شده و روایات فراوانی ذکر شده که اهل بیت علیهم السلام اولاد پیغمبر محسوب می شوند و البته آیاتی از قران کریم نیز در این رابطه ذکر شده و همچنین در سفینه البحار جلد ۴ در ماده سعید بن جبیر نیز روایاتی در این رابطه ذکر شده که مراجعه و مطالعه بفرمائید، مطلب زیاد است و ما در جلسه قبل مقداری در این رابطه بحث کردیم خلاصه اینکه از طرف ما و در فقه ما شکی نیست در اینکه اولاد بنت نیز اولاد خود شخص محسوب می شوند.

ص: ۳۳۳

چندتا نوشته از آقایان داریم، اول اینکه نوشته اند شما در جلسات قبل فرمودید به نظر بنده در صورت شک در اعتبار چیزی در وقف تمسک به روایات "الوقوف علی حسب ما یوقفها أهلها" که در باب دوم از ابواب وقوف و صدقات ذکر شده اند و ما آنها را خواندیم درست نیست مثل اینکه قبض معتبر است یا نه یا مثلا تنجیز معتبر است یا نه و امثال ذلک، شما فرمودید شارع مقدس قوانین و ضوابط کلی را وضع کرده مثل "الناس مسلطون علی أموالهم" ولی خب همین شارع از قمار و تجارت خمر نهی کرده و آنها را حرام کرده و این را با وقف مقایسه کردید در حالی که در وقف نهی از طرف شارع نیامده پس چنین قیاسی مع الفارغ است.

جواب این است که ما می خواهیم بگوئیم در عموماتی که از طرف شارع داریم گاهی شبهه حکمیه است و گاهی شبهه موضوعیه است و در شبهات حکمیه تمسک کردن به چنین عموماتی صحیح نیست مثلا- شارع مقدس می گوید در غیر از جاهائی که حجر در بین نیست "الناس مسلطون علی أموالهم" حالا همین شارع که خودش قانون گذار است قوانین و ضوابطی هم وضع کرده و چیزهائی را نیز حرام کرده مثلا- گفته شخص با مال خودش قمار نکند و یا تجارت خمر نکند خب حالا ما

نمی توانیم به عموم "الناس مسلطون علی أموالهم" تمسک کنیم زیرا این گفتار همان شارعی است که قوانینی را وضع کرده مثلا در قمار و تجارت خمر و دیگر موارد جلوی تسلط را گرفته بنابراین شارع می گوید مردم مسلط بر اموالشان هستند در غیر آن چیزهایی که ما نهی کردیم خلاصه در شبهات حکمیه نمی توانیم به چنین عموماتی تمسک کنیم اما در شبهات موضوعیه می توانیم تمسک کنیم، در شبهات حکمیه شبهه یا از جهت عدم النص است یا اجمال النص است و یا از جهت تعارض النصین، در شبهه حکمیه ما باید برویم در خانه ی شارع را بزنیم و از او سوال کنیم تا شبهه ما رفع شود اما در شبهات موضوعیه از طرف شارع مطلب تمام است ولی ما در امور خارجیه شک می کنیم مثلا در شب تاریک یک مایعی است و من نمی دانم آب است یا خمر خب در اینجا باید چراغی روشن کنم تا بفهمم خمر است یا آب که خب این دیگر به شارع مربوط نمی شود، در ما نحن فیه نیز شارع مقدس فرموده "الوقوف علی حسب ما یوقفها أهلها" ولی همین شارع گفته در وقف تنجیز و قبض معتبر است و در وقف نباید برای خودش وقف کند و هکذا خب در اینجاها که شبهه حکمیه است نمی توانیم به عموم "الوقوف علی حسب ما یوقفها أهلها" تمسک کنیم ولی بعد از اینکه ما تمام قوانین شارع را دانستیم مثلا شخصی وقف کرده و از دنیا رفته و ما شک می کنیم که آیا قبض محقق شده یا نه در اینجا می گوئیم أصالة الصحه می گوید قبض نیز محقق شده خلاصه منظور بنده این بود که در شبهات حکمیه نمی توانیم به عموم "الوقوف علی حسب ما یوقفها أهلها" مراجعه کنیم ولی در شبهات موضوعیه تمسک اشکالی ندارد.



یکی دیگر از آقایان نوشته اند که شما فرمودید در مورد ادخال یا اخراج من یرید در وقف بعد از وقف در صورتی که شرط ضمن عقد شده باشد سه قول در مسئله وجود دارد؛ اول قول محقق در شرایع که قائل به تفصیل شده بود که می تواند ادخال کند ولی اخراج نمی تواند کند، دوم قول آیت الله خوئی بود که فرمود ادخال و اخراج مطلقاً صحیح است، سوم قول امام رضوان الله علیه بود که فرمود ادخال و اخراج مطلقاً باطل است، این بحث خیلی مفصل بود که با ادله به عرضتان رسید.

دلیل آیت الله خوئی و محقق اخبار باب ۵ از ابواب وقوف و صدقات بود که قبلاً به عرضتان رسید منتهی ما عرض کردیم که اخبار سنداً ضعیف هستند و حالا- اینکه آیا عمل صاحب شرایع و دیگران جابر ضعف آنها می شود یا نه این یک بحث اجتهادی می باشد که برای ما ثابت نیست.

مطلب دیگری که ایشان نوشته اند و صاحب جواهر نیز فرموده بحث وقف با شرط بازگشت عندالحاجه است که در اینجا بحث شرط مطرح می شود و اینکه آیا شرط در چنین جاهائی آنقدر کارائی دارد که به خود شخص برگردد یا نه، در اینجا نصی داشتیم که عود عندالحاجه اشکالی ندارد حالا آیا می توانیم این را به بحث خودمان بیاوریم و بگوئیم اگر من حین عقد وقف شرط کنم که بعد از اینکه اختیار داشته باشم افرادی را به موقوف علیهم اضافه کنم و یا تعدادی را حذف کنم یا نه، البته خود شرط هم شروطی دارد مثلاً مخالف کتاب و سنت نباشد و محلل حرام و محرم حلال نباشد و غیره که یکی از شروط نیز همین است که شرط منافی مقتضای عقد نباشد خب عقد وقفی واقع شده و اقتضاء کرده که موقوف از ملکش خارج شود و حالا می خواهد شرط کند دوباره در آن چیزی که از ملکش خارج شده اختیار داشته باشد که این با مقتضای عقد منافات دارد مثل اینکه کسی بگوید نکاح می کنم به شرط اینکه محرمیت نباشد یا بیع می کنم به شرطی که مالک نباشی، پس شرطی که منافی مقتضای عقد است باطل می باشد و ما نحن فیه نیز همین طور است زیرا وقف کرده و از ملکش خارج شده حالا می خواهد در چیزی که جزء ملکش نیست تصرف کند و در وقف ادخال و اخراج کند و معلوم است که چنین شرطی با مقتضای عقد وقف منافات دارد بنابراین مسئله کاملاً اجتهادی است و کبریات بحث همین است که ما عرض کردم و بقیه اش بستگی به اجتهاد شما دارد.

خب و اما بحث دیگر اینکه امام رضوان الله عليه در مسئله ۴۶ از کتاب الوقف تحریر الوسیله اینطور می فرماید: «مسأله ۴۶ - لو وقف علی اولاده اشترک الذکر والأُنثی والخثی و یقیم بینهم علی السواء، ولو وقف علی اولاده عم أولاده البنینو البنات ذکورهم و إناثهم بالسویه» (۱).

این بحث نیز بسیار مفصل است که آیا لغتاً ولد به کسی می گویند که از صلب انسان بوجود آمده باشد که اگر اینطور باشد اولاد بنات دیگر ولد انسان محسوب نمی شوند زیرا از صلب داماد بوجود آمده اند یا اینکه اعم از این است، ما قائلیم اولاد اولاد نیز ولد انسان محسوب می شود زیرا از صلب شخص بوجود آمدن میزان نیست بلکه فقط منشأ باشد برای تولد فرزندان کافی است لذا اولاد بنات نیز ولد خود انسان محسوب می شوند ولی عامه اینطور قائل نیستند و اولاد بنات را ولد خود انسان محسوب نمی کنند.

گاهی بحث لغوی است مثلاً- در مورد غنا یا وطن یا صعید و امثالهم بحث است که به چیزی اطلاق می شوند و بعضی وقتها اختلاف در عبارات از همین جهت است و این بستگی به اجتهاد شما دارد که آیا مثلاً قول لغویین را از جهتی که اهل خبره هستند در صورتی که باعث حصول اطمینان شود حجت می دانید یا نه فلذا شما باید اجتهاد کنید، خب این یک بحث مفصل و دامنه داری است و خیلی از بحثهای وقف به همین الفاظ و عبارات بر می گردد.

خب و اما بعضی وقتها بحث به استظهار عرفی بر می گردد یعنی اینکه عرفاً ولد به چه کسی گفته می شود مثلاً شما با نوه خودتان به جایی می روید و کسی از شما می پرسد این فرزند شماست و شما می گوئید نه فرزندم نیست نوه ام هست که خب حالا باید ببینیم آیا اینطور استظهارات عرفی شرعاً حجت می باشند یا نه، برخی از فقهاء می گویند نخیر چنین ظهوری حجت نیست بلکه استغراق ظهور حجت است زیرا این یک ظهور بدوی است و در واقع چون همراه شما می بینند و به شما شباهت نیز دارد می گویند پسر شماست و شما نیز اشکالی ندارد که بگوئید پسر من نیست و نوه ام هست، اما برخی مثل محقق در شرایع فرمودند: «و لو وقف علی اولاده انصرف إلی اولاده لصلبه و لم یدخل معهم أولاد الأولاد و قیل بل یشترک الجمیع و الأول أظهر...الی آخر کلامه» (۲).

ص: ۳۳۶

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۲، ص ۷۲.

۲- شرایع، محقق حلی، ج ۲، ص ۱۷۳، ط اسماعیلیان.

خلاصه اینکه بسیاری از مباحث وقف به استظهارات لفظی و اطلاقات عرفی مربوط می شوند و شاید در استظهارات زمان و مکان نیز دخیل باشد.

بقیه بحث بماند برای بعد إن شاء الله تعالی ... .

## وقف بر اولاد/شرایط موقوف/کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: وقف بر اولاد/شرایط موقوف/کتاب الوقف

بحث در این بود که در باب وقف الفاضلی بکار برده می شود که ما باید مراد واقف از الفاضلی که بکار برده را به دست بیاوریم، در باب وقف و نذر و وصیت و اقرار و دیگر ابواب الفاضلی بکار می رود که ما باید معانی آنها را بدانیم و از طرفی ما لغت و عرف عام و خاص داریم لذا باید بینیم دقیقا معانی الفاضلی که در وقف و نذر و وصیت و اقرار و امثال ذلك بکار می روند چیست، ممکن است لفظی در لغت یک معنایی داشته باشد و در عرف عام و یا عرف خاص معانی دیگری داشته باشد، بحث در این است که اگر قرینه ای در بین باشد که خب معلوم است و اما در صورت عدم قرینه لفظ را بر چه معنایی باید حمل کنیم؟.

صاحب عروه در کتاب الوقف در این رابطه اینطور فرموده: «الفصل الخامس فی بیان مفاد بعض الألفاظ و العناوین الواقعه علی الموقوف علیه من حیث العموم و الخصوص و الإطلاق و التقييد، و کیفیه قسمه المنافع من حیث التساوی و الاختلاف، و لا یخفی أنه فی مثل الوقف و الوصیه و الإقرار و الحلف و النذر و نحوها مما یکون من کلام غیر الشارع إذا علق حکم علی عنوان أو متصف بوصف أو قید، یکون المتبع من حیث العموم و الخصوص و غیرهما من کیفیات ما قصده المتکلم من الواقف و الموصی و غیرهما، و حیث فی علم مراده اتباع و إن لم یعلم فالمدار علی ما یتستفاد من کلامه بحسب اللغه و العرف العام و الخاص و القرائن المنضمه و الانصراف و عدمه، علی مثل ما هو الحال فی ألفاظ الكتاب و السنه فی تشخیص مراد الشارع، ثم إن العرف الخاص مقدم علی العرف العام و هو مقدم علی اللغه، كما إن القرائن المنضمه المفیده للقطع أو الظهور مقدمه علی الجمیع.

ص: ۳۳۷

إن العرف الخاص مقدم علی العرف العام و هو مقدم علی اللغه، كما إن القرائن المنضمه المفیده للقطع أو الظهور مقدمه علی الجمیع. هذا، و لو علق حکم علی عنوان و أراد منه معناه الواقعی لکن تخیل خلافه من حیث العموم و الخصوص اتباع ما هو مفاده واقعا لا- ما تخيله إذا لم یکن علی وجه التقييد، مثلا- إذا وقف علی الفقراء و أراد الفقیر الواقعی لکن تخیل أن الفقیر خصوص من لا یملک قوت یومه و لیلته أو قوت شهر أو نحو ذلك، یکون المدار ما هو الواقع لا ما تخيله، و لو کان لفظ مراد شرعی غیر ما هو عند العرف، فان کان مراده ما هو المراد منه شرعا اتباع، و إلا قدم العرف، مثلا المراد من الولد شرعا أعم من الولد بلا واسطه و ولد الوالد فی باب الإرث و النکاح، و فی العرف مختص بالولد بلا واسطه، فإذا وقف علی أولاده و علم أنه

أراد المعنى الشرعي فهو المتبع، وإلّا فالمدار على ما يفهمه العرف من الاختصاص، إلّا إذا كان هناك قرينه على إرادته الأعم و هكذا، و ما في باب الوصيه من أنّه إذا أوصى بجزء من ماله يعطى العشر، و إذا أوصى بشيء يعطى السدس، و إذا أوصى بسهم يعطى الثمن، لو قلنا بها فإنّما هو من باب التعبد بالأخبار و إلّا فمقتضى القاعده الرجوع إلى العرف، و لذا لا يقاس على الوصيه غيرها، و لنذكر مفاد بعض العناوين في طي مسائل» (١).

در صدق معنای ولد بین فقهاء ما اختلاف نظر وجود دارد، در کلمات امام رضوان الله عليه در تحریر الوسيله این مطلب را پیدا نکردم که آیا ولد شامل ولد نیز می شود یا نه ولی در کلمات دیگران این مطلب ذکر شده مثلا آیت الله خوئی در منهاج الصالحین اینطور فرموده: «إذا وقف على أولاده فالأقوى العموم لأولاد أولاده و أولادهم و ان سفلوا» (٢).

ص: ٣٣٨

---

١- تکمله عروه، سید محمد کاظم یزدی، ج ١، ص ٢١٥.

٢- منهاج الصالحین، سید ابوالقاسم خوئی، ج ٢، ص ٢٤٤، مسئله ١١٧٠.

در وسیله النجاه در کتاب الوقف اینطور ذکر شده: «(مسأله ۴۷): إذا قال: "وقفت علی ذرّیتی" عمّ الأولاد بنین و بنات و أولادهم بلا واسطه و معها ذکوراً و إناثاً، و يكون الوقف تشریکياً یشارک الطبقات اللاحقه مع السابقه و يكون علی الرؤوس بالسویّه. و أمّا إذا قال: "وقفت علی أولادی" أو قال: "علی أولادی و أولاد أولادی" فالمشهور أنّ الأوّل ینصرف إلی الصلبي فلا یشمل أولاد الأولاد، و الثانی یختصّ بطنین، فلا یشمل سائر البطون، لكن الظاهر خلافه و أنّ الظاهر منهما عرفاً التعمیم خصوصاً فی الثانی».

آیت الله العظمی گلپایگانی رحمه الله علیه در حاشیه وسیله النجاه در ضمن مسئله مذکور اینطور فرمودند: "فی ظهورهما فی التعمیم اشکال"، یعنی در اینکه آیا اولاد شامل ولد و ولد نیز می شود اشکال است.

بین فقهاء ما اختلاف نظر است عده ای در واقع نمی خواهند بگویند مجاز است بلکه می خواهند بگویند لفظ یک ظهور ابتدائی و یک ظهور غیر ابتدائی دارد و آن ظهور ابتدائی میزان است مثلاً آب شیرین و آب شور هر دو آب هستند حالا اگر کسی بگوید آب بیاورد تا بنوشم ظهور ابتدائی در آب شیرین دارد و در ما نحن فیه نیز همین طور است یعنی مجاز نیست بلکه لفظ ظهور ابتدائی در معنی دارد که همین میزان است پس در نوع ظهور لفظ بین فقهاء ما اختلاف نظر وجود دارد که برخی به لغویین و برخی به عرف مراجعه کرده و اجتهاد کرده اند.

از جمله کسانی که قائل است اولاد شامل ولد و ولد نمی شود محقق در شرایع می باشد که فرموده: «و لو وقف علی أولاده انصرف إلی أولاده لصلبه و لم یدخل معهم أولاد الأولاد و قیل بل یشترک الجميع و الأول أظهر... الی آخر کلامه» (۱).

ص: ۳۳۹

صاحب جواهر نیز همین عبارت محقق را نقل و تایید کرده و فرموده ولد شامل ولدِ نمى شود، عبارت ایشان این است: «ولو وقف على أولاده وأولاد فلان وأطلق ولم يكن ثم قرينه حال أو مقال انصرف إلى أولاده لصلبه ، ولم يدخل معهم أولاد الأولاد وفاقا للمشهور وقيل : لما عن المقنعه والكافي والنهيه والمهذب والسرائر ، وبعض نسخ النافع. واللمعه والتحرير بل يشترك الجميع لصدق الولد على الجميع حقيقه ولا ريب في أن الأول أظهر ، لأن ولد الولد لا يفهم من إطلاق لفظ الولد وإن قلنا أنه حقيقه ، لمعلوميه اختلاف أفراد المتواطى ، فلا- ينافى الاختصاص بغيره كونه حقيقه ، ضروره رجوعه إلى انسياق بعض أفراد المطلق عند الإطلاق ، وربما يؤيده قرأه النصب في قوله تعالى: (وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ) (١) واحتمال كونه لتفخيم شأن يعقوب كما في عطف جبريل على الملائكه في قوله تعالى: (مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ) (٢) إلى آخره خلاف ظاهر العطف ، وبذلك يظهر لك سقوط الأطناب هنا في الاستدلال على كونه ولدا حقيقه مطلقا ، أو في خصوص ولد الذكر دون الأنثى ، لما عرفت من أن وجه المسأله ما ذكرنا ، اللهم إلا أن يمنع الانسياق المزبور ، فيتجه الاستدلال المذكور حينئذ ، وقد ذكرنا مختارنا فيه غير مره أن ولد الولد ولد حقيقه ، من ذكر كان أو أنثى ، والله العالم» (٣).

تفسير آيات مذکور در کلام صاحب جواهر در تفاسیر من جمله در المیزان ذکر شده که مراجعه و مطالعه بفرمائید، علی ای حال صاحب جواهر بحث را تعقیب کرده و بالا-خره همان قول صاحب شرایع را تایید کرده و فرموده ولد فقط به اولاد بلاواسطه گفته می شود نه به اولاد مع الواسطه و خلاصه اینکه بحث بر می گردد به اینکه اگر کسی وقف بر اولاد کند آیا شامل اولاد مع الواسطه نیز می شود یا اینکه فقط به اولاد بلاواسطه اختصاص دارد و ظاهرا در زبان عادی ما نیز همینطور است و شامل اولاد مع الواسطه نمی شود.

ص: ۳۴۰

۱- بقره/سوره ۲، آیه ۱۳۲.

۲- بقره/سوره ۲، آیه ۹۷.

۳- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۲۸، ص ۱۰۷.

## وقف بر اولاد/شرایط موقوف/کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: وقف بر اولاد/شرایط موقوف/کتاب الوقف

عرض کردیم عمده در کلمات و الفاظی که در عبارات واقف قرار می گیرند همان ظهور می باشد حالا منشأ ظهور هر چه باشد چونکه ظواهر هستند حجت می باشند، گاهی از اوقات خود واقف تصریح می کند مثلاً می گوید وقف کردم برای اولادم نسل بعد نسل یا قرن بعد قرن، اما گاهی فقط می گوید وقف کردم برای اولاد خودم حالا آیا کلمه اولاد فقط به ولد بلاواسطه گفته می شود یا شامل ولد مع الواسطه نیز می شود، ما عرض کردیم در عرف فرزند غیر از نوه می باشد و اگر کسی بگوید برای فرزندانم وقف کردم ظاهر همان فرزندان بلاواسطه می باشد حالا پسر باشد یا دختر فرقی ندارد و در فارسی ما نیز همینطور است و اگر بخواهد بلاواسطه را شامل شود کلمات نوه و نتیجه و امثال اینها بکار برده می شود خلاصه در اینجا معیار ظهور الفاظ است نه حقیقت و مجاز و چون ظواهر الفاظ حجت است اگر به مراد واقف پی بردیم که هیچ و اگر پی نبردیم در صورت شک در تحقق وقف اصل در عقود فساد و عدم ترتب اثر می باشد، برخی در اینجا به صحت سلب و عدم صحت سلب و تبادر و امثال اینها تمسک کرده اند که در همه اینها منشأ همان ظهور و عدم ظهور می باشد خلاصه معیار آن است که اگر این کلمه به عرف عرضه شود اهل عرف از آن چه معنا و مفهومی می فهمند که خب اگر نصی بود یا ظهور داشت متبع است و اگر نص و ظهوری نبود و مشتبه بود اصل عدم ترتب اثر می باشد، این موضوع بیشتر از این بحثی ندارد.

ص: ۳۴۱

خب واما آنچه در مورد وقف و واقف و موقوف و موقوف علیه لازم بود بحث کردیم و حالا کم کم با توفیق پروردگار متعال وارد بحث بیع وقف خواهیم شد که کجا بیع وقف جائز است و کجا بیع آن جائز نمی باشد.

امام رضوان الله علیه در تحریر الوسیله در مسئله ۷۱ بحث بیع وقف را در ضمن پنج مطلب مطرح می کند که می خوانیم تا بعد ببینیم دلیلشان چیست، عبارت ایشان این است: «مسأله ۷۱ - (۱): الأوقاف علی الجهات العامه التي مرَّ أنها لا- یملکها أحد کالمساجد والمشاهد والمقابر والقناطر (پُل ها) ونحوها لا یجوز بیعها بلا إشکال (زیرا در بیع باید مالک باشد "لا بیع إلا فی ملک" و چیزی که انسان نسبت به آن ملکیت ندارد نمی تواند بفروشد) فی مثل الأولین، وعلی الأحوط فی غیره وإن آل إلی ما آل حتی عند خرابها واندراسها بحیث لا- یرجى الانتفاع بها فی الجبهه المقصوده أصلا بل تبقى علی حالها، هذا بالنسبه إلی أعیانها،

(۲): وأما ما يتعلق بها من الآلات والفرش وثياب الضرائح وأشباه ذلك فما دام یمكن الانتفاع بها بقیه علی حالها لا یجوز بیعها، وإن أمكن الانتفاع بها فی المحل الذی أعدت له بغير ذلك الانتفاع الذی أعدت له بقیه علی حالها أيضا، فالفرش المتعلقة بمسجد أو مشهد إذا أمكن الافتراض بها فی ذلك المحل بقیه علی حالها فیه،

(٣): ولو فرض استغناؤه عن الافتراش بالمره لكن يحتاج إلى ستر يقي أهله من الحر أو البرد مثلا تجعل سترًا لذلك المحل، ولو فرض استغناء المحل عنها بالمره بحيث لا- يترتب على إمساكها وإبقائها فيه إلا الضياع والضرر والتلف تجعل في محل آخر مماثل له، بأن تجعل ما للمسجد لمسجد آخر، وما للمشهد لمشهد آخر،

ص: ٣٤٢



(۴): فإن لم يكن المماثل أو استغنى عنها بالمره جعلت في المصالح العامه (که در این صورت دیگر اختیارش با فقیه و حاکم شرع است)، هذا إذا أمکن الانتفاع بها باقیه علی حالها، (۵): وأما لو فرض أنه لا- يمكن الانتفاع بها إلا بیعها وکانت بحيث لو بقیه علی حالها ضاعت وتلفت بیعت، وصرّف ثمنها فی ذلك المحل إن احتاج إليه، وإلا ففی المماثل ثم المصالح حسب ما مر (۱).

پنج مطلب در کلام امام رضوان الله علیه ذکر شد و اما بحث در دلایل این مطالب بماند برای بعد إن شاء الله تعالی ...

## بیع وقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: بیع وقف / کتاب الوقف

بحث قبلی در این بود که آیا اگر وقف بر اولاد کرد مفاد این وقف فقط شامل طبقه اول که اولاد بلاواسطه هستند می شود یا اینکه اولاد مع الواسطه مثل نوه و نتیجه نیز مشمول وقف می شوند، نوشته ای داریم که مواردی را در مورد بحث قبلی ذکر کرده اند؛ اولاً نوشته شده که باید ابراء ذمه واقف را ملاحظه کنیم منتهی عرض می کنیم که ما بحثمان در حکم وضعی و در صحت و بطلان وقف است و مسئله ابراء ذمه از احکام تکلیفیه است و اصلاً به بحث ما مربوط نیست. ثانیاً عدم اضرار به سایر وراث که این هم مربوط به بحث ما نمی شود زیرا ما به سائر وراث کاری نداریم بلکه ما فقط می خواهیم بدانیم واقف که اختیار اموالش را داشته به چه صورتی وقف کرده.

خب و اما بحثمان در باب بیع وقف بود و اینکه در چه مواردی بیع وقف جائز است و در چه مواردی بیع وقف جائز نیست، در اینجا اصل اولی عدم جواز بیع وقف می باشد، از دو راه می توان استدلال کرد اول اینکه بیع وقف اساساً با ماهیت وقف سازگار نیست زیرا وقف "تحییس الاصل و تسبیل المنفعه" است یعنی اصل موقوف باید حفظ و نگهداری شود تا منافعش به موقوف علیهم برسد پس ذاتاً و ماهیه وقف قابل فروش نیست. دوم اینکه فروشنده باید مالک باشد و معلوم است که واقف مالک نیست و نمی تواند بفروشد چون به محض تحقق وقف مال موقوف از ملکش خارج شده "لا بیع إلا فی ملک" و حتی موقوف علیهم نیز مالک نیستند بلکه فقط می توانند طبق عقد وقف از منافع آن استفاده کنند فلذا اصل اولی در وقف اقتضاء می کند که بیع وقف شرعاً ممکن نباشد.

ص: ۳۴۳

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۲، ص ۷۸، مسئله ۷۱.

فقهاء ما که در بیع وقف بحث کرده اند اولاً فرموده اند اصل اولی عدم جواز بیع وقف به بیانی که گذشت می باشد و ثانیاً به سراغ روایاتی رفته اند که بر عدم جواز بیع وقف دلالت دارند، این روایات در جلد ۱۳ و سائل ۲۰ جلدی صفحه ۳۰۳ باب ۶ از ابواب احکام وقوف و صدقات ذکر شده اند:

خبر اول: (محمد بن یعقوب، عن محمد بن جعفر الرزاز، عن محمد بن عیسی، عن أبی علی ابن راشد قال: سألت أبا الحسن علیه السلام قلت: جعلت فداك اشتریت أرضاً إلى جنب ضیعتی بألفی درهم، فلما وفرت المال خیرت أن الأرض وقف، فقال: لا یجوز شراء الوقوف ولا- تدخل الغله فی ملكك، ادفعتها إلى من أوقفت علیه قلت: لا أعرف لها ربا، قال: تصدق بغلتها. ورواه الصدوق بإسناده عن محمد بن عیسی مثله. محمد بن الحسن بإسناده عن محمد بن یعقوب مثله) (۱).

سند حدیث: کلینی از طبقه ۹، محمد بن جعفر رزاز از اساتید کلینی است و در معجم رجال حدیث جلد ۱۵ صفحه ۱۷۴ توثیق شده، محمد بن عیسی بن عبید یقطینی ثقه و از طبقه ۷ است، أبی علی بن راشد در معجم رجال حدیث جلد ۴ توثیق شده. این خبر را مشایخ ثلاثه نقل کرده اند.

محل استشهاد در این خبر این کلام حضرت "لا یجوز شراء الوقوف" می باشد.

خبر دوم: (وباسناده عن الحسين بن سعيد، عن النضر، عن يحيى الحلبي، عن أيوب ابن عطيه قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: قَسَمَ رسول الله صلى الله عليه وآله الفئ فأصاب عَلِيّاً عليه السلام أرض فاحتفر فيها عينا فخرج منها ماء يَتَّبِعُ في السماء كهيته عنق البعير فسامها عين يَتَّبِعُ فجاء البشير يبشره، فقال: بشر الوارث، بشر الوارث، هي صدقه بتاً بتلاً في حجيج بيت الله، وعابر سبيله، لا تباع ولا توهب ولا تورث، فمن باعها أو وهبها فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين، لا يقبل الله منه صرفاً ولا عدلاً.

ص: ۳۴۴

---

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۳۰۳، ابواب احکام وقوف و صدقات، باب ۶، حدیث ۱، ط الإسلامیه.

ورواه الكليني، عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن النضر بن سويد مثله (١).

سند حدیث: شیخ طوسی باسناد خودش از حسین بن سعید نقل کرده، شیخ طوسی طبقه ۱۲ و حسین بن سعید طبقه ۶ است و این خبر را شیخ از کتاب او گرفته و اسناد شیخ به حسین بن سعید صحیح است و در آخر جلد ۲ جامع الروات طریق و اسانید شیخ به حسین بن سعید ذکر شده، نضر بن سويد نیز از طبقه ۶ است و موثق می باشد، یحیی بن عمران حلبی ثقة ثقة صحیح الحدیث و از طبقه ۵ است، ایوب بن عطیه نیز ثقة و از طبقه ۵ می باشد.

این خبر نیز تشدید و تأکید دارد بر عدم جواز بیع وقف.

در این باب ۶ اخبار زیادی درباره عدم جواز بیع وقف نقل شده که ما همین دو خبر را به عنوان نمونه خواندیم.

محقق کرکی در جامع المقاصد نیز این بحث را مطرح کرده و فرموده بیع وقف جایز نیست و یک خبری را از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده، کلام ایشان این است: «وقد قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم: "لا یباع أصلها ولا یتباع ولا یوهب ولا یورث"» (٢).

در پاورقی جامع المقاصد آدرس این خبر به این صورت ذکر شده:

صحیح مسلم ۳: ۱۲۵۵ حدیث ۱۶۳۲، سنن ابن ماجه ۲: ۸۰۱ حدیث ۲۳۹۶، مسند أحمد بن حنبل ۲: ۵۵.

ص: ۳۴۵

---

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۳۰۳، ابواب احکام وقوف و صدقات، باب ۶، حدیث ۲، ط الإسلامیه.

۲- جامع المقاصد، محقق کرکی، ج ۹، ص ۶۸.

ما هیچکدام از کتب خودمان را صحاح نام گذاری نکرده ایم بلکه می گوئیم این کتب حدیث است و شما خودتان باید رجال بدانید و حدیث بدانید و اسناد را طبق قواعد رجالی و حدیثی بررسی کنید منتهی عامه شش کتاب را به عنوان صحاح سته معرفی کرده اند و می گویند تمام احادیثی که در آنها ذکر شده صحیح هستند و بعد از قرآن اینها اصح هستند و همه باید آنها را قبول کنند منتهی وقتی به سراغ روایات مذکور در این کتب می رویم می بینیم که طبق قواعد رجالی خودشان گاهی بین روایات تناقض وجود دارد و یا سند روایات ضعیف هستند، آیت الله امینی اعلی الله مقامه در جلد ۵ الغدیر از روی کتب خودشان بیان می کند که آنها ۵۰۰ هزار حدیث مجعول دارند که خودشان به آنها استدلال کرده اند و بعد در رجال خودشان همین افراد را تضعیف کرده اند!

کتاب دیگری که در پاورقی ذکر شده "المغنی" ابن قدامه است که ۱۲ جلد است و آراء اهل تسنن در آن ذکر شده، المغنی لابن قدامه ۶: ۲۵۱.

از پاورقی جامع المقاصد معلوم می شود که این مطلب (عدم جواز بیع وقف) بین ما و عامه مورد اتفاق می باشد یعنی همانطور که ما قائلیم اصل عدم جواز بیع وقف است آنها نیز همین را می گویند البته در بعضی موارد آنها بیع وقف را جائز می دانند ولی ما جائز نمی دانیم مثلاً در مغنی ابن قدامه ذکر شده اگر مساجد یا مدارس یا قریه ای از حیث انتفاع خارج شدند می توان آنها را فروخت ولی ما گفتیم حتی این موارد هم جایز نیست فروخته شوند ما فقط در یک صورت که بقاء مال موقوفه مستلزم هدر رفتن باشد مثلاً اگر حاکم شرع یا فقیه نرود و زمین آن مسجدی که خراب شده را تصرف نکند افراد غاصب می روند و آن را غصب می کنند و کم کم به مرور زمان برایش سند درست می کند و ملک شخصی خودشان می کنند در این صورت از باب حسبه فقیه موظف است که در این موارد دخالت کند و این اموال را حفظ کند اما در موارد دیگر تصرف و بیع وقف جائز نیست.

## بیع وقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: بیع وقف / کتاب الوقف

بحثی داشتیم که اگر واقف در ضمن عقد وقف شرط کند که چند نفر را بعداً به موقوف علیهم اضافه و یا کم کند آیا چنین شرطی صحیح است یا نه؟ گفتیم که چنین شرطی صحیح نیست زیرا به محض تحقق وقف مال موقوفه از ملک واقف خارج می شود لذا دیگر نمی تواند کسی را اضافه و یا حذف کند و بعلاوه وقف بعد از تحقق مبتنی بر دوام است و به هر شکلی که محقق شود باید دوام داشته باشد و دیگر نمی توان آن شکل را عوض کرد و تغییر داد، علی‌ای حال محقق فرمود بطل الوقف زیرا چنین شرطی منافی مقتضای عقد است و عقد را باطل می کند، منتهی صاحب جواهر فرمود بطل الشرط نه عقد و بعد ایشان سعی کرده که عقد را درست کند لذا اینطور فرمودند که ما دو جور شرط داریم که مخالف عقد است؛ اول اینکه شرط می کند که در آینده نسبت به عقد دخالت کند و مفاد عقد را تغییر دهد و حذف و اضافه کند که چنین شرطی درست نیست و شرط باطل است و موجب بطلان عقد نیز می شود، دوم اینکه بعد از عقد کاری نمی کند بلکه حین العقد شرط را طوری قرار می دهد که نتیجه اش خروج یا دخول بعضی ها در عقد می باشد یعنی خواست و اراده خودش را در ضمن شرطی در عقد مندرج می کند یعنی به صورت شرط نتیجه نه شرط فعل که ما عرض کردیم این هم اشکال دارد زیرا اراده این شخص بعد از عقد نیز نباید تاثیر گذار باشد، این بحث گذشته بود به همین مقدار که عرض کردیم توجه شود کافی خواهد بود.

ص: ۳۴۷

خب و اما بحثمان فعلا- در این است که آیا وقف را می توان فروخت یا نه؟ روایاتی را خواندیم که دلالت بر عدم جواز بیع وقف داشتند و قبلا- هم گفتیم که اصل اولی آن است که وقف را نمی توان فروخت زیرا وقف ذاتاً "تحییس الأصل و تسبیل المنفعه" می باشد، البته روایاتی نیز داریم که می گویند در بعضی موارد بیع وقف اشکالی ندارد بنابراین ما باید بحث کنیم و ببینیم که در چه مواردی بیع وقف جایز است و در صورت جواز به چه شکلی باید فروخته شود و همچنین در چه مواردی بیع وقف جایز نیست؟.

مقداری از عبارات سید جواد عاملی در مفتاح الکرامه که شرح قواعد علامه است را می خوانیم، خصوصیت اصلی مفتاح الکرامه این است که کتب زیادی در اختیارش بوده و بیشتر فتاوی فقهاء را از کتب آنها نقل کرده، عبارت ایشان در مفتاح الکرامه در مورد بحث ما این است: «فی جواز بیع الوقف عند خُلف الموقوف علیهم: قوله: "و لو وقع بین الموقوف علیهم خُلف بحیث یخشی خرابه جاز بیعه، و لو لم یقع خُلف و لا خشی علی خرابه بل کان البیع أنفع لهم لم یجز بیعه علی رأی"، قد تقدّم الکلام فی المسأله فی باب البیع، و قد استوفینا فیها الکلام و بلغنا فیها أبعده الغایات. و فی غایه المراد أنّ عبارات الأصحاب هنا مشکله، و فی المسالک أنّها قد اضطربت اضطراباً عظیماً حتّی من الرجل الواحد فی الکتاب الواحد.

و لا بدّ من بيان ذلك هنا على سبيل الإجمال، فنقول: قد تتبعنا كتب أصحابنا من المقنعه إلى الرياض مرّه بعد اخرى و كرّه بعد اولى فى البيوع و الوقوف فى الاصول القديمه و فيها القديم الصحيح مع كمال التأمل و التروى مع تكرّر جملة منها عندنا، فما تجده مخالفاً لما حكيناه فى أصل أو منقول عنه فهو وهمٌ فى النقل أو غلط فى الأصل.

ص: ٣٤٨

فنعقول: قد جَوَّزَ في جمله من كتبهم بيع الوقف إذا خرب، و في جمله منها: عند خوف خرابه، و في جمله: عند خوف خرابه لخلف بين أربابه، و في جمله: إذا أذى بقاؤه إلى خرابه. و لعلَّ من جَوَّزَ بيعه في هذه المواضع الثلاثة فبالأولى أن يجَوَّزه في الموضوع الأول، و هو عند تحقُّق خرابه.

و الكتب التي حكم بجواز بيعها في المواضع الأربعة كادت تبلغ ثلاثين كتاباً أو تزيد كما ستعرف، لكنَّها اختلفت في بعض القيود، و قد جَوَّزَ بيعه إذا وقع بين أربابه خلف شديد في جمله من كتبهم أيضاً، و جَوَّزَ في جمله منها بيعه مع خوف الفتنة و الخلف بين أربابه بحيث يحصل باعتبارهما فساد.

و لعلَّ القائل بالجواز في هذا الموضوع يوافق ما قبله. و الكتب التي اختير فيها جواز بيعه في هذين الموضوعين تبلغ خمسة عشر كتاباً أو تزيد مع اختلاف فيها في التعبير كما ستسمع.. إلى آخر كلامه» (١).

ایشان بعد از ذکر مطالب مذکور شروع به ذکر کتب مختلف کرده و چند صفحه نام کتب مختلف با عبارتهای متعدد را برده و یکی از امتیازات چاپهای جدید این است که در پاورق آدرس هر کتابی که نام برده شده را نوشته که این خیلی مهم است و خدمت بسیار بزرگی می باشد.

صاحب مفتاح الكرامه بعد از ذکر اقوال از کتب مختلف به سراغ ادله آنها رفته و فرموده دلیل کسانی که بر خلاف اصل اولی عدم جواز بیع وقف قائلند بیع آن با شرایطی در بعضی جاها اشکالی ندارد چیست، اولین دلیل قائلین به جواز بیع وقف در برخی موارد خبر جعفر بن حنان می باشد که در باب ۶ از ابواب وقوف و صدقات و وسائل الشیعه ذکر شده، خبر این است: (محمد بن یعقوب، عن عده من أصحابنا، عن سهل بن زیاد و أحمد بن محمد و عن علی ابن ابراهیم، عن أبیه جمیعاً، عن الحسن بن محبوب، عن علی بن رئاب، عن جعفر ابن حنان قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل وقف غله (جائی که عائداتی از آن بوجود می آید) له علی قرابته من أبیه و قرابته من أمه و أوصی لرجل و لعقبه لیس بینة و بینة قرابه بثلاثمأه درهم فی کل سنه و یقسم الباقی علی قرابته من أبیه و قرابته من أمه فقال: جائز للذی أوصی له بذلك، قلت: أرأیت إن لم یخرج من غله الأرض التي وقفها إلا خمسماًه درهم، فقال: ألیس فی وصیته أن یعطى الذی أوصی له من الغله " من تلك الغله. یه " ثلاثمأه درهم، و یقسم الباقی علی قرابته من أبیه و قرابته من أمه؟ قلت: نعم، قال: لیس لقرابته أن یأخذوا من الغله شیئاً حتی یوفوا الموصی له ثلاثمأه درهم، ثم لهم ما یبقی بعد ذلك، قلت: أرأیت إن مات الذی أوصی له، قال: ان مات كانت الثلاثمأه درهم لورثته یتوارثونها بینهم، فأما إذا انقطع ورثته فلم یبق منهم أحد كانت الثلاثمأه درهم لقرابه المیت یرد ما یخرج من الوقف، ثم یقسم بینهم یتوارثون ذلك ما بقوا و بقیة الغله قلت: فللورثه من قرابه المیت أن یبیعوا الأرض إن احتاجوا ولم یکفهم ما یخرج من الغله؟ قال: نعم إذا رضوا کلهم، و كان السبع خیرا لهم باعوا. و رواه الصدوق یاسناده عن الحسن بن محبوب. و رواه الشیخ یاسناده عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب. أقول: قد تقدم الوجه فی مثله) (٢).

ص: ۳۴۹

۱- مفتاح الكرامه، سید جواد عاملی، ج ۲۱، ص ۶۸۱، ط جماعه المدرسین.

۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۳۰۶، ابواب وقوف و صدقات، باب ۶، حدیث ۸، ط الإسلامیه.

سند حدیث: دو سند برای این خبر ذکر شده که با کلمه "جمیعا" به هم وصل شده اند کلینی که معلوم است و عده من أصحابنا هم گفتیم که در آخر جامع الروات نوشته شده که چه کسانی هستند، سهل بن زیاد مورد بحث است ولی ما آن را صحیح می دانیم، احمد بن محمد بن عیسی نیز بسیار جلیل القدر است، تا اینجا یک طریق کلینی بود و از اینجا به بعد طریق دوم کلینی ذکر شده؛ و عن کلینی عن علی بن ابراهیم عن ائمه عن حسن بن محبوب که بسیار جلیل القدر و موثق است عن علی بن رئاب که ثقه و از طبقه ۵ است عن جعفر بن حنان که توثیق نشده منتهی این خبر مورد عمل فقهاء می باشد که ضعفش بواسطه همین عمل جبران می شود.

اما خبر دلالت دارد بر اینکه غیر از خوف و اختلاف اگر منافعتشان طوری است که بفروشد نافع تر خواهد بود فروش آن جایز است، این خبر را صاحب مفتاح الکرامه به عنوان دلیل کسانی که قائلند بیع وقف جائز است ذکر کرده حالا خودتان به مفتاح الکرامه مراجعه و مطالعه بفرمائید تا بعدا بحث را ادامه بدهیم إن شاء الله تعالی ...

### بیع وقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: بیع وقف / کتاب الوقف

شهادت امام موسی کاظم علیه السلام که فردا می باشد را تسلیت عرض می نمائیم.

ما سه نوع وقف داریم؛ اول وقف بر جهات عامه مثل وقف مساجد، دوم وقف بر عناوین کلی مثل وقف بر علماء و فقراء و سوم وقف بر عناوین خاصه مثل وقف بر اولاد.

ص: ۳۵۰

بخشی از کلام امام رضوان الله علیه را خواندیم و امروز نیز به عنوان مقدمه ای برای بحث جواز بیع وقف و موارد جواز آن کلام ایشان را مطرح می کنیم، امام رضوان الله علیه در تحریر الوسیله اینطور می فرماید: «مسأله ۷۲ - کما لا یجوز بیع تلک الأوقاف الظاهر أنه لا یجوز إجارته (مثلا مساجد یا مدارس اجاره داده شوند زیرا اولاً کسی مالک اوقاف نیست تا بتواند آنها را اجاره بدهد و ثانیاً "الوقوف علی حسب ما یوقفها أهلها" لذا نمی توان آن را بر خلاف نظر واقف برای امور دیگری اجاره داد مثلا- مسجد را برای عبادت و نماز خواندن وقف کرده و نمی توان آن را برای انبار اجاره داد و امثال ذلک)، ولو غصبها غاصب واستوفی (غاصب) منها (اوقاف) غیر تلک المنافع المقصوده منها کما إذا جعل المسجد أو المدرسه بیت المسکن فلا یبعد أن تكون علیه أجره المثل فی مثل المدارس والخانات (کاروان سرا) والحمامات دون المساجد والمشاهد والمقابر والقنابر (پل) ونحوها ولو أتلف أعيانها متلف فالظاهر ضمانه، فیؤخذ منه القیمه، وتصرف فی بدل التالف ومثله» (۱).

این کلام امام رضوان الله علیه بود که خوانیم حالا- اینکه دلیلش چیست و اینکه آیا ما قبول می کنیم یا نه بعدا بحث خواهیم کرد.



مسئله ۷۳ از تحرير الوسيله كه با بحث ما مربوط مى باشد اين است كه: «مسأله ۷۳ - الأوقاف الخاصه كالوقف على الأولاد والأوقاف العامه التى كانت على العناوين العامه كالفقراء لا يجوز بيعها ونقلها بأحد النواقل إلا لعروض بعض العوارض وطرو بعض الطوارئ، وهى أمور (امام رضوان الله عليه از اینجا وارد ذكر موارد بيع وقف مى شود و چهار مورد را ذكر مى كند): الأول - ما إذا خربت بحيث لا يمكن إعادتها إلى حالها الأولى ولا الانتفاع بها إلا بيعها والانتفاع بثمرها كالحيوان المذبوح والجذع البالى (شاخه درختى كه كهنه شده) والحصير الخلق (حصير كهنه) فتباع ويشترى بثمرها ما ينتفع به الموقوف عليهم، والأحوط لو لم يكن الأقوى مراعاة الأقرب فالأقرب إلى العين الموقوفه.

ص: ۳۵۱

---

۱- تحرير الوسيله، امام خمينى، ج ۲، ص ۷۹، مسئله ۷۲.

الثاني- أن يسقط بسبب الخراب أو غيره عن الانتفاع المعتد به، بحيث كان الانتفاع به بحكم العدم بالنسبة إلى أمثال العين الموقوفه بشرط أن لا يرجى العود كما مر، كما إذا انهدمت الدار و اندرس البستان فصار عرصه لا يمكن الانتفاع بها إلا بمقدار جزئي جدا يكون بحكم العدم بالنسبة إليهما، لكن لو بيعت يمكن أن يشتري بثمانها دار أو بستان آخر أو ملك آخر تساوى منفعتها منفعة الدار أو البستان أو تقرب منها أو تكون معتدا بها و لو فرض أنه على تقدير بيعها لا- يشتري بثمانها إلا ما يكون منفعتها كمنفعتها باقيه على حالها أو قريب منها لم يجز بيعها، و تبقى على حالها.

الثالث- ما إذا اشترط الواقف في وقفه أن يباع عند حدوث أمر مثل قله المنفعة ، أو كثره الخراج أو المخارج ، أو وقوع الخلاف بين أربابه ، أو حصول ضروره أو حاجه لهم أو غير ذلك ، فلا مانع من بيعه عند حدوث ذلك الأمر على الأقوى.

الرابع- ما إذا وقع بين أرباب الوقف اختلاف شديد لا يؤمن معه من تلف الأموال و النفوس و لا ينحسم ذلك إلا ببيعه، فباع و يقسم ثمنه بينهم، نعم لو فرض أنه يرتفع الاختلاف ببيعه و صرف الثمن في شراء عين أخرى أو تبديل العين الموقوفه بالأخرى تعين ذلك، فتشترى بالثمن عين أخرى أو يبدل بآخر فيجعل وقفا و يبقى لسائر البطون، و المتولى للبيع في الصور المذكوره و للتبديل و لشراء عين أخرى هو الحاكم أو المنصوب من قبله إن لم يكن متول منصوب من قبل الواقف» (١).

این چهار مورد را امام رضوان الله عليه برای جواز بیع وقف ذکر کردند بنابراین بحث ما درباره موارد جواز بیع وقف می باشد که بعدا ادامه خواهیم داد.

ص: ۳۵۲



بحثمان در بیع وقف و مستثنیات آن بود، اولین بحث این بود که آیا در صورت شک در جواز و عدم جواز بیع وقف اصل بر عدم جواز بیع وقف است یا نه؟ زیرا وقف "تحییس الأصل و تسبیل المنفعه" می باشد یعنی وقف می کنند که مال موقوفه به طور دائم نگه داشته شود تا از منافعش استفاده شود، برخی گفته اند چنین اصلی داریم و روز اول بحث نیز گفتیم که برخی می گویند چنین اصلی وجود دارد اما حالا کلامی از صاحب عروه در این رابطه می خوانیم، همه گفته اند هر جائی که شک کنیم آیا بیع وقف جائز است یا نه اصل عدم جواز و اصل منع است، ایشان اول در این مطلب خدشه می کند و می فرماید بله می دانیم که مال وقف مثل بیع و صلح نیست هر چیزی که وقف شد باید نگه داشته شود، در بیع یا صلح شما می توانید تصرف کنید اما اساس و ماهیت وقف به این صورت است که مال موقوفه باید نگه داشته شود تا از عایدات آن استفاده شود و البته این به عنوان یک امر ارزشی و دارای ثواب و فضیلت در اسلام ذکر شده است علی‌ای حال صاحب عروه اصل مذکور را قبول نمی کند و می فرماید زیرا ما می دانیم خود کار یک کار ارزشی است و باید نگه داشته شود ولی دلیلی نداریم که هیچ جا بیع وقف جایز نباشد و مواردی داریم که بیع وقف جایز است، ما در اصول خوانده ایم هر جائی که عام و مخصصی داشته باشیم و بعد شک کنیم که آیا چیزی باقی تحت العام است یا جزء آن مخصص می باشد دیگر تمسک به عام جائز نیست و ما نحن فیه نیز همین طور است، ایشان بعد سراغ روایات رفته و روایات عدم جواز بیع وقف را ذکر و در آنها خدشه کرده و آنها را محدود می کند و بعد ایشان هشت مورد برای جواز بیع وقف ذکر می کند خلاصه ایشان چندین صفحه در این رابطه بحث کرده که مراجعه و مطالعه بفرمائید.

## بیع وقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: بیع وقف / کتاب الوقف

بحث شد که بیع وقف ذاتاً و ماهیةً جایز نیست زیرا وقف آن است که انسان یک عین یا مالی را وقف می کند که دائماً ثابت و برقرار و باقی بماند و از منافع آن استفاده شود پس ماهیت وقف دوام و ثبات و بقاء را اقتضاء می کند اما مواردی وجود دارد که شارع مقدس تجویز کرده که وقف فروخته بشود، در مقدمه این بحث (بیع وقف) یک مطلبی در شرایع هست که می خوانیم، محقق اینطور می فرماید: «الثامنه لو انهدمت الدار لم تخرج العرصه (زمین) عن الوقف و لم یجز بیعها» (۱).

بر شرایع نزدیک به ۲۰ شرح نوشته شده که یکی از آنها جواهر است که شاید بهترین شرح شرایع باشد، در اول آن صاحب جواهر اینطور فرموده که: «إنی قد رأیت (کتاب الشرائع) قرآنا فی الأحکام الشرعیه ، و فرقانا فی العلوم الفقهیة» سپس ایشان می فرماید من می خواستم شرایع را شرح کنم: «لکن العوائق تمنعنی والحوادث تردعنی ، غیر أنى قابلتها؛

بعزمه دونها العیوق منزله / وساعد لیس تنیئه الملمات

و امام رضوان الله علیه نیز می فرمودند که فقه جواهری را هیچوقت فراموش نکنید چون کسی نتوانسته اینطور یک دوره کامل فقه را شرح کند بنابراین یکی از کتابهایی که ما خیلی باید با آن مانوس باشیم جواهر است و هیچ مجتهد و فقیهی از جواهر مستغنی نیست.

عبارت شرایع را خواندیم و اما نظیر همین عبارت را علامه در قواعد دارد که در جامع المقاصد که شرح قواعد است عبارت قواعد اینطور نقل شده: «و لو خربت الدار لم تخرج العرصه عن الوقف، و لم یجز بیعها» (۲).

ص: ۳۵۶

۱- شرایع، محقق حلی، ج ۲، ص ۱۷۴، ط اسماعیلیان.

۲- جامع المقاصد، محقق کرکی، ج ۹، ص ۶۷.

محقق کرکی در ادامه به سراغ روایات مربوط به بیع وقف رفته و بعد قول عامه را نیز نقل کرده.

صاحب عروه در تکمله عروه در کتاب الوقف اینطور فرموده که اگر دار خراب شد نمی توان عرصه آن را فروخت ولی باید توجه داشت که واقف چگونه وقف کرده، گاهی واقف صرف مکان را وقف می کند حالا خراب بشود یا نشود و هرچه که می خواهد باشد اما گاهی دار را با وصف عنوانی دار بودن وقف می کند یا مثلاً بستان را وقف کرده و وصف عنوانی بستان

بودن مد نظرش بوده و به آن عنایت داشته، به عبارت دیگر گاهی انسان نظرش به آن بناء و موضوعی که روی زمین قرار می گیرد نظر طریقی است یعنی نفس زمین را وقف کرده اما گاهی نظرش موضوعی می باشد مثلا وصف بستان بودن برایش مهم است و به آن عنایت دارد حالا اگر این وقف از بین برود مثلا سیل بیاید و بستان را خراب کند در این صورت می شود وقف منقطع الآخر و بعد بحث در این است که وقف منقطع الآخر به حبس بر می گردد و ما خیلی از جاها داریم که وقف نیست بلکه حبس است، بله مادامی که با همان وصف و شکلی که شرط شده باقی باشد وقف است ولی وقتی از آن وصف عنوانی و از آن شکل درآمد دیگر وقف نخواهد بود بلکه منقطع الآخر می باشد و لذا معلوم می شود این وقف نبوده بلکه حبس بوده. صاحب عروه در ادامه فرموده که شیخ انصاری گفته وقتی که دار یا بستان را وقف کرد مثل بیع دار و مثل بیع بستان است چنانکه اگر بستان یا دار را فروخت خریدار می تواند آن را بستان نگه دارد یا کار دیگری با آن کند یا اینکه خانه را خراب کند ما نحن فیه نیز همینطور است اما صاحب عروه به شیخ اشکال می کند و می فرماید این مطلب درست نیست چراکه ماهیت عقود با هم فرق دارد بیع آن است که مشتری با خریدن مبیع مالک آن می شود و بیع نقل و انتقال و ملکیت می باشد و وقتی مالک شد هرکاری که خواست با آن می کند اما وقف ماهیتش فرق دارد ماهیت وقف همان است که واقف مال یا عین را برای عنوان مخصوصی وقف کرده و عنوان مورد نظرش موضوعیت دارد نه طریقت و در نظرش اهمیت دارد مثلا بستان بودن یا دار بودن موضوعیت دارند و در نظر واقف اهمیت دارند لذا وقتی سیل آمد و دار را برد دیگر عرصه جزء وقف نبوده و از اول یک وقف منقطع الآخر بوده و در واقع حبس بوده.

خب و اما صاحب جواهر فرموده بیع دار چند جور تصور می شود ایشان عبارت محقق در شرایع را نقل می کند و اینطور می فرماید: «المسأله الثامنه : إذا انهدمت الدار ولم یبق من آثارها شیء لم تخرج العرصه بذلك عن الوقف ولم یجز بیعها» (۱).

صاحب جواهر در ادامه می فرماید: «هذا كله مع عدم ملاحظه الداریه فی وقفه ، أما إذا لا حظ الواقف فی وقفه لها حیثیه كونها دارا ، فمتی بطل كونها كذلك بحيث خرجت عن قابلیه ذلك ، یمكن الحكم ، ببطلان الوقف حیثئذ بذهاب موضوعه ، بل یمكن التزامه فی النخله الموقوفه الملاحظه فی وقفها تسبیل ثمرتها أيضا إذا سقطت كما ستسمعه إن شاء الله تعالی» (۲).

صاحب جواهر در ادامه در مورد وقف دار و وجوه مختلف آن اینطور می فرماید: «ومن ذلك كله یظهر لك أن وقف الدار مثلا یقع علی وجوه :

أحدها : وقفها ما دامت دارا فانهدمت والظاهر كونها من منقطع الآخر (زیرا وصف عنوانی داریت در محط عقد واقع شده بود و واقف نیز نظر به آن داشته که در این صورت حبس می شود).

ثانیها : وقفها دارا علی معنی أنه ینتفع بها دارا ، والظاهر أنها وقف كذلك ما دامت صالحه لذلك ، وإن انهدمت نعم إذا خرجت عن قابلیه ذلك علی وجه لا یرجى عودها ، أمكن القول ببطلان وقفها.

ثالثها : وقف الدار علی معنی تسبیل منفعتها کائنه ما كانت وإن قارن كونها دارا حال الوقف ، والظاهر بقاء وقفها ، بل یجوز تغییرها اختیارا.

ص: ۳۵۸

---

۱- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۲۸، ص ۱۰۹.

۲- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۲۸، ص ۱۱۰.

رابعها : وقفها دارا و علم إرادة دوام أصل الوقف منه ، فاتفق انهدامها ، والظاهر عدم جواز تغييرها اختيارا لكن إذا انهدمت جاز له الانتفاع بها على غير وجه الدارويه ، إلا مع التصريح» (۱).

خلاصه اینکه صاحب جواهر تفصیل می دهد و می فرماید اگر وقف کند با وصف عنوانی و موضوع خاص در این صورت اگر آن وصف و موضوع خاص از بین برود وقف تمام می شود و به حبس و منقطع الآخر بودن برمی گردد و این یک قاعده کلی می باشد که صاحب جواهر بیان می کند لذا ما نمی توانیم این مورد را جزء موارد جواز بیع وقف ذکر کنیم زیرا اصلاً وقف نبوده و به حبس و منقطع الآخر برمی گردد، البته از این موارد زیاد داریم مثلاً- فرض کنید تابستان است و مردم برای زراعت می روند حالا کسی جائی را احداث کرده و آب و وسائل آب خوردن را فراهم کرده تا افراد آب بخورند خب معلوم است که این تشکیلات موقت است و در موقع گرمی هوا می باشد که خب موارد این چنینی وقف نیستند بلکه خدمت موقت و منقطع الآخر هستند بنابراین آنچه که شرایع گفت که اگر دار منهدم شد لم یجز بیعها کلیت ندارد بلکه باید ببینیم واقف به چه عنوانی آن را وقف کرده اگر وقف کرده که دار باشد و وصف عنوانی دار بودن مد نظرش بوده در صورتی که خراب شود دیگر وقفیت نیست و به منقطع الآخر و حبس بر می گردد.

بقیه بحث بماند برای بعد إن شاء الله تعالی ...

ص: ۳۵۹



Your browser does not support the audio tag

موضوع: بیع وقف / کتاب الوقف

بعد از اینکه بحثهایی در مورد عقد وقف و عین موقوفه و موقوف علیه انجام شد یکی از مطالب مهم این است که آیا وقف مطلقاً قابل فروش نیست یا استثنائاً در بعضی موارد بیع وقف جایز است؟ فقهاء ما این را در دو جا ذکر کرده اند؛ اول در باب بیع، یکی از شرایط صحت بیع این است که ثمن و مثن باید طلق یعنی آزاد باشند که به این مناسبت بحث بیع وقف نیز مطرح شده و شیخ انصاری نیز در مکاسب در باب بیع و در شرایط عوضین این بحث را ذکر کرده و آیت الله العظمی آقای خوئی که بیع ایشان همان شرح مکاسب است نیز در همین کتاب بیع بحث بیع وقف را مطرح کرده اما برخی از فقهاء ما مثل امام رضوان الله علیه بحث بیع وقف را در کتاب وقف ذکر کرده اند، همان طور که خواندیم ایشان چهار صورت را استثناء کرده ولی صاحب عروه هشت صورت را ذکر کرده که مدارک اینها روایاتی هستند که دال بر جواز بیع وقف در موارد خاص می باشند که بعداً خواهیم خواند.

امام رضوان الله علیه چهار مورد را ذکر کرده، کلام ایشان این است: «الأول - ما إذا خربت بحيث لا يمكن إعادتها إلى حالها الأولى ولا الانتفاع بها إلا - بيعها والانتفاع بثمرها كالحيوان المذبوح والجذع البالي (شاخه درختی که کهنه شده) والحصير الخلق (حصیر کهنه) فتباع ويشترى بثمرها ما ينتفع به الموقوف عليهم، والأحوط لو لم يكن الأقوى مراعاة الأقرب فالأقرب إلى العين الموقوفة (با آنچه که قبلاً وجود داشته مماثل باشد)» (۱).

ص: ۳۶۰

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۲، ص ۷۹، مسئله ۷۳.

در این موارد باید توجه داشته باشیم به اینکه نظر واقف چه بوده، هر مالی سه صورت دارد؛ صورت شخصی، صورت نوعیه و صورت جنسیه، گاهی واقف نظرش بر باغ یا گوسفند خاصی به صورت وصف عنوانی خاص می باشد که در صورت از بین رفتن از وقفیت خارج و تبدیل به منقطع الآخر و حبس می شود اما گاهی نظرش مطلق باغ یا گوسفند است بدون وصف عنوانی خاص که امام رضوان الله علیه به این مطلب که بینیم نظر واقف چیست اشاره ای نکرده، حالا اگر شک کردیم که آیا واقف به صورت شخصی نظر داشته یا به صورت نوعیه یا اصلاً صورت جنسیه مد نظرش بوده در این صورت به نظر ولی فقیه و حاکم شرع باید مراجعه کرد.

«الثانی - أن يسقط بسبب الخراب أو غيره عن الانتفاع المعتد به، بحيث كان الانتفاع به بحكم العدم بالنسبة إلى أمثال العين الموقوفة بشرط أن لا يرجى العود كما مر، كما إذا انهدمت الدار و اندرس البستان فصار عرصه لا يمكن الانتفاع بها إلا بمقدار جزئي جداً يكون بحكم العدم بالنسبة إليهما، لكن لو بيعت يمكن أن يشتري بثمرها دار أو بستان آخر أو ملك آخر تساوی منفعة منفعة الدار أو البستان أو تقرب منها أو تكون معتداً بها و لو فرض أنه على تقدير بيعها لا - يشتري بثمرها إلا ما يكون

منفعتها كمنفعتها باقيه على حالها أو قريب منها لم يجز بيعها، و تبقى على حالها.

الثالث- ما إذا اشترط الواقف في وقفه أن يباع عند حدوث أمر مثل قله المنفعه ، أو كثره الخراج أو المخارج ، أو وقوع الخلاف بين أربابه ، أو حصول ضروره أو حاجه لهم(مثلا بگوید اگر خودم فقير شدم و نیازداشتم بفروشید برای خودم) أو غير ذلك ، فلا مانع من بيعه عند حدوث ذلك الأمر على الأقوى.

ص: ۳۶۱

الرابع- ما إذا وقع بين أرباب الوقف اختلاف شديد لا يؤمن معه من تلف الأموال و النفوس و لا ينحسم ذلك إلا ببيعه، فبياع و يقسم ثمنه بينهم، نعم لو فرض أنه يرتفع الاختلاف ببيعه و صرف الثمن في شراء عين أخرى أو تبادل العين الموقوفه بالأخرى تعين ذلك، فتشتري بالثمن عين أخرى أو يبدل بآخر فيجعل وقفا و يبقى لسائر البطون، و المتولى للبيع في الصور المذكوره و للتبديل و لشراء عين أخرى هو الحاكم أو المنصوب من قبله إن لم يكن متول منصوب من قبل الواقف» (1).

اینها صور اربعه مذکور در کلام امام رضوان الله عليه بود که به عرضتان رسید حالا- دلیل اینها بماند برای بعد إن شاء الله تعالی ....

## بیع وقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: بیع وقف / کتاب الوقف

میلاذ با سعادت زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام را تبریک عرض می کنیم و همچنین شهادت آیت الله مطهری اعلی الله مقامه را تسلیت عرض می نمائیم.

بحثمان در بیع وقف بود که یک مطلب بسیار مهمی می باشد و صاحب جواهر می فرماید فقهاء ما در این رابطه آراء مهم و مختلفی دارند به صورتی که یک فقیهی در کتاب البیع در این رابطه یک نظری دارد و در کتاب الوقف نظر دیگری دارد و حتی یک فقیهی در همان کتاب الوقف نظرات مختلفی در مورد بیع وقف داده علیّی حال بحث بیع وقف و موارد جواز آن بسیار مهم می باشد.

مطالبی را از کتاب الوقف جواهر نقل کردیم اما صاحب جواهر در کتاب البیع جواهر نیز مطالبی را در مورد بیع وقف ذکر کرده، محقق در شرایع فرمودند مبیع باید طلق و آزاد باشد پس بیع وقف صحیح نیست، صاحب جواهر با اشاره به کلام محقق در شرایع اول به سراغ مستثنی منه رفته و با توجه به روایات چندین صفحه بحث کرده و فرموده بیع وقف جایز نیست، بخشی از کلام ایشان این است: «وعلی کل حال فمما فرعه المصنف و غیره علی ذلك عدم جواز بیع الوقف فإنه بعد ان ذکر الشرط المزبور.

ص: ۳۶۲

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۲، ص ۷۹، مسئله ۷۳.

قال فلا یصح بیع الوقف (۱): ما لم یؤد بقاؤه إلى خرابه لا اختلاف بین أربابه (۲): ویكون البیع علیهم أعود علی الأظهر ونحوه الفاضل فی القواعد، والدلیل علی الحكم فی المستثنی منه واضح» (1).

در بحث وقف در بسیاری از موارد ما باید به سراغ ولایت فقیه برویم و این مراجعه ایمان ما به مسئله ولایت فقیه را بیشتر می

کند و ما می فهمیم که فقه ما بدون ولایت فقیه ناقص است زیرا فقه ما قوانین و ضوابطی هست که حافظ و مبین و مجری می خواهد که فقیه این امور ثلاثه را انجام می دهد.

صاحب جواهر در ادامه فرموده به اندازه ای عدم جواز بیع وقف روشن و واضح است که عوام متشرعه این مطلب را می فهمند چه برشد به خواص، عوام متشرعه می فهمند که مال موقوفه غیر از اموال عادی است و چیزی که وقف شود شرایط خاصی دارد و اصلا ماهیت وقف با فروش مناسب نیست و ماهیت تحبیس الاصل و تسبیل المنفعه با وقف مناسب نیست بنابراین ایشان اول با توجه به روایات چندین صفحه در مستثنی منه یعنی عدم جواز بیع وقف بحث کرده و بعد به سراغ مستثنی یعنی موارد جواز بیع وقف که مورد بحث ماست رفته و اینکه از روایاتی که موارد جواز بیع وقف در آنها ذکر شده چه استفاده ای می شود و البته همین که ما از این روایات چه می فهمیم باعث شده اختلاف نظر و اقوال متعددی درباره موارد جواز بیع وقف بین فقهاء ما بوجود بیاید، امام رضوان الله علیه بعضی از مباحث را اصلا ندارد اما صاحب جواهر می فرماید ما باید ببینیم واقف چگونه وقف کرده و باید به عناوینی که در کلام واقف بوده دقت کنیم گاهی واقف به صورت نوعیه و گاهی به صورت شخصیه و گاهی هم به صورت جنسیه نظر دارد مثلا گاهی می گوید من این بستان را وقف کردم تا از میوه هایش بخورند که در اینجا به صورت شخصیه ی بستان بودن نظر دارد ولی گاهی بستان را وقف می کند تا از میوه هایش بخورند منتهی نظرش این نیست که بستانیت محفوظ باشد بلکه نظرش به مالیت آنجا می باشد یعنی به صورت نوعیه زمین بودن و مالیت داشتن آن نظر دارد به عبارت دیگر نظر به عنوان گاهی موضوعیت دارد مثل صفت بستان بودن ولی گاهی صفت بستان بودن طریق است برای زمین و مالیت داشتن لذا ممکن است اگر بستان نباشد از آن استفاده دیگری بکنند مثلا زمینی بستان بوده و الان در مرکز شهر قرار گرفته و دیگر بخاطر رفت و آمد و ترافیک و آب و دیگر مسائل نمی توان از آن به عنوان بستان استفاده کرد خب حالا- اگر در اینجا صورت شخصیه میزان باشد دیگر وقف تمام شده اما اگر صورت نوعیه یعنی مالیت آن ملاک باشد خب می توانند آن را تبدیل به چیز دیگری کنند و از آن استفاده کنند، این مطالب را امام رضوان الله علیه نداشتند.

ص: ۳۶۳

صاحب جواهر در ادامه به سراغ مستثنی رفته و فرموده من عقیده ام این است که اصلا وقف را نمی توان فروخت و وقف با فروش متضاد هستند و معنی وقف این است که این صورت حفظ شود و نگه داشته شود تا از منافعش استفاده شود و اگر جریانی پیش آمد و خراب شد و بین ارباب وقف اختلاف پیش آمد باید بحث کنیم که تکلیفش چه می شود ان شاء الله تعالی ...

## بیع وقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: بیع وقف / کتاب الوقف

در بحث قبل ما مطلبی از صاحب جواهر نقل کردیم که در اول جواهر فرموده: "ینی قد رأیت (کتاب الشرائع) قرآنا فی الأحکام الشرعیه ، وفرقانا فی العلوم الفقہیہ" (۱) سپس ایشان می فرماید من می خواستم شرایع را شرح کنم: "لکن العوائق تمنعنی والحوادث تردعنی ، غیر انی قابلتها:

بعزمه دونها العیوق منزله / وساعد لیس تُثنیه الملمات (۲)

جواهر واقعا یکی از عجائب روزگار است و توفیق بزرگی از جانب خداوند برای صاحب جواهر می باشد به طوری که علماء رجال می گویند اگر ما قرن سیزدهم که صاحب جواهر در آن می زیسته را قرن جواهر بنامیم شایسته است چون در آن قرن کتابی از جواهر عجیب تر نوشته نشده خلاصه جواهر کتاب بسیار مهمی است و برای ما طلبه ها داشتن و مراجعه به آن خیلی لازم است و بدون مراجعه به جواهر و آشنائی با جواهر کسی نمی تواند فقیه و مجتهد بشود، علی ای حال برخی از آقایان در مورد شعری که صاحب جواهر در اول جواهر ذکر کرده پرسیدند، صاحب جواهر در اول جلد ۱ تعریف و تمجید از شرایع کرده که به عرضتان رسید و همچنین از فقه و فقهاء و اهل بیت علیهم السلام و توجه به آنها بسیار تعریف کرده و اما در پایان جلد آخر جواهر نیز فرموده برای نوشتن جواهر به ائمه علیهم السلام و خصوصا حضرت امیر علیه السلام متوسل شده بودم و خدا را شکر می کنم که این توسل من مورد توجه قرار گرفت و بعد عقیده خودش نسبت به حضرت امیر علیه السلام را بیان می کند و بسیار تمجید می کند که ما باید این اعتقاد و ایمان را از صاحب جواهر یاد بگیریم.

ص: ۳۶۴

۱- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۱، ص ۲.

۲- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۱، ص ۳.

صاحب جواهر بسیار متواضع بوده هر شب در نجف بعد از نماز مغرب و عشاء به کنار قبر صاحب مفتاح الکرامه و شیخ جعفر کاشف الغطاء که استادش بوده می رفته و برای آنها فاتحه می خوانده و بعد به منزل می رفته، در بعضی جاها نوشته که در شب ۲۱ ماه مبارک رمضان که مردم مشغول عبادت هستند من عبادتم را متمرکز در نوشتن جواهر می دانستم و به اندازه ای به

اهل بیت علیهم السلام عقیده داشته که می فرموده من حاضر م تمام زحماتی که در نوشتن جواهر متحمل شدم بدهم و آن ثواب اشعار شیخ کاظم اُزری را به من بدهند، شیخ کاظم اُزری یکی از شعراء و ادباء بسیار خوب عرب است که تقریباً هزار شعر درباره اهل بیت علیهم السلام گفته و قبر او نیز در کاظمین و روبروی قبر امامین جوادین علیهما السلام می باشد، اشعار شیخ کاظم به اندازه ای از نظر معنی و مفهوم و فصاحت و بلاغت بالا بوده که هر گاه در حضور سید بحر العلوم می خواندند برای تعظیم اشعارش ایستاده گوش می داده، مثلاً اهل تسنن درباره خلافت وصیت نکرده و خود هر کس را انتخاب کنند خلیفه می باشد اما شیخ کاظم اُزری اینطور می فرماید:

أنبی بلا وصی تعالی / عما یقولہ سفهاها (۱)

درباره عایشه که سنی ها می گویند چندین هزار حدیث حفظ بوده اینطور می گوید:

حَفِظْتُ أَرْبَعِينَ أَلْفَ حَدِيثًا / وَمِنَ الذِّكْرِ آيَةٌ تَسْأَلُهَا؟

خلاصه این جواهر و عظمت جواهر می باشد.

خب واما در مورد معنای شعری که صاحب جواهر در اول جواهر ذکر کرده، بنده در کتابی که بنام "دانش عصر فضا" دارم درباره بدست آوردن فاصله ستارگان از لحاظ مسافت با همدیگر نوشته ام که برای سنجیدن فاصله ها گاهی مکان و گاهی زمان در نظر می گیرند مثلاً می گویند از قم تا تهران ۱۵۰ کیلومتر می باشد که معیار در اینجا مسافت مکانی است اما گاهی می گویند از قم تا تهران دو ساعت می باشد که معیار در اینجا زمان می باشد، علماء علم هیئت دیدند مسافت ها خیلی طولانی است، قدماء میزان سنجش مسافتشان پای شتر بود مثلاً می گفتند از زمین تا آسمان اول ۵۰۰ سال به اندازه پای شتر فاصله می باشد و همینطور حساب می کردند تا فلک نهم و بعد در هیئت جدید آمدند و آن چیزی که سریع الحركه بود را به عنوان میزان برای سنجش انتخاب کردند لذا آمدند و نور را به عنوان میزان برای سنجش مسافت انتخاب کردند و گفتند نور در هر ثانیه ۳۰۰ هزار کیلومتر راه را طی می کند و بعد این را در ۶۰ ثانیه ضرب کردند و یک دقیقه نوری را بدست آوردند و بعد در ۶۰ دقیقه ضرب کردند و یک ساعت نوری را بدست آوردند و بعد در ۲۴ ساعت ضرب کردند و یک روز نوری را بدست آوردند و بعد در ۳۶۵ روز ضرب کردند و یک سال نوری را بدست آوردند و این را معیار قرار دادند، نزدیک ترین ستاره به زمین پروکسیما می باشد و عیوق ۴۷ سال نوری از زمین فاصله دارد و هکذا، خلاصه امروز معیار برای تعیین مسافت ها سال نوری می باشد و عیوق که در شعر صاحب جواهر ذکر شده ۴۷ میلیون سال نوری با زمین فاصله دارد.

ص: ۳۶۵

صاحب جواهر در بحث ما (بیع وقف) مطلبی بر خلاف کلام فقهاء دارد که باید بخوانیم، ایشان می فرماید هر چیزی که وقف شد حدوداً و بقائاً آن عنوان مذکور در وقف معیار و ملاک وقف است و دیگر صورت شخصیه و نوعیه و جنسیه اعتباری ندارند لذا اگر خصوصیت مذکور در عنوان وقف از بین رفت وقف تمام شده و مثل منقطع الآخر می باشد مثلاً این حصیر وقف شده برای اینکه در مسجد زیر پا بیاندازند حالا اگر اینطور نشد نمی توانیم بفروشیم و بعد ایشان رفته به سراغ این بحث که در صورت مذکور باید آن حصیر را چه کنیم، آیا باید به واقف بدهیم یا به ورثه واقف یا به موقوف علیهم بدهیم؟ مدرک ایشان نیز همان اخباری است که فقهاء ما به آنها اعتماد کرده و آن طور فتوی داده اند می باشد.

## بیع وقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: بیع وقف / کتاب الوقف

بحث در استثنائات و موارد جواز بیع وقف بود، در وقف اصل اولی بر این است آنچه که وقف می شود باقی بماند تا از عایدات و منافع و ثمراتش در راه وقف استفاده بشود حالا- بحث ما در مواردی است که ناچار بیع وقف جایز می شود منتهی برای روشن شدن مطلب توجه به کلام صاحب جواهر لازم است، ایشان اول بحث کرده در اینکه بیع وقف جایز نیست به این بیان که: «قال (المحقق فی الشرایع) فلا یصح بیع الوقف (۱): ما لم یؤد بقاؤه إلی خرابه لاختلاف بین أربابه (۲): ویكون البیع علیهم أعود علی الأظهر ونحوه الفاضل فی القواعد» (۱).

ص: ۳۶۶

۱- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۲۲، ص ۳۵۷.

صاحب جواهر می فرماید در اینجا یک مستثنی منه یعنی عدم جواز بیع وقف و باقی ماندن وقف به حال خودش و استفاده از منافعش داریم و یک مستثنی داریم و بعد ایشان روایاتی را نقل می کند: «والدلیل علی الحکم فی المستثنی منه واضح، فان النصوص یمکن دعوی تواترها فی عدم جواز بیع الوقف وهبته ونحوهما منها خصوص بعض المعبره "فیمن اشتری أرضاً وقفاً بجهاله لا- یجوز شراء الوقف، ولا- تدخل الغله فی ملکک ادفعها إلی من أوقف علیه قلت: لا أعرف لها ربا، قال: تصدق بغلتها" ومنها النصوص الواردة فیما وقع منهم علیهم السلام من الوقوف المشتمله علی صریح النهی عن البیع ونحوه...الی آخر کلامه» (۱).

اخبار مذکور در کلام صاحب جواهر در باب ۶ و باب ۱۰ از ابواب وقوف و صدقات و وسائل الشیعه ذکر شده اند.

خبر اول: (محمد بن یعقوب، عن محمد بن جعفر الرزاز، عن محمد بن عیسی، عن أبی علی ابن راشد قال: سألت أبا الحسن علیه السلام قلت: جعلت فداک اشتریت أرضاً إلی جنب ضیعتی بألفی درهم، فلما وفرت المال خیرت أن الأرض وقف، فقال: لا یجوز شراء الوقوف "الوقف. یب " ولا تدخل الغله فی ملکک، ادفعها إلی من أوقف علیه قلت: لا أعرف لها ربا، قال: تصدق

بغلته‌ها. ورواه الصدوق یاسناده عن محمد بن عیسی مثله. محمد بن الحسن یاسناده عن محمد بن یعقوب مثله (۲).

سند حدیث: صاحب جواهر از این خبر به معتبره تعبیر می کند ولی خب سندش خیلی خوب است، کلینی عن محمد بن جعفر رزاز که از اساتید کلینی است و مقامش خیلی بالاست، عن محمد بن عیسی بن عبید یقیناً که خیلی خوب است، عن ابی علی بن راشد که جلالت و عظمت دارد و در جلد ۴ معجم رجال حدیث جلالت و عظمت او ذکر شده.

ص: ۳۶۷

---

۱- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۲۲، ص ۳۵۷.

۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۳۰۳، ابواب وقوف و صدقات، باب ۶، حدیث ۱، ط الإسلامیه.



این خبر و احادیث دیگری که صاحب جواهر نقل کرده دلالت دارند بر اینکه فروش وقف جایز نیست و این مربوط به مستثنی منه (عدم جواز بیع وقف) می باشد و حتی ایشان می فرمایند: «بل یکفی فیہ قولهم "الوقوف علی حسب ما یقفها أهلها" إذ من الواضح إرادة الواقف من الوقف تأیید حبس العین وإطلاق المنفعه...الی آخر کلامه» (۱).

ایشان می فرمایند حتی عوام متشرعه هم این را می فهمند که ذاتاً و اصالتاً فروش وقف جایز نیست و تأیید از مقتضیات و مقومات وقف می باشد یعنی ابدأً آن وقف باید در حال خود باقی بماند.

صاحب جواهر در ادامه به سراغ بحث دیگری رفته، فقهاء دیگر فرمودند اگر چیزی وقف شد و خراب شد چند صورت دارد گاهی کلاً از بین رفته که این بحثی ندارد اما گاهی طوری خراب شده که می توان از آن استفاده دیگر کرد مثلاً حصیر را نمی توان به عنوان زیر انداز استفاده کرد ولی می توان آن را به عنوان پرده استفاده کرد و یا آن را به مسجد دیگری ببرند و استفاده کنند خلاصه اینکه اینها قائلند چیزی که وقف شد تا آخرین نقطه ای که امکان استفاده دارد باید باقی بماند اما صاحب جواهر می فرماید چیزی که وقف شده اگر حالتش عوض شود و شکلش بهم بخورد دیگر وقف نخواهد بود مثلاً جائی را به عنوان بستان وقف کرده و بعد طوری شده که دیگر آب ندارد و به درد بستان بودن نمی خورد این دیگر وقف نخواهد بود یعنی ایشان قائل است فقط آن صورت شخصیه وقف است لذا اگر بهم خورد به کلی وقف باطل خواهد شد البته اینکه بعدش به چه کسی داده خواهد شد را بعداً بیان می کند، بنابراین بحث ما الان در این است که آیا موضوعی که برای حکم معین می شود مشخصاً موضوع برای حکم است و اگر شخصیتش بهم خورد به کلی وقف از بین می رود یا اینکه اینطور نیست و اگر شخصیتش بهم خورد صورت نوعی آن باقی می باشد؟ این یک بحث مهمی است که در تشخیص موضوع به چه کسی باید مراجعه کرد، صاحب جواهر در جاهای دیگر می فرماید موضوع را باید از عرف گرفت یعنی برای تعیین موضوع به عرف مراجعه می کنیم.

ص: ۳۶۸

دو مطلب مربوط به عرف است: اول اینکه چیزی کلی باشد که در تعیین مصادیق به عرف مراجعه می کنیم و عرف حاکم متبع در تعیین و تشخیص مصادیق کلی می باشد، مثلاً آب پاک کننده است اما اگر همین آب با گل مخلوط شود تشخیص مطلق یا مضاف بودن آن با عرف است و یا مثلاً شارع فرموده سجده و رکوع کنید حالا تشخیص اینکه چقدر خم بشویم تا صدق رکوع کند با عرف است، این یک بحث بسیار مهمی می باشد.

دوم اینکه گاهی شارع یک چیزی را موضوع قرار می دهد که بحث در کلی و مصداقش نیست بلکه مثلاً یک جمله ای را موضوع قرار می دهد حالا این جمله ای که شارع موضوع قرار داده را از چه کسی باید گرفت؟ مثلاً شارع می گوید خون به هرجائی برسد نجس می شود و همچنین می گوید اگر خون را بردی و شستی پاک می شود حالا خون به پارچه سفید اصابت کرده و ما بردیم و آن را شستیم منتهی هنوز قرمزی آن باقی است حالا آیا این پارچه پاک شده یا نه؟ اگر عقلاً بخواهیم بحث کنیم باید بگوئیم هنوز خون باقی است زیرا رنگ قرمز خون هنوز در پارچه سفید وجود دارد پس پارچه نجس است و حال آنکه در این مورد شارع می گوید پاک است خب چطور حکم به طهارت شده؟ در اینجا شارع فرموده باید به عرف مراجعه شود که عرف می گوید این پارچه پاک است زیرا موضوع حکم شرعی آن خونی است که اگر نشوریم نجس است ولی همان عرف از شارع گرفته که اگر بشوریم پاک می شود پس معلوم می شود موضوع عندالشرع با موضوع عندالعقل فرق دارد، عندالعقل عرض است و جوهر است و انتقال عرض هم محال است اما شارع می گوید آن خونی را من نجس می دانم که نشسته باشید اگر بردی و شستی پاک است و ما موضوع را از شرع می گیریم، مثلاً در روایت داریم کسی که استنجا به سنگ یا کاغذ یا پارچه کند پاک می شود و از حضرت سوال می شود که بعد از استنجا بو باقی می ماند و حضرت می فرماید بو اشکالی ندارد خب این بو مثل همان خون است از اینجا معلوم می شود که موضوع عندالعرف والشرع با موضوع عندالعقل فرق دارد و در تعیین موضوع شارع عرف را میزان می داند زیرا شارع بر اساس عرف حرف می زند و این موارد که مربوط به تعیین موضوع هستند در فقه زیادند مثلاً در باب سفر شارع فرموده اگر مسافر چهار فرسخ رفت نمازش قصر است خب حالا شروع این سفر باید از خانه باشد یا از کوچه یا خیابان یا شهر؟ برخی گفته اند باید از خیابان یا خانه سفر شروع می شود اما ظاهراً اینطور نباشد زیرا سفر یعنی خروج از وطن و کل شهر وطن شماست و تا آخرین خانه شهر وطن محسوب می شود و از آخرین خانه به بعد به شما مسافر گفته می شود بنابراین ما در جای جای فقه مواجه می شویم با موضوعاتی که باید ببینیم حاکم در آنها عقل است یا عرف، امام رضوان الله بحث مفصلی در اصول داشتند و آخر الامر فرمودند با احکامی که مترتب شده می فهمیم نظر عرف میزان است، اما صاحب جواهر در ما نحن فیه بر خلاف اینها حرف زده و فرموده اگر صورت شخصیه و شکل اولیه وقف بهم خورد وقف باطل می شود مثلاً بستان یا دار وقف کرده و سیل آمده آن را برده در اینصورت وقف باطل است و به ورثه بر می گردد زیرا بستان بودن و دار بودن میزان بود که از بین رفته اما فقهاء دیگر می فرمایند اگر صورت تغییر کند وقف باطل نشده و به ورثه بر نمی گردد بلکه به همان اندازه که مانده باید از آن استفاده شود یا در جای دیگر استفاده شود و یا فروخته شود به عبارت دیگر تا وقتی عین باقی است وقف می باشد، حالا ما باید ببینیم آیا نظر صاحب جواهر درست است یا فقهاء دیگر که بماند برای بعد إن شاء الله تعالی ...

Your browser does not support the audio tag

موضوع: بیع وقف / کتاب الوقف

بحث در کلام صاحب جواهر بود، ایشان مطالبی را فرموده که با کلام اصحاب و فقهاء دیگر خیلی تفاوت دارد، صاحب جواهر اول در مستثنی منه بحث کردند و فرمودند بیع وقف جائز نیست و ادله ای نیز بر عدم جواز بیع وقف اقامه کردند و بعد فرمودند بعضی موارد از این کلی استثناء شده و به سراغ مستثنی رفتند و در مستثنی نیز فرمودند: «والذی یقوی فی نظر بعد إمعانه، أن الوقف ما دام وقفا لا یجوز بیعه، بل لعل جواز بیعه مع کونه وقفا من المتضاد»، (۱) زیرا بیع یعنی تصرف کردن و خروج از ملک ولی وقف یعنی باقی ماندن و نگه داشتن اصل و تصرف نکردن در آن، ایشان می خواهد بفرماید بیع وقف مطلقاً جایز نیست خلافاً للمشهور که بیع وقف را در موارد خاصی جایز می دانند، در واقع صاحب جواهر می فرماید آن مواردی که فروخته شده دیگر وقف نبوده و از وقف بودن خارج شده به عبارت دیگر صاحب جواهر می فرماید اگر صورت اولیه اصلیه باقی باشد وقف خواهد بود ولی اگر آن صورت اولیه اصلیه از بین رفت و شکل آن بهم خورد دیگر وقف نخواهد بود و نمی توانیم بگوئیم وقف را فروخته ایم زیرا بیع و وقف با هم متضاد هستند.

صاحب جواهر در ادامه به سراغ جاهائی که شکل و صورت اولیه وقف بهم خورده می رود و چند مورد را بیان می کند: «والظاهر تحقق البطلان فیما لو خرب الوقف علی وجه تنحصر منفعتہ المعتد بها منه فی إتلافه، كالحصیر والجذع ونحوهما مما لا منفعة معتد بها فيه إلا باحراقه مثلا، و كالحیوان بعد ذبحه مثلا و غیر ذلك، و وجه البطلان حیث یفقدان شرط الصحه فی الابتداء المرعی فی الاستداده بحسب الظاهر، وهو كون العین ینتفع بها مع بقائها، كما أنه قد یقال بالبطلان أيضا فی انعدام عنوان الوقف فیما لو وقف بستانا مثلا ملاحظا فی عنوان وقفه البستانیه، فخربت حتی خرجت عن قابلیه ذلك، فإنه وإن لم تبطل منفعتها أصلا لإمكان الانتفاع بها دارا مثلا لکن لیس من عنوان الوقف واحتمال بقاء نفس العرصه علی الوقف باعتبار انها جزء الموقوف وهی باقیه، و خراب غیرها وإن اقتضى بطلانه فیها، یدفعه أن العرصه کانت جزء من الموقوف من حیث کونه بستانا لا مطلقا، فهی حیث جزء عنوان الموقوف الذی قد فرض فواته، ولو فرض إرادته وقفها لتكون بستانا أو غیرها لم یکن إشکال فی بقاء وقفها لعدم ذهاب عنوان الوقف، لکنه خلاف الفرض...الی آخر کلامه» (۲).

ص: ۳۷۰

۱- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۲۲، ص ۳۵۸.

۲- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۲۲، ص ۳۵۸.

مورد دومی که صاحب جواهر ذکر می کند این است که: «وهل یبطل الوقف أيضا بتأدیبه بقائه وقفا، إلی خرابه للاختلاف بین الأرباب أو لغیر ذلك علی وجه یعلم فساد وخرابه عما هو علیه، وجهان، ینشأ من اعتبار الطمأنینه بالانتفاع مع بقاء العین، فمع فرض ذلك لا تكون العین مما یطمئن بالانتفاع بها، مع بقائها ومن أن العین قابله للانتفاع فعلا، والبطلان إنما یحصل

بالخراب التحقیقی لا- التقديرى قبل زمانه ، ولعل الأول لا يخلو من قوه ، لما تسمعه من النص والفتوى ، وهل يبطل باستلزامه مفسده أعظم من مصلحه وقفه كقتل الأنفس ونهب الأموال وهتك الأعراض ونحو ذلك ، وجهان من ظاهر الصحيح الاتى ومن أن نحو ذلك لا يقتضى تغيير الأسباب الشرعيه عن مقتضياتها...الى آخر» (١).

صورت سوم اين است كه: «وَأما بيع الوقف لشده حاجه أهله ، أو لكون البيع أعود لهم أو نحو ذلك ، فلا- ريب فى مخالفته للقواعد الشرعيه ، بل لما هو كالمعلوم من الشرع من أن الوقف مبنى على عدم ذلك كله ومما ذكرنا تعرف الوجه فى كلام جملة من الأصحاب...الى آخر» (٢).

صاحب جواهر در ادامه كلامشان به سراغ اقوال فقهاء رفته و تقريباً هفت الى هشت صفحه اقوال فقهاء را نقل مى كند و بعد مى فرمايد من در عمرم مسئله اى كه انقدر در آن اختلاف نظر وجود داشته باشد نديدم.

خب واما صاحب جواهر مى فرمايد آن مواردى كه گفتيم ديگر وقف نيستند و از وقف بودن خارج شده اند را بايد فروخت، حالا بايد ببينيم بعد از خروج از وقف آيا به موقوف عليهم بر مى گردد يا اينكه به ملك واقف بر مى گردد؟ كه صاحب جواهر مى فرمايد به واقف بر مى گردد زيرا وقتى از وقف بودن خارج شد تبديل به حبس مى شود و در حبس به ملك حابس بر مى گردد.

ص: ٣٧١

---

١- جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفى جواهرى، ج ٢٢، ص ٣٥٩.

٢- جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفى جواهرى، ج ٢٢، ص ٣٦٠.

صاحب جواهر بعد از بحثهای مفصل به سراغ روایات می رود و شروع به نقل چند روایت کرده و می فرماید: «وکیف کان فالذی وقف علیه من الأخبار المتضمنه لجواز بیع الوقف فی الجملة عده روایات منها ما رواه المشایخ الثلاثة فی کتبهم الأربعة بطرق متعدده أكثرها صحیح عن علی بن مهزیار قال : "کتبت إلى ابی جعفر الثانی علیه السلام (امام جواد علیه السلام) ان فلانا ابتاع ضیعه فأوقفها وجعل لك فی الوقف الخمس ، وسأل عن رأیک فی بیع حصتک من الأرض أو تقویمها علی نفسه بما اشتراها أو یدعها موقوفه ، فکتب إلى أعلم فلانا أنى أمره أن یبیع حصتی من الضیعه وإیصال ثمن ذلك إلى وإن ذلك رأیی إنشاء الله تعالی ، ویقومها علی نفسه إن كان ذلك أرفق له (این دلالت دارد بر اینکه امام جواد علیه السلام فرموده وقف را بفروشد و دیگر صحبتی از خراب شدن و اختلاف بین ارباب و امثال اینها نیست)، قال : وکتبت إليه ان رجلا ذکر أن بین من وقف علیهم هذه الضیعه اختلافا شديدا وأنه لیس یأمن أن یتفام ذلك بینهم بعده ، فان كان ترى أن یبیع هذا الوقف ویدفع إلى کل انسان منهم ما وقف له من ذلك أمرته؟، فکتب إلى بخطه وأعلمه أن رأیی له إن كان قد علم الاختلاف ما بین أصحاب الوقف أن یبیع الوقف فإنه ربما جاء الاختلاف تلف الأنفس والأموال (این هم دلالت دارد بر اینکه در صورت اختلاف می تواند بفروشد)» (1).

صاحب جواهر روایات دیگری نیز نقل می کند حالا شما برای مطالعه این روایات به باب ششم از ابواب وقوف و صدقات که در صفحه ۳۰۳ از جلد ۱۳ و سائل ۲۰ جلدی واقع شده مراجعه کنید، و اما خبری که ما الان در کلام صاحب جواهر خواندیم خبر پنجم از این باب ششم بود که سندش نیز صحیح می باشد.

ص: ۳۷۲

## بیع وقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: بیع وقف / کتاب الوقف

صاحب جواهر رحمه الله علیه بعد از ذکر اقوال فقهاء و بیان نظر خودش می فرماید ما باید اخبار را در نظر بگیریم زیرا تمام اقوال و نظرات به همین اخبار برمی گردد و در واقع در کیفیت استفاده از اخبار اقوال متعددی بوجود آمده و اجماعی نیز در بین ادعا می شود که البته حجت نیست چون اجماع مدرکی است و کشف از قول معصوم علیه السلام نمی کند.

خبر اول یعنی خبر علی بن مهزیار که دیروز خواندیم از مشایخ ثلاثه نقل شده که به آنها محمدون ثلاثه اول در مقابل محمدون ثلاثه آخر گفته می شود، ما شش محمد نام داریم که روایات را جمع کرده اند، محمدون ثلاثه اول؛ محمدبن یعقوب کلینی (شیخ کلینی) و محمدبن علی بن حسین بن موسی بن بابویه (شیخ صدوق) و محمدبن حسن (شیخ طوسی) می باشند، محمدون ثلاثه آخر؛ محمدبن حسن حر عاملی صاحب وسائل و محمد باقر مجلسی صاحب بحار الانوار، و ملا محسن فیض کاشانی که محسن لقب او و نامش محمد است.

صاحب جواهر در مورد خبر دومی که نقل می کند اینطور می فرماید: «ومنها ما رواه المشايخ أيضا في الحسن والصحيح» (۱).

خبر چند سند دارد که بعضی حسن و بعضی دیگر صحیح هستند و حسن آن است که امامی ممدوح است ولی وثاقتش ثابت نیست ولی صحیح امامی ممدوح و موثق می باشد، صاحب جواهر "عن أبيه" که نامش هاشم بوده را موثق نمی دانسته ولی چون امامی ممدوح بوده خبر را حسن می داند البته ما هاشم را موثق می دانیم.

ص: ۳۷۳

۱- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۲۲، ص ۳۶۹.

خب و اما خبر مذکور این خبر است: (محمد بن یعقوب، عن عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد وأحمد بن محمد وعن علي ابن إبراهيم، عن أبيه جميعا، عن الحسن بن محبوب، عن علي بن رئاب، عن جعفر ابن حنان قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل وقف غله (عایدات و درامد) له على قرابته من أبيه وقرابته من أمه وأوصى لرجل ولعقبه ليس بينه وبينه قرابه بثلاثمأه درهم في كل سنة ويقسم الباقي على قرابته من أبيه وقرابته من أمه؟، فقال: جائر للذی أوصى له بذلك، قلت: إن لم يخرج من غله الأرض التي وقفها إلا خمسمأه درهم؟، فقال: أليس في وصيته أن يعطى الذی أوصى له من تلك الغله ثلاثمأه درهم، ويقسم الباقي على قرابته من أبيه وقرابته من أمه؟ قلت: نعم، قال: ليس لقرابته أن يأخذوا من الغله شيئا حتى يوفوا الموصى له ثلاثمأه درهم، ثم لهم ما يبقى بعد ذلك، قلت: رأيت إن مات الذی أوصى له؟، قال: ان مات كانت الثلاثمأه درهم لورثته يتوارثونها بينهم، فأما إذا انقطع ورثته فلم يبق منهم أحد كانت ثلاثمأه درهم لقرابه الميت يرد ما يخرج من الوقف، ثم

يقسم بينهم يتوارثون ذلك ما بقوا وبقيت الغله، قلت: فللورثه من قرابه الميت(واقف) أن يبيعوا الأرض إن احتاجوا ولم يكفهم ما يخرج من الغله؟ قال: نعم إذا رضوا كلهم، وكان البيع خيرا لهم باعوا.

ورواه الصدوق بإسناده عن الحسن بن محبوب. ورواه الشيخ بإسناده عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب. أقول: قد تقدم الوجه في مثله (١).

ص: ٣٧٤

---

١- وسائل الشيعه، شيخ حر عاملي، ج ١٣، ص ٣٠٦، ابواب وقوف و صدقات، باب ٦، حديث ٨، ط الإسلاميه.

سند حدیث: کلینی عن عده من اصحابنا که در آخر جامع الرواه اسامی آنها ذکر شده، عن سهل بن زیاد، تا اینجا نصف سند بود و باز کلینی عن احمد بن محمد بن عیسی، و باز کلینی عن علی بن ابراهیم عن ابيه، این سه تا نصفه سند با کلمه جمیعاً به هم پیوند می خورند، ملاحظه می کنید که در یکی از این نصفه سندها سهل بن زیاد ذکر شده که محل بحث است ولی ما او را ثقه می دانیم و در جای دیگر ابيه یعنی پدر علی بن ابراهیم ذکر شده که صاحب جواهر او را موثق نمی داند بلکه امامی ممدوح می داند لذا در کلامش که خواندیم فرمود "فی الحسن والصحیح"، جمیعاً عن حسن بن محبوب که ثقه و از طبقه ۶ است و مقامش بسیار بالاست، عن علی بن رثاب که بسیار جلیل القدر و از طبقه ۵ است، عن جعفر بن حنان که توثیق نشده و بعداً خواهیم گفت که اگر همه این اخبار مورد عمل اصحاب باشند ضعفشان جبران خواهد شد.

خبر سوم: (أحمد بن علی بن أبی طالب الطبرسی فی (الاحتجاج) عن محمد بن عبد الله ابن جعفر الحمیری عن صاحب الزمان علیه السلام أنه كتب إليه: روی عن الصادق علیه السلام خبر مأثور: إذا كان الوقف علی قوم بأعيانهم وأعقابهم فاجتمع أهل الوقف علی بیعه وكان ذلك أصلح لهم أن یبعوه فهل يجوز أن یشتري من بعضهم إن لم یجتمعوا کلهم علی البیع أم لا يجوز إلا أن یجتمعوا کلهم علی ذلك؟ وعن الوقف الذی لا يجوز بیعه؟ فأجاب علیه السلام: إذا كان الوقف علی إمام المسلمین فلا يجوز بیعه، وإذا كان علی قوم من المسلمین فلیبع کل قوم ما یقدرون علی بیعه مجتمعین ومتفرقین إن شاء الله) (۱).

ص: ۳۷۵

---

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۳۰۶، ابواب وقوف و صدقات، باب ۶، حدیث ۹، ط الإسلامیه.



شیخ طبرسی از علماء بزرگ ماست و قبرش در نزدیکی قائم شهر می باشد و کتاب احتجاج او بسیار ناب و خوب می باشد و در اینجا این روایت را نقل کرده منتهی مرسل است و نوعاً طبرسی اخبار را مرسل نقل می کند، عبدالله بن جعفر حمیری شیخ القمیین و وجههم صنف کتبا کثیره و بسیار جلیل القدر است و نامش عبدالله بن جعفر بن حسن است و در معجم رجال حدیث جلد ۱۰ صفحه ۱۳۹ مفصل احوالات او ذکر شده.

خبر بعدی که صاحب جواهر نقل می کند این خبر است: «ومنها ما رواه الشيخ والصدوق بإسنادهما عن محمد بن علی بن محبوب عن محمد بن الفرج عن علی بنش معبد: (قال: کتب إلیه محمد بن أحمد ابن إبراهيم بن محمد فی سنه ثلاث و ثلاثین ومأتین یسأل عن رجل مات وخلف امرأه وبنین وبنات وخلف لهم غلاماً أوقفه علیهم عشر سنین ثم هو حر بعد العشر السنین فهل یجوز لهؤلاء الورثه یبع هذا الغلام وهم مضطرون إذا کان علی ما وصفته لك جعلنی الله فداک، فکتب لا یبعوه إلی میقات شرطه إلا أن یكونوا مضطرين إلی ذلك فهو جائز لهم)» (۱).

شیخ طوسی و صدوق باسنادهما عن علی بن محمد بن محبوب که قمی و از اجلای روات است ثقه عین و از طبقه ۷ می باشد و اسناد شیخ طوسی و شیخ صدوق به او صحیح می باشد، عن محمد بن فرج که ثقه و از طبقه ۶ است، عن علی بن معبد که توثیق نشده.

یک سوالی از شما می پرسم، در این خبر که خواندیم آیا باید محمد بن احمد بن ابراهیم که به حضرت نامه نوشته را نیز باید بشناسیم و شناخت او در سند حدیث دخالت دارد یا نه؟ اگر یک راوی برای ما نقل کرد که فلانی نامه ای برای امام علیه السلام نوشته آیا ما باید آن نامه نویس را نیز بشناسیم یا نه؟ ما عرض می کنیم که شناخت کسی که نامه نوشته تأثیری ندارد زیرا راوی شخص دیگری است و کاتب چه خوب باشد و چه بد باشد شناختش لازم نیست و تأثیری ندارد چرا که کاتب جزء روات نیست.

ص: ۳۷۶

Your browser does not support the audio tag

موضوع: بیع وقف / کتاب الوقف

صاحب جواهر رحمه الله علیه روایاتی در باب بیع وقف ذکر کردند که چند خبر از آنها را خواندیم، ایشان در ادامه اخبار دیگری را نقل می کند به این بیان که: «ومنها ما رواه الشيخ والصدوق یاسنادهما عن محمد بن علی بن محبوب عن محمد بن الفرج عن علی بن معبد قال: کتب إليه محمد بن أحمد ابن إبراهيم بن محمد فی سنه ثلاث و ثلاثین ومأین یسأل عن رجل مات وخلف امرأه وبنین وبنات وخلف لهم غلاما أوقفه عليهم عشر سنین ثم هو حر بعد العشر السنین فهل یجوز لهؤلاء الورثه بیع هذا الغلام وهم مضطرون إذا کان علی ما وصفته لك جعلنی الله فداک ، فکتب لا یبیعوه إلى میقات شرطه إلا أن یكونوا مضطرين إلى ذلك فهو جائز لهم» (۱).

اسناد شیخ و صدوق به محمد بن علی بن محبوب صحیح است، عن محمد بن فرج که دیروز عرض کردیم ثقه و از طبقه ۶ است، عن علی بن معبد قال کتب إليه محمد بن احمد بن ابراهیم، که گفتیم که در چنین مواردی همینکه خود راوی را بشناسیم کافی است و لازم نیست کاتب را بشناسیم و اگر بشناسیم نیز وثاقت و عدم وثاقت کاتب تاثیری در سند حدیث ندارد چون در سلسله سند روایت واقع نشده.

از این خبر اینطور استفاده شده که اگر موقوف علیهم مضطر شدند برای فروش وقف در اینصورت فروشش جایز می باشد.

آخرین خبری که صاحب جواهر نقل می کند این خبر است: «ومنها ما رواه الشيخ یاسناده عن محمد بن علی بن محبوب عن ابی طاهر ابن حمزه قال: کتب إليه وعن محمد بن عیسی العبیدی قال: کتب احمد بن حمزه إلى ابی الحسن علیه السلام مدین (یعنی بدهکار و دائن یعنی طلبکار مثل باع بیع) وقف ثم مات صاحبه وعلیه دین لا یفیء بماله ، فکتب علیه السلام بیاع وقفه فی الدین، ورواه الصدوق یاسناده الثانی» (۲).

ص: ۳۷۷

۱- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۲۲، ص ۳۷۰.

۲- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۲۲، ص ۳۷۱.

این خبر دو سند دارد که در سند اول ابی طاهر بن حمزه مجهول الحال است و در سند دوم ناقل محمد بن عیسی العبیدی است که موثق می باشد و در این خبر هم مثل خبر قبلی که عرض کردیم شناخت کاتب لازم نیست.

خب و اما این تمام اخباری بود که صاحب جواهر نقل کرده و بعد ایشان در مفاد اخبار مذکور بحث کرده و قائل شده که وقف را نمی توان فروخت و بعد اخبار را توجیه کرده و اکثر آنها را به منقطع الآخر بر گردانده که غیر از وقف است زیرا وقف چهار شرط دارد؛ اول دوام و تأیید، دوم تنجیز، سوم قبض و چهارم خودش را از وقف خارج کند و برای خودش چیزی

در نظر نگیرد، علی‌ایّ حال صاحب جواهر اخبار را ذکر کرده و بعد در مفاد آنها بحث کرده و دوازده صورت از آنها استخراج کرده و بعد فرموده کلمات فقهاء در این مسئله خیلی متفاوت است و ما مسئله ای را در فقه ندیدیم که انقدر نظر فقهاء در آن متفاوت باشد با اینکه مدرک تمام فقهاء همین اخباری است که صاحب جواهر ذکر کرده اما مثلاً امام رضوان الله علیه چهار صورت و صاحب عروه هشت صورت و صاحب جواهر تا دوازده صورت برای جواز فروش وقف شمرده اند، پس نظرها و اجتهادها باعث شده که انقدر در این مسئله اختلاف بوجود آمده حتی صاحب جواهر می گوید یک فقیهی در کتاب البیع یک قول را اختیار کرده و در کتاب الوقف قول دیگری را اختیار کرده، حالا خودتان تتبع و اجتهاد کنید.

مطلب دیگر اینکه صاحب جواهر فقط بحث را در مورد وقف خاص مطرح کرده درحالی که ما سه جور وقف داریم؛ وقف بر جهات عامه مثل مساجد و مشاهد، وقف بر عناوین کلی مثل فقراء و فقهاء و سوم وقف خاص مثل وقف بر اولاد، اما با توجه به مطلب مذکور امام رضوان الله علیه در جلد سوم کتاب البیع همه صور ثلاثه وقف را مطرح کرده که مقداری از کلام ایشان را می خوانیم: «ثم إن جواز البیع فی الاوقاف العامه لمصالح المسلمین أو لطائفه منهم كالمدارس والخانات والوقف علی الجهات والعناوین الکلیه مع عروض بعض العوارض كخراب الموقوفه أو عدم إمكان الانتفاع الخاص بها كأنه أهون من الاوقاف الخاصه، ولا یتحتاج إلى کثره تجشم، ضروره أن ذلك داخل فی شؤون ولایه الفقیه، وهو من الحسیات التي أمرها إلى الوالی لحفظ مصالح المسلمین. فالخانات والمدارس وغیرهما مما جعلت لمصالح طائفه من المسلمین وكذا الاوقاف علی الجهات أو علی العناوین العامه كالفقراء أو عامه المسلمین إذا آل أمرها إلى الخراب فللوالی أو علیه حفظ منافعهم فیها وعدم إهمالها، فله أو علیه أن یبیعها ویستبدلها، لا لان الواقف وقفها بمراتبها، فانه بمکان من الضعف كما عرفت وتعرفه، ولا لان ذلك أقرب إلى نظره، فان نظره غیر دخیل فی ذلك، وهو أجنبی عنه بعد تمامه، بل لان الاوقاف لم تخرج عن الوقفیه، فإذا كانت وقفا علی المسلمین وآل أمرها إلى الاضمحلال والتضییع فللوالی أو علیه مع بسط یده أن یستبدلها بما ینتفع بها المسلمون کانتفاعهم بالاعیان الموقوفه، فلو خربت مدرسه أو خان یبیعهما ویشتري مکانا آخر یجعله مدرسه أو خاناً حفظاً للمصالح العامه، ومع عدم الامکان یجعل مکانهما ما هو الاقرب إلى تلك المصلحه أو ما یری أنه الاصلح، ومع عدم الامکان یصرف الاثمان فی مصالح الموقوف علیهم، وكذا الحال فی أجزاء المشاعر والمشاهد والمساجد، فان أمرها إلى الفقیه فی هذا العصر» (۱).

ص: ۳۷۹

---

۱- کتاب البیع، امام خمینی، ج ۳، ص ۱۲۴، ط اسماعیلیان.

اینکه امام رضوان الله علیه فرمودند بدون ولایت فقیه در واقع فقه ما ناقص است علتش همین مواردی است که بیان فرمودند حالا- این یک نمونه بود، خلاصه ایشان چند صفحه در این رابطه بحث کرده اند که تمام این مباحث بر می گردد به ولایت فقیه و صلاح دید ولی فقیه.

## بیع وقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: بیع وقف / کتاب الوقف

بحثمان به اینجا رسید که وقف یکی از شئون اجتماعی مسلمانان است و یک عنصر و یک بُعدی از خدمات اجتماعی می باشد و از این جهت شارع مقدس به آن عنایت دارد بلکه می توان گفت وقف در اجتماع کل انسان ها وجود دارد منتهی شارع مقدس با یک خصوصیتی آن را تجویز و تصحیح و قبول کرده، خلاصه مسئله وقف یک مسئله اجتماعی و بسیار مهم زندگی انسان ها می باشد، خب چنین موضوعاتی باید با نظر شخصی که ولایت دارد و مدیر جامعه است انجام بگیرد و آن مباحثی که ما در مورد جواز و عدم جواز بیع وقف مطرح کردیم همگی بر می گردد به اینکه باید یک ولی و مدیری در جامعه حاکم باشد و با نظر او تمام کارهای وقف انجام بگیرد و به عنوان شاهد از جلد ۳ کتاب البیع امام رضوان الله علیه مطالبی را در مورد اینکه وقف به عنوان یکی از موضوعات اجتماعی باید تحت نظر ولی فقیه باشد عرض کردیم.

سوال شده بود که شیخ انصاری اخباری است یا اصولی؟ این سوالات در مورد شیخ انصاری صحیح نیست، اخباری یک مسلکی باطلی بود که بعدا بوجود آمد و اگر می خواهید در مورد تفاتهای اخباری و اصولی بدانید به جلد اول "روضات الجنات" که در حالات امین استرآبادی است مراجعه کنید که در آنجا ذکر شده که در ۳۰ مسئله بین اخباریین و اصولیین اختلاف نظر وجود دارد من جمله اینکه اخباریین تقلید را حرام می دانند، آیت الله العظمی آقای بروجردی می فرمودند در دوره صفویه اخباریین قدرت گرفتند و حوزه های علمیه را تسخیر کردند و حملات زیادی به علماء و اصولیین می کردند تا وقتی که وحید بهبهانی بروز کرد و با ادله محکم در مقابل آنها ایستاد و ثابت کرد که اخباریین حرفهای بی خودی می زنند و بنده نیز در کتاب خمس این مطالب را ذکر کرده ام، بعد از وحید بهبهانی علماء و حوزه های علمیه بسیار تلاش کردند تا اصول را تقویت کنند و اخباریین را با افکار باطلی که داشتند کنار بزنند.

ص: ۳۸۰

خب واما در تمه بحث وقف یک مسئله ای را از امام رضوان الله علیه نقل می کنیم: «مسأله ۷۴ - لا إشکال فی جواز إجاره ما وُقفَ وقف منفعه (دو جور وقف داریم؛ وقف منفعت آن است که چیزی را وقف می کند تا از عایدات آن استفاده شود مثل وقف باغ برای استفاده و بهره برداری از عواید آن و در وقف منفعت موقوف علیهم مالک منافع هستند یعنی هم خودشان می توانند استفاده کنند و هم می توانند اجاره بدهند، وقف انتفاع آن است که وقف می کند برای استفاده افراد خاصی مثل وقف مدرسه برای سکونت طلاب و در وقف انتفاع افراد مالک نیستند بلکه فقط حق استفاده و انتفاع دارند لذا نمی توانند اجاره بدهند)، سواء كان وقف خاصا أو عاما على العناوين أو على الجهات والمصالح العامه، حيث أن المقصود استنماؤها (بهره

برداری) یا جاره و نحوها و وصول نفعها إلى الموقوف عليهم، بخلاف ما كان وقف انتفاع كالدار الموقوفه على سکنی الذریه وکالمدرسه والمقبره والقنطره (پل) والخانات (کاروان سرا) الموقوفه لنزول الماره، فإن الظاهر عدم جواز إجارتها فی حال من الأحوال» (۱).

این مسئله ۷۴ بود که به عرضتان رسید و اما مسئله ۷۶ که خیلی بحث دارد بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی... .

## بیع وقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: بیع وقف / کتاب الوقف

یکی از مسائل وقف این است که مال موقوفه با یک ملک طلق مشترک باشد مثلاً یک نفر از دنیا رفته و نصف بستان یا خانه خودش را وقف کرده که خب در این صورت باید بین ورثه و موقوف علیهم قسمت شود و تا قسمت نکردند شریک می باشند از این جهت بحث مقداری به کتاب شرکت ارتباط پیدا می کند، صاحب جواهر و دیگران در این مسئله به بحث شرکت نیز توجه کرده اند تا با توجه به ضوابط شرکت مشخص شود وقف در چه جاهائی قابل قسمت است و در چه جاهائی قابل قسمت نیست، البته سه عنصر در اینجا وجود دارد؛ اول عنصر وقف، دوم عنصر موقوف علیه و سوم عنصر واقف.

ص: ۳۸۱

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۲، ص ۸۰.

در فقه ما کتابی بنام شرکت داریم و شرکت یعنی اینکه چند نفر مالک در یک عینی سهم دارند اما سهمشان مفروض نیست (مفروض یعنی قسمت شده) یعنی سهمشان مخلوط است و به هر جزئی دست بزنند برای همه می باشد البته اگر دو نفر باشند به نصف شریک هستند لذا در هر جزئی نصفش برای این و نصفش برای آن می باشد و اگر سه نفرند در ثلث و اگر چهار نفرند در ربع شریک هستند پس اجزاء مشترک فیه می باشند.

مقداری از کلام محقق در شرایع در مورد شرکت را می خوانیم، ایشان در اول کتاب الشرکه اینطور می فرماید: «الأول فی أقسامها: الشرکه اجتماع حقوق الملائک فی الشیء الواحد علی سبیل الشیاع.

ثم المشترک قد یکون عیناً (خانه) و قد یکون منفعه (اجاره خانه) و قد یکون حقاً (حق تحجیر، حق خیار) و سبب الشرکه قد یکون إرثاً و قد یکون عقداً (یعنی اشتراک در مال و سهم بردن به اندازه مالشان، البته در اینجا بحث زیاد است، ما چنین عقدی که مال به اشتراک بگذارند را صحیح می دانیم اما اگر کار باشد مثلاً یک نفر برق کار و دیگری بنا باشد و بعد با هم قرار بگذارند مشترکاً کار کنند و بعد هر چه بدست آوردند با هم نصف کنند ما این شرکت در اعمال را درست نمی دانیم ولی شرکت در اعیان را صحیح می دانیم) و قد یکون مزجاً (مثلاً دو نفر هستند که هر کدامشان یک من شیر دارند و بعد شخصی فکر می کرده که اینها برای یک نفر است لذا آنها را با هم مخلوط کرده خب در اینصورت قهراً با هم شریک می شوند و

گاهی ممکن است خودشان اختیاراً و عمداً باهم مخلوط کرده و شریک شده باشند که به این مزج می گویند) و قد یکون حیازه (یکی از اسباب مالکیت در اسلام حیازه می باشد، فرض کنید دو نفر با قرار می گذارند که صبح برای جمع آوری همزم به بیابان بروند و بعد در همزمهائی که جمع کرده اند با هم شریک بشوند) « (۱) .

ص: ۳۸۲

---

۱- شرایع، محقق حلی، ج ۲، ص ۱۰۵، ط اسماعیلیان.

محقق بعد از ذکر انواع شرکت و اسباب آن به سراغ قسمت رفته و اینطور فرموده: «الثانی فی القسمة: و هی تمیز الحق من غیره و لیست بیعاً (مثلاً- نصف خانه برای شما و نصفش برای من است لذا هر جزئی از این خانه نصفش برای من و نصفش برای شماست و وقتی تقسیم می شود در واقع من نیز در آن جزئی که به شما رسیده شریک هستم لذا عامه قائلند قسمت معاوضه است و در واقع بیع می باشد و آثار بیع مثل انواع اختیارات را دارد ولی ما می گوئیم قسمت خودش مستقل است، باید توجه داشت که گاهی قسمت اجبار است و گاهی اینطور نیست مثلاً چند نفر شریک هستند و خودشان اختیاراتاً قسمت کرده اند اما گاهی مثلاً دو نفر در زمینی شریک هستند و یکی می خواهد سهم خودش را خانه بسازد اما دیگری قبول نمی کند خب در این صورت به حاکم شرع مراجعه می کند و حاکم شرع طرف دیگر را مجبور می کند تا قسمت کند، گاهی مال را قسمت می کنند اما گاهی قابل قسمت نیست مثل جواهر و انگشتر و امثال ذلک که بخواهیم اینها را بشکنیم از قیمت می افتد که در این صورت یکی آن را بر می دارد و قیمت نصفش را به شریکش می دهد و حالا اینکه چه کسی بردارد و پول نصفش را به دیگری بدهد را یا توافق می کنند و در صورت عدم توافق قرعه می اندازند) سواء كان فيها رد أو لم يكن ولا تصح إلا باتفاق الشركاء ثم هي تنقسم فكل ما لا ضرر في قسمته يجبر الممتنع مع التماس الشريك القسمة و تكون بتعديل السهام و القر» (۱).

ص: ۳۸۳



این اشاره ای به بحث شرکت بود که به عرضتان رسید.

امام رضوان الله علیه در تحریر الوسیله مسئله ای در باب وقف دارند و اینطور فرمودند: «مسأله ۷۶ - لا- إشکال فی جواز إفراز (جد کردن) الوقف عن الملك المطلق فیما إذا كانت العین مشترکه بینهما، فیتصدیه مالک المطلق مع متولی الوقف أو الموقوف علیهم، بل الظاهر جواز قسمه الوقف أيضا لو تعدد الواقف والموقوف علیه (صاحب جواهر ادعای اجماع کرده که وقف را نمی توان قسمت کرد و علتش هم این است که قبلا گفتیم که وقف چند شرط دارد و یکی از شروط آن تأبید است لذا افرادی که الان حاضر هستند حق ندارند تصرف کنند و وقف را تقسیم کنند زیرا ذریه نسل بعد نسل بوجود خواهند آمد و ممکن است کم و زیاد شود)، كما إذا كانت دار مشترکه بین شخصین فوق کل منهما حصته المشاعه علی أولاده، بل لا یبعد الجواز فیما إذا تعدد الوقف والموقوف علیه مع اتحاد الواقف، كما إذا وقف نصف داره مشاعا علی مسجد والنصف الآخر علی مشهد، ولا- یجوز قسمته بین أربابه إذا اتحد الوقف والواقف مع کون الموقوف علیهم بطونا متلاحقه أيضا، ولو وقع النزاع بین أربابه بما جاز معه بیه الوقف ولا ینحسم إلا بالقسمه جازت، لکن لا تكون نافذه بالنسبه إلى البطون اللاحقه، ولعلها ترجع إلى قسمه المنافع، والظاهر جوازها مطلقا، وأما قسمه العین بحيث تكون نافذه بالنسبه إلى البطون اللاحقه فالأقوی عدم جوازها مطلقا» (۱).

### بیع وقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: بیع وقف / کتاب الوقف

محقق در شرایع در کتاب شرکت فرمودند: «و لا یقسم الوقف لأن الحق لیس بمنحصر فی المتقاسمین (مثلا محلی وقف شده برای اولاد و ذریه نسل بعد نسل، حالا از طرفی این محل نسبت به راه و جنوب و شمال و شرق و غرب با هم فرق دارد و از طرفی نیز تمام این مال موقوفه برای حاضرین نیست بلکه نسل های دیگر که به دنیا نیامده اند نیز هم سهم و حق دارند و همچنین گفتیم که در وقف تأبید شرط است بنابراین حق فقط متعلق به حاضرین نیست که بخواهند تقسیم کنند)، و لو کان الملك الواحد وقفا و طلقا صح قسمته (حالا یا با قرعه یا از طریق دیگر) لأنه تمیز الوقف من غیره» (۲).

ص: ۳۸۴

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۲، ص ۸۱.

۲- شرایع، محقق حلی، ج ۲، ص ۱۰۸، ط اسماعیلیان.

امام رضوان الله علیه در تحریر الوسیله در این رابطه فرمودند: «مسأله ۷۶ - لا- إشکال فی جواز إفراز (جد کردن) الوقف عن الملك المطلق فیما (۱): إذا كانت العین مشترکه بینهما، فیتصدیه (تقسیم) مالک المطلق مع متولی الوقف أو الموقوف علیهم، بل الظاهر جواز قسمه الوقف أيضا (۲): لو تعدد الواقف والموقوف علیه (صاحب جواهر ادعای اجماع کرده که وقف را نمی توان قسمت کرد البته این اجماعات حجت نیستند زیرا مدرکی می باشند)، كما إذا كانت دار مشترکه بین شخصین فوق کل منهما

حصته المشاعه علی اولاده(مثلا دو برادر که از دنیا رفته اند هر کدام سهم خودشان که نصف دار بوده را برای اولادش وقف کرده حالا اولاد هر کدام از آنها اقدام به قسمت آن دار موقوفه طبق سهم خودشان می کنند)،(۳):بل لا یبعد الجواز فیما إذا تعدد الوقف والموقوف علیه مع اتحاد الواقف، كما إذا وقف نصف داره مشاعا علی مسجد والنصف الآخر علی مشهد،(۴):ولا یجوز قسمته بین أربابه إذا اتحد الوقف والواقف مع كون الموقوف علیهم بطونا متلاحقه أيضا(زیرا وقف متعلق به آیندگان که هنوز به دنیا نیامده اند نیز می باشد و آنها نیز حق دارند و حاضرین فقط نسبت به سهم خودشان حق دارند نه آیندگان)،(۵):ولو وقع النزاع بین أربابه بما جاز معه بیعه الوقف ولا ینحسم(ریشه کن نمی شود) إلا بالقسمه جازت، لکن لا تكون(تقسیم) نافذه بالنسبه إلى البطن اللاحقه، ولعلها ترجع إلى قسمه المنافع، والظاهر جوازها(قسمت منافع) مطلقا، وأما قسمه العین بحیث تكون نافذه بالنسبه إلى البطن اللاحقه فالأقوی عدم جوازها(قسمت عین) مطلقا(این همان کلام محقق می باشد)»(۱).

صاحب جواهر و صاحب عروه و صاحب مسالک در این رابطه بحثهای دیگری را نیز مطرح کرده اند مثلا در مورد قسمت اول که گفتیم تقسیم وقف با طلق جایز است می فرمایند گاهی در قسمت زمین را با زمین در نظر می گیرند و تقسیم می کنند اما گاهی زمین یا باغ مثلا یک قسمتش مشرف به آب است یا مشرف به راه است که در این موارد یکی از آنها آن طرفی که مزیتی دارد و بهتر است را بر می دارد البته باید مقداری پول به دیگری بدهد و بعد صاحب جواهر بحث کرده در اینکه چه کسی مالک این پولی که داده شده می باشد و فرموده آیا این پول در مقابل خوبی و بدی آن قسمت داده شده یا اینکه پول بخاطر کمیت داده شده مثلا قسمتی از آن ۱۱۰ متر بوده و قسمت دیگرش ۹۰ متر بوده و پول بخاطر ۱۰ متر بیشتر داده شده، خلاصه صاحب جواهر صوری را برای این مسئله ذکر کرده که بماند برای بعد إن شاء الله تعالی...

ص: ۳۸۵

Your browser does not support the audio tag

موضوع: بیع وقف / کتاب الوقف

چند مسئله از وقف باقیمانده که به عرضتان خواهیم رساند، امام رضوان الله علیه در تحریر الوسيله اینطور می فرمایند: «مسأله ۷۷ - لو آجر الوقف البطن الأول وانقرضوا قبل انقضاء مده الإجاره بطلت بالنسبه إلى بقیه المده إلا أن یجیز البطن اللاحق فتصح علی الأقوی، ولو آجره المتولی فإن لاحظ فيه مصلحه الوقف صحت ونفذت بالنسبه إلى البطن اللاحقه، بل الأقوی نفوذها (اجاره) بالنسبه إليهم (بطن دوم) لو كانت لأجل مراعاتهم دون أصل الوقف، ولا تحتاج إلى إجازتهم (زیرا متولی امرش نافذ است و نیاز به اجازه کسی ندارد)» (۱).

در بحث اجاره داریم که اگر کسی مالی را اجاره داد و قبل از انقضاء مدت فوت کرد اجاره باطل نمی شود زیرا اجاره نقل منفعت است یعنی موجر مالک عین است ولی آن را به عنوان اجاره به مستأجر تحویل داده تا از منافع آن استفاده کند مثلاً خانه را داده تا در آن سکونت کند، خب و اما حالا اگر مستأجر قبل از انقضاء مدت اجاره فوت کند نیز عقد اجاره باطل نمی شود بلکه ورثه مستأجر حق دارند از باقیمانده اجاره استفاده کنند بنابراین در غیر از وقف فوت کردن موجر یا مستأجر در اثناء مدت اجاره باعث بطلان اجاره نمی شود و علتش هم این است که مالک بوده و اختیار مال خودش را داشته و اختیارش نیز محدود به حال حیاتش نبوده، اما در باب وقف واقف مالش را وقف کرده برای بطناً بعد بطن و نسلاً بعد نسل یعنی فقط برای موقوف علیهم فعلی که حاضرند نیست لذا اگر بطن اول قبل از انقضاء مدت اجاره فوت کنند باقیمانده ی اجاره باطل است مگر اینکه بطن لاحق آن را اجازه بدهند، در واقع اگر امام رضوان الله علیه می فرمودند با مرگ بطن اول اجاره متزلزل می شود و صحت تأهلیه دارد تا اجازه بطن لاحق به آن ضمیمه شود و صحت فعلیه پیدا کند بهتر بود نه اینکه بگوئیم اجاره باطل می شود.

ص: ۳۸۶

۱- تحریر الوسيله، امام خمینی، ج ۲، ص ۸۲.

مسئله بعدی این است که: «مسأله ۹۶ - لو كان كتاب أو مصحف أو غيرهما بيد شخص وهو يدعي ملكيته وكان مكتوباً عليه أنه وقف لم يحكم بوقفه بمجرد، فيجوز الشراء منه (زیرا ما تابع دلیل هستیم و بر اساس ضوابط و قوانین شرعی معامله کرده ایم، کتاب در دست شخص است و ید اماره بر مالکیت می باشد لذا احکام مالکیت بر او مترتب است و ما نیز از او خریده ایم پس معامله ما صحیح است و صرف وجود مهر ثابت نمی کند که وقف می باشد)، نعم الظاهر أن وجود مثل ذلك عيب ونقص في العين، فلو خفي على المشتري حال البيع كان له الخيار (می تواند معامله را بهم بزند یا ارش بگیرد)» (۱).

مسئله بعد: «مسأله ۹۷ - لو ظهر في تركه الميت ورقه بخطه أن ملكه الفلانی وقف وأنه وقع القبض والاقباض لم يحكم بوقفه بمجرد (زیرا ما نمی دانیم وقتی این را نوشته در حالت عادی بوده یا نه و یا اینکه نوشته مثلاً خطش خوب شود یا نه و یا مثلاً

می نوشته تا اینکه بعداً آن را عملی کند اما قبلاً فوت کرده) ما لم يحصل العلم أو الاطمئنان به، لاحتمال أنه كتب ليجعله وقف كما يتفق ذلك كثيراً» (۲).

بقیه بحث بماند برای بعد إن شاء الله تعالی ...

## بیع وقف / کتاب الوقف کتاب الوقف

Your browser does not support the audio tag

موضوع: بیع وقف / کتاب الوقف

چند مسئله در تتمه بحث وقف باقی مانده که عرض می کنیم، امام رضوان الله علیه در تحریر الوسیله می فرماید: «مسأله ۸۷ - لو لم یعین الواقف متولیا أصلاً ففی الأوقاف العامه (اوقاف سه نوع بود؛ اول اوقاف عامه مثل مساجد و مشاهد و مدارس، دوم وقف بر عناوین کلی مثل فقرا و فقها و سوم وقف خاص مثل وقف بر اولاد) یكون الحاكم (فقیه) أو المنصوب من قبله متولیا علی الأقوی (زیرا برخی منکر ولایت فقیه از همه جهات هستند و در اینجا می گویند خود مردم باید تکلیفش را معلوم کنند)، و کذا (از شئون فقیه است) فی الخاصه فیما یرجع إلى مصلحه الوقف ومراعاة البطون من تعمیره وحفظ الأصول وإجارته للبطون اللاحقه، وأما بالنسبه إلى تنمیته (رشد و نمو) وإصلاحاته الجزئیة المتوقف علیها حصول النماء الفعلی کتنقیه (پاکیزه کردن) آنهاره و کربیه (ایجاد حفره برای جمع شدن آب) و حرثه (کاشتن) و جمع حاصله و تقسیمه و أمثال ذلك فأمرها راجع إلى الموقوف علیهم الموجودین» (۳).

ص: ۳۸۷

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۲، ص ۸۶.

۲- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۲، ص ۸۶.

۳- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۲، ص ۸۴.

این مسئله بسیار روشن بود و قبلاً هم عرض کردیم این موارد از شئون فقیه است و فقیه نیز مدیریت جامعه از جمیع جهات را به عهده دارد.

مسئله بعدی: «مسأله ۸۸ - فی الأوقاف التي توليتها للحاكم ومنصوبه، مع فقدهما وعدم الوصول إليهما توليتها لعدول المؤمنين» (۱).

اینجا یک مسئله جدیدی بوجود می آید، خیلی موارد از امور عامه است که مدیریت آنها نیاز به یک والی و مدیر دارد ولی خب بعضی مواقع حاکم شرع یا منصوب از طرف او در دسترس نیستند که در این صورت باید به عدول مومنین رجوع شود، البته این به یک بحث مهمی که به آن "حسبه" می گویند برمی گردد که هم در میان عامه و هم در میان ما وجود دارد، حسبه یعنی اداره کارهای عمومی احتساباً لله و ما نیز ادله ای داریم که دلالت دارند بر اینکه مسلمانان نباید نسبت به اموری که

مربوط به اجتماع است بی تفاوت باشند، آقای مطهری رحمه الله علیه در کتابهایشان دارند که آیا اجتماع یک شخصیتی غیر از شخصیت افراد دارد یا اینکه شخصیت مختص افراد است و اجتماع شخصیت ندارد، ایشان بر اساس قران و روایات ثابت می کند که اجتماع یک شخصیتی دارد و در عرف نیز اجتماع شخصیت دارد، هر فردی شخصیتی دارد و همین افراد وقتی با هم مجتمع شوند یک شخصیت جدیدی بوجود می آید مثلاً ما می گوئیم شیرازی ها فرهنگ و شخصیت خاصی دارند یا مثلاً مازندرانی ها یک فکر و شخصیت و فرهنگ خاصی دارند و هکذا خب با توجه به محیط و آب و هوای آن محیط و رفت و آمدها و ارتباطات یک شخصیتی برای اهل آن منطقه ایجاد می شود، علی ای حال "حسبه" یعنی اینکه یک شخصی باید مسئولیت اداره جامعه را به عهده بگیرد خب حالا پیغمبر و امام نیستند و فقیه و منصوب از ناحیه فقیه هم نیستند در این صورت عدول از مومنین باید اداره کنند، عدول مومنین از جهاتی مسئولیت دارند؛ اول اینکه "تعاونوا علی البر والتقوی" که موظف هستند یاری کنند، آیت الله طباطبائی در تفسیر آیه آخر سوره آل عمران ۵۰ صفحه مطلب نوشته اند که یکی از آنها این است که قران برای جامعه شخصیت قائل است و جامعه را مخاطب قرار می دهد مثلاً می گوید "الزانیه والزانی فجلدوا کل واحد منهم مئه جلداً" یا می گوید "السارق والسارقه فاقطعوا أیدیهم" یا می گوید "أقیموا الصلاه و آتوا الزکاه" خب خطابات قران به این ترتیب است و مخاطبش نیز جامعه و ملت اسلامی می باشد بنابراین ملت اسلامی و جامعه تکالیفی به گردنشان می آید که باید به آن عمل کنند و یکی از آنها امر به معروف و نهی از منکر می باشد و یکی از دلائل "حسبه" نیز همین است که مسلمانان هر آنچه که معروف و ارزش است را ترویج و احیاء و عملی کنند و از هر آنچه که منکر و ضد ارزش است نهی و جلوگیری کنند و یکی از ادله ولایت فقیه نیز همین "حسبه" می باشد، یادم هست که آیت الله بروجردی در درس خودشان به همین حسبه برای ولایت فقیه استدلال می کردند، علی ای حال در صورت عدم وجود پیغمبر و امام و فقیه و منصوب از ناحیه فقیه اداره امور جامعه به عهده عدول مومنین می باشد زیرا کار جامعه نباید مختل شود و معطل بماند.

ص: ۳۸۸

روایاتی داریم که یکی از آنها را به عنوان نمونه می خوانیم، خیر این است که: (وباسناده عن زرعه، عن سماعه قال: سألته عن رجل مات وله بنون وبنات صغار وكبار من غیر وصیه، وله خدم وممالیک وعقد كيف يصنع الورثه بقسمه ذلك الميراث؟ قال: ان قام رجل ثقہ قاسمهم ذلك كله فلا بأس. محمد بن الحسن باسناده عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن زرعه مثله) (۱).

شیخ صدوق باسناده عن زرعه، در آخر جامع الرواه اسناد شیخ صدوق به زرعه ذکر شده خود زرعه ثقہ و از طبقه ۵ می باشد و در اسناد ۳۸ خبر واقع شده، عن سماعه بن مهران که ثقہ و از طبقه ۴ است و در کار تجارت ابریشم بوده و در کوفه ساکن بوده از امام صادق و امام کاظم علیهما السلام روایت کرده و در مدینه فوت کرده ثقہ ثقہ و در اسناد ۲۲۲ خبر واقع شده است.

دأب کلینی این است که تمام روات از خودش تا امام معصوم علیه السلام را در سند حدیث ذکر می کند، شیخ طوسی روایات را از کتب گرفته و فقط اسم کتب را ذکر می کند و بعد وسائط تا صاحب کتاب را در آخر ذکر کرده است، اما شیخ صدوق فقط آخرین راوی یا دو نفر از آخر را ذکر می کند و بعد در آخر کتاب وسائط را بیان می کند لذا تا مراجعه نکنیم و وسائط را نینیم نمی توانیم بگوئیم خبر صحیح است یا نه.

یکی از کارهای شما در تعطیلات که عن قریب فرا می رسد مطالعه رجال است تا کسی در رجال مهارت پیدا نکند مجتهد و فقیه نخواهد شد، ۳۵ هزار حدیث در وسائل الشیعه ذکر شده و بعد محدث نوری استدارک کرده و ۲۲ هزار حدیث را ذکر کرده که جمعا می شود ۵۷ هزار حدیث یعنی شما با ۵۷ هزار حدیث برای استنباط احکام سروکار دارید و تمام این احادیث سند دارند لذا فهمیدن کیفیت حدیث محتاج علم رجال می باشد و این رجال حدیث تقریبا ۱۴ هزار نفر هستند که در تنقیح المقال ذکر شده اند یعنی شما باید این ۱۴ هزار نفر را بشناسید، آقای بروجردی مانند پدری که فرزند خودش را می شناسد اینها را می شناخت.

ص: ۳۸۹

---

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۴۷۴، ابواب وصایا، باب ۸۸، حدیث ۲، ط الإسلامیه.

خب واما همان طور که در خبر ذکر شده حضرت فرمودند اگر فقیه و منصوب از ناحیه آن نباشد نوبت به عدول مومنین که موثق باشند می رسد.

## حبس و أخواته / کتاب الوقف کتاب الوقف

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حبس و أخواته / کتاب الوقف

آخرین جلسه بحثمان است ما فکر کردیم که امروز مطالبی در مورد حبس و أخواته مطرح کنیم.

امام رضوان الله علیه بعد از پایان رساندن بحث وقف فرمودند: "القول فی الحبس و أخواته"، ایشان چند مطلب را بیان فرمودند من جمله اینکه همانطور که در وقف گفتیم هر عینی که وقفش صحیح است حبس آن نیز صحیح است و همانطور که گفتیم وقف سه گونه است (وقف بر جهات عامه مثل وقف مساجد و مشاهد، وقف بر عناوین کلیه مثل وقف بر فقراء و فقهاء، وقف بر اشخاص) حبس نیز سه قسم می باشد منتهی فرق وقف و حبس در این است که در وقف تأیید و دوام وجود دارد و مال موقوفه از ملک مالک خارج می شود ولی در حبس مال در ملک شخص حابس باقی می ماند و منافعتش برای مدتی معین در راهی که حبس کرده استفاده می شود.

همان طور که وقف عقد بود و ایجاب و قبول و قبض لازم داشت در حبس نیز همینطور است منتهی بحث در این است که شرط صحت است یا شرط لزوم البته اصل در عقد لزوم است و بعد از اینکه عقدی محقق شد نمی شود آن را بهم زد بلکه تابع قرارداد و قیودی است که در عقد مندرج شده.

خب و اما روایاتی نیز درباره حبس داریم صاحب وسائل در جلد ۱۳ از وسائل ۲۰ جلدی بعد از ذکر روایات مربوط به وقف روایات مربوط به حبس را در "کتاب السکنی والحبس" ذکر کرده و ابوابی را در این رابطه منعقد کرده که به برخی از آنها اشاره می کنیم.

ص: ۳۹۰

خبر اول: (محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن معمر بن خلاد قال: إن أبا الحسن علیه السلام اشتری داراً وأمر مولی له أن یتحول إليها الحدیث) (۱).

خبر سناً صحیح می باشد.

سکنی و عمری و رقبی در واقع نوعی خدمت هستند لذا وقتی روایات مربوط به اینها را می خوانیم می بینیم که اسلام و اهل بیت علیهم السلام چقدر عنایت داشته اند که مسلمانان به هم کمک کنند.

خبر دوم: (وعنه، عن أحمد، عن علی بن الحکم، عن عبد الله بن بکیر، عن معلى ابن خنیس أنه قال لأبی عبد الله علیه السلام: ما

حق المسلم على المسلم؟ فقال: سيع حقوق واجبات، ما منهن حق إلا وهو عليه واجب، ثم ذكرها إلى أن قال: والحق السادس أن يكون لك خادم وليس لأخيك خادم فواجب أن تبعث خادمك فتغسل ثيابه وتصنع طعامه وتمهد فراشه الحديث (٢).

این بحث حقوق مسلمین نسبت به هم بسیار مهم است در بعضی از روایاتمان داریم "للمسلم على المسلم ثلاثون حقاً أو سبعون حقاً" و در این خبر نیز هفت حق ذکر شده، خب این اخبار با این توجیه که از مستحبات هستند برای مردم بیان نشده اند و قطعاً اگر این روایات برای مردم بیان می شد رفتار آنها غیر از این بود که الان شاهدش هستیم، این یکی از اشکالات بنده است که آنچه در روایات ما هست به فقه نیامده و آنچه که در فقه آمده به مردم گفته نشده، به مردم گفتن کار ماست و ما در ایام تبلیغی باید این مسائل را برای مردم بیان کنیم، مثلاً مردم نمی دانستند سیاست چه معنایی دارد درحالی که در روایات و فقه ما دقیق ذکر شده، امام رضوان الله در دفتر تبیان دارند که همانطور که بر مردم واجب است به بچه های خودشان نماز و روزه یاد بدهند باید به آنها سیاست نیز یاد بدهند که در برابر جامعه و حکومت و مسلمانان و جریان های مختلف بی تفاوت نباشد، قرن ها مردم بر اساس فطرت پاک خودشان برای سید الشهداء علیه السلام عزاداری می کردند اما به آنها گفته نمی شد که حضرت برای چه قیام کرد و همینطور در مورد فاطمه زهراء سلام الله علیها و دیگر اهل بیت علیهم السلام که جریانات زندگی و علل و عوامل شهادتشان برای مردم بیان نمی شد در حالی که ذکر این مسائل در فکر و فرهنگ و زندگی مردم بسیار تأثیرگذار می باشند، علی ائی حال در ابواب اولیه کتاب سکنی و حبیب روایات مربوط به خدمت و کمک مردم نسبت به یکدیگر بیان شده است.

ص: ۳۹۱

---

۱- وسائل الشیعه، شیخ حرعاملی، ج ۱۳، ص ۳۲۴، کتاب السکنی والحبیب، باب ۱، حدیث ۱، ط الإسلامیه.

۲- وسائل الشیعه، شیخ حرعاملی، ج ۱۳، ص ۳۲۴، کتاب السکنی والحبیب، باب ۱، حدیث ۲، ط الإسلامیه.



خب و اما باب پنجم این است که: «بطلان السكنی والحییس بموت المالك مع عدم تعیین مده، وانه یرجع میراثا»، عرض کردیم که در وقف مال موقوفه از ملک واقف خارج می شود اما در سکنی و رقبی و عقبی مال در ملک مالکش باقی می ماند منتهی یک تعهدی داده و عقدی منعقد کرده تا برای مدتی در اختیار شخص یا اشخاصی باشد و این یک خدمت و کمک و احسان به دیگران می باشد و مسلمانان باید نسبت به هم همینطور باشند، حالا در این باب پنجم ذکر شده که اگر آن شخصی که مالش را به عنوان رقبی و سکنی و عمری مالش را در اختیار دیگری گذاشته بمیرد در صورت عدم تعیین مدت مالش به ورثه اش برمی گردد و اگر مدت داشته باشد تا انقضاء مدت باید در اختیار آن شخص باقی بماند.

خبر اول: (محمد بن علی بن الحسین یاسناده عن محمد بن أبی عمیر، عن عمر بن أذینه قال: كنت شاهدا عند ابن أبی لیلی (حاكم از طرف بنی عباس) وقضی فی رجل جعل لبعض قرابته غله (استفاده از منافع) داره ولم یوقت وقتا، فمات الرجل فحضر ورثته ابن أبی لیلی وحضر قرابته الذی جعل له غله الدار، فقال ابن أبی لیلی: أری أن أدعها علی ما ترکها صاحبها، فقال محمد بن مسلم الثقفی: أما ان علی بن أبی طالب علیه السلام قد قضی فی هذا المسجد بخلاف ما قضیت، فقال: وما علمک؟ فقال: سمعت أبا جعفر محمد بن علی علیهما السلام یقول: قضی علی علیه السلام برد الحییس وإنفاذ الموارث، فقال له ابن أبی لیلی: هذا عندک فی کتابک؟ قال: نعم، قال: فأرسل وائتني به، فقال له محمد بن مسلم: علی أن لا تنظر من الكتاب إلا فی ذلك الحدیث، قال: لك ذلك، قال: فأحضر الكتاب وأراه الحدیث عن أبی جعفر علیه السلام فی الكتاب فردد قضیته (1).

ص: ۳۹۲

---

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۳۲۸، کتاب السکنی والحییس، باب ۵، حدیث ۱، ط الإسلامیه.

خبر سنداً صحیح است.

دو خبر مشابه هم در این باب پنجم ذکر شده که دلالت دارند بر اینکه روای احادیث و اصحاب ائمه علیهم السلام نظارت می کردند و اگر می دیدند قضاوت بر خلاف آنچه که از اهل بیت علیهم السلام رسیده قضاوت می کردند مداخله می کردند کلام و نظر اهل بیت علیهم السلام را با مدرک و سند ارائه می دادند و آن قضاوت نیز در برابر حکم و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام تسلیم می شدند و قبول می کردند.

خب امروز جلسه آخر بحثمان بود، ماه مبارک رمضان در پیش است و برای کسانی که قدرت بیان و تبلیغ دارند لازم است که حتما بروند و معارف اسلام و قران و اهل بیت علیهم السلام را برای مردم بازگو کنند، اگر در طی سال تحصیلی بنده نتوانستم آن آداب اخلاقی را مراعات کنم از شما عذرخواهی می کنم و ملتزم دعا هستم....

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

